

رسالة شريفه

اساس الاسلام

تأليف

حضرت آية الله حجة الاسلام

آقا سيد حسين آقا

عرب باغی (طاب ثراه)

چاپ سوم

رسالة شريفة

اساس الاسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد واله الطاهرين و لعنة الله

على اعدائهم اجمعين

چنين گوید احقر فانی حسین بن نصرالله بن صادق الموسوی گلپایگانی الاصل والاومی المسکن والمولد که جمعی از اخوان دین و معارف مسلمین فرمودند که رساله در احکام دین مبین و فروعاً لازمه شرع انور اسلام نوشته شود و حقیر فرمایش ایشان را قبول نمود و بنوشتن این مختصر بحول الله تعالی شروع کرد و از باب مقدمه بذکر بعض آیات و احادیث صحیحه تبرک و تیمن میکند از جهة بصیرة برادران و دانستن اینکه مسائل دین و فروعاً لازمه مسلمین در نهایت سهل و آسان و یاد گرفتن احکام شرع انور مشقت و زحمت ندارد و اطفال در اول تکلیف میتوانند آنها را یاد بگیرند و عمل نمایند .

قال الله تعالی در سورة بقره لا تکف نفس الاوسعها و ایضاً در آنسوره میفرماید لا تکف الله نفساً الاوسعها و در سورة مؤمنین و اعراف و انعام فرموده لا تکف نفس الاوسعها و مضمون این پنج آیه وسعت در تکلیف و کمتر بودن آنست از قدر طاقت مردمان .
رایضاً در سورة بقره فرموده یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر یعنی اراده خداوند تعالی درباره مسلمین آسان بودن تکلیف ایشان است و دشوار نبودن آنست و در سورة مائده فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و در سورة حج فرموده

وما جعل عليكم في الدين من حرج و در سورة احزاب مي فرمايد لكيلا يكون على المؤمنين حرج و مضمون اينها نبودن حرج و مشقت و شدت است براي مسلمين در دين اسلام در تكاليف ايشان ، و در اين مضمون احاديث صحيحه بسيار وارد شده و اخبار معتبره متواتره صادر گشته .

از آن جمله در كتاب خصال مرحوم صدوق روايت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمود : قسم بخداوند تعالی که تکليف نشده اند مردمان مگر بکمتر از طاقت ايشان و در شبانه و روز بر پنج وقت نماز تکليف فرموده و در يک هزار درهم بريست و پنج درهم زکوة تکليف کرده و در تمام سال سي روز روزه قرار داده و در مدت عمر يك حج واجب فرموده و حال آنکه ايشان زياده بر اين را طاقت دارند و مثل اين حديث صحيح است حديث هشام بن سالم در كتاب محاسن از آن حضرت .

و ايضاً در خصال از آن حضرت روايت نموده که فرموده دين محمدی صلی الله عليه و آله که سهله و سمحه است عبارتست از اقامه نمودن نماز و اداء زکوة و روزه ماه رمضان و حج و اطاعت امام عليه السلام و اداء کردن حقوق مؤمن . و مضمون اين احاديث سهل و آسان بودن احکام است و از مقدار طاقت کمتر شدن تکاليف اسلام است و بقدر وسعت و قدرت اطفال است در اول تکليف ايشان .

و در کتب اربعه باسناد صحيحه در احاديث متواتره روايت کرده اند که حضرت باقر و صادق عليهم السلام فرموده اند که بنا شده اسلام بر پنج چيز نماز و زکوة و حج و روزه و ولايت اهل بيت عليهم السلام .

و در کتاب کافی بسند صحيح از عمرو بن حريث روايت کرده که گفتم بحضرت صادق (ع) آيا دين خود را بتو عرض نمايم فرمود بلي گفتم متدين ميشوم با شهادت بر وحدانيت خداوند و بر ساله حضرت رسول خدا و باقامه نماز و اداء زکوة و حج و روزه ماه رمضان و ولايت اهل بيت و امامان را يك يک ذکر کرد ، پس آن حضرت فرمود آنچه گفتي دين خداوند تعالی و دين پدران من است و من باين دين بخداوند متدين ميشوم در سرو علانيه .

و ايضاً در کافی در حديث صحيح از ابی صالح روايت کرده که گفتم بحضرت صادق

که مرا باخبر فرمائید بحدود ایمان فرمود شهادت بوحدانیت خداوند و برساله حضرت رسول خداوند تعالی و اقرار نمودن بآنچه آنحضرت از جانب حق تعالی آورده و نماز پنج وقت و اداء زکوة و حج و روزه ماه رمضان و ولایت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوست بودن بسا دوستان ایشان و دشمن شدن با دشمنان ایشان و با راستگویان بودن.

و ایضاً در کافی از ابی بصیر روایت کرده که از حضرت صادق (ع) سؤال کردند که آن دینکه خداوند بر بنده گان واجب فرموده و بغیر از آنرا از ایشان قبول نمیکند و جهل آن بمرده ان جایز نیست کدام است پس فرمود شهادت بوحدانیت خداوند و اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر او است و اقامه نماز و اداء زکوة و حج بیت بر مستطیع و روزه ماه رمضان و ولایت اهل بیت.

و ایضاً مرحوم صدوق در کتاب صفات الشيعة و توحید و اکمال الدین بسند خود روایت نموده از حضرت عبدالعظیم مدفون در ری گفت بحضور حضرت امام علی التقی علیه السلام رسیدم و گفتم میخواهم دین خود را بتو عرض نمایم فرمود بگو گفتم من میگویم خداوند تعالی واحد است و شریک ندارد و میگویم فرایض واجب بعد از ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر است پس فرمود اینکه گفتمی قسم بخداوند عالم دین خداوند تعالی است که آنرا برای بندگان خود پسندیده پس ثابت باش در این و خداوند سبحانه ترا ثابت فرماید در این دین در دنیا و آخره.

و ایضاً مفید ثانی در کتاب مجالس و صدوق در خصال و علل الشرایع از زراره از حضرت باقر علیه السلام از پدرانش روایت کرده که اسلام بنا شده برده سهم شهادت بر توحید و رساله و امامت و نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و نماز جماعه و اطاعة حضرات ائمه علیهم السلام در جمیع امورات راجعه باخره و مثل این حدیث است حدیث قتاده در کتاب علل الشرایع و مثل اینها است در خطبه حضرت صدیقه طاهره سلام الله تعالی علیها.

و در کتاب محاسن از معاذ بن مسلم روایت کرده که از حضرت صادق (ع) سؤال

کردند از آن دینکه خداوند تعالی بغیر از آنرا از مردمان قبول نمیکند و مردم نیز در جهل این معذور نیستند؟

پس فرمود شهادت بر توحید و برسالہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و بر نماز پنج وقت و اداء زکوٰۃ و روزه ماه رمضان و غسل جنابت و حج و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خداوند تعالی آورده و قائل شدن بامامت امامان حق از آل محمد علیہم السلام. و ایضاً در محاسن از فضیل روایت نموده که حضرت باقر (ع) فرمود که ده چیزی است هر که با آنها بخداوند عالم ملاقات نماید داخل بهشت میشود شهادت بوحدانیت خداوند تعالی و بر اینکه محمد صلی اللہ علیہ و آلہ پیغمبر او است و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خداوند سبحانہ آورده و اقامه نماز و اداء زکوٰۃ و روزه ماه رمضان و حج و دوست بودن با دوستان خداوند عالم و دشمن شدن با دشمنان او و اجتناب و دوری کردن از هر مست کذبہ.

و از این نحو احادیث صحیحہ در کتب اربعہ و سائر کتب معتبرہ بسیار است و در کتاب وسائل نقل فرموده و گفته که احادیث زیاد است در این مضمون و از حد توأتر گذشته (تمام شد) و در میان این احادیث تعارض و منافات ندارد زیرا که در بعضی مهم را ذکر فرموده اند، و در بعضی دیگر اهم را، و مضمون همه اینها سهل و آسان بودن شریعت اسلام و سہلہ و سمحہ شدن احکام شرع و تکالیف مسلمین است و مهم آنها ده چیز و اهم آنها پنج چیزی است و یاد گرفتن مسائل اینها از احادیث صحیحہ در نهایت سهل است و اغلب احکام اینها از قرآن مبین و احادیث ضروری است و با علم و یقین دانسته میشود و بدون علم از قرآن و احادیث فتوی دادن در احکام شرع انور و عمل کردن حرام است.

چنانکہ در کافی و محاسن و خصال بسند صحیح از حضرت صادق روایت کردند کہ بمفضل فرمود ترا نہی میکنم از دو خصلت کہ در آنها هلاک شدند مرمان یکی آنکہ متدین بشوی بخداوند با باطلن و یکی آنکہ فتوی بدهی بمردمان با چیزیکہ علم بآن نداری.

و ایضاً در آن سه کتاب از ابن حجاج روایت نموده اند که آنحضرت بر او فرمود
دوری بکن از دو خصلت و در آنها هلاک شد آنکه هلاک شد دوری بکن از اینکه
فتوی بدهی بمرمان با رأی خود و اینکه متدین بشوی با آنچه ندانسته باشی.

و در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که فتوی
بدهد بمردمان بدون علم و بدون هدایت از خداوند تعالی لعنت میکند بر او ملائکه
رحمة و ملائکه عذاب و لاحق میشود بر او و زر و وبال کسیکه بآن فتوی عمل نماید.
و در محاسن از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که فتوی بدهد
بمردمان بدون علم لعنت میکند ملائکه آسمان و زمین بر آن فتوی دهنده.

و ایضاً در آن کتاب از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود هر که فتوی بدهد بمردم بغیر از علم لعنت میکند بر او ملائکه آسمان
و زمین و از این نحو احادیث در کتب معتبره بسیار است و مقصود ذکر یک نمونه بود
و احقر اکثر احادیث را در این خصوص در کتاب صراط سوی ذکر کرده و مضمون این
احادیث حرمت فتوی و عمل بدون علم از قرآن و احادیث اهل قرآن است پس باید
در جمیع مسائل شرعیه و احکام فرعیه رجوع بقرآن و بعد از آن باحادیث ائمه (ع)
نمود و با علم و یقین فتوی داد و عمل کرد و بدون حدیث معتبر نباید بحکم شرعی اقدام
نمود و همین دستور عمل را حضرات ائمه بشیعیان خود داده اند چنانکه در
کافی و تهذیب از ابن حنظله روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) در آن حدیث فرمود
نظر میکنند در حکم مسئله بکسیکه روایت کند حدیث ما را و نظر کند بحلال و حرام
ما و بشناسد احکام ما را پس کسیکه با این شرایط باشد پس راضی بشوید بر او و من
او را با این شرایط بشما حاکم قرار دادم.

و ایضاً در تهذیب از ابی خدیجه روایت کرده که آنحضرت در آن حدیث فرمود
قرار بگذارید در میان خودتان یک کسی را که بشناسد حلال و حرام ما را پس من
آنکس را با این شرط معرفة حلال و حرام بشما قاضی قرار دادم.

و ایضاً در کتاب اکمال الدین و شیخ در کتاب غیبت و طبرسی در احتجاج روایت

کرده‌اند که در توقیع حضرت صاحب الزمان علیه السلام وارد شد که درحادثه هائی که واقع خواهد شد پس رجوع کنید در آنها بروایت کنندگان احادیث ما و ایشان حجت‌منند بر شما و من حجت خداوندم بر ایشان.

پس از این احادیث و امثال اینها معلوم میشود که در مسائل شرعیه باید با احادیث ائمه رجوع نمود و مسئله را باید از کسی سؤال کرد که معرفت داشته باشد بحلال و حرام از صریح قرآن و نص احادیث معتبرهٔ امامان (ع) و نه با رای و خیال خود و از آیات و احادیث سابقه نیز معلوم شد که احکام اسلام در نهایت سهل و آسان است و از احادیث بعد از آنها واضح گردید که باید حکم مسئله را از احادیث حضرات ائمه (ع) اخذ نمود و عالم باید از صریح حدیث فتویٰ بدهد و غیر عالم باید حکم مسئله را از کسی سؤال نماید که از قرآن و از احادیث جواب بدهد، و از رای خود نگوید و سؤال کننده را باید علم حاصل شود.

و ایضاً در کافی از ابی یعقوب و اسحاق روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود که خداوند تعالی اختصاص فرموده بندگان خود را در قرآن بنده آیه یکی آنکه نگویند چیزی را مادامیکه علم بآن ندارند و دیگری آنکه رد نکنند آنچه را که ندانسته و فرموده الم یؤخذ علیهم میثاق الكتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تأویله .

و ایضاً از زراره است که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) که حق خداوند عالم در ذمهٔ بندگان خود چیست فرمود اول آنکه بگویند آنچه را که میدانند و دیگری آنکه بایستند در آنچه نمیدانند چیزی نگویند.

و ایضاً از هشام روایت کرده که گفتم بحضرت امام جعفر صادق (ع) که حق خداوند تعالی در بندگان چیست فرمود اینکه بگویند آنچه را که میدانند و کف نمایند از گفتن آنچه علم بآن ندارند پس زمانیکه با این نحو رفتار نمودند پس حق خداوند تعالی را اداء میکنند.

و ایضاً از زراره از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرموده هر که عمل بکند بدون علم فساد آن از صلاحش زیادتر میشود.

و ایضاً از ابن صدقه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین فرموده هر که نصب نماید خود را برای قیاس در حکم شرع و بقیاس فتوی بدهد همیشه در شبهه میماند و هر که متدین بشود بخداوند عالم با رای همیشه در دریای جهل و نادانی میماند و حضرت باقر (ع) فرموده کسیکه فتوی بدهد بمردمان برای خود پس آنکس ضدیت نموده بخداوند تعالی زیرا که حلال و حرام میکند چیزی را که نمیداند و در این حدیث رای را با قیاس باطل و حرام و غیر جایز فرموده اند.

و ایضاً از ابی بصیر روایت نموده که گفتم بحضرت صادق (ع) مراد از آیه **اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله** چیست؟ فرمود قسم بخداوند تعالی علماء ایشان مردمان را دعوت نکردند بعبادت خود و اگر دعوت میکردند مردم را بعبادت خود هرگز قبول نمیکردند و لکن حلال کردند بمردمان حرام را و حرام کردند بر ایشان حلال را پس عبادت کردند آن مردمان بملایا از راه نادانی.

و در کتاب وافی بعد ذکر این حدیث فرموده در این حدیث دلالت واضحه دارد بر اینکه جایز نیست تقلید مجتهدین در احکام در صورتیکه آنها برای خود فتوی بدهند چنانکه در این روز هب شایع شده که با رای خود فتوی میدهند حتی در بین علماء شیعه فضلا از علماء عامه و کاش میدانستم که چطور جواب میدهند از این حدیث مکر کسیکه فتوی بدهد بآیات محکמות قرآن و با احادیث پس تابع شدن بقول این کس تقلید نیست بر آنکس و بلکه تقلید است بر کسیکه واجب نموده خداوند تعالی اطاعت او را و آنکس حکم کرده بحکم خداوند عزوجل (تمام شد کلام آن مرحوم)

و ایضاً در کافی از حضرت صادق روایت کرده در رساله مفصله که باصحاب خود نوشته و امر فرموده که بآن نظر نمایند و بآن عمل کنند و در آن فرموده بدانید که نیست از علم خداوند تعالی و نیست از امر او اینکه اخذ کند و عمل نماید کسی در دین خود بهوای خود و رای خود و قیاسهای خود و هر آینه نازل فرموده قرآن را و قرار داده در قرآن بیان همه چیز را و قرار داده برای قرآن و یاد گرفتن آن را اهلی مخصوص و از برای اهل قرآن نیز جایز نیست اینکه اخذ بکنند در دین خودشان بهوای و رای و قیاس تا آنکه فرموده و هر آینه این را حضرت پیغمبر (ص) بمردمان

عهد کرده بود قبل از وفات خودش و همان مردمان گفتند که ما بعد از وفات آنحضرت اخذ میکنیم بآنچه جمع شده بآن رأی مردمان و این برای ما ها جایز است و این را از جهت مخالفت خداوند تعالی و رسول او گفتند پس نیست کسی که جرأت و جسارت او و ضلالت و گمراهی او زیاده باشد از این اشخاص که با رأی خود عمل میکنند و از برای مردمان واجب است که بخداوند اطاعت بکنند و بر امر او تابع شوند در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات آن بزرگوار آیا آن دشمنان خداوند تعالی قدرت دارند بر اینکه گمان و خیال نمایند که کسی که مسلم شد اخذ بکند بقول و رأی و قیاس های خود اگر گفت میتواند پس او تکذیب نموده خداوند عالم را مضال شده و اگر گفت نمی تواند کسی اخذ بکند بهوای و رأی و قیاس های خود پس اقرار کرده او بر ضرر نفس خود را و با قرار خودش گمان کرده که خداوند عالم اطاعت کرده می شود و با امر او باید تابع شد بعد از وفات آنحضرت نیز تا آنکه فرمود و چنانکه جایز نبود در زمان حیات آنحضرت اخذ کردن بهوای خود و رأی خود و قیاسهای خود که خلاف امر آنحضرت بود همچنین جایز نیست بر احدی بعد از آنحضرت اخذ کردن بهوای و رأی و قیاسهای خود و بعد از اینها فرمود و شما شیعیان تابع شوید بفرمایشات و سنتهای آنحضرت و اخذ بکنید بآنها و تابع نشوید بر هواها و رایهای خود پس ضال و مضل میشوید و ضال تر مردمان در نزد خداوند آنکسی است که تابع شود بر هوای و رأی خود بغیر هدایت از خداوند تعالی و فرمود ای اصحاب و شیعیان ما تابع بشوید بآثار آنحضرت و بآثار حضرات ائمه (ع) بعد از آنحضرت و هر که اخذ بکند با حدیث و آثار آن بزرگواران پس هدایت شده او و هر که ترک نماید آثار و احادیث ایشان را و عمل بکند بقیاس و رأی خودش ضال میشود (تا آخر حدیث شریف).

پس از این حدیث صحیح و از احادیث سابقه معلوم شد که در احکام شرع انور باید بقرآن و احادیث اهل قرآن فتوی داد و عمل نمود و فتوی دهنده و عمل کننده باید موافق قرآن و احادیث اهلیت (ع) رفتار نماید و با رأی و قیاس و هوای فتوی ندهد و عمل نکند و الاضال و مضل و از طریق آن حضرات خارج میشود و با رأی و قیاس فتوی دادن و عمل کردن و فتوی دهنده را مجتهد نامیدن و فتوی اخذ کننده

را مقلد گفتن/ و هر روز بکسی بدون علم تقلید کردند و هر چند نفر یکی را اعلم قرار دادند و مردمان عوام را بر تقلید او ترغیب نمودند و این تقلید را سبب گذران و معاش کردن و چشم مردمان را بستن و عالم واقعی باحادیث اهل بیت (ع) را اخفاء و مخفی نمودند و از او اعراض کردن و مردمان را بغیر او دعوت نمودند و هر که نیابت داد او را در نظر عوام مجتهد قرار دادند این خاک فلاکت و بلکه هلاکت را بر سر اهل اسلام ریخته و مسلمین را متفرق کرده و هر طایفه بطرفی رفته و مردمان دروادی حیرت و سرگردانی مانده و جمعی شیعی و گروهی سنی و فرقه شیخی و طایفه متشرع و بعضی حیدری و دیگری نعمتی و بعضی ها استبدادی و دیگران مشروطیچی و چها و چها شده اند و شق عصای مسلمین گردیده و اهل اسلام فرقه فرقه شده و جمعی اعمال دیگران را باطل می داند و فرقه دیگران را ضال و مضل می داند و حال آنکه خداوند ایشان یک است و پیغمبر ایشان و کتاب احکام ایشان یک است و دین همه اسلام و قبله و نماز و روزه و زکوه و حج ایشان یک است و تا بکی در غفلت و حیرت و سرگردانی و پریشانی خواهند ماند و تا چه وقت در یک مسئله اختلاف خواهند نمود و حال آنکه در احکام قرآن اختلاف نیست و علاج اختلاف احادیث را حضرات ائمه بیان کرده اند و اگر مسلمین باحادیث پیغمبر خودشان عمل می کردند چهار مذهب نمی شدند و این اختلاف بسیار در میان علماء اهل سنت و جماعت پیدانمیشد و اگر ایشان حضرت امام حسن (ع) و امام حسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق را مثل انس بن مالک و ابی هریره و دیگران عالم می دانستند و از ایشان نیز حدیث نقل میکردند و در کتاب صحاح خودشان احادیث آن بزرگواران را ذکر مینمودند چه ضرر بایشان وارد میشد و چطور شد که فقهاء اربعه عالم باحکام شرع اسلام شوند و اولاد پیغمبر (ص) و امامان از اولاد امیر المؤمنین (ع) عالم نشدند و حال آنکه مرحوم ابوحنیفه شاگرد امام جعفر صادق (ع) بود .

و ایضاً پیغمبر اکرم (ص) در حدیث صحیح متواتر در میان جمیع علماء اسلام فرموده که بعد از من بکتاب خداوند تعالی و باهل بیت من تمسک نمایید و مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که بایشان تمسک نماید نجات یابد چنانکه این احادیث

در کتب معتبره ایشان موجود است پس چرا صاحبان صحاح سته از ایشان حدیث نقل نکرده‌اند در احکام شرع انور و در فروع احکام اسلام و چگونه شود که اولاد صاحب شرع احکام جد خودشان را ندانستند و دیگران عالم شدند و چه شد که امام جعفر صادق یکی از فقهاء اربعه نشده و کمتر از ایشان شد و ایشان از او اعلم شدند و تقلید کننده اوضاع و مضل و بیدین شدند و اگر تقلید علماء صحیح است همه یکسان و صحیح و اگر صحیح نیست همه یکسان و غیر صحیح است پس چگونه شد که دوستان امامان از اهل بیت پیغمبر (ص) غیر مسلم شدند و دوستان فقهاء اربعه مسلم واقعی گردیدند و چرا تقلید امام مالک بن انس و امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام احمد بن حنبل صحیح شد و تقلید امام محمد باقر و امام جعفر صادق صحیح نشده و حال آنکه این دو نفر از اولاد حضرت پیغمبر (ص) و حضرت امیر المؤمنین ع است و آنها از اهل بیت نیستند و احمد بن حنبل از اولاد ذی‌الثدیبه رئیس خوارج نهروان و ابوحنیفه از اولاد و نسل عجم است و این تعصب مذهبی و این منحصر شدن مذاهب بر چهار مذهب برای چیست و چرا مذهب جعفری یکی از این مذاهب نشد و چرا اکثر مسلمین و اغلب صدیق - کنندگان حضرت پیغمبر (ص) تقلید کنندگان امام جعفر صادق را باطل و بلکه فاسق و غیر مسلم و غیر مؤمن میدانند و حال آنکه آنحضرت آنچه فتوی میدهد از قرآن و از حدیث جدش پیغمبر و علی علیهم‌السلام نقل میکند پس باید مسلمین این زمان تعصب نداشته باشند و همدیگر را باطل و غیر مؤمن ندانند و از یکدیگر اعراض و اجتناب نکنند زیرا که خداوند ایشان و پیغمبر ایشان و کتاب آسمانی ایشان یکی است و اختلاف در بعض جزئیات مسائل و فروع باعث اجتناب از همدیگر نیست و سبب فسق و کفر مسلمین نخواهد شد و اما علماء مذهب جعفری پس اگر غیر علماء داخل در زمره علماء واقعی نشوند و غیر عالم خود را در نظر عوام از علماء واقعی قرار ندهد و عالم نمایان خودشان را بلباس عالم بمرمان نشان ندهند و عوام را اغواء و مشتبه نکنند و از جهة معاش مردمان را بخود دعوت ننمایند و چشم بندی و پرده پوشی نداشته باشند و امتحان در میان خودشان داشته و همیشه اعلم واقف و اتقی و اورع را

مقدم نموده و با وجود اعلم ایشان بقرآن و احادیث اهل بیت غیر او فتوی ندهد در هر بلد ابدأ در میان شیعه اختلاف پیدا نخواهد شد و هر چند نفر یکی را اعلم زمان قرار نخواهد داد و در يك مسئله چند قول مختلف ظاهر نمیشود و چندین نفر مجتهد در يك بلد اظهار رأی نمیکند و فتوی نمیدهد و مردمان در حیرت نمیمانند و جماعه یهود و نصاری بمذهب اسلام رد و ایراد و استهزاء نمیکند و بلکه جماعت مسلمین زبان طعن بعلماء و بشریعت مطهره نخواهد گشاد و بلکه عوام مسلمانان از جهت اختلاف علماء از دین بیرون نمیشوند و هر عوام عالم نما خود را در میان علماء و دانایان داخل نمیکند و مسائل و احکام شرع محمدی صلی الله علیه و آله که سهل و سمحہ و آسان است بمردمان واضح شود چنانکه در احادیث سابقه و آیات شریفه ذکر شد و مردمان عوام در اندک زمان تکالیف و احکام خود را یاد می گیرند و بحکم شرع انور عالم می شوند و بعد از چهل و پنجاه سال در جهل و حیرت و سرگردانی نمی مانند و چطور میشود که تکلیف اطفال در اول مکلف بودن ایشان رامرد چهل ساله بعد از جدوجهد زیاد در مدت مدید نمی تواند یاد بگیرد؟! و تکالیف اسلام و یاد گرفتن احکام مگرچه قدر دشوار و سخت است که مردمان با سومی و کوشش زیاد نمی توانند تعلیم و تعلم نمایند؛ و این سختی و مشقت که دارد از عالم نمایان شده و جاهلان باحکام شرع انور سبب این اختلاف گردیده و در زمان سابق کتب احادیث طبع نشده بود و جمیع اخبار در دست علماء نبوده و اگر علماء شهرت را حجت میدانستند و شهرت فتوی میدادند و بعد از زمانی شهرت در طرف دیگر پیدا میشد و امر بر بعض از اهل علم و طلاب مشتبه میگردد و خود را مجتهد میدانست و فتوی میداد و در هر مسئله که نمیدانست احوط و احتیاط و تأمل میگفت و این همه اختلاف پیدا شد.

و اما بعد از زمان مرحوم مجلسی و صاحب وافى و وسائل که در زمان صفویه جمیع احادیث را جمع کردند و در جوامع خود تألیف نمودند پس برای علماء ماهر و اشخاص کامل و عالم خیر و شخص بصیر عذر نیست که احتیاط در مسائل فرعیه و احکام شرعیه بکنند اگر عالم خیر است میداند و اگر قوه فهم دارد می تواند حکم مسئله را بیان کند و اگر قدرت و قوه استنباط حکم شرع انور را از قرآن و احادیث

صحیحه و معتبره ندارد پس باید فتوی ندهد و کار را بکار دان و گذارد و از جهت معاش خود را در نظر عوام مجتهد قرار ندهد و احکام اسلام را ضایع نکند و مردمان بی علم را از دین بیرون نکند و از برای عموم مسلمین واجب است که علماء را امتحان و اختبار نمایند و عالم را از غیر عالم تمیز و تشخیص بدهند و هر کس عالم واقعی و بیان کننده حکم است از قرآن و احادیث کتب معتبره مثل وسائل و وافى و کتب مرحوم صدوق باو رجوع نمایند و هر که از رأی و شهرت و از فتوای علماء سابق فتوی بدهد از او اعراض و اجتناب بکنند تا آنکه اختلاف کلمه نشود و شق عصای مسلمین نگردد و مردمان تکالیف خود را در اندک مدت یاد بگیرند و در وادی حیرت نمانند و چاره در اینست لاغیر و بعد از دانستن این مقدمه باید دانست که اگر کسی بگوید فلان شخص در مکه و یا در جای فلان اعلم علماء است و تقلید او لازم است در این صورت باید ملاحظه نمود که این تعیین کننده از آن شخص نیابت دارد یا نه و اگر نیابت داشته باشد تعیین او جلب نفع است برای خود و شهادت بر نفع خود بضرورت دین قبول نیست و اگر نیابت ندارد باید ملاحظه نمود این تعیین کننده را که آیا این مرد جمیع علماء اسلام را دیده و از علم ایشان خبر دارد یا نه اگر خبر ندارد و از جمیع علماء بلاد باخبر نیست پس تعیین اعلم از این مرد غلط و سفاهت است، هر چندیکه اهل خبره باشد و اگر بگوید من از جمیع علماء بلدان خبر دارم و همه ایشان را دیده‌ام و فلان شخص فلان جای از جمیع علماء اعلم است و او احکام اسلام را و مسائل حلال و حرام را از همه علماء خوب تر میدانند پس این مرد یا سفیه است و غیر عاقل و یا غیر متدین زیرا که بحسب عادت یکنفر نمی تواند علماء جمیع بلاد را امتحان و اختبار نماید و اعلم همه بلدان را تعیین کند، و بسا می شود که در یک قریه و یک طرف یکنفر عالم بوده باشد، و در میان مردمان معروف نباشد و کسی او را نشناسد چنانکه این مسئله حسی عوام است پس کثرت طرف داران و تصدیق کنندگان سبب اعلم بودن و باعث تقلید آن شخص نمیشود باید دقت و تحقیق شود و از قول و فعل آن شخص باید مطلع شد و نوشته جات او را باید ملاحظه نمود که موافق قرآن و احادیث صحیحه است یا نه.

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

و تا بحال این مسئله ملاحظه و دقت نشده و احکام اسلام و ترقیات انام سال بسال از دست مسلمین رفته و اهل اسلام و خصوصاً مردمان ایران بفلاکت و فقر و پریشانی مبتلا شده اند و خارجه ترقی و ایرانیان تنزل کرده و بلکه در جنب آنها معدوم گردیده و **الی الله المشتکی من هذا الکرب و البلاء** و این مسئله محتاج بفکر و بصیرت است و کسیکه از اهل فهم باشد میداند که بکدام شخص باید رجوع نمود و از کدام عالم مسئله باید پرسید و شرایط عالم را بعد از علم و بصیرت کامله او باحکام شرع انور چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد حضرت امام حسن عسکری (ع) در تفسیر خود باین نحو بیان فرموده و اما کسیکه باشد از فقهاء و علماء نگاهدارنده نفس خودش و حفظ کننده دین خود و مخالفت نماینده بر هوای خود و اطاعت کننده بر امر مولای خود پس از برای عوام جایز است تقلید او و پرسیدن احکام دین از او و این نمی شود مگر بعض علماء شیعه نه جمیع ایشان و بعد از این در آن حدیث شریف علت اختلاف را ذکر کرده و جهت آنرا اول جهل گوینده حدیث قرار داده و در ثانی قلة معرفت آنها باحکام شرع اسلام و در ثالث دروغ بستن آنها از روی عمد بر حضرات ائمه (ع) قرار داده و این حدیث را در مجلد اول بحار الانوار و در احتجاج ذکر فرموده اند.

پس معلوم میشود که جهت اختلاف در مسائل شرعیه یا از جهت جهل باحادیث و یا از جهت قلة معرفت بیان کننده آنها است و الا در احادیث ما در واقع اختلاف نیست و جهل باحادیث و قلة معرفت بآنها در کتب علماء در زمان سابق بسیار شده و آن بزرگواران معذور بوده اند زیرا که جمیع احادیث در دست ایشان نبوده و طریق جمع بین آنها را ملتفت نشده اند و اغلب اوامر و نواهی حضرات ائمه معمول بر استحباب و کراهت است و اکثر عمومات و مطلقات مخصوص و مقید است بقرینه احادیث کثیره و سابق بر این همین احادیث در دست علماء نبوده و یا آنکه با قلة معرفت فتوی داده بودند و اما دروغ بستن از روی عمد بحضرات ائمه (ع) پس از علماء ما واقع نشده

و نخواهد شد و چونکه مهمات احکام اسلام بعد از اقرار بتوحید و رسالت و امامت نماز است.

چنانکه در کافی و تهذیب در حدیث صحیح از ابن وهب روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود نمی دانم چیزی را که افضل باشد بعد از معرفت از این نماز پس بعون الله تعالی بمسائل مهمه نماز شروع میشود و در نماز چند مقدمه است.

اول طهارة و آن دو قسم است

قسم اول طهارت بدن و لباس از نجاسات قبل از نماز تا آنکه صحیح باشد قال الله سبحانه وثيا بك فطهر و الرجز فاهجر یعنی لباس خود را پاك كن و از نجاسات اجتناب نما و در احادیث زیاد وارد شده که باید بدن و لباس نماز گذارنده پاك باشد از نجاسات و آنها خون و منی و میتة از هر حیوان که خون جهنده داشته باشد و بول و غایط هر حیوان که گوشت آنها حرام است بغیر از طیور که فضله آنها پاك است و سك و خوك و مسكر و كافر و اگر یکی از اینها بچیزی ملاقات بکند باید آنرا بآب شست و پاك نمود و آب پاك کننده ملاقات نجاسات است بمجرد زایل کردن و عین نجس را بردن چه آب قلیل باشد و یا کثیر و در شستن آنها حد معین نیست و مقصود زوال عین است.

چنانکه در حدیث صحیح ابن مغیره در کافی و تهذیب روایت کرده اند که گفتم بحضرت امام موسی کاظم (ع) آیا از برای استنجاء و پاك نمودن بول و غایط از محل آنها حدی هست یا نه فرمود حد معین ندارد و بلکه پاك میکند آنچه در آن محل است گفتم پاك میکند و لکن بوی نجس در آن محل باقی می ماند فرمود بر بوی نجس نظر نمیشود و اعتناء بآن نیست.

پس از این حدیث معلوم میشود که مقصود پاك شدن و ازاله است چه بآب قلیل و پاکیزه و چه بیکدغه و یا دو دفعه و در شستن نجاسات فشار و تعدد لازم نیست و احادیث تعدد و فشار محمول باستحباب و سهولت و از جهت خشك شدن است و خداوند تعالی آب را پاك کننده خلق فرموده اگر قابل پاك شدن باشد چیزی و آب کمتر از

کر بملاقات نجس متنجس میشود و اما آب بمقدار کر بملاقات نجس متنجس نمیشود مگر آنکه رنگ و یا طعم و یا بوی آب تغییر یابد و در فرض تغییر متنجس میشود هر چندیکه جاری شود .

و آب کر عبارت است از دوقله که دو جرّه بزرگ باشد و یا دو قربه که دوخیک است و یا راویه که خیک بزرگ از پوست گاو است و یا یکحَبّ که در حدیث زراره است و هر یکی از اینها کر است و از این مقدار زیادتر که در احادیث وارد شده محمول باستحباب و فضیلت است نه وجوب و اقل کر همین بود که ذکر شد و اکثر سه و جب در سه و جب است .

قسم دوم از طهارت وضوء و غسل و تیمم است

وضوء عبارت است از شستن روی و دو دست از مرفق و مسح مقدم سر هر چندی که بیک انگشت باشد و مسح دو پا تا بمفصل ساق نه قبه قدم و در حدیث ابن عباس و حضرت امام رضا (ع) وضوء عبارتست از رو شستن و دو مسح کردن و در آیه شریفه نیز همین نحو است و زیاد تر از این دقت لازم نیست .

و اما غسل پس آن عبارتست از رسانیدن آب بجمیع بدن در جنابت و جمعه و غیر از آنها و غسل را میتواند بارتماس بکند و بیک دفعه بزیر آب رود و با ترتیب نیز جایز است باین نحو که از سر میشود بدن را تا پیاها و لازم نیست که اول سر را و بعد از آنطرف راست را و بعد از آنطرف چپ را و بلکه مقصود رساندن آب است بتمام بدن بهر نحو که باشد و بهتر از بالا پیائین شستن است چنانکه در حدیث وارد شده که « اغسل من القرن الی القدم » و اگر در اثناء غسل حدث واقع شود غسل را باید اعاده کرد بصریح حدیث و باجمیع غسلها نماز صحیح است، چه واجب و چه مستحب قبل از وقت و بعد از وقت چنانکه در احادیث بسیار وارد شده و بلکه وارد گردیده که وضوء بعد از غسل و قبل از آن بدعت است .

و اما تیمم پس عبارتست از زدن دست ها بر خاک و زمین یک مرتبه و مسح پیشانی و پشت دست ها تا سر انگشت ها در فرض ممکن نشدن آب برای وضوء

و غسل و اگر بعد از بجا آوردن همین سه طهارة بول و غایط و منی و باد و خواب واقع شود آنها را فاسد و ضایع میکند .

و غسل از برای چند چیزی واجب میشود یکی جنابت که بانزال منی ودخول کردن محقق میشود .

و یکی نفاس که خون زائیدن است و مادامیکه خون میآید نفاس است تا چهل روز و در احادیث ده روز و بیست روز و سی روز و چهل و تا پنجاه روز وارد شده و همه اش صحیح است و مزاج زنان مختلف است و بعضی قوی المزاج میباشند و بعد از زائیدن زود بحال صحّة و سلامتی برمیگردند و بعضیها سخت و دشوار وضع حمل میکنند و تا چهل روز صحت حاصل نمیشود و مادامیکه خون بحال اول است و تغییر نیافته نفاس است و بعد از آن استحاضه است .

و یکی غسل حیض است و آن عبارت است از خون عادت زنان که بعد از بلوغ تا پنجاه سال پیدا میشود و بعد از آن استحاضه است و حیض از سه روز کمتر و از ده روز زیادتر نمیشود ، و خونزیاده بر ده روز و کمتر از سه روز استحاضه است و قبل از نه سال نیز استحاضه خواهد شد و در زمان حیض و نفاس نماز و روزه و درنگ کردن در مساجد برای زنان حرام است ، و همچنین درنگ نمودن در مسجد برای جنب حرام است .

و ایضاً برای جنب و حیض و صاحب نفاس خواندن آیه سجده واجب حرام است و جماع کردن در زمان حیض و نفاس حرام است . و باعث امراض بد میشود و بعد از پاک شدن و قبل از غسل جایز است .

و یکی غسل استحاضه است و آنخون غیر نفاس و حیض است و در زمان استحاضه نماز و روزه واجب است و غسل استحاضه را باید قبل از نماز بجا آورد اگر خون بکهنه سرایت نماید و اگر بکهنه سرایت نکند و در باطن باشد وضوء لازم است برای نماز و اگر بعد از غسل خون بیاید ناوقت نماز دیگر باید در وقت همان نماز غسل نماید و اگر چیزی نیامد و از باطن خارج نشد غسل اول کافی است .

و یکی غسل مس میت است که اگر کسی مس کند بدن میت را قبل از غسل

دادن بر او باید مس کننده غسل نماید .

و یکی غسل میت مسلم است که بعد از فوت مسلم باید بر او غسل داد اول با سدس و بعد از آن با بیکه در آن کافور ریخته باشند و بعد از آن با آب خالص و بعد از این سه غسل اگر هر سه ممکن شود باید حنوط نمود باعضای سبعة او و بعد از آن کفن باید نمود در سه پارچه که لنگ و پیراهن و لقاغه باشد و بعد از آن بر او نماز باید گذارد اگر شش سال تمام داشته باشد و بعد از آن دفن باید کرد بطریق شرع انور که سرش بطرف مغرب و پایش بطرف مشرق و روی بقبله و باید چنان دفن شود که بویش ظاهر نشود و بدنش از درندگان محفوظ باشد و مخارج اینها از مال خودش برداشته میشود و جمیع احکام میت بر ولی او واجب است و ولی میت را جایز است احیر کردن کسی برای اینها چنانکه از برای نماز و روزه میت اجیر میکند و اگر در جای وی نباشد بر مسلمین واجب است کفایتاً و میت را امانت گذاشتن و نقل استخوان او بدون ضرورت جایز نیست زیرا که از جانب صاحب شرع انور در این خصوص امری و فرمایشی نرسیده و علاوه تقویت کفار حرام است بجزی دادن از جهت نقل میت و اما زیارت پس در آن خصوص احادیث متواتره وارد شده و بلکه از برای مستطیع واجب است اگر مانع نباشد و اگر بعد از بجا آوردن غسل و یا وضوء و یا تیمم شك در فاسد و ناقص نماید در این فرض بنا را بر طهارت میگذارد تا یقین بحدث کند

دویم از مقدمات نماز داخل شدن وقت آنست

و قبل از وقت نماز باطل است و اول وقت نماز صبح طلوع فجر است و آن حسی است و آخر وقت آن طلوع آفتاب است و حسی است و اول وقت نماز ظهر و عصر برگشتن سایه است بطرف مشرق و آنهم حسی است و آخر وقت نماز ظهر و عصر غروب آفتابست و آن نیز حسی است و اول وقت نماز مغرب و عشاء غروب است و آن نیز حسی است و آخر وقت آنها نیز باید حسی باشد و ممکن نیست که آخر وقت حقیقی آنها وقتی شود که حسی نباشد و عالم و جاهل آنرا نشناسد بقرینه حسی بودن و قتهای سابق پس لابد است از بودن آخر وقت در نماز مغرب و عشاء طلوع

صبح که حسی عوام است چنانکه در فقیه و تهذیب در حدیث صحیح از عید بن زراره روایت شده که حضرت صادق (ع) فرمود نماز فوت نمیشود برای کسیکه اراده نماز نماید فوت نمیشود نماز روز تا آنکه آفتاب غروب کند و فوت نمیشود نماز شب تا آنکه صبح طلوع نماید.

و در این خصوص ده حدیث معتبر است و آنها را در کتاب اثنی عشریه ذکر کرده‌ام و صریح آنها بودن طلوع صبح است آخر وقت نماز مغرب و عشاء و اما اول وقت نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء پس در احادیث بسیار وارد شده.

از آنجمله حدیث صحیح زراره است در تهذیب و فقیه که حضرت باقر (ع) فرمود وقتیکه زوال آفتاب شد داخل میشود در وقت ظهر و عصر و زمانیکه غروب میکند آفتاب داخل میشود در وقت مغرب و عشاء پس بنا باحادیث مذکوره اول وقت و آخر وقت نمازها حسی است و اما آن احادیثیکه دلالت میکند بر اینکه آخر وقت مغرب و عشاء ثلث شب و یا نصف شب است پس آنها محمول باستحباب است و بیان وقت فضیلت است چنانکه در آن کتاب ذکر کرده‌ام.

سیمیم از مقدمات نماز قبله است

و روی قبله بودن و بطرف کعبه نماز گذاردن شرط صحت نماز است و قبله بلاد همان جهت است نه عین کعبه زیرا که تحصیل آن محال است و بلکه میان مشرق و مغرب قبله بلاد دور است چنانکه در کتاب فقیه در حدیث صحیح زراره روایت نموده که حضرت باقر (ع) فرمود نماز نیست مگر بطرف قبله گفتم کدام است حد قبله فرمود ما بین مشرق و مغرب کل آن قبله است گفتم پس کسی که نماز می گذارد بطرف غیر قبله و یا آنکه در زمان گرفتن ابر آسمان را در غیر وقت چه بکند؟ فرمود اعاده میکند نماز را.

و ایضاً در فقیه و تهذیب در حدیث صحیح روایت کرده اند از زرارة که آن حضرت فرمود لا تعاد الصلوة الا من خمسة الطهور والوقت والقبلة والركوع والسجود یعنی نماز اعاده نمیشود مگر از برای همین پنج چیز و اگر قبله را نداند در وسعت

وقت بر چهار طرف نماز میگذارند و در ضیق آن بیکطرف کافی است و در نماز مستحب بر هر طرف که باشد نماز صحیح است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده .

چهارم از مقدمات لباس است

و باید لباس نماز گذارنده بعد از پاك بودن که در مقدمه اول ذکر شد از علف زمین و یا از پوست و موی حیوان حلال گوشت باشد و در پوست و موی حیوان درنده و در حریر نماز صحیح نیست و برای زنان در حریر محض عیب ندارد و حریر و انگشتر طلا برای مردان حرام و از برای زنان حلال چه در نماز و یا غیر آن و اما پوست و موی حیوان حرام گوشت پس پوشیدن آن در نماز جایز نیست و در غیر نماز عیب ندارد مگر خز و سنجاب که در نماز نیز ضرر ندارد و اما بند زیر جامه و عرق چین و کمر بند و جوراب و دستمال و امثال اینها که لباس حساب نمیشود پس بودن آنها حریر و یا از پوست و موی درندگان و حرام گوشت و یا متنجس عیب ندارد بعد از این مقدمات واجبه مستحب است قبل از نماز اذان و اقامه گفتن در نماز جماعت و غیر جماعت و در جماعت تأکید زیاده است .

و در هر مجلس جماعت باید اذان گوینده یکنفر باشد و زیاده بر یکنفر خلاف طریقه و سیره حضرت پیغمبر است زیرا که همیشه اذان نماز جماعت آنحضرت را يك نفر از بلال و یا ابن ام مکتوم میگفت و باقی مردم حکایت اذان میکردند سرأ و خفاء نه جهراً و اءلاماً و الا اذان گوینده متعدد میشود و تعدد خلاف قرار داد آنحضرت است و مرحوم نوری اعلی الله تعالی مقامه در کتاب مستدرک حکم بحرمت کرده و در این خصوص احادیث بسیار ذکر کرده و اذان دو نفر را در يك مجلس و مسجد بدعة و حرام فرموده هر که خواهد بآن کتاب رجوع نماید و بدعت را باید ترك نمود در جمیع عبادات و از دستور عمل حضرات ائمه (ع) نباید خارج شد .

و اما افعال نماز پس اول آنها قیام است

و با قدرت واجب است در نماز بر پا ایستادن چنانکه در کافی بوقیة از زرارۀ

روایت نموده‌اند که حضرت باقر (ع) از حضرت رسول الله (ص) نقل کرده که فرمود هر که پشت خود را راست نکند پس از برای او نماز نیست و اگر قادر بقیام نباشد بچیزی تکیه میکند و اگر از آن عاجز شود نشسته و خوابیده نماز میگذارد.

و دویم تکبیره الاحرام است و آن از واجبات نماز و بدون آن نماز صحیح نیست چنانکه در کافی و تهذیب در حدیث صحیح از زراره روایت کرده‌اند که سؤال نمودم از حضرت باقر (ع) که شخصی نسیان میکند تکبیر افتتاح را فرمود اعاده میکنند نماز را و مثل اینست حدیث عبید بن زراره از حضرت صادق (ع).

و سیم قرائت است و در نماز واجب خواندن سوره حمد واجب است و بدون فاتحة الكتاب نماز باطل است چنانکه در کافی و تهذیب در حدیث صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده‌اند که از حضرت باقر (ع) سؤال نمودم از کسی که در نمازش سوره فاتحه نمی‌خواند فرمود نماز نیست از برای او مگر آنکه بخواند یا با جهر و یا با اخفات و در حال ضیق همین سوره حمد فقط کافی است چنانکه در احادیث وارد شده و بعد از حمد يك سوره از سوره‌های قرآن می‌خواند و خواندن بعض سوره نیز جایز است چنانکه در تهذیب در حدیث اسمعیل بن فضل روایت نموده که ما در پشت سر حضرت صادق (ع) نماز خواندیم پس قرائت نمود سوره فاتحه را و آخر سوره مائده را و بعد از سلام نماز بما فرمود که اراده من در این نماز یاد دان و تعلیم نمودن بشما بود.

و در فقیه از سلیمان روایت نموده که در پشت سر حضرت باقر (ع) نماز خواندم پس سوره فاتحه خواند و چند آیه از سوره بقره قرائت فرمود پس پدرم آمد و از پدرم همین را سؤال کردند پدرم گفت آنحضرت این طور کرده تا آنکه بشما یاد بدهد و شما را با بصیرت نماید و از این نحو احادیث بسیار است و چنانکه خواندن بعض سوره جایز است در نماز واجب همچنین قرائت دو سوره جایز است در یکر کعت چنانکه در تهذیب در صحیح علی بن یقطین روایت کرده که سؤال کردم از حضرت امام موسی (ع) از خواندن دو سوره در نماز واجب و در نماز مستحب فرمود عیب ندارد و از بعض احادیث کراهت ظاهر میشود چنانکه در صحیح زراره در کافی و تهذیب

روایت شده که حضرت باقر (ع) فرمود بدستیکه مکروه است جمع نمودن دو سوره در نماز واجب و اما نافله پس عیب ندارد .

و همچنین جایز است قرائت سوره سجده در نماز واجب چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۃ حلبی روایت کرده‌اند که از حضرت صادق (ع) سؤال شد از کسی که آیه سجده را در آخر سوره میخواند فرمود سجده میکند و بعد از آن قیام می‌کند و سوره فاتحه میخواند و بعد از آن رکوع و سجده را بجای آورد و مثل اینست حدیث سماعه .

و ایضاً در تهذیب از ابن وهب از حضرت صادق (ع) از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده که فرمود وقتیکه شد آیه سجده در آخر سوره کفایت میکند بر تو اینکه رکوع نمائی .

و از این حدیث معلوم میشود که در دو سوره که آیه سجده در آخر آنها است تمام کردن سوره و رکوع نمودن بعد از سوره کافی است و از حدیث اول ظاهر میشود که اگر سجده کند و بعد از آن فقط حمد بخواند و رکوع نماید باز صحیح است و از هر دو ظاهر میشود که نماز گذارنده مخیر است در میان این دو عمل و در حدیث عمار از حضرت صادق (ع) در تهذیب سؤال شده از کسی که در نماز واجب سوره سجده میخواند فرمود وقتیکه میرسد بمحل سجده آیه سجده را نخواند و اگر خواسته باشد رجوع میکند بغیر آنسوره و در این حدیث دلالت دارد بصحت نماز با خواندن سوره سجده و جواز رجوع بغیر آنسوره و در حدیث زراره حضرت باو فرمود که نخوان سوره سجده را در نماز واجب و سجده زیاد میشود در آن و این معمول بکراهت و یا بنماز جماعت است بقرینه احادیث گذشته و در نماز جماعت نیز حرمت ندارد و بلکه منهی از جهت بخلت نیفتادن جماعت است .

و در قرائت حمد و سوره مخیر است در بین جهر و اخفات و لکن جهر و اخفات در محل آن مستحب است نه واجب بنص آیه «لانجهر بصلوتك ولاتخافت بها وابتغ بین ذالك سیلا » چنانکه مرحوم مجلسی فرموده و بصریح صحیحۃ علی بن جعفر از برادرش امام موسی (ع) در تهذیب و محاسن که سؤال نمودم از کسی که نماز واجب

میگذارد در آن نمازی که در آن جهر میشود آیا بر او است که جهر نکند؟ فرمود اگر خواست جهر میکند و اگر خواست نمیکند و احادیث تعیین جهر و اخفات محمول باستحباب است اگر تقیه نباشد و زنان نیز مخیرند در جهر و اخفات اگر صوت ایشان را نا محرم نشنود و اگر در قرائت نماز چیزی را نسیان نماید و یا سهواً غلط بگوید عیب ندارد و این قرائت در دو رکعت اول است و در رکعت سیم و چهارم مخیر است در بین قرائت حمد و تسییحات اربعه يك مرتبه و زياده بيك مرتبه استحباب دارد هر قدر باشد و از مستحبات مؤکده در نماز واجب و مندوب قنوت است در رکعت دویم قبل از رکوع.

و چهارم از افعال نماز رکوع و پنجم دو سجده در هر رکعت و این دو فعل از ارکان نماز است و بترك هر یکی نماز فاسد است هر چندیکه سهواً باشد چنانکه در کافی در صحیحۀ حلی روایت کرده که حضرت صادق فرمود نماز سه نلت است يك نلت آن طهارت است یعنی وضوء و یا غسل و یا تیمم و يك نلت آن رکوع و نلت دیگر سجود است و در حدیث سماعه است که سؤال نمودم از آنحضرت که آیا در قرآن رکوع و سجود نازل شده؟ فرمود بلی قول الله عزوجل «یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدا و اربکم» و در رکوع و سجود ذکر واجب است و یکمرتبه تسییح کافی است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده و بلکه مطلق ذکر کافی است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ هشام بن حکم روایت کرده اند که گفتم بحضرت صادق آیا کفایت میکند بمن در عوض تسییح در رکوع و سجود گفتن «لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر» فرمود بلی جمیع اینها «ذکر الله» است و در رکوع واجب است خم شدن بقدری که دستها بزانو ها برسد و در سجده باید پیشانی و دو دستها و دو زانو ها و دو انگشتان بترك پاها بزمین برسد و سجده بر این هفت عضوها باشد چنانکه در صحیحۀ زراره و غیر آن وارد شده و در تفسیر آیه وان المساجد لله ذکر گردیده و پیشانی را در سجده باید بزمین گذاشت و آنچه از زمین بیرون آید بغیر از جواهرات و فلزات و ما کولات و ملبوسات.

و در احادیث بسیار بلباس سجده کردن جایز است چنانکه در تهذیب از قاسم

بن فضیل از حضرت امام رضا (ع) روایت کرده که گفتم فدایت شوم که کسی سجده میکند بآستین پیراهن خود از جهت اذیت گرما و سرما فرمود عیب ندارد و مثل اینست حدیث او از حضرت امام موسی (ع) واحادیثیکه نهی فرموده اند از سجده کردن بلباس و فرش پس آنها معمول باستحباب است نه اینکه معمول بوجوب واحادیث ابن فضیل بضرورت چنانکه بعضی علماء فرموده .

و ششم از افعال نماز تشهد است و در آن واجب است نشستن و ذکرشهادتین یکی شهادت بر توحید و دیگری شهادت بر رسالت با يك صلوات بعد از رکعت دوم در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی و بعد از رکعت سیم در سه رکعتی و بعد از رکعت چهارم در آخر باین نحو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و اگر تشهد را نسیان نمود تا بر کوع رسید عیب ندارد و بعد از نماز قضاء میکند مثل نسیان کردن يك سجده تا برسیدن بر کوع که قضاء دارد .

و هفتم از افعال سلام است در آخر نماز بعد از تشهد و آن واجب است چنانکه در کافی و فقیه از حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده اند که افتتاح نماز وضوء و تحریم آن تکبیر و تحلیل آن سلام دادن است و در سلام نماز کفایت میکند السلام علينا و علی عباد الله الصالحین و یا السلام علیکم و رحمت الله و برکاته بعد از السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و برکاته و اینها افعال نماز بود که ذکر شد و اما روح نماز پس آن عبارتست از خضوع و خشوع و دانستن معنای آنچه نماز گذارنده میگوید چنانکه خداوند تعالی فرموده «یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون» یعنی بنماز نزدیک نشوید تا آنکه بدانید که در نماز چه میگوئید و در احادیث وارد است که لا صلوة الا بحضور القلب یعنی نماز نیست مگر بحاضر شدن قلب در نماز و دانستن معنای الفاظ نماز از قرائت و رکوع و سجود و ذکر آن ها و معنای تشهد و سلام که در تشهد شهادت بر توحید و رسالت میدهد و بعد از آن سلام بر بندگان صالح و بحضرات ائمه میکند بعد از سلام بحضرت رسول (ص)

و در این محل چند مسئله است

اول آنکه اگر کسی با لباس و یا بدن متنجس از جهت نسیان و سهو نماز گذارد و بعد از نماز بخاطرش آید که در نجاست نماز گذارده پس بنا بصریح احادیث بسیار نماز اعاده نمیشود چنانکه در تهذیب و محاسن و سرایر در حدیث صحیح از علی بن جعفر از برادرش امام موسی (ع) روایت کرده اند که سؤال کردم از کسیکه در اثناء نماز بخاطرش آمد که در خلاء استنجاه نکرده فرمود از نماز منصرف میشود و خود را پاک میکند. نماز را از اول شروع میکند و اگر بخاطرش آمد و حال آنکه از نماز فارغ شده پس همین نماز کفایت میکند و اعاده لازم نیست.

و مثل اینست احادیث کثیره که در همه آنها اعاده را واجب نفرموده و اما آنچه در اخبار بسیار امر باعاده و بلکه بقضاء فرموده پس مراد از آنها استحباب است نه وجوب بقرینه همین احادیث و احقر این مسئله را در کتاب الدرۃ المیضاء با جمیع احادیث وارده ذکر نموده و اعاده واجب نیست.

دویم آنکه شخصی شك کند در نماز در زیادتی و کمی نمازش پس در این مسئله دو طریق بما رسیده اول حدیث عمار در فقیه که حضرت صادق (ع) باو فرمود ای عمار جمع میکنم برای تو تمامی سهو را در دو کلمه و قتیکه شك کردی پس اخذ بکن باکثر یعنی بنا را باکثر بگذار پس و قتیکه از نماز فارغ شدی تمام بکن آنچه را که گمان کرده که آنرا ناقص نموده یعنی نماز احتیاط بخوان.

پس جمیع شکیات را آنحضرت در دو کلمه بیان فرموده و حاصل آن اینست که بنا را باکثر میگذارد و نماز احتیاط بجا آورد و مثل اینست حدیث دیگر او در تهذیب از آنحضرت که فرمود در هر جائیکه بتو شك داخل شد در نمازت پس عمل بکن باکثر و قتیکه از نماز فارغ شدی تمام بکن آنچه را که گمان کردی نقص آنرا یعنی نماز احتیاط بجا آور و دویم حدیث اسحق بن عمار است در فقیه گفت که حضرت امام موسی (ع) بمن فرمود زمانیکه شك کردی پس بنا را یقین بگذار گفتم اینک فرمودی آیا اصل و قاعده کلیه است فرمود بلی و مثل اینست حدیث سهل از پدرش

در تہذیب کہ سؤال کردم از آنحضرت از کسیکہ نمیداند سہ رکعت نماز گذارده و یادو رکعت فرمود بنا را بر نقصان میگذاارد و اخذ میکند بر جزم خود و تشہدی گوید پس از این احادیث معلوم میشود کہ شك کننده در نماز مخیر است در بین بنا گذاشتن باکثر و بعد از آن نماز احتیاط بجا میآورد و در بین بنا نهادن باقل کہ در این فرض نماز احتیاط لازم نیست و ہر یکی قاعدہ کلیہ است و دو کلامہ است .

سیم آنکہ شخصی شك کند در دو رکعت اول از نماز سہ رکعتی و چہار رکعتی پس نماز او صحیح است و بنا را بیک رکعت میگذاارد چنانکہ در تہذیب و کتاب مقنع صدوق در صحیحہ ابن حجاج از حضرت امام موسی (ع) روایت کردہ اند کہ فرمود کسی کہ نمی داند يك رکعت نماز گذارده و یا دو رکعت بنا را بیک رکعت میگذاارد و در حدیث غنبسہ فرمودہ بنا میگذاارد نماز را بیکرکعت و فاتحہ الکتاب میخواند پس بنابراین اخبار اعادہ محمول باستحباب میشود بقرینہ این احادیث .

چہارم آنکہ شخصی شك کند در نماز صبح و یا مغرب پس بنا را باقل میگذاارد چنانکہ در تہذیب از عمار روایت کردہ کہ سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسی کہ نمیداند نماز صبح را دو رکعت نمودہ و یا يك رکعت فرمود تشہد میخواند و بعد يك رکعت دیگر بجا آورد تا آنکہ گفت پس نماز مغرب میگذاارد و نمیداند کہ دو رکعت است و یا سہ رکعت فرمود تشہد میخواند و بعد از آن يك رکعت دیگر میخواند و اگر اصل نماز سہ رکعت بودہ این نافلہ میشود و اگر دو رکعت بودہ این یکی تمام میکند و این نماز قسم بخداوند تعالی قضا نمیشود و مثل اینست حدیث دیگر در این مضمون پس اخباریکہ دلالت کردہ باعادہ در نماز صبح و مغرب در فرض شك محمول باستحباب است .

پنجم آنکہ شخصی در نماز سہ رکعتی و چہار رکعتی در دو رکعت و یادرسہ رکعت سلام بدهد و از نماز خارج شود و منافی بعمل آید پس نماز این شخص صحیح است و باقی نماز را بعد از بخاطر آوردن نقصان بعمل آورد چنانکہ در تہذیب در صحیحہ زرارہ روایت کردہ کہ سؤال نمودم از حضرت باقر (ع) از کسی کہ در کوفہ دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن در مکہ و یا مدینہ و یا بصرہ بخاطرش آمد

که نمازی که در کوفه بجا آورده دو رکعت بوده نه چهار رکعت فرمود دو رکعت دیگر بجا میآورد .

و ایضاً در فقیه و تهذیب از عمار روایت کرده اند از حضرت صادق (ع) در کسی که متذکر می شود بعد از آنکه از نماز فارغ شد و تکلم نمود و رفت برای حاجتهای خود بر اینکه او در نماز ظهر و عصر و عشاء دو رکعت بجا آورده فرمود بنا میگذارد بر آن دو رکعت و باقی دو رکعت را بجا میآورد هر چندی که بچین رفته باشد و نماز را اعاده نمیکند و بنا بصریح این احادیث باقی نماز را بجا میآورد و اعاده اصل نماز واجب نیست و اخباری که دلالت باعاده کرده در فرض صادر شدن منافی محمول باستحباب است و اعاده اصل نماز همیشه مستحب است در وقت واقع شدن خلل جزئی چنانکه در احادیث در موارد متعدده وارد شده .

ششم آنکه شك بعد از فراغ از عبادات اعتبار ندارد چنانکه در تهذیب در صحیحۀ زراره حضرت صادق (ع) باو فرموده زمانیکه خارج شدی از چیزی و بعد از آن داخل شدی در غیر آن پس شك تو چیزی نیست و ایضاً در صحیحۀ محمد بن مسلم حضرت باقر (ع) باو فرمود در هر چیزی که شك شد در آن چیز و حال آنکه گذشته پس تو نیز از آن بگذر و آنرا بحال خود بگذار .

و هفتم آنکه سجده سهو در مواردیکه اکثر علماء ذکر کرده اند واجب نیست چنانکه در فقیه در حدیث صحیح فضیل حضرت صادق (ع) فرمود هر که حفظ کند سهو خود را و با تمام رساند آن سهو را پس از برای او سجده سهو نیست و بدرستی که سجده سهو برای کسی است که نداند آیا در نماز زیاده کرده و یا نقصان نموده و در کافی از سماعه روایت کرده که آن حضرت فرمود هر که حفظ بکند سهو خود را پس با تمام رساند آنرا پس نیست بر او سجده سهو و بدرستیکه سجده سهو بر کسی است که نداند آیا زیاد کرده در نمازش و یا کم نموده .

و ایضاً در تهذیب از زراره روایت نموده که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) که آیا هرگز حضرت پیغمبر (ص) سجده سهو کرده یا نه فرمود نه و بلکه فقیه و شخص با بصیرة در دین سجده سهو نمیکند تا چه رسد بآنحضرت و از این احادیث

ظاهر میشود که اخباری که دلالت بسجدهٔ سهو دارد یا تقيه و یا محمول است باستحباب و تفصیل اینرا در کتاب اثنا عشریه ذکر کرده ام .

و هشتم آنکه اگر کسی از جهت خواب و یا بسبب نسیان و یا از جهت فوت و فساد و بطلان وضوء و غسل نماز از او فوت شود پس قضاء آن نماز هر چه باشد براو واجب است و نماز سفر راقصر قضاء میکند و نماز حضر را تمام چنانکه فوت شده بصریح احادیث متواتره و احتیاج بذکر آنها نیست .

و بدانکه نماز چهار رکعتی در سفر دور رکعت میشود و زیاده بر آن جایز نیست مگر آنکه جاهل باشد و سفر عبارتست از هشت فرسخ چنانکه در صحیحۀ ابن شاذان از حضرت امام رضا است که فرمود بدرستی که واجب شده قصر کردن در هشت فرسخ و یا آنکه چهار فرسخ برود بقصد رجوع کردن چنانکه در صحیحۀ ابن وهب است که حضرت صادق (ع) فرمود يك برید برای رفتن و يك برید برای آمدن و مراد از برید چهار فرسخ است و رفتن و آمدن در يك روز لازم نیست بدلیل صحیحۀ ابن عمار در فقیه که گفتم بآنحضرت بدرستی که اهل مکة نماز را تمام می کنند در عرفات فرمود وای بر آنها کدام سفر شدیدتر است از عرفات تمام نکنید شما و معلوم است که حجاج عرفات میروند و در عرفات ر مشعر و منی دو روز و یا سه روز میمانند و بعد از آن بمکه بر میگردند و در حدیث ابن یقطين واجب است قصر نمودن در مسیر یوم یعنی در سیر یکروز و مثل اینست حدیث ابن شاذان و حدیث زکریا ابن آدم و در حدیث ایوب بیاض یوم است و مثل اینست حدیث ابی بصیر و حدیث ابن حجاج و مراد از این احادیث سفر طیاره و ماشین و امثال آنها است که یکروزه راه برود نه کمتر .

و اما اشخاصی که دائم السفر میباشند و در منزل خود و یا در بلد دیگر ده روز اقامت نمی کنند پس از برای ایشان واجب است تمام نماز و روزه گرفتن چنانکه در تهذیب در صحیحۀ یونس از بعض رجال خود روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از حد مکاری که روزه میگیرد و نماز را تمام میکند فرمود هر مکاری که اقامت نماید در منزل خود و یا در بلدی که داخل میشود بر آن کمتر از ده روز واجب

است بر او روزه و تمام نمودن نماز همیشه و اگر اقامت او در منزل خود و یا در بلدی که بر آن داخل میشود زیاده از ده روز باشد پس بر او واجب است در سفر قصر نماز و افطار روزه.

و در این حدیث معیار کثیر السفر را بیان فرموده و اگر مسافر در اثناء سفرش یقین بکند که ده روز خواهد ماند باید قصر نکند و اگر مردد بماند تا سی روز بعد از سی روز باید تمام بکند هرچندی که يك نماز باشد و قصر کردن از برای مسافریست که سفر او طاعت و عبادت باشد مثل سفر نظامیان در این زمان که قصد ایشان امنیت بلاد و حفظ عباد از شر اهل فساد است و حراست مسلمین و حفظ نفوس و اعراض و اموال ایشان است از متمردين و این سفر بهتر از سفر حج و زیارت است زیرا که در سفر حج زیارت فقط غرض ثواب و در این سفر غرض حفظ مسلمین است و شرط قصر نماز و افطار روزه خفاء بلد و عدم رسیدن صدای اذان است و اگر کسی بعد از ظهر و یا بعد از مغرب سفر نماید در حالتیکه نماز ظهر و یا مغرب را نکرده باشد باید این شخص نماز را قصر نماید در اثناء راه و اگر کسی بعد از ظهر و یا بعد از مغرب بمنزل خود داخل شود قبل از نماز در راه باید در منزل خود و یا در جای اقامت ده روز نماز را تمام نماید.

چنانکه در فقیه و تهذیب در حدیث صحیح از اسمعیل بن جابر روایت شده که گفتم بحضرت صادق (ع) داخل میشود وقت نماز و حال آنکه من در سفرم و در سفر نماز را بجا نمیآورم تا آنکه داخل منزل خودم میشوم فرمود نماز را تمام بکن و گفتم داخل میشود وقت نماز و حال آنکه من در منزل خودم میباشم و نماز را بجا نمی آورم تا آنکه سفر می کنم فرمود نماز را قصر بکن و اگر چنین نکنی پس بدرستی که مخالفت کرده بخداوند تعالی و برسول او و اخبار دیگر که بخلاف این دلالت دارد محمول بر تقیه و یا باشتباه راوی است.

و از مستحبات مؤکده در شرع انور نماز جماعت است و نماز در جماعت بصریح احادیث کثیره افضل است از نماز فرادی بیست و پنج درجه و در کافی و تهذیب در حدیث صحیح از زراره و فضیل روایت نموده اند که گفتم بحضرت صادق علیه السلام

نماز در جماعت واجب است فرمود نماز واجب است و اجتماع بر آن واجب نیست. ولکن مستحب است و هر که ترك کند از جهت اعراض از آن و از جماعت مؤمنین بدون علت پس از برای او نماز نیست و از این نحو احادیث بسیار است و در علل الشرایع صدوق در صحیحۀ ابن ابی یعفر حضرت صادق (ع) فرموده بدرستی که قرار شده نماز جماعت و جمع شدن برای نماز تا آنکه معروف شود شخص نماز گذار از غیر نماز گذارنده و شناخته شود حفظ کننده وقت نماز از ضایع کننده آن و اگر این نماز جماعت نباشد ممکن نمیشود بر کسی که شهادت بدهد بصلاح کسی زیرا که کسی که نماز را در جماعت نگذارد پس برای او نماز نیست در میان مسلمانان زیرا که حضرت رسول (ص) فرموده نماز نیست برای کسی که در مسجد نماز نگذارد با مسلمانان مگر از جهت يك غلتي و مثل این حدیث است احادیث دیگر .

و شرط نماز جماعت بعد از امانت و دیانت و عدالت پیش نماز بودن او است اعلم و فقه و با بصیرت در مسائل دین و در احکام شرع انور از قرآن و از احادیث چنانکه در کتاب مقنع مرحوم صدوق از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرموده اگر دوست داشته باشید که نماز شما پاکیزه شود پس پیش نماز بکنید خوبان خود را و در کافی در صحیحۀ زراره روایت کرده که گفتم بحضرت باقر (ع) نماز گذاردن در پشت سر عبد چطور است فرمود عیب ندارد در فرض بودن او فقیه و با بصیرت در احکام دین و نباشد در آنجا اعلم از او .

و در تهذیب در حدیث سماعه روایت کرده که سؤال نمودم از آنحضرت از عبدی که پیش نمازی بکند فرمود نمیشود مگر آنکه بوده باشد فقه و اعلم آنقوم . و در تهذیب و فقیه و علل الشرایع و عقاب الاعمال و محاسن و سرائر باسناد صحیحۀ از حضرت رسول (ص) روایت نموده اند که فرمود هر که امامت و پیشوائی يك قوم را نماید و حال آنکه در میان آنقوم از او اعلم هست همیشه امر آنقوم بسوی سفال و اضمحلال بر میگردد .

و در فقیه از آنحضرت روایت کرده که فرمود پیش نماز قوم رئیس ایشانست پس مقدم بکنید افضل خودتان را .

و در کافی در صحیحۀ زراره روایت کرده که بحضرت باقر (ع) گفتم آیا نماز بگذارم در پشت سر نایینا فرمود بلی زمانیکه بوده باشد کسی که او را راست بقبله نماید و بوده باشد آن نایینا افضل ایشان .

و در فقیه از حضرت باقر (ع) و صادق (ع) روایت کرده که فرموده اند عیب ندارد پیش نماز بودن نایینا در صورتیکه باو راضی شوند و بوده باشد اکثر ایشان از جهة قرائت واقفه و با بصیرت ایشان در احکام دین .

و در وسائل روایت کرده که از حضرت صادق (ع) از امامت ابی بصیر نایینا پرسیدند و از جهت اعلم بودن او اذن دادند و در حدیث ابی عیبده در کافی فرموده پس پیش نماز شود بایشان اعلم آنها بر سنت و طریقه حضرت پیغمبر (ص) واقفه ایشان در احکام دین .

و بعض از علماء این احادیث را حمل باستحباب کرده و این حمل در نهایت بعید است زیرا که تقدیم افقه و اعلم در جمیع موارد از ضروریات عقلیه و از منصوصات نقلیه است در مذهب شیعه پس در این مقام چطور میشود که از این قاعده مسلم دست برداشت !! و اعراض نمود با وجود این همه احادیث خصوصاً حدیث پیغمبر (ص) که فرمود همیشه امر آن قوم در سفال و اضمحلال میشود در صورتی که غیر اعلم را باعلم مقدم نمایند، و از جهت مقدم شدن غیر اعلم در بلاد اسلام و ایران مسلمین و ایرانیان باین فلاکت و هلاکت افتاده اند و اگر از اول اعلم علماء هر زمان در هر بلد مقدم میشد و امورات مسلمین و پیشوای ایشان اعلم آنها میبود هرگز باین فقر و فاقه مبتلاء نمیشدند و ایران کارخانه فقیر سازی نشده بود و اعلم علماء امر باخراج معادن و درست کردن راهها و شوسه شدن شوارع میکرد و بلکه قبل از صد سال خط آهن در ایران دایر و کارخانه جات در اغلب موارد و ایالات برپا میشد و چقدر بی انصافی و بی حسی بودن است که مردمان يك بلد بزرگ منتظر باشد که یکنفر شخص نا معلوم و بلکه مجهول الحال و غیر معلوم العدالت از جای دیگر يك دستور العمل در طهارت و نجاست و در شکایات و ظنیات و غیر از اینها بنویسد و عمر مردمان در این ها ضایع شود و در آخر چیزی معلوم ایشان نشود و نه دنیا برای آنها باشد و نه

آخرت و مردمان دیگر ترقیات داشته باشند و ثروت ما را از دست ما بگیرند و ما محتاج کفار شویم در همه چیز و نفوس ما مسلمانان و اعراض و اموال ما تلف شود و روز بروز دیگران ترقی کنند و ما تنزل بکنیم و علماء اعلام در اغلب بلدان در پرده خفاء و در گوشه انزواء بمانند و ای از این غفلت و فریاد از این جهالت تا بکی خواهد شد .

و در نماز جماعت حمد و سوره را پیش نماز قرائت میکنند و اقتداء کننده فقط قرائت را نمی خوانند و باقی اذکار را میخوانند و تابع پیش نماز میشود در اقوال و افعال و این جماعت در نماز های یومیه استحباب دارد و نماز جمعه با شرایط واجب عینی است و آن دو رکعت است مثل نماز صبح با دو قنوت یکی در رکعت اول قبل از رکوع و دیگری در دویم بعد از رکوع و در وجوب آن بصریح آیات و نص روایات شك نیست .

چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب و استبصار و صدوق در امالی و خصال در حدیث صحیح از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که بزراره فرمود بدرستی که خداوند عز و جل فرض کرده بمردمان در هر هفته و در هر هفت روز سی و پنج نماز و یکی از آن نمازها را فرض نموده در جماعت و آن نماز جمعه است و وجوب آنرا از نه کس بر داشته و بر آنها فرض نکرده صغیر و کبیر که پیر باشد و مجنون و مسافر و عبد وزن و مریض و نابینا و کسی که در سرد و فرسخ بوده باشد و در خصال در آخر حدیث است که قرائت آن چهار است و غسل آن ثابت است و بر پیش نماز در آن دو قنوت است یکی در رکعت اول قبل از رکوع و یکی در رکعت دویم بعد از رکوع .

و مرحوم شیخ مفید در کتاب مقنعه فرموده بدرستی که روایت وارد شده از ائمه صادقین (ع) که خداوند تعالی فرض فرموده بر بندگان خود از این جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج نماز و فرض نکرده در آنها اجتماع را مگر در نماز جمعه فقط پس فرموده یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذالکم خیر لکم انکتُم تعلمون و مرحوم محقق در کتاب معتبر فرموده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده نماز جمعه حق است بر هر مسلم مگر چند نفر و

آنحضرت فرموده بدرستی که خداوند نوشته و واجب محکم فرموده بشما نماز جمعه را و این فریضه تا بروز قیامت است و مرحوم شهید ثانی در رساله جمعه گفته حضرت پیغمبر (ص) فرموده نماز جمعه حق واجب است بر هر مسلم مگر چند نفر تا آنکه در آن رساله گفته که آن حضرت در خطبه طولانی که آنرا سنی و شیعی نقل کرده اند فرموده که فرض نموده خداوند تعالی بشما نماز جمعه را پس هر که ترك کند آنرا در حیات من و بعد از وفات من از جهت استخفاف و یا انکار بآن پس جمع نکند خداوند عالم شمل او را و مبارك نکند امر او را و آگاه باشید برای او نماز نیست و زکوة نیست و حج نیست و روزه نیست و احسان نیست تا آنکه توبه کند و از این نحو احادیث در کتب اربعه و در بحار الانوار و در وافى و وسائل بسیار و مرحوم مجلسی و دیگران گفته اند که دوست حدیث در وجوب نماز جمعه وارد شده و احقر اکثر احادیث را در کتاب اثنا عشریه ذکر کرده و وجوب آنرا با آیات و روایات برهانی و واضح نموده بدون تفاوت در زمان حضور و غیبت امام (ع)

و این نماز باید در هر ولایت یکجا باشد و در میان يك فرسخ نماز جمعه صحیح است و در جائیکه نماز جمعه اقامه شد از اطراف باید تا يك فرسخ نماز جمعه نشود و همه مردمان باید بيك نماز حاضر شوند و اعلم آن قوم باید نماز را بجا آورد و جمیع مردم باو اقتداء نمایند و در هر جمعه يك شوکت و قدرت اسلامی اظهار نمایند و در خطبه قبل از نماز خوانده شود و مصالح مسلمین در هر هفته بیان گردد و جمیع مسلمین در همه بلاد اسلام از مصالح و مفاسد خودشان با خبر باشند و در فکر و خیال امورات معاشی و معادی و ترقیات مملکت خود شوند و خودشان را از اشرار داخلی و خارجی حفظ بکنند و جلوگیری از دشمنان خود نمایند و در زمان سلاطین صفویه این نحو بود و در هر بلد اعلم علما نماز جمعه می کردند و جماعت روحانیین با سلطان وقت در يك بلد بودند و شیخ الاسلام در جمیع ولایات ایران یکنفر بود و با سلطان زمان همیشه هم جوار و هم فکر بود و در هر بلد یکنفر امام جمعه بود که اعلم آن ولایت بود و از آن زمان که مرکز علم از مرکز سلطنت جدا شد و علماء در جائی دور از مرکز رفتند و سلطان وقت در جای دیگر نشست و علماء وقت از اعمال سلطان با خبر نشدند و سلطان نیز از علماء با خبر نشد که کدام کس عالم است

و کدام عالم نما است ایران و بلاد اسلام و اهالی آن باین فلاکت و هلاکت و ذلت و انحطاط مبتلا شدند پس بزودی باید تدارک نمود و علماء بلاد را معین کرد و دستور العمل صاحب شرع انور را در ترقیات اسلام و در ترویج احکام و در نماز جمعه و غیر آن مراعات نمود و ملت ایران را از افلاس و شبهه و التباس نجات داد .

و از نماز های واجب یکی نماز عیدین است و آن نیز مثل نماز جمعه واجب است چنانکه در تهذیب در حدیث صحیح جمیل روایت کرده که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از تکبیر گفتن در عیدین فرمود هفت تکبیر در اول و پنج تکبیر در رکعت دویم و فرمود نماز عیدین فریضه است و گفتیم کدام سوره در آن نماز قرائت میشود فرمود والشمس و هلائیک و مثل آنها .

و در کافی و تهذیب از ابن ابی حمزه روایت کرده اند که آنحضرت در نماز عیدین فرمود تکبیر میگوید و قرائت میخواند و بعد از حمد و سوره پنج تکبیر میگوید و در میان آنها قنوت میخواند پنج قنوت میشود و بعد از آن تکبیر هفتم را میگوید و رکوع میکند و بعد از رکوع دو سجده میکند و بعد از آن بر رکعت دویم شروع میکند و بعد از حمد و سوره چهار تکبیر میگوید و چهار قنوت میخواند و تکبیر پنجم را میگوید و بسجده میرود و نماز را تمام میکند و از این نحو احادیث بسیار است و شرایط آن شرایط نماز جمعه است در جماعت و سقوط آن از نه نفر و وجوب آن در زمان حضور و غیبت و اجتماع مردمان از دو فرسخ در یک نماز و بطلان دو نماز در اثناء یک فرسخ و مقدم بودن نماز اعلم آن بلد و قرائت دو خطبه مگر آنکه خطبه عیدین باید بعد از نماز باشد و در این خطبه مثل خطبه جمعه چهار رکن است .

رکن اول اثبات و بیان توحید و ذکر اوصاف جمیله حضرت حق است .

و رکن دویم ذکر رسالت و کمالات حضرت پیغمبر (ص) است .

سیم ذکر مواعظ و نصایح بمسلمین است .

چهارم قرائت یکسوره از قرآن است تا آنکه قرآن که قانون مسلمانان است از خاطر ایشان فراموش نشود و همین چهار مطلب را باید در هر جمعه بمردمان تکرار نمایند تا آنکه ایشان خداوند خودشان و پیغمبر (ص) خود را و قانون دین رافراموش

نکنند و بمواعظ و نصایح کامله بیدار و هشیار باشند و مصالح و مفاسد خودشان را بدانند و اهتمام بنماز عیدین بیشتر و زیادتیر است از نماز جمعه زیرا که نماز عیدین در هر سال دو مرتبه است و اجتماع مردمان در آن باید زیادتیر باشد زیرا که نماز عیدین در هر سال دو مرتبه است و اجتماع مردمان در آن باید زیادتیر باشد و هر سال دو دفعه مردمان اطراف و دهات و صفحات تا دو فرسخ بمحل نماز جمع شوند و در ترقیات مملکت و دین خود با بصیره باشند و قوه دفاعیه خود را حاضر نمایند و در دفع دشمنان داخلی و خارجی کوشش بکنند و در حفظ او بکوشند.

و از نمازهای واجب یکی نماز آیات است چنانکه در فقیه و تهذیب در صحیحه جمیل روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود صلوة عیدین فریضه است و صلوة کسوف فریضه است.

و در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحه زراره و محمد بن مسلم روایت کرده اند که بحضرت باقر (ع) گفتند این باد های مخوف و ظلمت که واقع میشود آیا برای اینها نماز است یا نه فرمود از برای جمیع مخوفهای آسمانی از ظلمت و باد و یا چیزی ترساننده پس نماز بخوانید برای آنها نمازی که برای کسوف است و احادیث در خصوص آیات آسمانی و وجوب نماز برای آنها بسیار است و آن دو رکعت است مثل نماز صبح در هر رکعت سوره حمد و یکسوره دیگر و بعد از آن رکوع و بعد از رکوع باز حمد و سوره و رکوع تا پنج مرتبه و بعد از آن سجده و تشهد و سلام و مبادرت باین نماز واجب است و در فرض فوت قضا لازم است اگر علم بگرفتن آفتاب و ماه حاصل شود در وقت آنها و اگر تمام قرص گرفته باشد قضا واجب است هر چندی که در وقت گرفته شدن عالم نشود.

و از نمازهای مستحب نماز استسقاء است و آن مثل نماز عیدین است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه هشام بن حکم روایت کرده اند که از حضرت صادق (ع) سؤال نمود از نماز طلب باران پس فرمود مثل نماز عیدین است در قرائت و تکبیرات و چونکه در آیات و در اکثر روایات زکوة را با نماز در يك محل ذکر کرده اند از آن جمله در کافی در حدیث صحیح زراره روایت کرده که حضرت باقر

فرمود بناء شده اسلام بر پنج چیز بر نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت گفتم کدام یکی از اینها افضل است فرمود افضل اینها ولایت است زیرا که ولایت مفتاح آنهاست و والی دلیل آنها است یعنی احکام اینها را والی و صاحب ولایت میفرماید گفتم بعد از ولایت کدام افضل است فرمود نماز گفتم بعد از نماز کدام افضل است فرمود زکوة زیرا که خداوند عالم قرین و نزدیک فرموده زکوة را با نماز تا آخر حدیث یعنی در آیات شریفه زکوة را با نماز ذکر نموده مثل قوله تعالی و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة در سورة بقره و نساء و نور و مزمل و اقام الصلوة و اتی الزکوة در بقره و توبه و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و ایضاً در بقره و توبه اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة در حج فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة در حج و مجادله و نساء و اوصانی بالصلوة و الزکوة در مریم و کن یامر اهله بالصلوة و الزکوة لهذا شروع میشود بذکر مسائل زکوة بدانکه زکوة از اهم تکالیف و الزم و واجبات است چنانکه در اول رساله بیان شد در احادیث صحیحه و احتیاج بنقل روایات نیست . و زکوة در نه چیزی واجب است در شتر و گاو و گوسفند و اینها در اغلب ولایات ایران با شرایط معتبره وجود ندارد و در طلا و نقره که سکه معامله داشته باشد و در تصرف صاحبش یکسال بوده باشد و بآن معامله نکند و بکسی قرض هم ندهد و بعد نصاب برسد چهل يك زکوة است و نصاب طلای مسکوک بیست مثقال شرعی است و نصاب نقره دو بیست درهم است و بعد از آن در طلا در هر چهار مثقال چهل يك خواهد شد و در هر چهل درهم یک درهم است هر چه باشد و دیگر در غلات اربعه است که گندم و جو و مویز و خرما باشد و در اینها فقط نصاب شرط است و نصاب هر یکی سیصد صاع است و صاع عبارتست از يك من تبریز و چهارده مثقال و ربع مثقال که ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال باشد و در کمتر از نصاب در طلا و نقره و غلات زکوة نیست و با خراج مؤنه دلیل ندارد و در غلات اربعه ده يك را باید داد اگر با آب جاری و باران آب داده شود و اگر بادولاب باشد نیم ده يك را باید داد و در غیر این نه چیز زکوة نیست .

چنانکه مرحوم صدوق در کتاب عیون از فضل بن شاذان روایت کرده که حضرت امام رضا (ع) فرمود زکوة در نه چیز است در گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره .

و در معانی الاخبار از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود حضرت رسول قرار داده زکوة را در نه چیز و عفو فرموده از غیر آنها در گندم و جو و خرما و مویز و طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند .

و در کافی در صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم و ابی بصیر و برید و فضیل و ایشان از حضرت باقر (ع) و صادق (ع) روایت کرده اند که فرموده اند فرض نموده خداوند تعالی زکوة را با نماز در اموال مردمان و قرار داده حضرت پیغمبر (ص) در نه چیز گندم و جو و خرما و مویز و طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و عفو نموده آنحضرت از غیر اینها .

و احادیث در این مضمون از حد تواریخ گذشته و در جملة احادیث زکوة را شرط اسلام قرار داده و حفظ خون مردمان را منوط بآداء زکوة نموده چنانکه در کافی از ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که بدرستی که زکوة دهنده بدان زکوة تعریف نمیشود زیرا که بدان زکوة خون او محفوظ شد و بدان آن مسلم نامیده شدند .

و ایضاً در کافی از سماعه روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود بدرستی که خداوند تعالی فرض کرده در اموال اغنیاء از جهت فقراء يك فريضة که تعریف کرده نمیشوند بآداء کردن آن و آن زکوة است و بآداء آن حفظ کرده اند خون خود را و بآن مسلمان نامیده شده اند .

و در محاسن و عقاب الاعمال روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود زمانیکه قائم ما اهل بیت (ع) ظاهر میشود اخذ و دریافت میکند مانع زکوة را و گردن او را میزند و از این نحو احادیث بسیار است و مضمون آنها مسلم بودن آداء کننده زکوة است و غیر مسلم شدن مانع آنست پس بنا بر این باید در آداء تقصیر و بلکه قصور نکرد و محل مصرف آنرا پیدا نمود که در کدام محل باید صرف شود

و مصرف آنرا خداوند تعالی در قرآن شریف بیان فرموده که انما الصدقات
 للفقراء والمساكين والعاملین علیها و المؤمنة فلو بهم و فی الرقاب والغارمین
 و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم یعنی بدرستی که
 زکوتهای مسلمین از برای فقراء و پریشان حال ایشان است و دیگر برای مسکین ها
 که عاجزند و از جهت نقص در ابدان ایشان قدرت بر تحصیل قوت خود ندارند مثل
 نابینا و شل و دیگر برای جمع کننده زکوة که از طرف رئیس مسلمین مأمور شده اند
 بجمع کردن آن از اطراف و بلاد و دیگر از برای تألیف قلوب جمعی که در سرحدات
 بلدان مسلمانان میباشند تا آنکه از شر آنها مسلمین در امن باشند و دیگر از برای
 عیید که در تحت شدت میباشند و دیگر از برای قرض داران که از مردمان قرض
 نموده اند و در طاعت و معاش خود خرج کرده اند بدون اسراف و دیگر از برای راه
 خداوند تعالی و راه خیر که قومی میباشند که بجهاد و از برای دفع دشمنان مسلمانان
 میروند و در نزد ایشان چیزی نیست که بآن قوه و قدرت داشته باشند بدفع دشمنان
 داخلی و خارجی خودشان و یا در جمع راههای خیر پس بر پیشوای مسلمین و رئیس
 ایشان لازم است که بدهد بآن دفع کنندگان دشمن خود از مال زکوة آنقدری که
 قوه داشته باشند بر دفع دشمن و این تفسیر را در تہذیب و در تفسیر علی بن ابراهیم
 قمی از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند و دیگر از برای جمعی که در سفر طاعت
 بنقر و فاقه مبتلاء شده اند و قدرت رجوع باو طان خود ندارند و صرف کردن زکوة
 در این موارد فریضة است از جانب خداوند تعالی و او است علیم بعواقب امور مسلمین
 و حکیم در قرار دادن زکوة باین مصرفها تا آنکه امور مسلمین در نظم و محکم باشد
 بعد از دانسته شدن مصرف زکوة از قرآن باید ملاحظه نمود اهم آن مصارف
 را و اهم مصارف در این زمان همان سبیل الله است که در آن دو کتاب در حدیث
 صحیح تفسیر شده بجهاد و دفع دشمنان زیرا که با دفع دشمن قائمہ دین بر پامیشود
 و احکام شرع انور دایر میگردد و مسلمین میتوانند شعائر شرع اسلام را اظهار نمایند
 و با غلبه دشمنان داخلی و خارجی احکام دین مبین و بلکه نفوس و اعراض و اموال
 مسلمین از میان میرود و شرع اسلام تبدیل بکفر و صلیب میشود چنانکه تا بحال چندین

بلاد ایشان و هزاران از مسلمانان بکفر و صلیب رفته و مساجد مبدل بکلیسا شده و قبور مسلمین در بلاد خارجه چطورها گردیده و چقدر از ایشان فعله و مزدور یهود و نصاری و زیر دست آنها شده اند این همه خرابی ها از جهت عدم قدرت رئیس مسلمین بوده بدفع دشمنان بسبب عدم مصارف لشکر و جمع کردن عساکر اسلام از برای جلو گیری از دشمنان و عدم مصارف لشگری از جهت ندادن زکوة است و اگر از اول امر جماعت مسلمین زکوة خودشان را بر رئیس خود میدادند و مصرف اهم را بر غیر اهم مقدم میکردند و رئیس ایشان نیز همین زکوة را در صلاح عباد و در تعمیر بلاد و در قوه دفاعیه و در دفع اشرار داخلی و رفع تعذبات خارجی صرف میکرد چنانکه خداوند تعالی در سوره انفال میفرماید: **و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به و الله و عدوکم و آخرین منهم لا تعلمونهم الله یعلمهم و ما تنفقوا من شیئی فی سبیل الہ یوف الیکم و انتم لا تظالمون و حاصل آیه شریفه اینست که آماده و مهیا بکنید از جهت دفع دشمنان خود آنچه را که قدرت و استطاعت بر آن دارید آن قدری که بترسانید دشمنان خداوند تعالی و دشمنان خودتانرا و غیر از آنها که شما آنها را نمیشناسید نیز دشمن دارید که شما نمیدانید پس باید استعداد شما بسیار باشد تا آنکه از عهده همه آنها بر آید و آنچه در خصوص دفع دشمن انفاق و آماده میکنید از جانب خداوند عالم عوض بشما وفاء خواهد شد یعنی وعده شده و بوعده وفاء میشود و این آماده کردن قوه دفاعیه را انفاق در سبیل الله فرموده و در آیه زکوة نیز همین نحو فرمود چنانکه ذکر شد.**

و الحاصل اگر مسلمین و رئیس ایشان باین آیات و روایات و بر این تقدیم عمل میکردند حالا ما مسلمانان باین فلاکت و اضمحلال و بر این پریشانی و انفعال مبتلاء نمیشدیم و وقتی که قوه دفاعیه حاضر کردن برای دشمنان انفاق در سبیل الله شد بصریح آیه شریفه و مصرف زکوة نیز سبیل الله گردید بنص آیه زکوة پس چرا مسلمین زکوة را در این مصرف اهم و در این تکلیف الزم خرج و صرف نکنند و قوه دفاعیه بسبب جمع آوری زکوة آماده نمایند و در اول اسلام و در زمان حضرت سیدالانام و بعد از آن در زمان خلفاء در وقت سلطنت بنی عباس لشکر اسلام با همین زکوة که قوه

دفاعیه است اداره میشد و در سوق عساکر اسلامی وافی و کافی بود و مالیه اسلام منحصر باین می بود و این همه فتوحات اسلامی به سبب جمع کردن زکوة میشد و بعد از جمع آن و آماده نمودن قوه دفاعیه و جلوگیری از دشمن امنیت و آسودگی میگردید و بلاد آباد و امن از شر و فساد و روز بروز ترقیات و تعمیرات املاک و دهات بود .

و از این جهت حضرات ائمه (ع) دادن زکوة را بسلاطین بنی عباس اجازه فرموده اند و زکوة گرفتن آن سلاطین را از شیعیان با وجود اختلاف مذهب و دشمن بودن سلاطین با حضرات ائمه صحیح شمرده اند چنانکه در کافی و فقیه از ابن شعیب روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از ده یکهائی که از شخص اخذ میکنند آیا از زکوة او حساب میشود فرمود بلی اگر خواسته باشد حساب میکند .
و ایضاً در آندو کتاب از آنحضرت از پدیرانش روایت کرده که فرموده آنچه دهیک اخذ کننده از تو بگیرد و در کوزه اش بیندازد پس آن از زکوة تو است و آنچه را که بکوزه اش بیندازد پس آنرا از زکوة حساب نکن یعنی آنرا خود گیرنده می خورد و بسططان نمیدهد پس از زکوة حساب نمیشود .

و در کافی و تهذیب از ابن قاسم از آنحضرت روایت نموده اند در زکوة فرمود آنچه بنوامیه اخذ کرده اند از شما پس حساب بکنید آنرا از زکوة و عطا نکنید با اختیار خود تا آخر حدیث .

و در کافی از ابن خالد روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود اصحاب پدرم بحضورش آمدند و سؤال نمودند از آنچه سلطان از ایشان اخذ میکند پس پدرم بحال ایشان رقت کرد و می دانست که زکوة حلال نیست مگر باهل آن پس امر فرمود بایشان که از زکوة حساب بکنند پس گفتم پدرم اگر ایشان از شما همین را بشنوند یکی از آنها زکوة را دو مرتبه نمیدهند فرمود آنچه گفتم حق بود و دوست داشت خداوند تعالی اینکه حق را ظاهر فرماید .

و در تهذیب از حلی روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از زکوة مال که سلطان اخذ میکند فرمود امر نمیکنم ترا بر اینکه دو مرتبه اعاده بکنی زکوة را و در فقیه روایت کرده که از آنحضرت سوال کردند از کسیکه اخذ میکنند از او

سلاطین زکوة مال و خمس غنیمت و یا خمس آنچه را که از معادن خارج میشود برای او آیا حساب است از زکوة او و یا از خمس او؟ فرمود بلی .

و در کتاب قرب الاسناد از آنحضرت روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین ع میفرمود حساب بکن از زکوة خود آنچه را که دهیک گیرنده از تو اخذ میکند و مخفی بکن از او هر چه قدرت داری پس از این احادیث معلوم شد که زکوة از ذمه زکوة دهنده ساقط است اگر آنرا سلاطین اخذ کنند و هر چندی که سلاطین از مخالفین و در غیر مذهب شیعه باشند و سلاطین اسلام بعد از بنی عباس از ایشان بدتر نبودند و علماء دین مبین از حضرات ائمه (ع) اعلم و افضل نیز نبوده‌اند و چرا مردمان ایران زکوة خودشان را بسلاطین خود نداده‌اند و مگر پادشاهان ایران در هر زمان بدتر از بنی عباس و بنی امیه بوده‌اند و چرا شاهان ایران از مردمان زکوة اخذ نکرده‌اند و قوه دفاعیه جمع ننمودند و ای از این غفلت چقدر خرابیها شده و چطور بفلاکت افتاده‌اند از جهت ترك این واجب اهم و تکلیف الزم و در این زمان که اولیاء سلطنت و امراء دولت ایران که در خیال حفظ مملکت و در صدد ترقی ملت و در مقام حمایت مردمان و در خیر خواهی اهل اسلام میباشند و حفظ نفوس و اعراض و اموال مسلمین میکنند باید مردمان نیز زکوة خودشان را بایشان بدهند تا آنکه اولیاء امور مسلمانان بتوانند قوه دفاعیه فراهم نمایند و اسباب و لوازم حفظ مملکت و اهل اسلام را آماده بکنند و ولایات خودشانرا از اشرار داخلی و خارجی نجات بدهند و این اول تکلیف شرعی مسلمانان و الزم واجب اهل اسلام است و بعد از این تکلیف بمردمان ایران تکلیف امراء دولت و ملت و پیشوایان مملکت آنست که بزودی زکوة اهل اسلام و ایران را جمع بکنند و بر هر طرف عمال و مأمورین امین بفرستند و زکوة را جمع آوری نمایند و قوه دفاعیه مهیا بکنند و در حفظ و حراست نفوس و اموال و اعراض مسلمین کوشش نمایند و انشاء الله تعالی روز بروز باعث ترقیات اسلامی و سبب استقلال ایرانیه بشوند و در این گرفتن زکوة تبعیت بکنند بحضرت امیرالمؤمنین (ع) که بمالك اشتر نوشت که ترا بمصر حاکم نمودم از « جبوة خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمارة بلادها » یعنی اول جمع کردن زکوة مصر و بعد از جمع کردن او حاضر

نمودن قوه دفاعیه در مرتبه ثانیه دفع کردن دشمن آن و رفع ظلم از مردمان از جهت دفع دشمنان و در مرتبه ثالثه امر من بتوباصلاح آوردن اهل مصر است که عبارت باشد از نشر معارف و انتشار احکام اسلام و بعد از اینها تعمیر بلاد از جهت فلاحت و زراعت و تجارت و آماده کردن اسباب آبادی و رفاهیت اهالی با هر چه میسر شود پس مقصود آنحضرت از حاکم کردن مالک اشتر همین چهار فقره است که اول جمع کردن زکوة و بعد از آن دفع دشمن که میشود و بعد از آن نشر معارف و بعد از اینها تعمیرات املاک و دهات از جهت ترقیات و پیشرفت امور عباد و مهیا شدن از برای دفع دشمنان بعد از این و آماده کردن اسباب دفاعیه برای آتیه و اولیاء امور این زمان و ابراء دولت و ملت این وقت از جانب علماء اعلام و حجج الاسلام منصوب شده اند و باذن و با اجازه علماء قدم بمیدان مردانگی و جوان مردی گذاشته اند و حفظ و حراست مسلمین را بقدر امکان بگردن و عهده خود گرفته اند و در زمان پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین ع باذن و اجازه ایشان در هر ولایت و ایالت شخصی حاکم بود و اخذ زکوة مینمود و دفع دشمن میکرد و در این زمان نیز باذن آقایان حجج الاسلام اولیاء امور دولت و ملت بدفع دشمن مأمورند و برای حفظ مملکت و ملت و حراست نفوس معین شده اند پس باید زکوة را نیز اخذ بکنند و از این تکلیف اهم و واجب الزم دست برندارند و اگر خداوند تعالی نکرده مردمان بمقام دادن زکوة نیابند و در خیال اداء واجب اهم نباشند بر اولیاء امور واجب است که بحضرت رسول الله (ص) تبعیت و تاسی نمایند و زکوة را با قهر و غلبه اخذ و دریافت بکنند و تبعیت آنحضرت را خداوند در قرآن واجب فرموده:

وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و تکلیف آنحضرت اخذ زکوة بود با قهر و غلبه چنانکه در آیه شریفه فرموده **خُذْ مِنْهُمْ زَكَوٰتَهُمْ** و از ایشان را از جهت پاک کردن آنها و تزکیه نمودن ایشان از جمیع اسباب تنزلات و رسیدن آنها بجمیع ترقیات و حفظ نمودن ایشان از اشرار و متمردين و آماده نمودن قوه دفاعیه در آتیه برای ایشان .

و این زکوة بفقراء سادات و بنی هاشم حرام است .

و در عوض زکوة خداوند تعالی برای ایشان خمس قرار داده و در

آیه شریفه در خصوص خمس فرموده و اعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسة و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل انکتهم امتهم بالله یعنی بدانید بدرستی که آنچه منفعت و فائده می کنید از هر چه باشد پس بدرستی که پنج يك آن از برای خداوند تعالی و برای رسول او و برای قرابت و قوم آن حضرت است و برای یتام و مساکین و ابن سبیل از سادات است اگر بوده باشید ایمان آورنده بخداوند تعالی و ایمان داشته باشید بآنچه که بر پیغمبر خود نازل فرموده و در تہذیب در صحیحہ ابن بکیر از یکی از حضرت باقر(ع) و صادق(ع) روایت نموده که از همین آیه شریفه سؤال کردند فرمود خمس خداوند تعالی از برای امام است و خمس پیغمبر(ص) برای امام است و خمس ذوی القربی از برای قرابت آنحضرت است که امام باشد و یتام آل یتام پیغمبر(ص) است و مساکین و ابن سبیل از ایشان است پس خارج نمی شود این خمس ایشان بسوی غیر ایشان .

وایضاً در تہذیب در صحیحہ صفار فرموده ر نصف خمس برای امام است و نصف دیگر برای یتام و مساکین و ابناء سبیل از آل محمد(ص) است که برای ایشان صدقه و زکوٰۃ حلال نیست و خداوند تعالی این خمس را برای ایشان در عوض زکوٰۃ قرار داده و امام(ع) عطا میکند بقرابت پیغمبر(ص) بقدر کفایت ایشان و اگر چیزی از قدر کفایت ایشان زیاد شد پس آن از برای امام(ع) است و اگر نصف خمس بایشان کفایت نکرد پس امام(ع) اتمام میکند از نزد خودش کفایت ایشان را و چنانکه زیاده مال امام(ع) است همچنین نقصان نیز بعهده او است.

و در کافی و تہذیب در صحیحہ حماد از حضرت امام موسی(ع) روایت کرده اند که در آن فرمود و نصف خمس باقی در بین اهل بیت پیغمبر(ص) است و سهم برای یتام ایشان و سهم برای مساکین و سهم برای ابناء سبیل ایشان است تا آنکه فرمود بدرستی که خداوند تعالی قرار داده این خمس را برای ایشان خاصه نه برای مساکین و ابناء سبیل مردمان از جهت عوض بودن این خمس از زکوٰۃ تا آنکه فرمود پس این جماعت که خداوند عالم خمس را برای ایشان قرار داده پس ایشان قرابت حضرت پیغمبرند تا آنکه فرمود و کسیکه مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش از غیر ایشان

پس برای او زکوة حلال است و برای او خمس نیست تا آخر حدیث .

و در تهذیب در صحیحۀ احمد بن محمد روایت کرده که در آن فرمود نصف خمس برای حجت زمان و امام علیه السلام است و نصف دیگر از برای ایتام و مساکین و ابناء سبیل از آل محمد (ص) است که از برای آنها زکوة حلال نیست خداوند عالم در عوض زکوة خمس را برای ایشان قرار داده است .

و در تهذیب از حضرت جواد روایت کرده که محمد بن حسن اشعری سؤال نمود که خبر بده بمن آیا خمس در جمیع آنچه ها است که شخص آنرا استفاده و منفعت می کند از قلیل و کثیر از جمیع اقسام و بر صنعت کار هم هست و چطور است این پس آن حضرت بخط خودش نوشت بلی خمس بعد از مئونه در جمیع این ها است .

و در کافی در حدیث سماعه از حضرت امام موسی (ع) روایت کرده که سؤال کردم از خمس فرمود در جمیع آنچه مردمان فائده میکنند از قلیل و کثیر .
و ایضاً در تهذیب از عبدالله بن سنان روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود بر هر کس که منفعت بکند و یا کسب کند خمس است از برای حضرت فاطمه (ع) و از برای کسیکه ولی او باشد بعد از او ذریه او که حجت به مردمانند پس این خمس از برای ایشانست و حرام است بر ایشان زکوة حتی آنکه خیاط يك لباس را بر پنج درهم میدوزد پس برای ما یکدرهم است و چیزی نیست که در روز قیامت بزرگ تر باشد در نزد خداوند از زنا و در آن روز صاحب خمس برمیخیزد و میگوید خداوند از این جماعت پیرس که به چه چیز حلال کردند خمس را و در ققیه از ابی بصیر روایت کرده که گفتم بحضرت باقر (ع) آسان تر چیزیکه شخص بآن داخل دوزخ میشود چیست فرمود هر که از مال یتیم یکدرهم بخورد و مائیم یتیم یعنی و عید دوزخ که در آیه شریفه برای خوردن مال یتیم داده مراد از آن یتیم اولاد پیغمبر (ص) است و فرموده حضرت صادق (ع) که پدرستیکه خداوند زمانیکه حرام کرد بما صدقه و زکوة را نازل فرمود برای ما در قرآن خمس را پس زکوة بما حرام است و خمس برای ما فریضه است و کرامت بما حلال است .

و در کافی از ابی بصیر روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود حلال نیست برای احدی اینکه بخرد از خمس چیزی را تا آنکه حق ما را بما برساند و امثال این احادیث بسیار است پس از آیه شریفه و از روایات مذکوره معلوم شد که خمس از جمیع منافع و فائده‌ها و هر چه بشخص برسد بعد از مؤنه واجب است و این خمس از برای سادات در عوض زکوة است و حکم زکوة که وجوب اداء است در این نیز جاری است و معلوم شد که این خمس و پنج يك منفعت فقط حق آل پیغمبر است و از ایشان بکسی دیگر نمیرسد و کسیکه مادر او سیده باشد و پدرش غیر سیدخمس بر او حرام و زکوة بر او حلال است پس باید در کمال دقت ملاحظه نمود که غیر سادات همین پنج يك که در لفظ عربی خمس میگویند نخورند و مال سادات را بغیر از خود سادات کسی نخورد و یا آنکه اسم خمس را مال امام (ع) گذارند و بخورند و گویند که این مال امام است و آن بما میرسد چنانکه بعضی از آخوندهای بدون سواد و بی علم این را میگویند و مال سادات را میخورند و گویند ما مال امام را میخوریم نه مال سادات را و همین کلمات انکار این روایات است که ذکر شد و مال امام در زمان حضورش بخودش میرسد و بعد از غیبت بسادات خواهد رسید نه بغیر سادات زیرا که در صحیحۀ صفار در تهذیب فرمود که نصف خمس مال امام است و نصف دیگرش مال سادات و اگر بسادات کفایت نکند لازم است بامام (ع) که از نزد خود و مال خودش کفایت ایشان را بدهد و مؤنه ایشان را تمام بکند و هم چنانکه زیاده مال امام است نقصان نیز بعهده او است و باید کفایت مؤنه ایشان را بایشان برساند.

و این حاصل حدیث است پس وقتیکه نصف خمس بسادات کفایت نکرد و باقی مؤنه ایشان بعهده آنحضرات شد در زمان حضورش پس بعد از غیبت امام (ع) چطور میشود که غیر سادات مال امام را بخورند و سادات بدون کفایت بمانند و حال آنکه کفایت ایشان بعهده امام بوده است با آنکه در صحیحۀ حماد فرموده پس قرار داد خداوند تعالی از نزد خودش از برای اولاد پیغمبر (ص) آنقدریکه ایشان را غنی کرده بآن از اینکه ایشان را در موقع ذلت و مسکنت بگذارد تا آخر حدیث.

و بالجمله در حالت ذلت و مسکنت ماندن سادات و خوردن غیر ایشان مال

امام را که مؤنه سادات در همان مال بود خلاف قوانین عقلیه و قواعد عدلیه و ضد قرآن و احادیث وارده است و در قصه جزیره خضراء آقای سید شمس الدین نائب امام عصر عجل الله تعالی ظهوره بعلى بن فاضل فرموده که حصه خودمان را با اولاد حضرت امیر المؤمنین (ع) داده ایم .

و در کافی و تهذیب از محمد بن یزید روایت کرده اند که جمعی از حراسان بحضور امام رضا (ع) وارد شدند و سؤال کردند که خمس را برای ایشان حلال فرماید پس فرمود چقدر محال است این با زبان خود بما اظهار محبت میکنید و منع مینمائید از ما حقی را که خداوند عالم بماداده و آن خمس است و حلال نمی کنیم آنرا برای احدی و وقتیکه برای احدی حلال نشد پنج يك منافع که خمس است پس چطور نصف آن حلال میشود و در احادیث سابقه فرمودند که از بنی هاشم بغیر ایشان خارج نمیشود چنانکه در صحیح ابن بکیر فرموده فلایخرج منهم الی غیر هم و در احادیث بسیار فرموده اند که این خمس عوض زکوة است و زکوة سادات حرام است از جهت عوض آنکه خمس است پس اگر نصف آنرا غیر سادات و غیر بنی هاشم بخورند و زکوة را نیز بخورند پس از برای سادات چه خواهد ماند باحرمت زکوة برایشان و این مخالف با احادیث است چنانکه ذکر گردید .

و مرحوم ابن طاوس در کتاب طرف از ابن استفاد از حضرت امام موسی (ع) از پدرانش روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) بسلمان و ابی ذر و مقداد فرمود شاهد بگیرید مرا بنفس خودتان بر شهادت بر توحید تا آنکه فرمود و اینکه حضرت علی ع وصی منست و امیر مؤمنان است و اینکه اطاعت او اطاعت خداوند تعالی و اطاعت پیغمبر (ص) او است و اینکه امامان از ذریه او است و مودت ایشان مفروض و واجب است بر هر مؤمن و مؤمنه با اقامه نماز در وقت آن و خارج کردن زکوة از حلال و دادن آن بمحل آن و خارج نمودن خمس از هر چیزیکه شخص بآن مالک میشود تا آنکه آنرا بدهد بولی مؤمنین و امیر ایشان و بعد از او بامان از ذریه او و هر که عاجز شود از رساندن بایشان و قادر نشود مگر بچیزی کمی از مال پس بدهد آنرا بر ضعفاء از اهل بیت من از اولاد ائمه و هر که برساندن بایشان قادر نشود پس بدهد

آنرا بشیعیان ایشان از آن شیعیانیکه بسبب نسبت بائمه (ع) مال مردمان را نخورد و اراده نکنند بسبب این نسبت مگر خداوند عالم را و این شروط اسلام است و آنچه باقی ماند زیادت از اینست و این حدیث شریف باید با دقت ملاحظه شود و از احادیث باید شخص متدین بیرون نرود و از دستور العمل صاحب شرع قدم بکنار نگذارد و کسیکه میگوید من نایب امامم و من مال امام را میخورم اولاین ادعا بدون امتحان اجلاء علماء مسموع نیست و ثانیاً نایب امام را در احادیث دستور العمل داده اند که نقل روایات میکند در احکام و از رأی خود نکوید و نیابت در ذکر احکام است از قرآن و احادیث امامان (ع) نه نیابت در خوردن مال فقراء سادات زیرا که بیان کننده احکام یا خودش از سادات است پس خمس مال او است و یا از غیر سادات است پس زکوة و فطره برای او است اگر فقیر باشد و اگر زکوة و فطره را باو ندادند پس او نیز بیان احکام نمیکند و بکسب مشغول میشود و احکام را اغنیاء علماء و سادات که خمس بایشان میرسید بیان میکنند و اگر زکوة بفقیر ندهند لازم نمیشود که همان فقیر مال فقیر دیگر را بخورد در صورت عاجز بودن او از کسب فضلا از اینکه عاجز نباشد و فضلا از اینکه دیگران بمقام او نائل شوند اشتباه تا بکی و التباس تا بچه وقت و خود نمائی و خود آرائی تا بچه اندازه چرا مال فقیر مخصوص را فقیر دیگر میخورد و حال آنکه در واقع فقیر نیست و قادر بر کسب است و نتیجه خوردن مال ضعفاء اولاد پیغمبر (ص) این میشود که اختلاف کلمه پیدا شده و هر کسی بطرفی رفته و مردمان دسته و دسته بوده و هر شخصی بسمت خود کشیده و اهل اسلام و اهالی ایران باین فلاکت و اضمحلال رسیده فاعتبروا یا ولی الابصار و مرحوم شیخ بهاء الدین در جامع عباسی و مرحوم مجلسی در زاد المعاد فرموده اند که مال امام (ع) را باذن آقایان مجتهدین بفقراء سادات باید داد نه آنکه غیر سادات بخورد و مرحوم محقق بحرانی در حدایق فرموده که ما دلیل از احادیث نداریم بلزوم اذن مجتهد و در نظر احقر نیز اذن مجتهد در رساندن مال امام (ع) بسادات ابدأ شرط نیست و باید خمس دهنده خودش و یا و کیلش پنج يك منافع خود را بفقراء سادات بدهد بعد از مخارج سال خود .

و چونکه روزه یکی از اهم تکالیف اسلام است چنانکه در اول رساله در احادیث ذکر شد و مثل نماز از عبادات است و از جهت اهم بودن زکوة بر آن مقدم گردید و الا باید بانماز ذکر گردد لهذا شروع بمهمات مسائل آن میشود قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یعنی ای آن کسانی که ایمان دارید نوشته و محکم شده برای شما روزه چنانکه نوشته شده بود بر آن اشخاص که قبل از شما بودند در زمان سابق و جهت وجوب و محکم شدن تکلیف روزه آنست که شما شاید تقوی داشته باشید و پرهیز کاری بکنید زیرا که کف نفس باعث قطع شهوات میشود و روزه کف نفس است و بآن شخص قادر بقطع شهوت میشود و با عدم شهوت معصیت کم میشود ایاماً معدودات فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ایام اخر یعنی این روزه چند روز شمرده شده است پس هر که باشد مریض و یا در سفر از شما پس آن کس روزه نگیرد و مثل ایام مرض و سفر را در سایر روزها روزه بگیرد و اما مرضی که باعث افطار می شود پس در احادیث وارد شده که هر مرض که روزه سبب زیادی آن شود و باعث ضرر گردد پس افطار لازم است .

و در فقیه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که هر مرضیکه روزه بآن ضرر برساند پس افطار بر آن مریض واجب است و اما سفریکه روزه در آن نیست پس بیان آن در مسائل نماز ذکر شد «و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین» یعنی آن کسانی که مریض و در سفر نیستند و روزه بر ایشان بقدر طاقت آنها است و در وسعت نیستند زیرا که تکلیف بنص آیات و روایات که در اول رساله ذکر شده بقدر وسعت است نه بقدر طاقت پس برای ایشان روزه گرفتن حتم نیست و واجب عینی نخواهد شد و بلکه ایشان مخیرند در میان روزه و دادن فدیة که اطعام یک مسکین است بقدر یکمد که چهار یک فطره باشد «فمن تطوع خیراً فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم انکنتم تعلمون» یعنی پس هر کس زیاد بکند فدیة را پس آن زیادتی فدیة خیر است برای او مثل آنکه بدو نفر اطعام بکند و با وجود اینکه روزه در حق ایشان حتم و واجب عینی نیست اگر روزه بگیرند و فدیة ندهند روزه گرفتن بر این اشخاص که اطاقه

دارند و وسعت ندارند خیر است اگر شما بدانید و بر فواید روزه آگاه باشید شهر
 رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان
 یعنی آن ایامیکه روزه آن واجب است روزه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل
 شده که آن قرآن هدایت است برای مردمان و بیان کننده است از هدایت که هدایت
 مردمان بسوی اعمال صالحه و مصالح کامله در آنست و فرق کننده است در میان حق
 و باطل و امر نماینده است بر عدل و احسان و نهی نماینده است از فحشاء و منکرو
 ترغیب است بجمع مصالح و زجر است از جمیع قبایح فمن شهد منکم الشهر فلیصمه
 و من کان مریضاً او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر و لایرید
 بکم العسر یعنی پس هر که از شما در ماه رمضان حاضر باشد و مسافر نباشد پس باید
 همین ماه را روزه بگیرد و هر که مریض و یا در سفر باشد پس افطار میکند و عوض
 ایام افطار را در سایر روزها روزه میگیرد و اراده خداوند تعالی در حق شما آسان
 بودن تکلیف است و اراده نمیکند در باره شما دشواری را با روزه گرفتن در سفر و
 جهت مکرر کردن حکم مریض و مسافر در آیه اهتمام است که باید مریض و مسافر
 روزه نگیرند و روزه بر ایشان حرام است و افطار در سفر از جانب خداوند تعالی
 هدیه و صدقه است و رد هدیه و صدقه شخص منعم جایز نیست «ولتکموا العدة ولتکبروا
 الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون» یعنی و باید کامل بکنید عدد ایام ماه رمضان
 را و از جهت این هدایت که شما را بر روزه گرفتن امر فرمود خداوند تعالی را تمجید
 و تعظیم بکنید و دیگر از جهت آسان نمودن تکلیف شاید شما شکر گذاری بکنید
 که در سفر و مرض روزه را بشما واجب نفرمود «و اذا سئلک عنی فانی قریب
 اجیب دعوة الداع اذا دعان» یعنی وقتی که سؤال بکنند بندگان من که خداوند ما
 نزدیک است و یا از ما دور است تا آنکه طریق دعا و ندا را بدانیم پس بگو بایشان
 که من بآنها نزدیکم و اجابت میکنم دعای دعا کننده را زمانی که مرا نداء بکنند و از
 من حاجت طلب نماید بشرط خلوص نیت و با شرایط دیگر که در جای خود ذکر شده
 فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون یعنی پس ایشان نیز مرا اجابت بکنند
 در وقت دعوة بایمان و اطاعت باوامر من و ایمان و اذعان بیاورند بقدرت و اجابت من

شاید ایشان باین اجابت من و ایمان آوردن بمن رشدیابند و بحق و هدایت نائل شوند
احل لكم ليلة الصيام الرفث الى نسائكم هن لباس لكم و انتم لباس لهن یعنی
 حلال شده برای شما در شب ماه رمضان وقاع کردن با زنان خود و آن زنان بمنزله
 لباس است برای شما که عیوبات شما با آنها پوشیده میشود و شما نیز بمنزله لباس میباشید
 بزنان که آنها را حفظ میکنید از اقدام نمودن بر قبایح علم الله انکم کنتم تختاتون
انفسکم فتاب علیکم و عفی عنکم فالان با شروهن و انغوا ما کتب الله لكم
 یعنی خدای تعالی دانست که شما بر نفسهای خود خیانت میکنید زیرا که در اول وقاع
 نمودن با زنان در شبهای رمضان مثل روزهای آنحرام بوده و مسلمانان از جوانان
 معصیت نمودند و با زنان در شبها وقاع کردند پس خداوند فرمود که شما با وقاع نمودن
 خیانت نمودید بر نفسهای خود و در معرض نقص آوردید نفسهای خود را با معصیت
 نمودن که معصیت خیانت بر نفس است پس خداوند تعالی توبه شما را قبول فرمود
 و از شما عفو کرد و تکلیف اول را از شما برداشت و وقاع کردن در شب ماه رمضان
 را بشما حلال نمود پس از این وقت مباشرت و نزدیکی بکنید با زنان در شبهای ماه
 رمضان و طلب بکنید آنچه را که خداوند تعالی بشما نوشته از مباح کردن وقاع در
 شب و شکر بکنید و کلاوا و اشر بوا حتی یتبین لکم الخیط الايض من الخیط
الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى اللیل یعنی بخورید و بیاشامید در شبهای
 ماه رمضان تا آنکه ظاهر شود بشما سفیدی صبح صادق از سیاهی شب و بعد از صبح
 روزه را تمام بکنید تا باول شب پس در شب سه چیز حلال است وقاع کردن و خوردن
 و آشامیدن و در روزهای ماه رمضان از اول صبح تا باول شب همین چیزها حرام است
 و صوم واجب اینست و لا تبشروا هن و انتم عاکفون فی المساجد و دیگر چنانکه
 مباشرت زنان در ایام ماه رمضان حرام است همچنین در زمان اعتکاف در مساجد نیز
 مباشرت حرام است و اعتکاف از مستحبات شرعیه است و حکم آن در محل آن مذکور
 است **تلك حدود الله فلا تقربوها كذلك یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون**
 یعنی اینها که ذکر شد از اول آیه از وجوب روزه بحاضرین و اطفال بمریض و مسافرین
 و مخیر بودن اطافه داران و وسعت ندادن بر روزه در میان افطار و بعد از آن دادن

فدیة و میان روزه گرفتن با مشقت و بدون وسعت و از بودن روزه در ماه رمضان و قضای روزه بمریض و مسافر و اینکه تکلیف مردمان در یسر است نه در عسرواینکه از برای روزه داران سه چیز حرام است و اینکه آنها در شب حلال است و این که در اعتکاف نیز مباشرت جایز نیست همه این مذکورات حدود و احکام خدای تعالی است پس باینها نزدیک نشوید که مخالفت نمائید و هم چنین بیان و ظاهر می فرماید خداوند عالم آیات و دلیل های احکام خود را برای مردمان و بدون دلیل بر آنها چیزی را واجب و حرام نمی فرماید که شاید ایشان پرهیز کاری نمایند در اوامر و نواهی او و در احکام شرع انوز پس در این آیه جمیع احکام روزه را بیان فرمود و در آخر آیه « بین الله آیاته للناس » فرمود یعنی دلیل تکلیف باید ظاهر و بیان شود تا آن که مردمان مطیع اوامر و اجتناب از نواهی نمایند و بدون بیان دلیل حکم از وجوب و حرام نباید حکم بشود و همین سه چیز را در احادیث نیز از مبطلات قرار داده .

چنانکه در تهذیب در صحیحۀ محمد بن مسلم روایت کرده که شنیدم از حضرت باقر (ع) میفرمودند ضرر نمیرساند بروزه دار هر چه بکند زمانیکه اجتناب نماید از سه چیز خوردن و آشامیدن و مباشرت زنان و ارتماس در آب کردن و در خصال همین حدیث را چهار چیز قرار داده .

و در خصال از حضرت صادق (ع) روایت کرده که پنج چیز روزه را باطل می کند خوردن و آشامیدن و جماع کردن و در آب ارتماس نمودن و دروغ بخداوند تعالی و برسول او و برائمه (ع) بستن .

و در صحیحۀ ابن عمار در تهذیب روایت کرده که گفتم بحضرت صادق (ع) شخص روزه دار با عمد در آب ارتماس میکند آیا قضا دارد یا نه فرمود قضا ندارد و عود نکند باین پس از این حدیث معلوم شده که ارتماس مثل جماع و خوردن نیست و بلکه برای روزه دار کراهت دارد .

واما دروغ بستن بحضرات ائمه (ع) پس در حرمت آن شك نیست ولکن مثل جماع نیست که قضا و كفاره داشته باشد و در بعض احادیث دروغ بحضرات ائمه روزه را

و وضوء را با عمد باطل میکند .

و در کتاب اقبال ابن طاوس از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که دروغ بستن و نظر بعد از نظر و ظلم قلیل آن و کثیر آن روزه را باطل می کند و در نظر حقیر همه این احادیث صحیح است و بطلان مراتب دارد و اعلی مراتب آن وجوب قضا و کفاره است و ادنی مراتب آن کم بودن ثواب و یا نداشتن آنست پس دروغ ثواب روزه را باطل میکند نه خود روزه را بقرینه صحیحه ابن مسلم که در آن چهار چیزی را مبطل قرار داده و کذب بحضرات را مبطل فرموده .

و اما خوردن و آشامیدن و جماع کردن پس قضا و کفاره دارد و بلکه بمجرد انزال با عمد نیز کفاره دارد چنانکه در تہذیب در صحیحہ ابی بصیر است گفت سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسیکه دست خود را بر بدن زنش گذاشت در ماه رمضان و از او منی آمد و انزال نمود فرمود کفاره او دو ماه روزه گرفتن پی در پی است و یا شصت مسکین اطعام دادن و یا یک بنده آزاد نمودن است و در این مضمون احادیث بسیار وارد شده .

و در تہذیب از ابن عبد الحمید از بعض موالی روایت کرده که سؤال کردم از آن حضرت از احتلام روزدار فرمود وقتی که در روز محتلم شد در ما، رمضان پس نخواست تا آنکه غسل بکند و اگر در شب جنب شد پس نخواست تا آنکه غسل نماید و هر که جنب شود دو ماه رمضان پس بخواست تا آنکه صبح شود پس برای او عتق رقبه و آزاد کردن یک بنده لازم است و یا اطعام شصت مسکین و یا روزه دو ماه روزه و قضاء آنروز و با وجود اینها باز فضل و ثواب روزه را درک نخواهد کرد .

و در فقیه روایت کرده از آنحضرت کسی که جماع کند در اول ماه رمضان و غسل را فراموش نماید تا آنکه ماه تمام شود بدرستی که واجب است بر او غسل کردن و قضاء صوم و صلوة مگر آنکه آنکس غسل جمعه کرده باشد پس او بعد از غسل جمعه نماز و روزه خود را تا آن روز قضا میکند و بعد از غسل جمعه قضا نمیکند و احادیث بسیار در این مضمون وارد شده .

و از این احادیث معلوم میشود که جنابت باروزه منافات دارد و روزه دار نمی شود در حال عمد با جنابت باشد چه در شب و چه در روز پس وقتیکه شخص دانست که محتمل شده باید زود غسل نماید و بتأخیر نیندازد چنانکه در حدیث ابن عبدالحمید فرمود وقتیکه در روز محتمل شد پس نخواست تا آنکه غسل بکند و اگر غسل ممکن نباشد در اول صبح و یا در روز پس آنکس معذور است چنانکه در تہذیب در صحیحہ محمد بن مسلم فرمود اگر بیدار شود قبل از صبح پس اگر منتظر آب شد که گرم شود و یا از چاه کشیده شود تا آنکه صبح طلوع نماید پس قضا ندارد.

و ایضاً در تہذیب در صحیحہ ابن عیسی از حضرت امام رضا (ع) روایت کرده که گفتم شخصی جنب شده در آخر شب و بر خواسته که غسل بکند و آب نیافته پس رفت بطلب آب و یا کسی فرستاد که برای او آب بیاورد پس دشوار شد پیدا نمودن آب بر او تا آنکه صبح شد چه بکند فرمود وقتی که آب پیدا شد غسل می کند و بعد از آن نماز میگذارد و از این احادیث معلوم میشود که در صورت نیافتن آب تیمم لازم نیست و علاوه بر این دو آیه در تیمم وارد شده و هر دو در خصوص نماز است و در احادیث خبری وارد نشده که از برای روزه دار تیمم لازم است در صورت ممکن نبودن آب برای غسل و قیاس روزه بنماز قیاس مع الفارق است و اصل قیاس در دین جایز نیست خصوصاً مع الفارق و کفاره مذکوره در صورت افطار بحلال است و اگر بحرام روزه را باطل نماید سه کفاره لازم است.

چنانکه در فقیہ و عیون الاخبار و خصال و شیخ الطائفہ در تہذیب از هروی روایت کرده اند که گفتم بحضرت امام رضا (ع) روایت شده از پدرانت که کسی که جماع کند در ماه رمضان و یا افطار نماید پس بر او سه کفاره لازم است و ایضاً روایت شده که بر او یک کفاره لازم میشود پس ما بکدام حدیث عمل بکنیم فرمود بر هر دو حدیث وقتی که بحرام جماع کرد و یا آنکه بحرام افطار نمود پس بر او هر سه کفاره لازم است و قضاء همان روز و اگر بحلال خود جماع کرد و یا آنکه بحلال افطار نمود پس بر او یک کفاره لازم است و اگر با نسیان شد پس بر او چیزی نیست و در عیون و خصال از فتح جرجانی روایت کرده که نوشت بحضرت امام موسی (ع) و سؤال

کرد از کسی که جماع نماید بازن خود و یا با دیگری در ماه رمضان در يك روزه ده مرتبه فرمود بر او لازم است ده كفاره از برای هر دفعه يك كفاره پس اگر بخورد یا بیاشامد پس كفاره يك است .

و اگر در قضاء ماه رمضان بعد از زوال افطار نماید پس بر او لازم است اطعام ده مسکین و اگر قادر نباشد سه روز روزه می گیرد چنانکه در کافی در صحیحۀ برید از حضرت باقر (ع) روایت کرده در کسی که در قضاء رمضان بازن خود جماع نماید فرمود اگر قبل از ظهر باشد پس بر او چیزی نیست مگر قضاء و اگر بعد از ظهر باشد پس بر او لازم است تصدق برده مسکین و اگر قادر نشود سه روز روزه می گیرد از جهت كفاره .

و اما فطره پس از هر کسی که غنی باشد و بمؤنه سال قادر شود يك صاع است و آن ششصد و چهارده مثقال و يك ربع است و وقت آن از شب عید تا باخر روز عید است و اگر در آن روز نداد قضایش واجب است مثل زکوة و قبل از شب عید نیز میتوان ادا کرد چنانکه در کافی در صحیحۀ ابن عمار روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از تعجیل فطره بيك روز فرمود عیب ندارد .

و در تهذیب در صحیحۀ زراره و بکیر و فضیل و محمد بن مسلم و برید همه ایشان از آنحضرت و حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که فرمودند واجب است بر شخص اینکه عطا کند فطره خود و عیال خود را از آزاد و بنده و صغیر و کبیر و اگر روز فطر بدهد افضل است قبل از نماز و فطره دهنده در وسعت است از اول روزه ماه رمضان تا باخر آن .

و اما جهت و علت و حکمت و وجوب روزه پس در احادیث کثیره بیان شده چنانکه در فقیه در صحیحۀ هشام بن حکم روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از علت صوم فرمود بدرستی که خداوند تعالی فرض فرموده صوم را تا آنکه مساوی شود در آن روز غنی و فقیر و بیان این آنست که غنی نمی چشید زحمت گرسنگی را تا آن که بفقیر ترحم بکند زیرا که غنی هر وقت اراده چیزی می کرد قادر میشد بر آن پس اراده فرمود خدای تعالی بر این که مساوی بکند خلق

خود را باینکه بچشاند یعنی زحمت گرسنه ماندن را تا آنکه رقت نماید برضعیف و رحم بکند بگرسنگان.

و در صحیحۀ محمد بن سنان در جواب او که حضرت امام رضا (ع) با نوشت علت روزه از جهت معرفت گرسنگی و تشنگی است تا آنکه فرمود تا بداند غنی شدت این را بر اهل فقر و مسکنت در دنیا و آخرت و از حمزه بن محمد روایت کرده که نوشت به حضرت عسکری (ع) چرا واجب فرموده خداوند تعالی روزه را پس وارد شد جواب تا بیابد غنی زحمت گرسنگی را پس منت بگذارد بر فقیر و این حدیث را در کافی و مجالس نیز روایت کرده .

و در علل الشرایع و عیون از ابن شاذان روایت کرده که حضرت امام رضاع فرمود بدرستی که ما امور شده‌اند بر روزه تا آن که بشناسند زحمت گرسنگی و تشنگی را پس از این ها پی ببرند بر فقر و فاقه و مسکنت آخرت تا آنکه فرمود و تا بشناسند شدت گرسنگی و تشنگی را بر اهل مسکنت و فقر در دنیا و بعد از شناختن این پس اداء بکنند بفقراء و ضعفاء آنچه را که خداوند عالم واجب کرده بر ایشان در اموال آنها از زکوة و فطره و سایر حقوق واجبه از مواسات اقارب و اخوان و از ملاحظه فقراء و زیردستان .

پس از این احادیث صحیحۀ معلوم شد که علت و حکمت وجوب روزه همان دانستن اغنیاء است شدت و زحمت فقراء را و مطلع شدن اهل ثروت و مکنت است بحال اهل فقر و مسکنت را تا آنکه اغنیاء ترحم کنند بفقراء و ضعفاء و بعد از ملاحظه ایشان حال ضعیفان را بر آنها رحم بکنند و بمقام رأفت و شفقت بر آیند و مواسات نمایند و اگر اغنیاء مسلمانان همین جهت و علت را در هر سال یک مرتبه در ماه رمضان ملاحظه می کردند و باین حکمت نظر مینمودند و عمل بفرمایشات صاحب شرع انور می کردند هرگز مسامین باین پریشانی و سرگردانی مبتلاء نمی شدند و اگر صاحبان ثروت و قدرت و مال داران ایران یکصد سال و یا پنجاه و یا سی سال قبل از این ملاحظه حال فقراء مسلمین را مینمودند و بدقت بحال آن کسانی که بیلاد خارجه میروند از پریشانی و سرگردانی نگاه میکردند و درد بی درمان ایشان را میدیدند و علاج این

درد را با آوردن کارخانه جات و بدرست کردن منسوجات و فراهم نمودن سایر لوازمات از کاغذ و شیشه و غیر از اینها و بلکه اخراج معادن از نطف و آهن و ذغال سنگ و غیره مینمودند و اسباب ترقیات مملکت را آماده میکردند بانفراد و یا باشتراك هرگز اهل ایران باین ذلت و مسکنت و پریشانی و سرگردانی ابتلاء نداشته اند پس چرا در هر سال در مجالس عمومی و در محافل اجتماعی اینها گفته نشده و چرا مسلمین این ملاحظات را نکرده اند و چطور شده بفرمایشات صاحب شرع مقدس عمل ننموده اند و چرا اولیاء امور ملت و دولت از علماء و امراء مسلمین را باین ملاحظات مطلع نکردند، و بلکه آنها را ترغیب بمذکورات فرمودند، و بلکه اجبار نمودند و چرا در این خصوص مجالس متعدده تشکیل ندادند، تا آنکه اهل ایران باین فلاکت و مذلت مبتلاء نشوند پس بزودی باید تدارك کرد و با تعجیل اقدام برفع پریشانی نمود و اسباب آسایش اهل ایران را فراهم کرد و بیشتر از این اهالی را در مقام اضمحلال نگذاشت، و زیاده بر این مسلمین را سرگردان نه نهاد و این تکلیف اهم اولیاء امور است و در ترك این ضررها و مفاسد بسیار است و روز بروز اجانب ترقیات کردند و ما جماعت مسلمین همیشه در تنزلات معاشی و بلکه معادی بوده ایم، زیرا که دنیا مزرعه آخرت است و وقتی که دنیای شخصی پریشان شد و مبتلاء بفق و مسکنت گردید آخرت را چطور بدست خواهد آورد و درست شدن ذخیره آخرت موقوف است بدرست کردن آسایش مسلمین و فراهم نمودن اسباب را حتی ایشان از آوردن کارخانه جات و آماده کردن منسوجات و اخراج معادن و شوشه نمودن راهها و درست کردن خطوط آهن در شوارع و میان بلاد ایران و بدون اینها ذخایر اخروی از برای ثروت داران نخواهد شد، و برای اولیاء امور مسلمین بغير از امر و ترغیب باینها فائده در ریاست ایشان پیدانمیشود و فائده اولیاء ملت و دولت در این زمان و ادار نمودن اهل ثروت و صاحبان قدرت است بر این اقدامات و باسباب ترقیات و منع اهالی از باعث تنزلات و تا اینها درست نشود نه دنیا داریم و نه آخرت و نه اسلام داریم و نه ایمان زیرا که همه اینها بانثروت و مالیه و اقتدار میشود و باقی ماندن نفوذ ایران در خودش میگردد و اگر روز بروز ثروت و مال ایران بخارجه برود در اندک مدتی تمام میشود و همه محتاج و بدون

علاج می شوند پس باید اولیاء از علماء و امراء در علاج آئینده و در فکر آئیه باشند و هرچه زودتر اهالی را آگاه و بیدار نمایند و براه انداختن کار خانه ها باشند انشاء الله تعالی .

و از تکالیف واجبه مهمه اسلامیه یکی تکلیف حج است

و آن بنص آیه شریفه واجب اهم است

قال الله تعالی و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و من كفر فان الله غني عن العالمين یعنی از جانب خدای تعالی واجب است بمردمان قصد کردن بیت الحرام و این تکلیف برای کسی است که وسعت رفتن بآن داشته باشد از جهت مخارج راه و صحت بدن و امنیت بجان و مال و هر که نرود و ترك بکند این تکلیف را با وجود شرایط پس بدرستی که خداوند قادر توانا غنی و بدون احتیاج است از جمیع عالمیان و در آیه دیگر فرمود « انموا الحج و العمرة لله » یعنی تمام بکنید حج و عمره را از جهت امر خداوند تعالی باینکه اداء بکنید آنها را و پرهیز کاری نمائید از مجرمات احرام چنانکه در تفسیر وارد شده و وجوب حج و عمره باصل شرع انور یکمرتبه است در تمام عمر شخص و آنرا حجة الاسلام میگویند و این وجوب فوری است و تاخیر آن از گناهان کبیره است با قدرت و شرایط که ذکر شد .

و بدانکه حجة الاسلام عبارت است از احرام بستن از یکی از مواقیت و پوشیدن دو ثوب بدون دوخته شده و تلبیه گفتن و وقوف بعرفات از اول ظهر تا بغروب آفتاب و بیتوته کردن در مشعر الحرام همان شب را و انداختن جمره قصوی و ذبح قربانی و حلق سر و یا زدن از شارب و غیره و طواف زیارت و دو رکعت نماز طواف و سعی در میان صفا و مروه و بعد از آن طواف نساء و دو رکعت نماز آن و بعد از آن عود کردن بمنی برای بیتوته نمودن در آن در ایام تشریق و انداختن جمرات ثلاثه و این پانزده فعل از افعال حج است و عمره عبارت است از یحرام و لوازم آن و پوشیدن لباس آن و تلبیه گفتن و طواف زیارت و دو رکعت نماز آن و سعی در بین صفا و مروه و تراشیدن سر و یا تقصیر و طواف نساء و دو رکعت نماز آن هر گاه از حج

منفرد باشد و این نه فعل از افعال عمره است و زیاده بر اینها در افعال حج و عمره نیست و در استطاعت احادیث بسیار وارد شده و در نظر احقر در میان آنها اختلاف نیست و مستطیع بودن هر کسی نسبت بحال خود است و آن مختلف میشود در اشخاص و افراد مکلفین و از برای بعضی زاد و راحله لازم است و برای بعضی دیگر کفایت عیال لازم است و از بعضی رجوع بکفایت تجارت و صناعت و زراعت لازم است و برای بعضی دیگر فقط مخارج راه لازم می شود و آن نیز مختلف است « ان للانسان علی نفسه بصيرة » . چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب از محمد بن مسلم و حلبی روایت کرده اند که سؤال نمودند از حضرت باقر (ع) و صادق (ع) از آیه حج و از استطاعت فرمودند اینکه بوده باشد برای شخص آنچه بآن حج بکند .

و در آن سه کتاب از ابن عمار روایت شده که گفتم بحضرت صادق (ع) حج کردن جمال و چهار پا دار تام است و یا ناقص فرمود تام است گفتم حج اجیر چطور است فرمود تام است .

و ایضاً در آن سه کتاب در حدیث صحیح از حلبی از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر که مستطیع باشد و حایل شود در میان او و حج کردن مرضی و یا مانع دیگر از پیری و غیره که خداوند تعالی او را معذور فرماید در آن مانع پس بدرستی که بر او واجب است اینکه یک نفر دیگر از جانب خود نائب بفرستد و در این مضمون احادیث بسیار است .

و در کافی از ضریس روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود در کسی که به حج میرفت و در راه فوت شد اگر در حرم فوت شده کفایت میکند از او و اگر بحرم نرسیده باید قضاء کند ولی او حجة الاسلام را و از این حدیث معلوم میشود که حج را باید ولی میت از جانب میت قضاء کند و مخارج حج میت از اصل مال است بصریح الاحادیث المتواتره بدون اختلاف در احادیث .

و در نظر احقر حج میقات از میت کفایت میکند و از بلد میت لازم نیست چنانکه در آن سه کتاب صحیح حریز روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع)

از کسی که عطا کند بر شخصی چیزی را که بآن حج کند از کوفه پس آن شخص حج بکند از بصره فرمود عیب ندارد زمانی که قضا بکند جمیع مناسک را پس حج او تمام میشود.

و در کافی در صحیحۀ زکریا ابن آدم روایت نموده که سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم (ع) از کسی که فوت شده و وصیت کرده به حج کردن از جانب او آیا جایز است حج نمودن از غیر آن بلدیکه در آن مرده پس فرمود اما آنچه از نزد میقات باشد پس عیب ندارد.

و اما احرام پس آن عبارتست از پوشیدن دو ثوب یکی لنگ و یکی رداء بشرط بودن آنها طاهر و پاک از نجاسات و از آن لباسها باشد که نماز در آن جایز است و برای مردان غیر دوخته شده.

و بعد از احرام تلبیه است و آن عبارت است از گفتن «لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك و الملك لا شريك لك» و بعد از احرام حرام میشود بر او شکار کردن بر هر نوع که باشد و ایضاً حرامست بر او زنان و پوشاندن سر برای مرد نه بز و در حال رکوب در سایه بودن و اما برای زنان و در حال راه رفتن پیاده پس عیب ندارد و حرام است برای هر دو عطر استعمال نمودن و موی از بدن ازاله کردن و ناخون گرفتن و کشتن حیوانات از زمین و بدن انسان مگر مار و عقرب و موش و حرامست دروغ گفتن و سب کردن که معنای فسوق است و لا والله و بلی والله گفتن که معنای جدال است و هر یکی از اینها کفاره دارد.

و بعد از احرام و تلبیه واجب است وقوف بعرفه از اول ظهر تا بغروب و آن رکن است و بعد از آن واجب است رفتن بمشعر و بودن در آن از اول صبح صادق تا بطلوع آفتاب روز عید و آن نیز رکن است و بعد از آن رفتن بمنی در همان روز و انداختن جمره عقبه تا آنکه هفت عدد برساند و بعد از آن در آنجا ذبح هدی و بعد از ذبح واجب است بمردمان تراشیدن سر و یا اخذ کردن از شارب و غیر آن و بزنان تقصیر کردن فقط و بعد از ذبح و تقصیر نمودن در روز عید حلال می شود بر محرم همه چیز مگر عطر و زنان و زمانی که حاجی فارغ شد از مناسک منی واجب

است بر او رجوع- کردن بمکه از برای طواف حج و بعد از آن سعی در میان صفا و مروه و بعد از آنطواف نساء در همان روز اگر ممکن باشد و اگر ممکن نشد فردای عید و طواف زیارت واجب و رکن است و طهارت در آن شرط است و بعد از آن دو رکعت نماز واجب است در نزد مقام حضرت ابراهیم (ع) و در طواف باید ابتدا از حجر اسود بکند و در حجر ختم نماید و آنهفت شوط است و زیاده بر آن جایز نیست و مبطل است و طهارت از حدث و خبث در آن شرط است و طرف چپ طواف کننده باید بطرف بیت باشد و هفت مرتبه بدور خانه کعبه شوط میکند و این شوط آسان ترین افعال و اعمال حج است و در آن دقت لازم نیست و شخص میتواند سواره طواف نماید و همیشه دست چپ بطرف بیت باشد چنانکه حضرت پیغمبر (ص) سوار شتر شد و طواف کرد و مقصود اینست که طرف راست و پشت و سینه شخص رو بروی بیت نباشد و بلکه طرف چپ او بر بیت باشد نه اطراف دیگرش و لازم نیست يك شخص طواف دهنده بکسی طواف دهد و از او یاد بگیرد و بعد از طواف و نماز آن واجب است سعی در بین صفا و مروه و ابتدا کردن از صفا و ختم نمودن بمروه و این سعی با رفتن و برگشتن هفت شوط میشود و این نیز سواره جایز است و زیاده بر هفت شوط مبطل است و این سعی باید در میان طواف زیارت و طواف نساء واقع شود نه قبل از آنها و نه بعد از آنها با اختیار و بعد از طواف سعی عطر نیز بر او جایز میشود و فقط از محرّمات احرام مباشرت زنان باقی میماند و بعد از طواف نساء زنان نیز حلال می شود و بعد از آنکه از طواف نساء و دو رکعت آن فارغ شد در روز عید واجب است عود کردن بمنی از جهت بیتوته نمودن در آن شب یازدهم و شب دوازدهم را و بعد از عود بمنی واجب است در هر یکی از ایام تشریق انداختن جمرات ثلثه هر جمره با هفت سنگ و اصابۀ و رساندن آنها با ترتیب باینکه اول ابتدا بکند بجمره اولی و بعد از آن بجمره وسطی و بعد از آن بجمره عقبه و وقت این جمرها از اول طلوع تا بغروب آفتاب است و بعد از انداختن این جمرات شخص مخیر است در برگشتن از منی در روز دوازدهم و یا در روز سیزدهم و بعد از تمام شدن جمرات مستحب است

عود کردن بمکه از جهت وداع کردن بیت و طواف کردن در آن و اینها که ذکر شده‌مات مسائل حج بود و از افعال اختیاریه است و در مقام اضطرار عوض میشود و بیانیات دارد چنانکه اگر زنان را حالت نفاس و یا حیض عارض شود پس در این فرض فقط طواف زیارت و طواف نساء بآنها جایز نیست و باقی مناسک از آنها صحیح است و در طواف مخیرند در بین تقدیم و یا تأخیر و اگر ممکن نشد نیابت صحیح است و در ردین حرج نیست و همچنین است مریض و ممنوع بعذر شرعی و یا عرفی .

و بدانکه خداوند تعالی حاجیان را در چند مورد جمع میکند اول در عرفات و بعد از آن در مشعر الحرام و بعد از آن در منی و بعد از آن در مکه از برای دو طواف و سعی در میان آنها و بعد از آن در منی در ایام تشریق از برای انداختن سه جمره و اجتماع در این شش و هفت مورد علل بسیار دارد و بعضی آنها را در کتاب مفاتیح از حضرت صادق (ع) نقل کرده و بعضی از آنها اینست که مسلمین اطراف و جوانب عالم در این مواضع اجتماع نمایند و یک مجلسی عمومی تشکیل بدهند و ناطقان اسلام و هادیان انام نطقها بکنند و مردمان راهدایت و ارشاد نمایند باحکام دین مبین و بفرمایشات حضرات اولیاء مسلمین نیز همدیگر را از درد خود مطلع سازند و اسرار خودشان را بایکدیگر بگویند و در ترقی و تعالی خودشان گفتگو بکنند و فشار وارد بآنها را ذکر نمایند و در این موارد دست اتحاد و اتفاق را با همدیگر بدهند و صدا بصدای همدیگر داده و در دفاع خارجه و داخله جدیت کرده و در پیشرفت امور مسلمین و محفوظ بودن ایشان از ظالمین اقدامات نموده و درمان درد خودشان را پیدا کرده و در علاج آن دردها کوشش نموده و مسلمین را از دردها و بلائی وارد بر آنها مطلع ساخته و در فکر تدارك افتاده و بلکه اقدامات باعث ترقیات را ادامه داده و مملکت خودشان را از دست اجانب خلاص کرده و در جلب مصالح اسلامی و دفع مفاسد دینی و دنیوی مجد و مقدم شده تا آنکه ولایات ایشان مثل سایر بلاد خارجه بر ترقیات مادی و معنوی برسد و ثروت و دارائی خود در بلاد خود بماند و اگر از اول تشکیل دولت‌های اسلامی و افتراق مذاهب مسلمین در هر سال در این خصوص نطقها و گفتگوها در عرفات و در مواضع دیگر از منی و مشعر الحرام و در بین

صفا و مروه و در مسجد الحرام میشد و ناطقان اسلام نطق میکردند و مردمان را آگاه مینمودند هرگز اهل اسلام باین بریشانی نبودند و چندین بلاد اسلامی از دست مسلمین نمیرفت و هزاران مسلمانان در آن ولایت کافر نمیشد و این همه تنزلات در میان ما مسلمین ظاهر نمیکشت و همسایگان ما این همه ترقیات نمیکرد که روز بروز آنها در ترقی و ما در تنزل نمیماندیم و چرا در آن مجالس عمومی و در آن اجتماع اسلامی از این نقطه نکرده اند و چرا علماء اسلام در آن مورد اجتماعی از این گفتگوها ننموده اند و چرا درد های خود را با همدیگر بیان نفرموده اند و در علاج ممالک خود بر نیامده اند و همیشه با غفلت بوده و هیچ کاری از این اجتماعی سیاسی ساخته نشده با وجود اینکه همواره در آن اجتماعات از علماء اعلام و پیشوایان انام بوده و باخبران از ولایات اسلام در آن مجامع شده آیا از این نقطه در موارد بیانگشته و مسلمین عمل نکرده اند و یا اینکه ابدأ از این مطالب ذکر نشده آیا مسلمین را مطلع کرده اند و یا آنکه ایشان مطلع نشده اند پس چقدر باید اهل اسلام و خصوصاً اهالی ایران تأسفات نمایند و از فوت این مطالب سیاسی غصه بخورند بلاد اسلام چقدر ها رفته و چه ولایات معموره از تصرف ایشان بیرون شده و عتبات عالیات رفته و مکه و مدینه رفته و بلاد اسلام کم کم دارد میرود و از دست مسلمین خارج میشود و حضرت پیغمبر (ص) ما وصیت کرده بود که از جزیره عرب یهود و نصاری را با وجود ذمی بودن اخراج نمایند و در آن اماکن شریفه خارجی را نگذارند و ما مسلمانان بوصیت آنحضرت خوب عمل کردیم و بار خود را عجب بمنزل رسانیدیم وای از این غفلت و فریاد از این مخالفت و بعد از این انشاء الله تعالی در آن اماکن شریفه باید ناطقان اسلام و پیشوایان انام مردمان را از این مطالب مطلع نمایند و در چاره خود باشند و در هر مملکت که ظلم از کسی از داخلی و از خارجی بایشان وارد شده در میان مردمان کثیر ذکر نمایند تا آنکه ظلم ظالمان در اطراف عالم منتشر شود و تعدیات اشرار ذکر گردد.

و چونکه جهاد از اهم ارکان دین و باعث قوام و دوام مسامین است و بناء اسلام بچند چیزی شده که یکی از آنها جهاد است پس از مسائل مهمه آن در این مختصر اندکی ذکر میشود قال الله تعالی کتب علیکم القتال و هو

کره لکم وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم یعنی نوشته و محکم شده برای شما مسلمین جنگ و جدال نمودن با کفار و ظالمان و این قتال برای شما با کراهت نفس شما است و بسا میشود که شما یک چیزی را مکروه بدارید و حال آنکه آنچیز برای شما خیر است و بسا باشد که شما ترک قتال را دوست داشته باشید و حال آنکه آنشر است برای شما و ایضاً میفرماید و جاهدوا فی الله حق جهاده یعنی جهاد بکنید در راه خداوند عالم حق جهاد کردن و ایضاً فرموده و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرأ عظیماً یعنی هر که جنگ بکند در راه خدای تعالی پس کشته شود و یا مغلوب گردد پس بزودی عطا میکنم بر او اجر بزرگ را و ایضاً میفرماید فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه یعنی خداوند تعالی زیادتی داده کندگان را با مال و جان بر قعود کنندگان و بر آنهایی که جهاد نکنند و ایضاً فرموده : فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرأ عظیماً یعنی زیادتی داده خداوند تعالی جهاد کنندگان را بر قعود نمایندگان باجر بزرگ و آیات در فضائل جهاد و مقدم شدن آن بر جمیع عبادات بسیار است .

و در کافی و فقیه از علی بن عبدالعزیز روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) باو فرمود آیا خبر بدهم بر تو اصل اسلام و فرع آن و ذروه آن و سنام آنرا گفتم بلی خبر بده بمن فرمود اصل آن نماز و فرع آن زکوة و روزه و سنام آن جهاد است در راه خداوند تعالی و مراد از ذروه و سنام اعلائی شیئی است چنانکه در وافی بیان کرده یعنی اعلائی ارکان اسلام و قوام و دوام آن جهاد است .

و در کافی و تهذیب از ابان در حدیث صحیح روایت کرده اند از حضرت صادق (ع) که حضرت پیغمبر (ص) فرمود تمام خیر در شمشیر است و در سایه شمشیر است و درست نمی شود مردمان مگر با شمشیر و شمشیر ها مفتاح های جنت و دوزخ است .

و در کافی از معمر روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود تمام خیر در شمشیر است و در زیر شمشیر است و در سایه شمشیر است .

و در کافی و تهذیب و نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده اند که فرمود بدرستی که جهاد یکدر است از در های بهشت و فتح نموده آنرا خداوند تعالی از برای اولیاء مخصوص خودش و کرامت فرموده آنرا از برای ایشان و ذخیره کرده نعمت جهاد را بر آنها تا آخر حدیث .

و در کافی از آنحضرت روایت کرده که بدرستی که خداوند تعالی فرض فرموده جهاد را و بزرگ قرار داده آنرا و قرار فرموده جهاد را نصرت و ناصر دین خودش و قسم بخداوند تعالی اصلاح نمیشود دین و دنیای مردمان مگر باو و ایضاً در کافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرمود جهاد بکنید و از برای اولاد خود مجد را و آفاتی را ارث بگذارید .

و احادیث در این مضمون بسیار است و احتیاج بذکر شرح و بیان آنها ندارد و در احادیث کثیره نواب جهاد را از نواب جمیع اعمال و افعال اسلامیّه بالاتر شمرده اند چنانکه در کافی در حدیث صحیح از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده در فوق هر خوبی و در بالای هر خیر خوبی و خیر است تا آنکه کشته شود در راه خداوند و زمانی که شخص در راه خدای تعالی کشته شد پس در بالای آن خوبی نیست .

و ایضاً در کافی در صحیحه ابی بصیر از آن حضرت روایت نموده که هر که کشته شود در راه خداوند عالم نمیشناساند بر او هیچ چیزی از گناهان او را .

و از نحو این احادیث در کتب اربعه بسیار است و مضمون همه افضل بودن جهاد است از جمیع عبادات پس اگر در کتابی دیده شود و یا از کسی شنیده شده باشد که هر که فلان عمل و فلان عبادت را بکند نواب چند شهید دارد پس این نحو کلمات دروغ است و عوام فریبی است و صاحب شرع (ع) هرگز تناقض نمیگوید و از این اکاذیب در کتب غیر معتبره بسیار است و هیچ طاعت و عبادت در فضیلت بدرجه شهادت نمیرسد زیرا که در شهادت بذل کردن روح و جان است و در سایر عبادات بذل نمودن مال و یا کشیدن قدری از زحمت است و احادیث منقول از کافی در آنچه گفته شد دلیل واضح است و چنانکه جهاد افضل اعمال و ذروه و سنام است که در

حدیث ابن عبدالعزیز ذکر گردید و همین طور ترك آن بدترین گناهانست . چنانکه در کافی و تهذیب و صدوق در مجالس از حضرت صادق (ع) روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر (ص) فرموده پس هر که ترك کند جهاد را خداوند تعالی بر او میپوشاند ذلت و فلاکت و فقر و فاقه را در معیشت او و دین او ضایع میشود . و در کافی و تهذیب و نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده‌اند که هر که ترك نماید جهاد را میپوشاند خداوند تعالی بر او لباس خاری و رداء بلاء را و حقیر گردانیده میشود بسبب مذلت و اهانت وزده میشود بقلب او بسته شدن راه های خیر و دور میشود از او حق از جهت ضایع کردن جهاد و الزام کرده میشود بظلم و نقصان و منع کرده شود از او عدل و انصاف تا بآخر حدیث پس از این احادیث فضیلت جهاد و عقوبت ترك آن و بدتر شدن ترك جهاد از همه گناهان معلوم شد .

ولکن جهان در شرع انور دو نوع است

اول جهاد کردن با کفار از جهت دعوت ایشان باسلام و این جهاد موقوف است باذن و اجازه امام (ع) و این در زمان غیبت آنحضرت نمیشود چنانکه در حاشیه جامع عباسی احقر نوشته .

و نوع دوم از جهاد که تا بروز قیامت باقی است عبارت است از دفع دشمنان مملکت و حفظ مسلمین از خارجی و داخلی و حراست مسلمانان از غلبه اشرار و کفار و دخول اجانب بولایات ایشان و حفظ بیضه اسلام و دفاع کردن از نفوس و اعراض و اموال مسلمین .

چنانکه در کافی و تهذیب در حدیث صحیح از یونس روایت کرده‌اند که حضرت امام رضا (ع) فرمود بر کسیکه در نفور ولایت اسلام است: و اگر بترسد بر بیضه اسلام و بر مسلمین قتال و جنگ میکند پس میشود قتال او از جهت منفعت نفس خود نه از برای سلطان وقت گفتم بآن حضرت و اگر بیاید دشمن بر آن محلی که آن شخص در آن محل است چه بکند؟ فرمود قتال میکند از جهت بیضه اسلام نه از جهت این سلاطین زیرا که در مندرس شدن اسلام مندرس شدن دین محمد (ص) پس در این خبر حفظ

اسلام و دین آنحضرت را واجب فرموده و از جهت حفظ آن جنک و قتال که کشته شدن و کشتن است واجب قرار داده .

و ایضاً در آن دو کتاب از ابن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرمود هر که کشته شود در نزد اهل و مال خود پس آنکس شهید شده است .

و در آن دو کتاب از ابی مریم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده هر که کشته شود در نزد مظلّم خود پس آنکس شهید است فرمود آیا میدانی مراد از نزد مظلّم چیست؟ گفتم مراد اینست که شخص در نزد اهل و مال خود و در امثال اینها کشته میشود، فرمود بدرستی که از فقه است معرفت حق .

و ایضاً در آندو کتاب از ابن ابی العلاء روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از کسی که کشته شود در نزد مال خودش فرمود حضرت پیغمبر ص فرموده هر که کشته شود در نزد مال خود پس آنکس بمنزلۀ شهید است .
و در فقیه از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود هر که در نزد مال خود کشته شود پس آنکس شهید است .

و در کافی و تهذیب از حضرت سجاد روایت کرده اند که هر که بر او تعدی شود در اخذ زکوة او پس قتال کند و کشته شود پس آنکس شهید است .

و در کافی از حضرت امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود در کسی که درسفر باشد و جمعی می آیند و کینیز او را میخواهند از او بگیرند آیا در فرض خوف قتل میتواند مانع شود؟ فرمود بلی گفتم آیا این نحو است زن فرمود بلی گفتم آیا این طور است مادر و دختر و دختر عم و قرابت با خوف قتل؟ فرمود بلی و همچنین است مال که اراده میکنند مال او را از او بگیرند در سفر پس منع میکنند و هرچندی که خوف قتل باشد .

و در تهذیب از بجلی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرمود هر که کشته شود در نزد عیال خود پس آن شخص شهید است .

و از این احادیث واضح گردید که دفاع نمودن از مال و عرض و نفس و از

بلاد اسلام و مملکت مسلمین واجب و کشته شدن در این دفاع جهاد است و حفظ نمودن از بیضه اسلام واجب است و مقتول شدن در این خصوص شهید است و بلکه مقتول بودن در نزد مال خود و یا عیال خود شهید است خصوصاً مقتول شدن از جهت حفظ مملکت اسلام که حفظ بیضه اسلام عبارت از آنست چنانکه در حدیث یونس ذکر شد پس وقتیکه حفظ بلاد اسلام جهاد شد و حفظ مال و عیال و نفس جهاد گردید و از جهت اینها مقتول شدن شهادت شد چرا مردمان اسلام و متدینان از مؤمنان از اول حفظ بلاد خودشانرا نکردند و از بیضه اسلام حمایت نمودند و این همه بلاد اسلامی از تصرف مسلمین خارج شد و هزارها از مسلمانان زیر دست اجانب و در فشار آنها تلف شدند و کم کم دین مسلمین تبدیل شد و از اسلام و ایمان در آنها چیزی باقی نماند و بلاد اسلام روز بروز دارد از دست ایشان میروید و از تصرف مسلمین خارج میشود و چقدر ولایات و ایالات رفته و از دست ایشان بیرون شده پس چرا دفاع و جهاد نکردند و چرا اولیاء ملت و دولت از علماء اعلام و امراء عظام بمردمان نگفتند و تکلیف اسلامی ایشان را بیان نکردند و چرا مسلمانان بعد از بیان علماء بدفاع واجب و جهاد لازم اقدام نمودند و چرا دولتیان این مردمانرا بحفظ مملکت خودشان که حفظ بیضه اسلام است ترغیب و وادار نفرمودند و پیشوایان ملت و دولت چرا ساکت نشستند و خود اولیاء امور چرا جلو مردمان نیفتادند و علم دفاع را بدوش خود نگذاشتند و در این دفاع اسلامی و جهاد شرعی پیش قدم نشدند تا آنکه ممالک ایشان از دست خودشان بیرون شد و مسلمین ضایع و فقیر و فلاکت مبتلاء شدند و حال آنکه مسلمانان اطراف و مردمان بلاد اسلامی همیشه فریاد میکردند و از فشار اجانب داد میزدند و مسلمانان ایران و سایر ممالک اسلام را بداد رسی خود از دست ظالمان دعوت می نمودند و وامصیبتاه و وا اسلاما میگفتند پس چرا بفریاد آن مظلومین نرسیدند و چرا بآنها جواب با نصرت و فریاد رسی ندادند آیا خیال کردند که آن مسلمانان ذلیل شدند و مضمحل گردیدند ماها نمیشویم و ما از شر دشمنان آسوده میشویم دیدی ممالک اسلامی چطور روز بروز از دست مسلمانان رفت و سال بسال ولایات و ایات مسلمین از دست خودشان بیرون شد چرا بفریاد آن بیچارگان از اول هجوم ظالمان نرسیدند

و حال آنکه فریاد رسی از اهم واجبات اسلامی است .

چنانکه در کافی از ابن قاسم روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر که بامور مسلمین اهتمام و جدیت نکند پس آنکس مسلم نیست .
و ایضاً در کافی از سکونی روایت کرده که آنحضرت از جدش حضرت پیغمبر روایت نموده که فرمود هر که صبح نماید و بامور مسلمانان اهتمام ننماید پس او مسلم نیست .

و ایضاً در کافی از ابن عاصم از آنحضرت از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که هر کس صبح بکند و بامور مسلمین جدیت و اقدامات و اهتمام نکند پس آنکس مسلمان نیست و هر که بشنود صدای و ندای کسی را که فریاد میکند و یا للمسلمین میگوید و مسلمانان را بفریاد خود میخواند پس باو جواب ندهد و بفریاد او نرسد پس آنکس مسلم نیست .

و بنا بر صریح این احادیث فریاد رسی مسلم از اهم واجبات است و مضمون حدیث آخر چیزی دیگر است و فریاد رسی را از اهم واجبات قرار داده بعد از نداء کردن مسلمان و طلب امداد و بلکه در این احادیث با عدم اهتمام و عدم فریاد رسی بمسلمانان صاحب قدرت را مسلمان ندانسته و از شرایط اسلام خارج فرموده پس آیا مسلمانان اطراف و بلاد مسلمین ما را بفریاد نخواندند و از سایر مسلمین طلب امداد نکردند و همیشه با زبان حال و لسان مقال یاللمسلمین نمیگویند و اگر ما اهل اسلام و ایران صدای ایشانرا نمیشنویم و پنبه در گوش خودمان کرده ایم .

آیاش و هفت سال قبل از این صدای اهل سلماس و ارومیه و سلدوزرا نشنیدیم و فریاد آن اهالی بعیوق میرسید و همیشه فریاد میکردند و ندای یاللمسلمین میزدند و از قتل و غارت فجار و اشرار و امصیباة ووا اسلاماه ووالیرانه میگفتند و اهل امریکا و افریقا این صدا را میشنیدند چطور شد که آقایان اولیاء ملت و دولت این ندای فلک رسارانشنیدند و اگر شنیدند چرا فریاد رسی نکردند و چرا اهل ایران همه یکمرتبه از جای خود حرکت ننمودند و اول امر که رفع آن فساد و دفع آن فتنه سهل بود چوا خود اهالی آذربایجان اقدام بنجات عباد و استخلاص بلاد نفرمودند آیا در میان

آذربایجان در آن زمان علماء اعلام و پیشوایان اسلام نبودند و یا آنکه ایشان مسلمین را از تکلیف اسلامی آگاه کردند و مسلمین بر تکلیف شرعی خودشان عمل نکردند و باعث اینهمه تلف نفوس و اموال و اعراض شدند که در این سه ولایت قریب يك کرور نفوس و باعتقاد جمعی زیادتراًز این تلف شد و قریب صد ملیون اموال مردمان بغارت رفت و بمعرض اتلاف بر آمد و خون این همه نفوس و هتك این اعراض بر ذمه کدام اشخاص خواهد بود آیا بذمه اولیاء امور است و یا بذمه جمیع اهل ایران است و یا بذمه خصوص اولیاء امور آذربایجان است و آیا با این صدمات و خسارات وارده در کسی عدالت میماند و شخصی میتواند ادعای عدالت و دیانت بکند مگر اشخاصی که کور و کر و شل باشند و از عالم انسانی دور شوند و یا اعتقاد بفرمایشات صاحب شرع نکنند و الا با دیانت اسلامی و باعتقاد ایمانی این فروگذاری و عدم مدد کاری این اهالی ولایات ثلاثه جمع نمیشود و با وجود ایمان این تلف و هتك و غارت با همدیگر سازش نمیکنند پس باید در تدارك مافات و در علاج ماهوآت بوده و ازین کبایر موبقه توبه نموده و توبه عبارت است در خصوص این مقام از جمع کردن قوه دفاعیه از برای آتیه و فراهم آوردن استعدادات کافیه از جهت دفع این نحو حرکات و حشیانه و رفتار حیوانیه که در عرض چندماه بدون جنگ طرف مقابل يك کرور نفوس و صد ملیون اموال در معرض اتلاف بر آمد و در جنگ البته اشخاص زیاد تلف میشود و آن عقلائی است ولكن بدون جنگ و مقاتله این همه نفوس را تلف کردن و این قدر اموال را بغارت بردن از وحشیت چند مرتبه بالاتر است و کار هیچ دیوانه نیست و حال آنکه مرتکبین خود را از عقلاء عالم میدانند و بر نوع خود اظهار عقل و شعور میکنند و اهل ایران را مثل خود نمیدانند و در نظر حقیر عقل و شعور و تمدن ایشان که باعث این همه اتلاف نفوس و اموال شدند مثل دیانت و عدالت ما اهل آذربایجان است و هر دو مثل وضوء بی بی تمیز است که از سد اسکندر محکم تر است اگر در خانه کس است يك حرف بس است .

و چونکه امر بمعروف و نهی از منکر تابع جهاد است و جهاد علماء اعلام و دانایان اسلام امر بمعروف و نهی از منکر است پس در این مختصر

اشاره بآن میشود قال الله تعالى ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون یعنی البته باید بوده باشد از شما مسلمانان جمعی که دعوت بخیر بکنند و امر نمایند بچیزی ها خوب و نهی نمایند از چیزهای بدو زشت و ایشانند راست کاران و ایضاً فرمود « کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنكر » یعنی شما جماعت مخصوص از مسلمانان خوب جماعت هستید که برای مردمان خداوند عالم شما را از میان ایشان خارج کرده که امر بمعروف و نهی از منکر نمائید و ایضاً میفرمایند « یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجارة » یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید نگاه بدارید نفس خودتان را و اهل و اولاد خود را از آتش دوزخ که دستگیره آن مرد مانند و سنگ .

و در کافی و تهذیب از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) در حدیث مفصل فرمود بدرستی که امر بمعروف و نهی از منکر فریضه بزرگ است بسبب آن اقامه میشود سایر فرایض و در وقت ترک آن تمام میشود غضب خداوند تعالی بر ایشان پس عمومی شود بر آنها عقاب او پس هلاک میگردد ابرار در دارفجار و صغار در دار کبار بدرستی که امر بمعروف و نهی از منکر سیل انبیاء و منهاج صالحین و فریضه عظیمه است که بآن قوام و دوام میشود فریضها و امن میگردد راهها و حلال میشود کسبها و رد میگردد مظلمهها و عمارت میشود زمین و انتقام اخذ شود از اعداء و راست میشود امورات عباد و بلاد تا آخر حدیث .

و ایضاً در کافی و تهذیب از زهری از حضرت باقر (ع) و صادق (ع) روایت کرده اند که فرموده اند وای بر قومیکه متدین نشوند بخداوند عالم با امر بمعروف و نهی از منکر .

و ایضاً در آن دو کتاب از ابن عرفه روایت نموده که شنیدم از حضرت کاظم ع میفرمود البته باید امر بمعروف و نهی از منکر بکنید و یا آنکه بشما مسلط میشود اشرار شما پس دعا میکند اخیار شما و اجابت نمیشود برای ایشان و ایضاً در آن دو کتاب از حضرت باقر (ع) روایت نموده اند که بد قوم است آن قومی که عیب بدانند امر

بمعروف و نهی از منکر را .

و در کافی در خطبه مفضل از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که امر بکنید بمعروف و نهی بکنید از منکر و بدانید بدرستی که امر بمعروف و نهی از منکر نزدیک نمیکند اجل را و قطع نمی نمایند رزق را .

و در کافی از حضرت صادق (ع) روایت نموده که مردی از خشم بحضور حضرت پیغمبر (ص) آمد و گفت خبر بده بمن کدام چیز است افضل اسلام فرمود ایمان بخداوند تعالی گفت بعد از آن فرمود صلّه رحم گفت بعد از آن فرمود امر بمعروف و نهی از منکر گفت کدام از اعمال مبعوض تر است بخداوند عالم فرمود ضد اینها .

و در کافی و تهذیب از آنحضرت روایت کرده اند که امر بمعروف و نهی از منکر دو مخلوقند از مخلوقات خداوند عالمیان هر که نصرت بکند بآنها عزیز میکند او را خداوند تعالی و هر که ترك بکند آنها را مخذول میکند آنها را خداوند عالم .
و ایضاً در آن دو کتاب از حضرت رضا (ع) روایت کرده اند که پیغمبر (ص) همیشه میفرمود زمانی که امت من امر بمعروف و نهی از منکر را بهم دیگر حواله نمودند پس آماده باشند بر بلای بزرگ از جانب خداوند عالم .

و در کافی از حضرت صادق (ع) در حدیث صحیح از حضرت پیغمبر (ص) روایت نموده که بدرستی که خداوند تعالی البته دشمن میدارد آن ایمان آورنده را که ضعیف و بی دین باشد گفتند کدام است آن کس فرمود آن کس است که از منکر نهی نکند .

و در تهذیب از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که مردمان در خیر و خوبی میشوند مادامی که امر بمعروف و نهی از منکر و معاونت بر نیکوکاری نمایند و زمانی که اینها را نکنند برداشته میشود از ایشان برکات و مسلط شود بعض از ایشان بر بعض دیگر یعنی اشرار بر اخیار و نمیشود برای آنها نصرت کننده نه در زمین و نه در آسمان و آیات و روایات صحیحّه در وجوب امر بمعروف و نهی از منکر بسیار است و بلکه هر دو از ارکان اسلام است و در ترك اینها عقوبات زیاد است چنان که در احادیث مذکوره ذکر شد .

و اما شرط آنها پس علم امر کننده و نهی نماینده است چنانکه در کافی و تهذیب و صدوق در خصال از ابن صدقه روایت کرده که از حضرت صادق (ع) سؤال کردند از امر بمعروف و نهی از منکر که آیا آنها بر جمیع امة واجب است یا نه فرمود بجمیع امت واجب نیست بدرستیکه وجوب آنها بشخص قوی و مطاع است که عالم باشد بمعروف از منکر نه بضعیف که هدایت نیابد و حق را از باطل تمیز ندهد و دلیل بر اینکه بعالم واجب است نه بر غیر عالم کتاب خداوند تعالی است که میفرماید «ولتکن منکم امة» تا آخر آیه که ذکر شد پس خصوصیت دارد این آیه و عموم ندارد که بهمه شامل شود چنانکه خداوند عالم فرموده «ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون» یعنی از قوم حضرت موسی يك جمع است که بحق هدایت میکنند مردمان را و بطرف حق عدول می کنند از باطل و نفرموده بر امة موسی و نفرموده بر کل قوم موسی (ع) و حال آنکه قوم موسی (ع) امتهای مختلفه بودند و امة در آیه شریفه یک نفر و زیاده تر است چنانکه خداوند تعالی می فرماید «ان ابراهیم کان امة قانتاً لله» مطیع بود بامر او و نیست بر کسیکه علم دارد در این وقت حرجی در صورتیکه آن عالم قوه و مدد کار و اطاعت کننده نداشته باشد.

و در کتاب روضة الواعظین از آنحضرت روایت کرده که بدرستیکه امر بمعروف و نهی از منکر میکند کسیکه در او سه خصلت باشد اول علم او بآنچه امر و نهی میکند و ترک کند آنچه را از آن نهی مینماید عادل باشد در امر و نهی و رفیق شود در آنچه امر و نهی میکند یعنی خودش عمل بکند. و از این احادیث معلوم شد که باید امر بمعروف و نهی از منکر کننده علم داشته باشد و در سابق در احادیث ذکر شد که باید عام از قرآن و احادیث صحیحه و اضحه الدلالة باشد پس بنابر این هر کس نمیتواند امر بمعروف و نهی از منکر نماید زیرا که علم باحکام شرع و بمصالح و مفاسد دین مسلمین کار هر کس نیست و دانستن منافع و مضار عامه خلق و جماعت مسلمین يك مملکت شغل همه نخواهد شد بلکه يك عالم سیاسی میخواهد و کسی خیر و بصیر و با اطلاع از اطراف و اجانب لازم است و سهم هر ادعا کننده علم نیست و هر کس میتواند ادعا بکند و لکن اثبات لازم دارد و بدون اثبات در محضر جمعی از علماء سیاسیون

ادعای علم بی اصل است و بدون امتحان بمیدان علم باحکام و مصالح قدم گذاشتن باطل است و علم بمصالح و مفاسد مسلمین بحسب اقتضای زمان مختلف میشود و علم باقتضای وقت نصیب هر کس نشده است و این علم بمصالح مثل علم بدسائل نماز و روزه نیست که در رساله هر کس نوشته شود و بلکه بعد از علم کامل و اطلاع شامل از اطراف بمصالح و مفاسد باقتضای زمان و باوضاع بلدان در هر وقت و اوان تدین تام و زهد تمام که با تجربه معلوم شود لازم است و بدون تجربه کامل و علم شامل بزهد و تدین کسی نباید آنکس امر بمعروف و نهی از منکر نماید زیرا که در این زمان بسا عالم نمایان از عوام در میان مردمان اظهار فضل و علم میکنند و خودشان را در نظر خلق عالم نشان داده اند و متصدی حکم و فتوی شده اند و بمقام امتحان نیامده اند و بمردمان چشم بندی کرده اند و چشم خلق را از دیدن حقایق اسلامی و گوش ایشان را از شنیدن حق واقعی و حکم شرعی دینی بسته اند و مردمان بیچاره گان را بوادی حیرت و بلکه بضالت انداخته اند و اغلب مسلمین از حقایق دینی و اکثر مؤمنین از حکم شرع واقعی ابدأ مطلع نشده اند و بسا علماء اعلام دین مبین و پیشوایان حقیقی مسلمین در گوشه و کنار مانده اند و کلمات حقه اسلامی را نتوانستند بگویند و قدرت بیان مصالح و مفاسد دنیوی و دینی مردمان را ندانسته اند پس باید مسلمین با دقت ملاحظه نمایند و عالم را از غیر عالم امتیاز بدهند و بمقام امتحان بیارند و بعد از آنکه علم و اطلاع آن عالم از سیاسیات و از وضعیات اوقات معین و مبرهن شد پس تدین و زهد او را امتحان نمایند زیرا که اگر تدین و زهد در دنیا نداشته باشد وقانع و اکتفاء کننده بحلال جزئی نباشد بسا می شود که دست اجانب اسلام و دستور العمل سایر انام باو رسیده باشد و کلمه حق بگوید و از آن اراده باطل نماید چنانکه در جنگ صفین عمرو عاص نمود و شاید اجنبی بآن عالم دستور العمل داده و او را تطمیع کرده که باسم شریعت و بنام دیانت بگویند که نباید خزینه و جواهرات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام رضا علیه السلام فروخته شود و در تعمیرات شوارع و بلاد ایران صرف گردد و در اخراج معادن آن خرج بشود زیرا که آن جواهرات وقف بآنحضرات است و تغییر وقف شرعاً جایز نیست و این کلام دشمنان اسلام است که بزبان عالمان این زمان

می گویند و مردمان عوام را فریب می دهند و باسم وقف و شریعت مسلمانان را در فلاکت می گذارند زیرا که اجانب می دانند که باین جواهرات و اشیاء نفیسه آنحضرات جماعت مسلمین ترقی می کنند و شوارع و طرق را خط آهن می کشند و اخراج معادن خودشان را می نمایند و بعد از آن با اجانب بمقام جهاد و دفاع بر آیند و مملکت و نفوس و اموال و اعراض ایران را حفظ می کنند پس بعضی از علماء را تطمیع می کنند و بلکه باو چیزی می دهند و بعضی را مجانی بکار ضد اسلامی وا دار می نمایند و باسم شریعت و وقف از ترقیات ایرانی مانع می شوند و حال آنکه این علماء نمی دانند که آن حضرات جواهرات و اشیاء نفیسه را لازم ندارند و بدختران خود اسباب جهاز آماده نمی کنند و طالب زینت اطاق و منزل نیستند و در زمان حیات خود بیک نفر فقیر يك انگشتر عطا می کردند که چقدر قیمت داشت و امامان ما چطور راضی می شوند که ما در این فلاکت و فقر و فاقه بوده باشیم و در خزینه ایشان علاج فلاکت و فقر ما باشد و اذن فحوی و شاهد حال در اینجا معلوم است و خودشان در راه دین و اسلام و از جهت ترقیات اسلامی و زیاد شدن نسل مؤمنان کشته شدند و مالها دادند و جانها فدا کردند پس چطور میشود که بعد از خودشان راضی بدادن بعض از اموال غیر لازم بایشان را نشوند و مایل به ترقیات ما نباشد و اگر آن اشیاء مال آنحضرات است راضی میشوند زیرا که بخودشان لازم نمیشود از جهت جهاز و زینت اطاق و زنان و اگر مال ایشان نیست پس جمیع آنها مجهول المالك است و مصرف آن مصالح و دفع مفاسد مسلمین است بدون شك در این .

و بالجمله باید دقت و ملاحظه نمود که امر کننده بمعروف و نهی نماینده از منکر شخص خبیر و بصیر و بسیار متدین و زاهد و قانع و طالب دنیای مسلمین باشد و کلمات حقه را از زبان غیر نگویید و از آنها اراده باطل نکنند و در ضمن يك مسئله جزئی مفاسد بسیار را باعث نشود و همیشه اهم را مقدم بدارد بر غیر اهم چنانکه همیشه بنای شرع انور همین بوده و از جهت مصلحت اهم از واجب مهم اعراض فرموده .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۃ حفص بن غیاث روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از شهری از شهر های اهل حرب که آیا جایز است برای

مسلمین و مجاهدین که بر آنجا آب ببندند و یا آتش بزنند و یا منجنیق بیندازند تا آنکه اهل عرب را بکشند و حال آنکه در میان آنها نسوان و صبیان و پیران و اسیر از مسلمانان است و قتل هیچ کدام از ایشان جایز نیست و تجار مسلمین در آن شهر است فرمود همه آنها جایز است و از کفار از جهت کشته شدن این مسلمین دست برداشته نمیشود و دیه قتل مسلمین از تجار و ایران بر مجاهدین لازم نمیشود و در این قتل کفار هم نیست.

پس در این حدیث صحیح اهم را بغیر اهم مقدم فرموده و از حفظ نفوس مسلمین که واجب مهم است اعراض کرده از جهت غلبه بر اهل حرب که اهم است پس باید امر بمعروف و نهی از منکر کننده همیشه اهم را ملاحظه نماید و ترقیات اسلامی را مقدم بدارد و مصلحت عامه را بمصلحت شخصی خود ترجیح بدهد و مصالح مملکت را منظور بکند و عالم بسیاسیات ایرانیه و مفاسد دینیه باشد و بعد از علم باینها امر و نهی نماید. و یکی از توابع امر بمعروف و نهی از منکر اجراء حدود در میان مسلمین است و فوائد اقامه حدود از اوضح و اضحات است و در احادیث شریفه بیان فائده آن شده چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه سدید از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که فرمود يك حدی که در زمین اقامه میشود پاکیزه تر و خوب تر است از باران چهل شبانه و روز.

و ایضاً در کافی و تهذیب در صحیحه ابن حجاج از حضرت کاظم (ع) روایت کرده اند در تفسیر «و یحیی الارض بعد موتها» که زمین را با باران زنده نمیکند. و لکن خداوند تعالی مبعوث میکند بعضی از جوان مردان را پس عدالت را برپا میکند پس زمین زنده میشود با زنده شدن عدالت و هر آینه اقامه یکحدی در زمین نفعش بیشتر است از باران چهل روز.

و در کافی از حضرت صادق (ع) از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرموده اقامه نمودن یکحد در زمین خیر است از باران چهل روز.

و ایضاً در کافی از ابن عون روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده يك ساعت حاکم عادل افضل است از عبادت هفتاد ساله و اقامه یکحد از جهت خداوند تعالی در

زمین افضل است از باران چهلروز .

پس در این احادیث کثیره يك حد را از باران چهلروز خوبتر و افضل فرموده است و علت آن اینست که با اجراء حدود امنیت در بلاد و آسوده گی در عباد ظاهر میشود و مردمان از فتنه و فساد محفوظ میگرددند و مسلمین از ترس اقامه حدود بر ایشان از ظلم و تعدی کردن میترسند و قوی بضیف اجحاف نمیکند و اجلاف بر فقراء و اشراف بناء اعتساف نمیگذارد و از این جهة يك ساعة حاکم عادل افضل شد از عبادت هفتاد ساله زیرا که با عدالت او و اجراء حدود کردن او در يكساعة آسایش عباد و رفع فساد از بلاد حاصل میشود .

و چنانکه اقامه حدود این همه فائده و فضیلت دارد همچنین ترك کردن اجراء حدود در میان مسلمانان مفاسد عدیده و عقوبه شدیده دارد چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب و محاسن برقی باسناد صحیحه از میثم در حدیث مفصل از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که عرض کرده ای خداوند من برسول خودت فرموده در آنچه خبر داده از دین خودت که ای محمد هر که ترك بکند و معطل نماید يك حدی را از حدود من پس آنکس عناد کرده با من و طلب ضدیت نموده باین تعطیل حد با من . و این حدیث در این مقام کافی است زیرا که تارك و تعطیل کننده يك حدی را عناد و ضدیت با خداوند تعالی قرار داده است و عقوبه بدتر از این چه میشود پس باید در بلاد اسلام و میان مسلمانان حدود جاری شود و اجراء حد شرعی گردد تا آنکه اهل فساد از بلاد و از میان عباد برداشته شده و امنیت و آسوده گی در بلدان مسلمانان انتشار یابد و مردمان از شر و طغیان ظالمان در امن و امان بوده باشند .

و از جهة اهم بودن اجراء حدود و ثبوت عقوبت در تعطیل آن در احادیث وارد شده که در حد شفاعت نیست چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه ابن قیس از حضرت باقر (ع) روایت کرده که امسلمه در خدمت حضرت پیغمبر (ص) در حد يك کنیز شفاعت نمود پس آنحضرت فرمود ای ام سلمه این حد است از حدود خداوند تعالی ضایع نمیشود و حد را باو جاری کرد و دست او را قطع نمود .

و در کافی در صحیحہ حناط از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول با سامة بن زید فرمود ای اسامة در حد شفاعت نمیشود و ایضاً در کافی در صحیحہ سلمة از حضرت صادق (ع) روایت کرده که اسامة در يك حد شفاعت نمود حضرت رسول (ع) فرمود ای اسامة شفاعت مکن در حد و در کافی و تهذیب در حدیث سکونی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرمود کفالة نیست در حد و از این احادیث معلوم میشود اهتمام در حدود که شفاعة و کفالة در آنها نیست و آنها مورد عفو و گذشت نخواهد بود بعد از ثبوت در نزد حاکم .

و یکی از حدود حد زنا است که بنص آیه شریفه هریکی را از زن و مرد یکصد تازیانه میزنند اگر مرد زن نداشته باشد وزن شوهر نداشته باشد و اگر داشته باشند حکم آنها سنگسار کردن است و یکی از حدود حد لواطه است و حکم آن کشته شدن هر دو است .

و یکی از آنها حد سرقت است و حکم آن اگر بقدر ربع دینار باشد قطع کردن دست است و در مرتبه دوم قطع پای دزد است و یکی از آنها حد خوردن مسکرات است و حکم آن هشتاد تازیانه است .

و یکی از آنها حد قذف است و نسبت زنا و لواط بکسی دادنست و حد آن نیز هشتاد تازیانه است .

و یکی از آنها حد قیادت و جمع کردن میان دو نفر است بحرام و حد آن هفتاد و پنج تازیانه است و اگر دو نفر همدیگر را قذف نمایند و نسبت زنا و یا لواط با همدیگر بدهند حد از ایشان ساقط میشود و بر آنها تعزیر لازم میشود که حاکم هر چه مصلحة بدانند از ده تازیانه تا بیچهل چنانکه در کافی و علل الشرایع از حماد روایت کرده که گفتم بحضرت صادق (ع) تعزیر چقدر است فرمود از حد کمتر است گفتم از هشتاد تازیانه فرمود نه بلکه از چهل پس بدرستی که چهل حد مملوک است گفتم چقدر است فرمود بر هر قدریکه حاکم مصلحت بدانند از معصیت شخص و قوه بدنش و این حدود بدون نفر شاهد عادل ثابت میشود و یا باقرار دو مرتبه در نزد حاکم مکر حد زنا و لواط که آنها محتاج بچهار نفر شهود و یا چهار مرتبه اقرار است .

و یکی از آنها حد محارب است و حد او یکی از چهار چیز است چنانکه در آیه شریفه فرموده: **انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او یبقوا من الارض** یعنی بدرستی که جزاء آنکسانی که محاربه میکنند با خداوند و رسول او (ص) یعنی در زمین فساد میکنند و باعث افساد در بلاد و در میان عباد میگردند از قتل و غارت نمودن و مردمان را لخت کردن و زدن و ترسانیدن اینست که ایشان را بکشند و یا بدار بکشند و یا یک دست و پای چپ آنها را ببرند و یا آنها را نفی بلد بکنند و در این چهار حد حکام مخیرند.

چنانکه در کافی و صدوق در مقنع در صحیحه جمیل روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از این آیه که حد محارب و فساد کننده کدام یکی از اینها است فرمود اختیار این در پیشوای مردم است اگر خواست نفی بلد میکند و یا قطع دست و پای او را میکند و یا بدارش میکشد و یا میکشدش.

و در بعضی از اخبار از برای هر یکی از این چهار حد مورد مخصوص معین کرده است چنانکه در کافی و تهذیب از مدائنی روایت کرده اند که سؤال کردند از حضرت صادق (ع) از این آیه که کدام چیزی است که وقتیکه آنها محارب بعمل آورد مستحق یکی از این چهار حد میشود فرمود زمانیکه بنای فساد نهاد و آدم کشت کشته میشود و اگر آدم کشت و مال را برد کشته میشود و بدار کشیده شود و اگر فقط مال اخذ بکند مال را از او اخذ میکنند و او را چپ و راست مینمایند و اگر سلاح بردارد و مردمان را بترساند و آدم نکشد و اخذ مال نکند او را نفی از بلد می کنند و در احادیث وارد شده که بعد از نفی از بلداهل آن بلادی که او رفته با او معامله و معاشرت نمی کنند و در احادیث بسیار وارد شده که دزد را رد بکن و دفع نما هر چندی که بقتل او باشد.

و یکی از حدود حد مرتد است و حد او قتل است چنانکه در احادیث کثیره وارد شده از آنجمله در کافی و تهذیب در صحیحه ابن مسلم روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) که مرتد کدام است فرمود کسیکه اعراض بکند از اسلام

و کافر شود بآنچه بحضرت رسول (ص) نازل شده بعد از اسلام پس برای او توبه نیست و واجب است قتل او و وزن او عده نگاه میدارد و مال او در میان ورثه قسمت میشود و از افراد مرتد که واجب القتل است یکی سب کننده حضرت پیغمبر (ص) است چنانکه در کافی در صحیحۀ هشام بن سالم روایت کرده که از حضرت صادق سؤال کردند از کسیکه سب بکند حضرت رسول را فرمود میکشد او را هر که قدرت داشته باشد بدون اطلاع حاکم .

و در فقیه از ابن قاسم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرموده ایها الناس بدرستی که بعد از من پیغمبر نیست و بعد از طریقه من طریقه و شریعه نیست و هر که ادعای شریعت بکند پس ادعا و بدعت او در آتش دوزخ است پس او را بکشید و هر که باو تابع بشود پس او در آتش است .

و در عیون از فضال روایت کرده که حضرت امام رضا (ع) فرمود که شریعت حضرت رسول (ص) تا بروز قیامت نسخ نمیشود و بعد از او پیغمبر (ص) نخواهد شد پس کسیکه ادعای نبوت بکند و یا آنکه کتابی بیاورد پس خون او مباح است بر هر که بشنود .

و ایضاً از ابن جهم روایت کرده که مأمون بآنحضرت گفت چه میگوئی در قائل شوندگان بر تناسخ فرمود هر که بر تناسخ قائل شود پس او کافر بخداوند بزرگ و تکذیب کننده است بر جنت و دوزخ .

و ایضاً در فقیه و عیون از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرموده امامان بعد از من دوازده است و اول ایشان حضرت امیر المؤمنین (ع) و آخر ایشان حضرت حجت بن حسن (ع) است تا آنکه فرمود اقرار کننده بایشان مؤمن و منکر ایشان کافر است و نعمانی در غیبت خود از ابی حمزه نمالی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که محتوم است و تبدیل در آن نیست در نزد خداوند تعالی ظهور قائم ما حجت بن الحسن و هر که شك کند در آنچه من گفتم ملاقات میکند بخداوند عالم در حالتیکه او کافر و انکار کننده او است و از فضیل روایت کرده که شنیدم از حضرت صادق (ع)

که میفرمود هر که بیرون شود و مردمان را بخودش دعوت بکند و حال آنکه در میان ایشان اعلم از او میباشد پس او ضال و بدعت کننده است و هر که ادعای امامت کند و امام نباشد پس کافر است .

و از محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که هر که صبح بکند از این امت و از برای او امام نباشد از جانب خداوند تعالی صبح کرده آنکس در حیرت و ضلال و اگر فوت شود او در این حال فوت شده مردن کفر و نفاق .

و ایضاً از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که گفتم خبر بده بمن از کسی که انکار کند امامت یکی از شما امامان را حال او چگونه است فرمود هر که انکار بکند یکی از امامان را و براءت نماید از او و از دین او پس کافر است و مرتد است از اسلام زیرا که امام از جانب خداوند است و دین او از خداوند عالم است و هر که براءت بکند از دین خداوند تعالی پس خون او مباح است در اینحالت مگر آنکه توبه بکند .

و در کافی از عبدالعزیز از حضرت رضا (ع) روایت کرده در حدیث مفصل که فرمود و نرفت حضرت رسول (ص) از دنیا تا آنکه بیان کرد برای امت خود معالم دین ایشان را و واضح نمود بر آنها راه آنها را و گذاشت امت را در راه راست حق و حضرت امیر المؤمنین (ع) را برایشان امام نمود و ترك نکرد هیچ چیزی را که امت بآن محتاج باشد مگر آنکه بیان فرمود پس هر که گمان کند که خدای تعالی کامل نکرده دین خود را پس آنکس رد کرده کتاب او را و هر که رد بکند کتاب او را پس کافر است . و یکی از سبب تعزیر و طی حیوانات است و در آن بیست و پنج تازیانه است و گوشت آن حیوان حرام است و یکی استمناء است و در آن تعزیر است با نقدریکه حاکم صلاح بداند و یکی از سبب تعزیر خوردن میت و خون و گوشت خوک است چنانکه در تهذیب در صحیحہ ابن عمار روایت کرده که حضرت صادق (ع) میفرمود خورنده میت و خون و گوشت خوک بآنها لازم است تأدیب کردن و اگر اعاده بکنند باز تأدیب میشوند گفتم اگر اعاده بکنند در مرتبه سیم آیا باز تأدیب میشوند فرمود بلی و بر آنها حد نیست و یکی تعزیر شهادت کننده بدروغ است چنانکه در کافی از

سماعة از آنحضرت روایت کرده که دروغ شهادت نماینده زده میشوند و از برای آن وقت نیست و آن موقوف است بنظر حاکم و بعد از آن در شهر شهرت داده میشود تا آنکه مردمان ایشان را بشناسند و او دیگر شهادت دروغ نگوید و یکی جماع کردن در روز ماه رمضان است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ مفضل از آنحضرت روایت کرده اند که اگر مرد زن خود را باکراه و ادا برجماع نماید پس باو دو کفاره لازم است و پنجاه تازیانه و اگر زنش اطاعة بکند در جماع بر مرد يك کفاره و بیست و پنج تازیانه است و همچنین بر زن و یکی جماع با حیض است چنانکه در آن دو کتاب از فضیل روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت کاظم (ع) از کسیکه در حالت حیض بازنش جماع بکند فرمود استغفار بکند و عود نمیکند گفتم آیا بر او تأدیب لازم است یا نه فرمود بلی بیست و پنج تازیانه که چهار يك حد زنا است زیرا که او وطی حرام کرده است و یکی از حدود حد ساحر است چنانکه در کافی و فقیه از سکونی از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت رسول (ع) فرموده سحر کننده مسلمین کشته میشوند و سحر کننده کفار کشته نمیشوند چرا سحر کننده کفار کشته نشوند و سحر کننده مسلمانان کشته شوند فرمود زیرا که کفر بزرگتر است از سحر و در کافی و تهذیب از زید شحام روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود زده میشود سحر کننده يك ضربت شمشیر از سرش.

و یکی از حدود حد خوردن ربا است چنانکه در کافی و فقیه در صحیحۀ ابی بصیر روایت کرده اند که بحضرت صادق (ع) گفتم خوردن ربا بعد از معلوم شدن چطور است فرمود تأدیب و تعزیر میشود خورنده آن و اگر اعاده بکند باز تعزیرش میکنند و در مرتبۀ سیم کشته میشود و جهة این حدود و تعزیرات حفظ نفوس است از تعدیات و حفظ اعراض است از هتك و غارات و اگر از اول سلطنته اسلامیه اجراء حدود و تعزیرات میشد و هر کس بجزای عمل خودش میرسید چقدر خوب بود و مردمان چطور خوش اخلاق میشدند و این همه فساد اخلاق در میان عباد و این طور قبايح و نفاق در بلاد واقع نمیشد و اگر علت حد که صاحب شرع انور قرارداد از اول امر ملاحظه میکردید

و اقامه حدود جریان میگرد و حکام اسلام در میان انام اجراء حدود میگردند مردمان منصف باوصاف حمیده و اخلاق پسندیده میکشند و این هرج و مرج در بلاد اسلام شایع نمیکشت و اگر دست دزدان بریده میشد و قطاع طریق چپ و راست میکشت و زناکار و هر بدکار حد شرعی نمیخورد این فواحش و بی‌عصمتی‌ها در میان مردمان ظاهر نمیگردید و صاحب شرع علیه‌السلام قرار داده که مرتکبان گناه کبیره بعد از دو مرتبه حد زدن و تعزیر کردن در مرتبه سیم کشته شوند چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب و استبصار در صحیحه یونس روایت کرده‌اند که حضرت کاظم فرمود صاحبان همه گناهان کبیره زمانیکه اقامه شود بر آنها حد دوم مرتبه کشته میشوند در مرتبه سیم و در حدیث ابی بصیر زناکاران در مرتبه چهارم کشته میشوند بعد از سه حد پس اگر این قانون شرع را ملاحظه میگردند و هر بدکار را بجزای عمل مجازات مینمودند هرگز این همه کارهای نامشروع و این معصیتهای شایع وقوع نمی‌یافت خصوصاً در میان نسوان و در بین زنان ایران که اغلب ایشان از نامحرمان خودشان را محفوظ و مستور نمیکند و ستر و حجاب را که خداوند تعالی بر آنها در نص آیه شریفه و قل للمؤمنات واجب فرموده از دست عصمت خودشان اگر نمیدادند این همه زنا در بلاد اسلام واقع نمیشد و از جهة عدم ستر و حجاب زناکاری و امراض بسیار و کوفت و گرفتاری شایع میشود و اگر متنفذین از مردان زنان بدون نقاب و نسوان بی‌حجاب را نهی بکنند و از این منکر منع نمایند و خصوصاً صاحبان زنان و اقوام ایشان زجر کنند این منکر و قبیح و این فعل شنیع رفع و دفع میشود و ستر و حجاب دوام و قوام میکند و امر بمعروف و نهی از منکر البته اثر دارد اگر از اهل تقوی صادر شود.

ویگی از توابع امر بمعروف و نهی از منکر

اخذ دیات مظلومین از ظالمین است

زیرا که باخذ کردن دیات اغلب مردمان از ظلم و عدوان دست بر میدارند و از تعدیات و طغیان اعراض میکنند و از اکثر فتنه و فساد جمیع عباد اغلب بلاد در امنیت می‌شوند پس فی الجمله موارد دیات را در این مختصر ذکر می‌نمایم از جهت بصیرت.

و اول دیه کامله دیه قتل نفس است و دیه آن بعد از عفو از قصاص یکصدشتر و یا دو بیست گاو و یا یک هزار گوسفند و یا یک هزار مثقال طلای مسکوک و یا قیمت آن طلا که در زمان صاحب شرع ده هزار درهم نقره بود و در این زمان نقره ارزان شده و ده هزار درهم قیمت یک هزار دینار طلا نمیشود و این دیه اولاً در قتل خطا است و قتل عمدی قصاص است و بعد از گذشت از آن دیه است و این دیه مزبور در ذکور است و در اناث نصف اینست و اگر قتل عمدی در ماههای حرام باشد یکثلث دیه زیاده میشود با دو ماه روزه در آن ماهها و دیه نطفه بیست دینار است و دیه علقه چهل دینار و دیه مضافه شصت دینار است و دیه عظم و جنین استخوان دار هشتاد دینار است و زمانی که تمام شد جنین در شکم مادرش پس در آن یک صد دینار است و زمانی که روح دار شد و زنده گردید پس در آن یک هزار دینار است اگر از ذکور باشد و نصف آن اگر از اناث باشد.

چنانکه در حدیث ابن مسکان در کافی و تهذیب است و این دیه یک مرتبه بمباشرت می شود و یک مرتبه بسبب لازم گردد و بعبارت اخری یک دفعه شخصی یک نفر را بمباشرت می کشد و یک مرتبه کسی سبب قتل یک شخص می شود مثل آنکه شخصی یک حیوان و یا یک دیوانه و یا یک طفل را وادار بقتل کسی نماید در هر صورت قصاص و یا دیه کامله لازم است.

و از جمله مواردیکه دیه کامله دارد آن چیزی است که در بدن انسان یک است مثل بینی و ناف و آلت تناسل در مرد و زن و اما چیزهایی که در بدن دوتا است مثل دو چشم و دو گوش و دو طرف بینی و دو پستان و دو ابرو و دو دست و دو پا پس در هر یکی از اینها نصف دیه است و در همه دندانها و انگشتهای دستها و پایها تمام دیه است.

چنانکه در تهذیب و فقیه در صحیح هاشم بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت نموده اند که هر چه در بدن انسان دو تا باشد پس در هر دو تمام دیه است و در هر یکی از آنها نصف دیه است و هر چه در بدن یک است پس در آن تمام دیه است و این قاعده کلیه است مگر در دو بیضه و دو لب زیرا که در احادیث در بیضه چپ و

در لب پایین دو نلث دیه وارد شده .

چنانکه در کافی در صحیحۀ ابن سنان از آنحضرت روایت کرده که هر چه در بدن انسان دوتا است در هر یکی نصف دیه است مثل دو دست و دو چشم تا آنکه گفت پس يك مردی يك بیضۀ او ضایع شد پس فرمود اگر طرف چپ است پس در آندو نلث دیه است گفتم برای چه بیضۀ چپ مثل آنها نشد فرمود زیرا که اولاد از بیضۀ چپ میشود .

و در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۀ ابان از آنحضرت روایت کرده اند که در لب پایین ششصد هزار درهم است و در لب بالای چهار هزار است زیرا که لب پایین آبرو نگاه میدارد .

و مثل اینست حدیث کتاب ظریف بن ناصح از حضرت امیر المؤمنین (ع) و اگر کسی کاری بکند بشخص دیگر که موی سر او نروید پس در آن دیه کامله است . چنانکه در حدیث ابن خالد و ابن تمام در کافی و تهذیب و فقیه از حضرت صادق (ع) و حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده اند و در افضاء ضعیفه دیه کامله است و در روایت فقیه از آنحضرت .

و دیه میت یکصد دینار است مثل دیه جنین چنانکه در کافی و فقیه و علل الشرایع و تهذیب و محاسن در صحیحۀ ابن خالد از حضرت کاظم (ع) روایت کرده اند که سؤال نمودند از حضرت صادق (ع) از کسی که سر میت را قطع بکند پس فرمود بدرستی که خداوند تعالی حرام کرده از میت آنچه را که حرام نموده از زنده و هر که يك جنایت بکند بر میت جنایتی که در آن احتیاج زنده است پس بر او لازم میشود دیه پس سؤال نمودم از این فرمایش آنحضرت از حضرت کاظم (ع) فرمود راست است همین طور فرموده حضرت رسول (ص) گفتم کسی که قطع بکند سر میت را و یا آنکه شکم او را پاره نماید و یا يك جنایتی بر میت بکند که در آن احتیاج نفس زنده است پس در این فرض بر جنایت کننده دیه کامله است؟ فرمود نه این طور نیست ولیکن دیه میت دیه جنین است در شکم مادرش قبل از ولوج روح بر او و آن يك صد دینار است و دیه جنین بر وارث او است و اما دیه میت پس راجع است بخود میت گفتم چه فرق دارد؟ فرمود

زیرا که جنین زوی بدنیا کرده و نفع او امید شده است و میت رفته و منفعت او قطع گردیده و زمانی که مثله شد بمیت دیه آن باین منزلت میشود راجع بمیت است و حج میشود بآن دیه از جانب او و صرف میشود در خیرات و حسنات و صدقات میت تا آخر حدیث .

و دیه دست و پای و انگشت شل يك ثلث دیه همان عضو است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن خالد از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند در کسیکه قطع بکند دست شل را فرمود بر آن کس ثلث دیه است .

و دیه فتق بیضه و ناف و هر فتق که باشد يك ثلث دیه انسان است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن عمار روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود در هر فتق ثلث دیه است .

و دیه زبان کنک و چشم کور و اعضاء و جوارح معیوب هر چه باشد يك ثلث دیه است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابی بصیر از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که فرمود در زبان اخرس اگر گنگی زبان او بآفت باشد بعد از آنکه سلامت بود بر قطع کننده زبان او ثلث دیه است و همچنین است حکم در چشمان و سایر جوارح و در این حدیث فرموده اگر معیوب بودن اعضاء مادر زاد بوده پس در آن تمام دیه است .

و دیه تراشیدن موی سرزن مثل دیه بکاره او است و آن مهر مثل است چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۀ ابن سنان روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود ای پسر سنان بدوستی که موی سر زن و بکاره او هر دو شریکند در جمال او پس وقتی که رفت یکی از اینها واجب است برای او مهر کامل .

و دیه بیست و هشت دندان دیه کامله است و لکن دیه مقادیم با دیه دندان های مؤخر تفاوت دارد چنانکه در فقیه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت نموده که حکم فرموده در آنها که شانزده عدد در مؤخر دهان است و دوازده عدد در مقدم دهان است و دیه مقدم ها در هر یکی پنجاه دینار است و در مؤخر ها بیست و پنج دینار است .

و اگر جنایت بعضوی شود و آن عضو شل بشود پس در دو نلث دیة همان عضو است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحہ فضیل از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که اگر شل شود بعض انگشتان و بعض باقی ماند پس در هر انگشتی که شل شده دو نلث دیة انگشت است و همچنین است چکم در ساق و قدم زمانیکه شل بشود انگشتان قدم.

و دیة هر پنج انگشت دست نصف دیة کامله است و در ابهام يك نلث و دو نلث دیگر در چهار انگشت دیگر است چنانکه در حدیث ابن ناصح است.

و دیة چشم حیوانات چهار باربع قیمت آنست چنانکه در کافی و تهذیب در خبر مسمع از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) حکم فرموده در چشم حیوان بربع قیمت آن.

و زن با مرد در دیه مساوی است تا آنکه برسد بر نلث دیة مرد و بعد از نلث دیة زن راجع بر نصف میشود.

چنانکه در صحیحہ ابان در کافی و تهذیب روایت شده و در صحیحہ یونس در کافی و تهذیب از حضرت امام رضا (ع) است که اگر جنایتی بشود بکسی پس کر شود و یا صدایش گرفته گردد و یا دستهایش و یا پای او شل شود تمام دیه لازم است و در کافی و فقیه و تهذیب از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده اند که سؤال شد از آنحضرت از کسی که بزند يك شخصی را بر سرش پس آنشخص ادعا بکند که او کور شده و کر گردیده و قوه شامه او رفته فرمود اگر راست بگوید سه دیة کامله باو میرسد گفتند از چه معلوم میشود راستی او فرمود اما قوه شامه پس قدری پنبه میسوزانند و در مقابل بینی او نگاهدارند اگر از چشم او آب نیامد راست گفته و اما چشمان او پس او را در مقابل آفتاب نگاه میدارند اگر چشمهای او گشاده ماند راست گفته و اما زبان او پس سوزن زده میشود اگر خون سیاه بیرون آید راست گفته و اگر خون سرخ ظاهر شود دروغ میگوید.

و در کافی و تهذیب از آنحضرت روایت کرده اند در کسی که بزند شخصی

را پس کور و کر و کنک شود و عقل او و جماع او ضایع گردد فرمود در هریکی يك ديه کامله است .

و ایضا در آندو کتاب از آنحضرت روایت کرده اند در کسی که او را بزنند و او بول و غایط خود را نتواند نگاه بدارد فرمود تمام ديه لازم است .

و در چند حدیث دیگر در سلس بول ديه کامله دارد و در صحیحه ابی بصیر در رفع حیض ثلث ديه فرموده اند .

و در تهذیب در حدیث سماعه از حضرت امام جعفر صادق (ع) در عدم انزال ديه کامله است .

و در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحه عمار از آنحضرت روایت کرده اند که ديه لطمه و مشت زدن در صورت شخصی اگر سیاه شودشش دینار است و اگر کبود گردد سه دینار و اگر سوخ شود یکدینار و نصف است و در روایت فقیه اگر اینها در بدن باشد نصف میشود .

و در کتب اربعه فرموده اند در تفسیر جراحات سر

اول آنها خارصه است و خدش میکند و خون خارج نمیشود دویم دامیه و از آن خون بیرون شود و سیم متلاحمه و آن بگوشت سرایت میکند و چهارم سمحاق و آن پرده نازک است در بالای استخوان و پنجم موضعه است و آن زخم است باستخوان برسد و ششم هاشمه است که استخوان رازخم و صدمه بزند و هفتم منقله که استخوان را بجای دیگر نقل نماید و هشتم مامومه که بر پرده مغز سر برسد و نهم جایزه که بجوف مغز سر میرسد و در اول یکنفر شتر است و در ثانی دو شتر و در سیم سه شتر و در چهارم چهار شتر و در پنجم پنج شتر و در ششم ده شتر و در هفتم پانزده شتر و در هشتم سی و سه شتر و در نهم ثلث ديه کامله است و در صحیحه ابن وهب و غیر از آن نیز مامومه و جائفه را یکی قرار داده و در هر يك ثلث ديه فرموده .
و اگر این جراحات مذکوره در بدن اتفاق افتاده باشد ديه آن نسبت بدیه آن عضو است نسبت بسر و صورت مثلاً خارصه که از اقسام جراحات سر و روی شخص

است اگر در دست واقع شود دیه آن نصف ده مثقال طلا است که قیمت يك شتر باشد زیرا که قیمت هر شتر ده مثقال طلا بود در آن زمان و در هر یکی از انگشتها که خارصه واقع شود نصف عشر است زیرا که در هر یکی از آنها عشر ديه است مگر ابهام که نلت ديه دست است و ديه هر ضلع از اضلاعیکه در نزدیکی سينه است بیست و پنج دینار طلا است و آنچه نزدیک بازو است ده دینار است .

و این دیات که ذکر شد در صورت سهو و خطاء است و در فرض عمد قصاص است و بعد از عفو از قصاص ديه است .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه ابن عمار روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) حکم فرمود در جراحات انگشت زمانیکه استخوان ظاهر شده باشد بر عشر ديه انگشت در صورتیکه مجروح اراده قصاص نکند .

و در تهذیب از ابن عینه روایت کرده که گفتم بحضرت باقر (ع) چه میفرمائید در عمد و خطا در قتل و جراحات فرمود خطا مثل عمد نیست و در عمد قصاص است در قتل و جراحات و در خطا دیات است و ديه خطا اگر بموضه نرسد و از موضه کمتر شود یعنی ديه تا چهار شتر که قیمت آنها چهل مثقال طلا است بدمه خود خطا کننده است و زیادتر از این در خطاء بمهده عاقله است .

و عاقله اقرباء و اقوام شخص است از طرف پدر و مادرش چنانکه در آن کتب ثلثه از ابن کهیل روایت کرده اند که در کوفه بحضرت امیر المؤمنین (ع) کسی را آوردند که بخطا شخصی را کشته بود و آن بزرگوار از او پرسید از اقرباء او در کوفه گفت اقرباء من در موصل است و آنحضرت نوشت بمعامل خودش بموصل که از اقرباء فلان کس به پرس و هر که ارث او را میبرد بکتاب خداوند تعالی ديه قتل او را در عرض سه سال از او اخذ بکن و اگر همچنین وارث نداشته باشد پس اقرباء پدر و مادر او را جمع بکن و دونلت از اقوام پدر و یکنلت از اقرباء مادرش اخذ بکن و اگر اقرباء پدر نداشته باشد تمام ديه را از اقوام مادرش اخذ بکن و اگر اقرباء از طرف پدر و مادر نداشته باشد پس ديه را از اهل موصل اخذ کن و از دیگران که در آنجا باشند اخذ نکن و اگر این شخص از اهل موصل نباشد بنویس بمن و ديه او از

بیت المال است زیرا که خون مسلم باطل نمیشود .

و این حدیث چونکه در کتب اربعه نقل شده و صاحبان آنکتب این حدیث را قبول کرده اند لهذا صحیح است و احقر در این تصحیح تابع صاحب وسائل و حدائق است چنانکه در کتاب اثنا عشریه تفصیل را ذکر کردم .

پس از این حدیث معلوم شد که دیه خطا بدمه عاقله است و عاقله اقوام پدر و مادر است و اگر آنها نباشد دیه قتل و جراحه خطا از بیت المال است بشرط اینکه بموضعه برسد چنانکه ذکر کردید و کمتر از مو ضحه و قتل و جراحه عمدی و اقرار و صلح بردیه در عمد برعهده جنایت کننده است چنانکه در آن سه کتاب در صحیحه ابی بصیر از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که ضامن نمیشود عاقله عمد را و اقرار و صلح شده بردیه را .

و مثل اینست حدیث سکونی از حضرت صادق (ع) در تهذیب .

و در کافی و فقیه در صحیحه ابی بصیر روایت کرده اند که سؤال نمودم از آن حضرت از کسیکه شخصی را با عمد بکشد و گریخته باشد و قادر بگرفتن او نباشد فرمود اگر از برای او مالی باشد دیه از مال او اخذ میشود و اگر مال نداشته باشد پس از اقرباء او الاقرب فالاقرب اخذ میشود و اگر اقرباء نداشته باشد پس دیه او از بیت المال اخذ میشود و خون مسلم باطل نمیشود . و مثل اینست صحیحه ابن ابی نصر در تهذیب از حضرت باقر (ع) .

و در فقیه از ابی حمزة روایت کرده که گفتم بحضرت کاظم (ع) کسی شخصی را با عمد و یا بخطا بکشد و مقتول مدیون بوده باشد و برای او مال نباشد و اراده کردند اولیاء او که هبه بکنند خون او را بر قاتل او فرمود اگر هبه نمایند خون او را ضامن دین او میشوند گفتم اگر اولیاء اراده قصاص بکنند چطور است فرمود اگر قتل عمد باشد حق قصاص دارند و بعد از قصاص کردن دین او از بیت المال است از سهم قرض داران گفتم در قتل عمدی اگر اولیاء او صلح کردند بردیه پس دین او بعهده کدام کس خواهد بود آیا با اولیاء لازم است و یا از بیت المال است فرمود از دیه داده میشود و آن مقتول احق است بدیه خود از غیر خودش .

و مثل اینست صحیحۃ ابی بصیر در فقیه و تهذیب و دیۃ شکستن هر عضوی پنج يك دیۃ آن عضو است مثل شکستن دست و پای صد دینار است اگر صحت نیابد و اگر صحت بیابد چهار خمس دیۃ شکستن است و در موضعه هر عضوی ربع دیۃ شکستن است و دیۃ فك استخوان از جای خود بنحوی که آن عضو باطل شود دو نلث دیۃ آن عضو است و اگر صحت یابد چهار خمس دیۃ فك است و در آیه شریفه میفرماید: «ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب» یعنی در قصاص کردن از جنایت کننده زندگی شما است ای صاحبان عقول و ای کسانی که میگوئید که ما از عقلاء هستیم.

پس بنص آیه در قصاص نمودن و جریان قصاص و فرع آن که دیات است زندگی همیشگی است و آسودگی دائمی است و اگر يك جنایت کننده کشته نشود هزاران نفوس زنده نمیشود و اگر یک کفر بدکار بجزای عمل خود مجازات نشود مردمان بیچارگان نمی توانند زندگی نمایند و اگر سیاست در میان خلق جریان نکند کسی آسوده نماند و اول واجبات اسلامیه و اهم لازمات دینییه سیاست است و گرفتار نمودن بدکار و اجراء حکم قصاص و دیات و حدود در حق او است اگر اولیاء امور از عقلاء باشند و دین همین اسلام و شریعت حضرت سید الانام (ص) بر سیاست گذاشته شده چنانکه در آیه شریفه میفرماید و انزلنا الحديد فیه باس شدید و منافع للناس یعنی ما نازل نمودیم حدید را و در آن باس باشدت است و در آن منافع زیاد است برای مردمان و مراد از حدید در این آیه سلاح است.

چنانکه در کتاب توحید مرحوم صدوق از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده و ایضاً حدید حمل کننده حدت و شدت است که برنده و قطع کننده میباشد و مراد از این حدید و سلاح همان سیاست اسلامی و تأدیبات شرعی و تنبیه خلاف کار و منع بدکار است و اگر در میان مسلمین اجراء حدود و قصاص و اخذ دیات بشود و اولیاء امور دولت و ملت امر بجزریان اینها بکنند البته حیات مردمان در جمیع بلدان قوام و دوام پیدا میکند و در ترك این فساد عباد و خرابی بلاد و شیوع فتنه و عناد است و اگر مسلمین و سلاطین ایشان عمل بآیه قصاص و آیه حدید میگردند و سیاست را جاری مینمودند هرگز اینهمه خونریزی و بد اخلاقی در میان مردمان ظاهر نمیشد

و مسلمانان این قدر ضایع نمیگردیدند پس اولین حفظ دین و دولت و اهم اسباب نگاه داری اسلام و احکام شرع سید الانام و حراست مملکت از طعام و نشر عدل و انصاف در بین ظلام همان سیاست است و بس و حیات ارواح موقوف بر اینست و بدون این زندگی آسودگی ممکن نیست و بنص آیه حیات دارین و منافع زیاد مردمان در سیاست است و اگر این نباشد دزدی و قطاع طریقی و بدکاری شیوع پیدا میکند و امنیت نمی شود و آسایش در بلاد از بین عباد نابود میشود و هرج و مرج شایع میگردد چنانکه چند سال قبل از این در ایران در اکثر بلدان جریان داشت .

و از جمله اهم واجبات اسلامیة تولی و تبری است

یعنی دوست بودن با دوستان خدای تعالی و رسول او (ص) و دشمن بودن با دشمنان ایشان و در این خصوص در آیه شریفه میفرماید لا تجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الاخری و ادون من حاد الله و رسوله و لو كانوا آبائهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم یعنی نمییابی قومی را که ایمان داشته باشند بخداوند تعالی و بروز قیامت که دوست بدارند آن کسانی را که دشمنی میکنند با خداوند تعالی و با رسول او و هر چندی که این دشمنان پدر ایشان و اولاد و برادران و از عشیره ایشان باشند یعنی ایمان با دوست داشتن دشمنان خدای تعالی و دشمن پیغمبر او (ص) در یکجا جمع نمیشود و ایضاً میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودت و قد کفروا بما جائکم من الحق یعنی ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید اخذ نکنید دشمنان خداوند تعالی را و دشمنان خودتان را دوست خود که مودت و مهربانی را بآنها بیندازید و حال آنکه آنها کافر شدند و انکار کردند آنچه را که بشما آمده است از حقانیت دین مبین و امثال این آیات در قرآن بسیار است و مضمون آنها دشمنی کردن با دشمنان اسلام و عداوت نمودن با انکار کننده دین حضرت سید الانام و تبری کردن بآنها و دوستی نمودن با مؤمنان و التواء محبت در بین اخوان دین و عمل بمضمون انما المؤمنون اخوة کردند است .

و اما احادیث در این مقام پس از حد تواتر گذشته و بمقام رسیده از

از آنجمله در کافی در صحیحۀ ابن عمار روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر کسیکه دوست نداشته باشد از جهة دین و دشمن نداشته باشد از برای دین پس برای او دین نیست .

و صدوق در صفات الشیعه از ابن خزاز روایت کرده که شنیدم از حضرت رضا میفرمود بدرستیکه از کسیکه محبت ما را بخود بسته اند کسی هست که فتنه او اشد است بشیعیان ما از دجال گفتم برای چه فرمود بدوست داشتن دشمنان ما و دشمن داشتن دوستان ما و زمانیکه اینطور شد مخلوط میشود حق بیاطل و امر دین اشتباه میشود پس شناخته نمیشود مؤمن از منافق .

و ایضاً از ابن فضال روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که دوستی بکند با دشمنان خداوند تعالی پس آنکس دشمنی نموده با دوستان او و هر که دشمنی نماید با دوستان او پس او دشمنی کرده با خدای تعالی و حق است بخداوند عالم که او را داخل آتش دوزخ نماید .

و در عیون از ابن شاذان روایت کرده که آنحضرت بمأمون نوشت که دوستی دوستان خداوند واجب است و همچنین بغض دشمنان او واجب است و برائت از ایشان و از پیشوایان ایشان واجب است .

و ایضاً در مجالس و معانی الاخبار و عیون الاخبار و صفات الشیعه و علل الشرايع از حضرت عسکری از پدرانش روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرمود بر بعض اصحابش دوست بدار برای خداوند تعالی و دشمن بدار برای او و محبت بکن برای او و عداوت بکن برای او پس بدرستیکه نمرسی بدوستی او مگر با این و نمییابد کسی طعم ایمان را مگر با این هر چندی که بسیار باشد نماز او و روزه او .

و در کافی و فقیه و محاسن از ابن مدرک روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود که روزی حضرت رسول (ص) باصحابش فرمود کدام یکی از ارکان ایمان محکمتر است گفتند خداوند عالم و پیغمبر او (ص) اعلم است و بعد از آن بعضی از ایشان گفت نماز و بعضی گفت زکوة و بعضی گفت روزه و بعضی گفت حج و عمره و بعضی گفت جهاد آن حضرت فرمود از برای هر یکی از اینها فضیلت است و لکن محکم

ارکان ایمان محبت برای خداوند تعالی و عداوت برای او و دوستی دوستان او و تبری از دشمنان او .

و در مجالس و صفات الشیعه از ابن فضیل روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود هر که محبت بکند بکافر پس او عداوت کرده با خداوند عالم و هر که عداوت بکند با کافر پس او دوست داشته خداوند تعالی را و بعد از این صدیق دشمنان خداوند عالم دشمن او است و از این نحو احادیث بسیار است و مضمون همه آنها وجوب تولی و تبری است در دین اسلام و بودن این دو از ارکان محکم ایمان و دوست بودن با دوستان اسلامی و دشمن شدن با دشمنان ایمانی و اعراض کردن از اعراض کنندگان اسلام و اقبال نمودن با اسلامیان و دوستی نمودن با مؤمنان و دشمنی کردن با دشمنان ایشان و بالجمله مسئله تولی و تبری از ضروریات دین اسلام است بصریح آیات و دلالت روایات و هر چه باین مرتبه شد ضروری میشود و منکر آن کافر میگردد .

ولکن صدحیف و بلکه هزارها حیف که اهالی اسلام باین آیات و احادیث عمل نکردند و دستور العمل صاحب شرع انور را قبول ننمودند و باین رکن اسلام و حقیقت ایمان ملتزم نشدند و با کفار دوستی نمودند و با آنها بنای محبت گذاشتند و بلکه بعضی دست بدست ایشان دادند و آنها را بخانهای خود محرم نمودند و اسرار مسلمین را بآنها گفتند و املاک خودشانرا بآنها فروختند و آنها را قوی و خودشانرا ضعیف و آنها را عزیز و خود را ذلیل کردند و بر نکات فرمایشات قرآنی و بر دقایق کلمات پیغمبر (ص) او ملتفت نشدند و بلکه بعضیها دانسته و فهمیده با آنها دوستی نموده و آنها را حفظ کرد و برضد مسلمین بنای محبت نهاد و روز بروز اهالی اسلام بفلاکت و ذلت مبتلا شد و دولت اسلامی ضعیف گردید و نفوذ اجانب در بلاد اسلام قوت گرفت و اینهمه خرابی مملکت و انحطاط قدرت دولت از جهة شهوت پرستی بعضیها شد و بسبب جمع کردن مال حرام بعضیها گردید و از جهة دوست داشتن دنیای حرام گشت که غرض شخصی حرامی را مقدم بفرض نوعی واجبی نمودند و اگر مسلمین از اول امر بآنها با دستور العمل صاحب

شرع رفتار میکردند هرگز باین خانه خرابی مبتلا نمیشدند و بلاد اسلام از دست خودشان
 نمیرفت و اسم اسلام از بعض بلدان برداشته نمیشد و همه این ذلت‌های امروزه بکردن
 آنها است که باعث ترقی آنها شده‌اند در مملکت اسلام و سبب تنزل ما اسلامیان
 گردیده‌اند و این اشخاص شهوت ران و دوست داران کافران از متنفذین اسلامیان
 بوده که دین را بدنیای حرام و اسلام را بزنان و بلکه با مردان فروختند و ما را باین
 ذلت و مسکنت انداختند و باین فقر و فاقه مبتلا نمودند پس باید اسلامیان بعد از این
 بسیار دقت نمایند و در نهایت مذاقه بکنند که مبادا اولیاء امور ملت و دولت مثل
 سابق نباشند و درصدد ترقی اسلامی بشوند و در خیال رفع احتیاجات از ملت و مملکت
 باشند و خود اهل ایران باید چشم باز بکنند و باطراف عالم نظر نمایند و مثل سایر
 دول بخیال تعالی و بی احتیاجی باشند و خودشان را از این ذلت و اضمحلال بساحل
 نجات عزت و استقلال برسانند و جمیع احتیاجات خود را از اجانب قطع نمایند و قناعت
 بمعمولات ولایت خود بکنند و رفع حجة خود را در ملبوسات و معمولات در میان
 خودشان انجام بدهند و اقدام برفع احتیاجات ایرانی و اسلامی بزودی نمایند و حدیث
 شریف «عز من قنع وذل من طمع» را منظور نظر خود بکنند و قناعت بمعمولات ولایات
 ایران و چشم پوشی از دیگران نمایند و معنای حدیث اینست و ذلة در طمع کردن
 بمعمولات اجانب است و رفتن ثروت ایران پول دادن باجانب است و بعد از ثروت
 استقلال باقی نماند چنانکه سابق نبوده پس عدم مودت و قطع محبت با دشمنان اسلام
 و ایران قطع حاجت است از ایشان و معنای تولی و تبری اکتفاء بمعمولات اسلامی
 و چشم پوشی از اشیاء خارجی است و وقتیکه وجوب این دو تاضروری قرآن و احادیث
 اهل بیت گردید و قطع الفت و رفاقت و عدم محبت و مودت ضروری دین اسلام شد
 پس لابد است که مسلمانان در خیال معمولات مملکت خودشان باشند و بخود محبت
 بکنند و با هم رفاقت نمایند و ثروت خودشان را باجانب ندهند هم طالب آخره و هم
 طالب دنیای خود باشند و با محبت کردن و الفت نمودن با خارجی دنیای خودشان
 را از دست ندهند و آخره خود را ضایع نکنند و خسر دنیا و الاخرة نباشند و هر
 که باین طور رفتار نکند تولی و تبری ندارد و از ارکان بزرگ اسلام اعراض دارد

والی الله المشتکی از اولیاء امور سابق که چطور مارا از دنیا و آخره و از ثروت و استقلال محروم کرده اند و اغفلتاه نه دنیا داریم و نه از احکام قرآن خبر داریم و نه در خیال آخرت و نه در فکر حیات خود هستیم. و نه در تدارک مافات و نه در خیال آتیه برای خود و اولاد خود و ابناء و وطن و برادران اسلامی پس تابکی در غفلت خواهیم بود و کدام وقت بیدار خواهیم شد آیا ندیدیم سایر ملل و دول چطور بسر منزل آسوده گی و زندگی رسیدند و چگونه اسباب آسایش برای خود فراهم نمودند و چطور قوه دفاعیه حاضر کردند و در مقابل خارجه بقوت تمام ایستادند و مسافت یک ماهه را در یکروز رفتند و انتقال را حمل و نقل کردند و محتاج بچهارپایان نشدند و چها و چهانمودند و ما اسلامیان در حیرت و حسرت و حیران و سرگردان مانده ایم و صاحب هیچ چیزی نشدیم و روز بروز از کثرت احتیاج تملق و محبت با جانب کردیم و آخر از احکام اسلام کنار شدیم و فقط شباهت ما بآنها در لباس وزی شد و در ترک دین و عبادت گردید و حال آنکه دینداری و عبادت شبانه روزی منافات با ترقیات دنیاوی ندارد و بلکه ترقی در اطاعت بفرمایشات حضرت صاحب شرع انور است و تنزل ما در ترک دستور العمل آنحضرت است چنانکه ذکر شد از آیات و روایات و چراماها بخارجه ها در درست کردن اسباب دفاعیه و در فراهم نمودن ثروت مملکت و دور شدن از بواعث فلاکت شباهت نکردیم و چرا شباهت مان فقط در تلبس شد و مثل آنها در اخراج معادن و فراهم نمودن اسباب حمل و نقل انتقال نگردید و اگر شباهت آنها خوب است باید در همه چیز بوده باشد و بلکه در درست کردن اسباب آسایش گردد و جمع نمودن ثروت شود و در بی احتیاجی بشود نه در ترک طاعات و اعراض از عبادات و مرتکب شدن بمسکرات و کشف حجاب و رفع نقاب از زنان بی عصمت و از اشخاص بدون غیرت .

و از جمله واجبات اهم مسئله تجارت و زراعت

و صناعت است

زیرا که قوام و دوام حیات انسان و معاش و معاد بنی نوع موقوف است بر اینها

و اما تجارت پس در فضیلت آن احادیث بسیار وارد شده چنانکه در کافی و تهذیب از زعفرانی روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود هر که طلب تجارت بکند از مردمان غنی میشود گفتم هر چندیکه صاحب عیال باشد فرمود بلی بدرستیکه نه سهم روزی در تجارت است .

و در کافی از ابن مسلم روایت نموده از حضرت صادق (ع) که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود متعرض بشوید بر تجارت نمودن بدرستیکه در آن غنی شدن است از آنچه در دست مردمان است و در فقیه از روح روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود نه سهم رزق در تجارت است و در خصال از عبدالمؤمن روایت نموده از حضرت باقر (ع) که حضرت پیغمبر (ص) فرموده برکت ده جزء است و نه جزء آن در تجارت است و یک جزء آن در مواشی و حیوانات است .

و ایضاً در خصال از زید شهید از حضرت رسول (ص) روایت کرده که نه سهم رزق در تجارت است و باقی در گوسفند است .

و در حدیث اربعمائه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که متعرض تجارت بشوید که برای شما در تجارت غنی شدن از آنچه دو دست مردمان است و بدرستیکه خداوند عزوجل دوست میدارد صاحب صنعت امین را و آنکسیکه مغبون میشود پسندیده و اجر برای او نیست .

و در کافی و فقیه از ابن ابی قره از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود بر دوستان خود تجارت بکنید خداوند تعالی مبارك فرماید بشما و من شنیدم از حضرت رسول (ص) که میفرمود رزق ده جزء است و نه جزء آن در تجارت است و یکی از آن در غیر آنست .

و در کافی از ابن احمر روایت کرده که حضرت کاظم (ع) میفرمود بر مصادف که از اصحابش بوده صبح زود برو بطرف عزت خود یعنی بسوی بازار .
و در تهذیب از ابن عقبه روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود بیکی از دوستان خود حفظ بکن عزت خود را گفت عزت من کدام است فرمود صبح زود

بر بازار رفتن تو و اکرام تونفس خود را .

و در کافی از ابن بکیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود تجارت کردن عقل را زیاده میکند .

و در کافی و تهذیب از حماد روایت نموده اند که حضرت صادق (ع) فرمود ترك تجارت ناقص میکند عقل را و در آندو کتاب از معاذ روایت کرده اند که آنحضرت باو فرمود ترك نکن تجارت را بدرستیکه ترك آن میبرد عقل را .

و در کافی و فقیه از ابن ابی قره روایت کرده اند که آنحضرت فرمود ترك نکنید تجارت را پس موهون و خوار میشوید و تجارت بکنید خداوند تعالی مبارک میفرماید برای شما در تجارت .

و در کافی و تهذیب از ابن یزید روایت کرده اند که گفتم بحضرت صادق (ع) مردی نشسته در خانه اش و میگوید در خانه خودم مینشینیم و نماز میگذارم و روزه میگیرم و عبادت میکنم بخداوند خودم و روزی مرا خداوند تعالی میرساند آنحضرت فرمود این مرد یکی از آنسه نفر است که دعای ایشان مستجاب نمیشود .

و در کافی و فقیه از حضرت رسول (ص) روایت کرده اند که فرمود خوب عون است بر تقوی غنی بودن و در آن دو کتاب از ذریح روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود خوب عون است دنیا برای آخرت شخص .

و در کافی از احمسی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود خوب عون است دنیا بطلب نمودن آخرت .

و ایضاً در آن از ابی بختری روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) میگفت خداوند انا مبارک فرما برای مادر نان و دور مکن نان را از ماها و اگر نان نباشد نماز نمیگذاریم و روزه نمیشویم و واجبات خود را اداء نمیکنیم .

و در کافی و فقیه و تهذیب از ابن خالد روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود غنی بودن که ترا منع کند از ظلم کردن خیر است از فقریکه ترا وادار نماید بر معصیت نمودن .

و در کافی از ابن غراب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت

رسول (ص) فرموده ملعون است کسیکه بمردمان کل باشد و رزق خود را بگرتن دیگران بگذارد .

و از این نحو احادیث در کتب معتبره باسناد صحیحه بسیار است .
 و در کافی و فقیه و تهذیب و ثواب الاعمال از ابن جمیع روایت کرده اند که
 حضرت صادق (ع) فرمود خیر نیست در کسیکه جمع نکند مال را از حلال که خود
 را بآن نگاهداری بکند و قرض خود را اداء نماید و صلۀ ارحام بآن بکند .
 و در کافی و تهذیب از ابن ابی یعفر روایت نموده اند که کسی بآنحضرت گفت
 ما طلب دنیا میکنیم و دوست داریم که دنیا بما داده شود پس فرمود دوست میداری
 بآن دنیا چه بکنی گفت برای خودم و عیال خودم و برای صلۀ ارحام و برای تصدق
 بفقراء و دستگیری ضعفاء و برای حج و عمره آنحضرت فرمود این طلب دنیا نیست
 و بلکه طلب آخرت است .

و اما صنعت کاری

پس در کافی و فقیه در صحیحۀ ابن مسلم از حضرت صادق (ع) روایت کرده
 که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده بدرستی که خداوند تعالی دوست میدارد صنعت
 کار امین را .
 و در کافی از آنحضرت روایت کرده که فرموده دوست میدارد خداوند عز و
 جل مؤمن صنعت کار را .

و در تحف العقول از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود و اما تفسیر
 و بیان صنعت کاریها پس هر چه یاد میگیرند و بدیگران یاد میدهند از اقسام صنعتها
 مثل کتابت و حساب و زرگری و سراجی و بنائی و بافتن ملبوسات و شستن آنها و
 دوختن آنها و صنعت نقاشی مادامی که مثال روحانی نباشد و انواع درست کردن آلات
 و اسباب لوازمات که مردمان بآنها محتاجند و از آنها است منافع ایشان و قوام و دوام
 ایشان و در آنها است رسیدن بجمیع حوائج ایشان پس حلال است فعل آن و یاد دادن
 آن و عمل کردن بآن از برای خود و از برای غیر خود تا بآخر خبر .

و اما زراعت گردان

پس در تهذیب از واسطی روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از فلاحین و راستکاران فرمود ایشان زراعت کنندگان است و زارعان کنوز خداوند تعالی است در زمین و در میان اعمال چیزی نیست که محبوبتر باشد بخداوند عزوجل از زراعت و هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر آنکه زراعت میکرد مگر ادریس که خیاط بود و در تفسیر عیاشی از آنحضرت در تفسیر این آیه «و علی الله فلیتوکل المتوکلون» روایت کرده که مراد از توکل کنندگان بخداوند تعالی زراعت کنندگان است و در احادیث بسیار وارد شده در زراعت حضرات ائمه (ع) که چقدر زراعت کرده اند و چه مقدار از زراعت نفع برداشته اند خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین (ع).

چنانکه در کافی و فقیه از ابی حمزه روایت کرده اند که حضرت کاظم (ع) را دیدم عمل میکرد در زمین خودش و عرق کرده بود گفتم فدایت شوم کجا است آدمهای شما که خودت مشغول زراعت شده فرمود بدست خود عمل کرده در زمین خود کسیکه از من و از پدرم افضل بود گفتم کدام کس بود او فرمود حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و پدران همه ایشان بدست خود عمل میکردند در زمین خودشان و این از اعمال پیغمبران و اوصیاء ایشان و صالحین است.

و در کافی در روایت ابی قره حضرت صادق (ع) فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع هزار نفر بنده آزاد کرد از مال خود و از رنج دست خود.

و بالجمله احادیث در فضیله هر یکی از تجارت و زراعت و صنعة وارد شده و علاوه بر این احادیث معاش و معاد شخص موقوف است بر آنها و بدون آنها زندگی ممکن نیست.

ولکن در بلاد اسلام و خصوصاً ایران از تجارت و زراعت و صنعة چیزی کافی و شیشی وافی پیدا نیست زیرا که تجار ایران در اغلب بلدان دلال اجنبیان است و از خود چیزی ندارند که بآن تجارة نمایند و اشیاء خارجه را از آنها میخرند و بمملکت ایران میآورند و دلالی و حمالی آنها میکنند و حق دلال و مزد حمال بایشان میماند

و این تجارة نیست و تجارة صحیح عبارتست از درست کردن اسباب آسودگی و آسایش مردمان و مهیا نمودن کارخانه جات ملبوسات و منسوجات و سایر معمولات از اسباب و آلات زندگی و راحتی و اخراج معادن خودشان و درست و آماده کردن وسائل این کارخانهها و معدنها و فراهم آوردن آسودگی ایران از اجنیهان و بی احتیاجی مسلمانان از دیگران و حفظ ثروت ایشان از اینکه بخارجه برود و حراست نفوس ایشان از اینکه در کارخانههای و معدنهای اجانب تلف شود و اگر از پنجاه سال قبل از این در ایران و بلدان مسلمانان بنای تجارت میگذاشتند و کارخانه جات آماده میکردند و باخراج معادن خودشان اقدام مینمودند و در این کارها با همدیگر شرکت و رفاقت میگذاشتند و مایحتاج خود را در ولایت خودشان درست میکردند و ثروت ایران را تلف نمیکردند و هر چه داشتند بخارجه نمیدادند از جهة فضول معاش و عیاشی کردن و از جهة شهوترانی و خوشگذرانی نمودن هرگز باین فلاکت و ذلت وقت نفوس و تلف اموال و ناموس مبتلا نمیشدند.

و چرا اولیاء امور ملت و دولت از علماء و امراء مردمان ایران را و جمیع مسلمانان را از این مطالب مهمه و از این حسیات واضحه مطلع نمودند و ایشان را بمصالح خود ارشاد نکردند و مفاسد عدم اینها را چرا بمردمان نگفتند و بلکه ثروت داران اسلام را باین منفعت نوعی و باین جلب استقلال ایرانی و باین ترقیات اسلامی اجبار نمودند و امصیباہ از این غفلت و از این کسالت و از این ضدسیاست در مملکت اسلام از علماء اعلام و امراء عظام پس باید بزودی بنای تجارة در بلاد ایران گذاشته شود کارخانه جات و اسباب اخراج معادن آماده گردد و این همه اشخاص بی کار و مردمان دیندار تا مشغول کار شوند و آدم بدون صنعت کار در ایران نباشند و همه صاحب نان و دارای خانمان باشند و از فقر و فاقه رهایی یابند و از ذلت و مسکنت خلاص شوند و دولت نیز مالیه کامله و قوه دفاعیه و قدرت استقلالیه داشته باشد از جهة انتفاع از منافع معدنها و کارخانهها و بغیر از این چاره درد ما نخواهد شد و بدون این از ذلت و پریشانی خلاص نخواهیم گردید و علاج در اینست و تجارة همین است نه دلال بودن باجانب و حمال شدن بدیگران و بلکه این دلالی دلال مظلومه است و این

حمالی حمل الحطب زیرا که ثروت ایران را با جانب میبرند و مسلمانان بی علم را بفلاکت میگذارند و دارائیه مردمان را از جهت فضول معاش از دست ایشان میگیرند و ترویج متاع غیر را میکنند و نقود مسلمین را در مقابل زینت زنان اخذ مینمایند و تجارة صحیحه اینست که اشیاء ایران را بخارجه ببرند و در عوض آنها نقد بیاورند و امتعه مسلمانان با جانب رود و در مقابل ثروت بیاید.

و رفتن نقود ایران باعث تقویت دیگران و سبب ضعف خودشان است و این از محرّمات است چنانکه حضرت صادق علیه السلام در روایت تحف العقول میفرماید **كل بيع ملهوبه و كل منهي عنه مما يتقرب به لغير الله اويقوى به الكفر والشرك من جميع وجوه المعاصى** او باب یوهن به الحق فهو حرام یبعه و شراوه یعنی هر بیع و فروش که لهو و لعب میشود بآن و هر چیزی که نهی شده از آن از اشیائی که تقرب میشود بآن بغیر از خداوند تعالی و هر چیزیکه باعث تقویت کفر و شرك میشود از جمیع وجوه معصیتها و هر چیزیکه بآن حق و هن وسنت میشود پس خرید و فروش آن حرام است و معلوم است که وهن اسلام و مسلمانان و تقویت کفر و شرك و اهل آن با تجارة ایشان است و بردن آنها نقود مسلمین است و هر سالی چندین مایون از ایران نقود میبرند در مقابل فضولات و اشیاء منحوسات و در هر سال چقدر از اموال مسلمانان بدست دیگران میرود و البته با این همه نقود آنها قوت مینابند و مسلمین ضعیف میشوند و این مسئله حسی عوام است تا چه رسد بخواص و باعث این همه وهن مسلمین و تقویت غیر ایشان تجارند که امتعه خارجه را بر ایران و بلدان مسلمانان وارد میکنند و بنای تجارة در میان خودشان نمیگذارند و کارخانهای و معدنهای خود را معمول نمیکند و معمولات ولایات خودشان را ترك میکنند و از برای شهوترانی و جمع کردن حطام فانی جدید در ترویج و جلب متاع خارجی مینمایند و مردمان عوام و اشخاص بی خیر از احکام که مصالح و مفاسد خودشان را نمیدانند بر امتعه خارجه چشم دوخته و از تجار خریده و مبتلای فقر و فاقه شده و در اندک زمان مفلس گردیده و روز بروز مردمان اسلام و امت حضرت سید الانام تنزل کرده و ثروت ایشان رفته و دیگران ترقی و صاحب قدرت و مال دار شده و علاج این درد

خانمانسوز و درمان این فقر و فاقه آتش افروز در دست همت تجار و در ید غیرت اشخاص دیندار و در کفایت مردمان هوشیار است که بزودی کارخانه جات و معمولات از ملبوسات و منسوجات و اخراج معادن نفت و سایر فلزات را انجام بدهند و یا بتعجیل تمام اقدام باینها بکنند و خودشان نیز از خارج جلب و نقل نکنند و از منفعت جزئی شخصی چشم پوشیده و نظر بر نفع کلی نوعی اسلامی ایرانی نموده تا آنکه انشاء الله تعالی اهل اسلام نیز مثل سایر دول و ملل صاحب ثروت و مالک استقلال و قوه دفاعیه و قدرت رفع مفاسد داخله و بلکه خارجه شود و این تکلیف عرفی و دستور العمل شرعی تجار و اشخاص نیکوکار است و غیر از این چاره نیست و بدون این اهل اسلام ضایع و مضمحل است و در مفضل تلف و ماما مثل سلف خواهیم بود و در میان اسلامیان فقر و پریشانی شیوع خواهد نمود .

و اما صناعت و زراعت که در احادیث سابقه مدح و تعریف داشت پس اینها نیز در اغلب مسلمانان و در اکثر بلدان ایران وقوع ندارد زیرا که اغلب مایحتاج ایران و بلکه مسلمانان از صنعت کاری و آلات و اسباب معاشی از خارجه وارد میشود و حتی اسباب سر تراشی و پاپوشی و سر گذاری از جهت عدم صنعت کاری ایرانی از بلاد غیر صادر و بما وارد میشود و هر چه پیدا شده از اسباب زندگانی و آسایش جسمانی من البدایه الی النهایه اموال خارجه و غیر معمولات داخله است و احتیاج بذکر همه آنها نیست زیرا که هر چه در دست ما هاست از خارجه است و در میان خودمان صنعت کاری کافی و کردانی وافی پیدا نیست .

و اما زراعت و فلاحت پس آنها نیز مثل صنعت است در عدم اهل آن زیرا که زراعت کار هر کس نیست و همه کس نمیتواند زراعت بکند و علم باصول و فروع آن لازم است و چند کتاب در علم فلاحت نوشته شده و در ایران و غیر آنطبع و نشر گردیده و زارعان ایران از آنها بی خبرند و اطلاع بآنها ندارند و هر قطعه زمین زراعت مخصوصه لازم دارد و هر زمین لایق هر گونه زراعت ندارد و در هر بلد چیزی مخصوصی مناسب است باید اراضی و املاک امتحان شود و مثل مردمان بمقام تجربه بیاید تا معلوم گردد که کدام زمین لایق کدام زراعت است و قابلیت کدام چیزی دارد

مثل اشخاص که قابل چیست و بچه لایق است و بعد از دانستن علم زراعت اسباب فلاحت لازم است و مانورهای بخاری و آتشی در کار است و باید از آنها تحصیل کرد و بایران وارد نمود و بدون آنها زراعت کردن فائده ندارد و زحمت بسیار و نفع اندک دارد چنانکه معلوم است که زارعان ایران در شیار کردن و تخم گذاشتن چقدر مشقت میکشند و با وجود این زحمات بدست ایشان چیزی لایق نمیآید و چه زحمتها در شخم کردن با گاوها متحمل میشوند و چقدر گاو در این بین تلف میشود و چه مقدار خسارات باهل دهات و ایلات در زراعت وارد است و در مقابل قوت لایموت بدست ایشان میرسد و بالجمله باید اسباب زراعت پیدا نمود و باصول فلاحت مطلع شد و در این خصوص استاد پیدا کرد و یاد گرفت و بعد از آن توکل بخداوند تعالی نمود و در سایر دول بقطعه بزرگ از زمین را در اندک مدت شیار کافی بقدر نیم ذرع زیر و روی میکند و در ایران ده يك آن زمین را در آن مدت شخم نمیتواند بکند آن هم چطور که علف زمین تلف نمیشود پس باید اسباب و استاد پیدا کرد و از روی معرفت داخل فلاحت و زراعت شد تا آنکه منفعت ظاهر شود و خداوند تعالی در آیه شریفه برای یکدانه هفتصد دانه وعده کرده از این جهت است که زراعت با شرایط بوده باشد چنانکه در سایر دول بر يك من صد و دویست و سیصد و زیاده بهره وفائده برمیدارند و ما ایرانیان برای یکمن دو من و سه من بهره داریم بعد از چقدر زحمتها .

و بعد از معلوم شدن فضیلت تجارت و معنای آن پس باید دانست که تجارت عبارت است از رضای طرفین بدادن چیزی و اخذ عوض آن چنانکه در آیه شریفه میفرماید «الا ان تکون تجارة عن تراض منکم» یعنی مال همدیگر را نخورید در میان خودتان مگر آنکه خرید و فروش و داد و ستد با رضای طرفین باشد و بعبارة آخری هرگونه خرید و فروش که با تراضی طرفین باشد صحیح است و غیر از این تراضی چیزی دیگر لازم نیست و در احادیث بسیار فرموده اند که «لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه» یعنی حلال نمیشود مال مرد مسلمان مگر با رضای و میل نفس او . و در فقیه در صحیحۀ محمد اسدی از حضرت صاحب الزمان (ع) روایت کرده

که آنحضرت فرمود « فلا یحل لاحد ان یتصرف فی مال غیره بغير اذنه » یعنی حلال نیست بر هیچکس اینکه تصرف بکنند در مال غیر خودش بدون اذن او و بالجمله مضمون آیات و روایات حلال بودن مال غیر است باذن او و حرام بودن مال بدون اذن صاحب آن پس وقتیکه رضای طرفین بخرید و فروش شد و مال را با چیزی دیگر عوض کردند صحیح و شرعی است بصریح آیه و نص روایت و از این جهت در مفاتیح فرموده و ظاهر اینست که مجرد تراضی و قبض کردن عوضین کافی است در صحت بیع تمام شد پس از آیه و روایات قاعده کلیه معلوم شد که با رضای طرفین معامله صحیح است و داد و ستد حلال است و بعد از این قاعده مسلمه هرگاه يك دليل معتبر وارد شد که فلان معامله درست نیست قبول میشود و الا با بعضی احادیث غیر صریح دلالت ممکن نیست دست از قاعده کلیه برداشته شود و در هر جا و در هر شرط که شك شد رجوع بقاعده باید نمود بصریح حدیث زراره از حضرت صادق (ع) که فرمود یقین را باشك مشکن ولکن یقین را با یقین بشکن مثل قمار که در آن رضای طرفین است و با وجود رضا صاحب شرع انور بنص آیه و احادیث صحیحه آنرا حرام و باطل فرموده و قمار عبارتست از برد و باخت هر چندیکه طرفین بر برد و باخت راضی بشوند باز حرام است و مثل آلات و اسباب لهو و لعب که بنص روایات حرام است و مثل خرید و فروش گوشت خوک و سایر اجزاء آن و گوشت درندگان از حیوانات و طیور و مثل خون از حیوان و انسان و مثل میتة حیوانات نجسه که خون جهنده داشته باشد و اما خرید و فروش بعضی متنجسات مثل روغن و زیت و خهیر متنجس در احادیث معتبره جواز خرید و فروش آنها وارد شده چنانکه در کافی در صحیحة ابن وهب روایت کرده که گفتم بحضرت صادق (ع) که موشی در روغن زیت و یا در روغن و یا در میان عسل مرده چه باید کرد فرمود اما روغن و عسل که جامدند پس اخذ میشود موش و اطراف آن و اما روغن زیتون که جامد نیست در چراغ روشن میشود بآن .

و در صحیحة زراره روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود زمانیکه موش در میان روغن مرده باشد پس اگر جامد است موش و اطراف آن بر داشته شود و اگر جامد نیست پس خورده نمیشود و در چراغ سوزانده میشود و زیتون نیز اینطور است

و در تهذیب در صحیحہ ابی بصیر حضرت صادق (ع) فرمود اگر روغن وزیتون جامد نباشد پس در چراغ آنها را بسوزان و خبر به مردمان در وقت فروختن آنها و در قرب الاسناد در حدیث اسمعیل حضرت صادق (ع) فرمود در روغن زیت که موش در آن مرده است اما زیت پس نفروش آنرا مگر برای کسیکه بیان کنی بر او تا آنکه بخرد از برای روشن کردن در چراغ و روغن نیز همین طور است . و در کتاب سرائر از بز نظی روایت کرده که گفتم بحضرت رضا (ع) که کسی گوسفند دارد و دنبه آنرا قطع میکند در حال زنده بودن گوسفند آیا صلاحیت دارد که بآن منتفع بشود فرمود بلی دنبه را آب میکند و روغن چراغ مینماید و در قرب الاسناد نیز این روایت را نقل کرده .

و در کافی در صحیحہ حلبی روایت کرده که شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود زمانیکه حیوان تزکیه شده بامیته باهم خلط شد پس فروخته میشود بکسیکه میترا حلال میداند و ثمن این حلال و خورده میشود .

و در کافی و کتاب علی بن جعفر (ع) از آنحضرت روایت کرده اند که گوسفند و گاو میته شده با تذکیه شده مشتبه گردیده چه باید کرد فرمود میفروشد بکسی که میته را حلال میداند و میخورد ثمن آنرا و عیب ندارد .

و در کافی در صحیحہ ابن بختری از آنحضرت روایت نموده در خمیر بکه بآب متنجس خمیر کرده اند چه باید کرد فرمود فروخته میشود بکسیکه میترا حلال میداند و در قرب الاسناد از علی بن جعفر (ع) از حضرت کاظم (ع) روایت کرده که سؤال کردم از حب روغن که در آن موش مرده فرمود استعمال مکن آنرا و بمسلمان نفروش پس از این احادیث معلوم شد که اشیاء متنجس را بغیر مسلمان میتوان فروخت و بلکه میته را بر کسیکه آنرا حلال بداند میتوان داد و ثمن اخذ نمود و روغن میته را میتوان در چراغ سوزانید و با وجود این احادیث منع کردن از فروش اشیاء متنجس بر یهود و نصاری که میته را حلال میدانند و منع از میته بآنها از احادیث خارج است و حکم با رأی است و اجتهاد در مقابل نص است و آندر نهایت باطل است وقتی که میته را بانضمام مذکی بآنها فروخته شود و در مقابل هر دو ثمن اخذ بشود پس

در افراد نیز صحیح است زیرا که شبهه محصوره واجب الاجتناب است چنانکه در حدیث سماعه و حدیث عمار حضرت صادق (ع) فرمود که دو کاسه مشتبه بهمیدیکر را باید بزمین بریزد و تیمم بکند پس چطور شد که در این مسئله فرمود هر دو را با هم میفروشند بکسیکه میته را حلال میدانند .

و از جمله بیع حرام یکی غش کردن بمسلمانان است که معلوم نشود مثل مخلوط نمودن آب در شیر و در جای نمناک گذاشتن حریر و پنبه و پشم و داخل کردن چیزی بد بیان چیز خوب و فروختن همه باسم خوب و در حرمت اینها شك نیست بصریح احادیث کثیره در کتب معتبره .

و از جمله بیع حرام یکی فروش سلاح است بدشمنان چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب از هند سراج روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود پس هر که سلاح را بدشمنان ماحمل کند و ببرد که بآن سلاح بر ضرر ما اقدام نمایند پس آن کس مشرک است .

و در قرب الاسناد از علی بن جعفر (ع) روایت کرده که گفتم بحضرت امام کاظم (ع) حمل کردن مسلمین بسوی مشرکین مال تجارة را چطور است فرمود زمانی که سلاح حمل نکنند عیب ندارد .

و در فقیه از حضرت رسول (ص) روایت کرده که چند نفر از این امت کافرند یکی فروشنده سلاح است باهل حرب و جنگ کنندگان با مسلمانان و از این احادیث معلوم میشود که علت حرمت فروختن سلاح بآنها قوی شدن آنهاست باسلاح و قدرت یافتن دشمنان مسلمانان است بسبب سلاح پس بنابراین از هر چه آنها قوه یابند و هر چیزیکه باعث قدرت آنها باشد اقدام مسلمان بآن حرام و بلکه سبب شرک و کفر است پس این همه نفوذ که اهل اسلام بآنها میدهند و این همه ثروت که بخارجهمی برند و اشیاء و فضولات آنها را بر بلاد اسلام میآورند آیا باعث ترقی آنها و سبب ثروت آنها و علت قدرت آنها نمیشود و آیا ما هاروز بروز از ثروت بیرون نمیرسیم و آیا اهل اسلام ضعیف نمیشوند فاعتبروا یا اولی الابصار .

و از جمله بیع حرام و باطل بیع ربوی است و حرمت ربا از ضروریات دین

و نص قرآن و احادیث متواتره است و منکر حرمت کافر است و در حکم آن شک نیست و ربا عبارت است از فروختن يك جنس بر جنس خود با زیادت در مقابل مدت یعنی زیادت از جهت مدت باشد و اگر مدت و مهلت نباشد زیاده را طرف مقابل نمی دهد پس ربا عبارت شد از اخذ زیادتی که در مقابل مدت شود و اگر زیادت از برای مهلت و مدت نباشد و بلکه از جهت خوب بودن و صاف و مرغوب شدن جنس یکی از طرفین باشد پس آن زیادت ربانیست و حکم حرمت بآن جاری نیست بشرط اینکه نقد بنقد و ید بید و بدون مدت و مهلت باشد.

و دلیل بر این احادیث کثیره در کتب اربعه باسناد صحیحه است چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب از حلی روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود «ماکان من طعام مختلف او متاع او شیئی من الاشیاء يتفاضل فلا باس ببعه مثلین بمثل یدأید فاما نظارة فلا یصلح» یعنی هر چه بوده باشد از حیوانات که مختلف شود و یا متاع دیگر و یا يك شیئی از اشیاء که تفاوت داشته باشند و با همدیگر زیادتی نمایند در خوبی و مرغوبی پس در این صورت عیب ندارد فروختن آنها بدو مقابل و یکمن بدو من دست بدست و نقد بنقد و اما فروختن یکمن مثلا بدو من با مدت و مهلت پس ابدأ صلاحیت ندارد.

و در کافی و تهذیب در صحیحه ابن مسلم آنحضرت فرمود زمانیکه مختلف شد دو شیئی پس عیب ندارد دادن یکمن و اخذ کردن دو من دست بدست.

و در کافی در حدیث سماء آنحضرت فرمود آنچه یکم مختلف شد دو من در مقابل یکمن دست بدست دادن و بدون مدت عیب ندارد.

و در تهذیب در حدیث ابن ابی غیاث آنحضرت فرمود هر چه مختلف شود از حیوانات و یا متاع دیگر و یا شیئی از اشیاء در حالتیکه بر همدیگر زیادتی دارند پس عیب ندارد يك مثل بدو مثل دست بدست و اما نسیه دادن یکمن در مقابل دو من مثلا پس صلاحیت ندارد.

و در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحه عبدالرحمن که سؤال کرده از آنحضرت

از فروختن نخ و پشم ریسیده شده بلباس همان نخ و حال آنکه نخ زیاد است بحسب وزن از همان لباس فرمود عیب ندارد پس مضمون همه این احادیث و غیر از اینها اینست که دو شیئی و دو نوع از گندم و جو و دو نوع طلا و نقره که با همدیگر اختلاف دارند و زیادتى بر یکدیگر داشته عیب ندارد که یکمن داده شود و دو من گرفته شود بشرط اینکه دست بدست بدهند و این معامله نقدی باشد و اما نسیه و این نحو خرید و فروش با نسیه بودن پس صلاحیت صحت در آن نیست زیرا که زیادتى راخذ کردن در مقابل مدت و مهلت میشود نه در مقابل خوب بودن و مرغوب شدن یکی از آن دو چیز .

و دلیل بر اینکه زیادتى از جهت مدت جایز نیست نه جهت جودت و ردائت صحیحهٔ خلبی است در تہذیب از حضرت صادق (ع) که سؤال کردند از روغن و روغن زیتون در مقابل یکدیگر یکمن از روغن بر دو من زیتون فرمود دست بدست عیب ندارد اگر زیادتى در مقابل مدت حرام نبود چرا میفرمود دست بدست عیب ندارد با وجود آنکه روغن با زیتون مخالفت و تباین دارد و آنچه دو من را یک من حلال میکند همان دست بدست و نقد بنقد بودن است با وجود جودت در روغن و ردائت در روغن زیت و چونکه در بعض اوقات یکمن روغن میدادند و بعد از چند مدت دو من روغن زیتون اخذ مینمودند و زیادتى در اغلب اوقات در مقابل مهلت بود لہذا در این صحیحه شرط فرمود اخذ زیادہ را کہ باید در مقابل مدت نباشد بفرمایش خودش کہ دست بدست باشد .

و دلیل بر این صحیحهٔ ابن سنان است در کافی و تہذیب کہ شنیدم از حضرت صادق (ع) میفرمود سزاوار نیست سلف کردن زیت بروغن و نہ سلف نمودن روغن بزیت یعنی یکی را با ہدت بدیگری فروختن .

و ایضاً در آن دو کتاب در صحیحهٔ او است کہ سؤال کردم از آنحضرت از کسیکہ سلف نموده بشخصی زیت را تا آنکہ از او روغن اخذ کند فرمود صلاحیت ندارد و در صحیحهٔ ابن مسلم در کافی و تہذیب است کہ گفتم بحضرت امام محمد

باقر (ع) چه می فرمائید در عوض کردن گندم با سویق که قاووت باشد فرمود مقابل یکدیگر عیب ندارد گفتم از برای قاووت زیادت است یعنی در کیل نمودن فرمود آیا از برای قاوت مؤنه نیست گفتم بلی فرمود زیاده در مقابل مؤنه است و بعد فرمود زمانی که دوشیئی مختلف شد پس عیب ندارد بکمن مثلا در مقابل دو من دست بدست دادن یعنی نقد بنقد فروختن.

و بالجمله از این احادیث ظاهر شد و بلکه معلوم گردید که رباء حرام عبارتست از آن زیادت که از برای مدت باشد نه آن زیادتی که از جهت خوبی یکی از عوضین شود و بدون شرط مدت در معامله زیرا که هیچ سفیه یکمن آرد را مثلا بر يك من و يك چارك نمیخرد با فرض تساوی در جودت و ردائت بدون شرط مهلت و کسبیکه یکمن گندم را مثلا بدو من گندم میخرد و آنها نقد بنقد لابد است که گندم صاحب دو من غیر مرغوب شود و گندم صاحب یکمن خوب باشد و الا این معاوضه سفیه میشود و اگر در مقابل اینهمه احادیث چند حدیث دیگر وارد شود که معاوضه گندم با جو و یا با آرد و یا طلا با طلای دیگر و یا نان با گندم با زیادت صحیح نیست و یا حرام است پس لابد است از حمل این احادیث منع کننده بر تقیه و یا بر بودن زیادت در مقابل مدت چنانکه ذکر شد و یا بکراهت نه حرمت.

و شاهد کراهت در بعض احادیث موجود است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه حلبی حضرت صادق (ع) فرموده «وبکره قفیز لوز بقفیزین و قفیز تمر بقفیزین» یعنی مکروه است يك قفیز بادام بدهی و دو قفیز بادام اخذ بکنی و مکروه است يك قفیز خرما بدهی و دو قفیز خرما اخذ نمایی.

و در صحیحه ابن سنان در کافی و تهذیب روایت کرده اند که شنیدم از آن حضرت (ع) می فرمود که حضرت امیر المؤمنین (ع) مکروه میدانست عوض نمودن و معاوضه کردن يك وسق از خرماي خيبر بدو وسق از خرماي مدینه زیرا که خرماي خيبر مرغوب تر بود از خرماي مدینه و مثل اینست روایت ابن مسکان از آنحضرت . پس بقرینه این احادیث زیادت اخذ کردن مکروه است نه حرام با احتمال اینکه کراهت از جهة مدت باشد و موعظه و نصیحت شود که زیاده اخذ نکنید و بمردمان

دستگیری نمائید و دلیل دیگر بر حمل احادیث منع کننده از اخذ زیاده بر تقيه و یا بر کراهة و یا بمدت و مهلت اینست که مرد عاقل یکتفیز گندم غیر مرغوب را بیک قفیز گندم خوب نقد بنقد معاوضه نمیکند زیرا که قیمت مرغوب یکتومان میشود مثلاً و قیمت غیر مرغوب پنجهزار است و این غبن فاحش و در انظار بیع سفاه است و صاحب شرع انور مردمان را بخلاف عقل امر نمیفرماید و همه احکام آنحضرت موافق عقل است و چطور میشود که بمسلمانان بفرماید که گندم بد را با گندم خوب معاوضه بکنید و زیاده نگیرید مگر آنکه بفرماید که احسان نمائید و ترك احسان در حق مستحق کراهة دارد و دیگر علت حرمت ربا، در خصوص معاوضه چیز خوب با غیر مرغوب وارد نیست زیرا که علت آن خوردن مال غیر است بدون عوض و عوض در مرغوب با غیر مرغوب همان خوب بودن یکطرف است و بد شدن طرف دیگر در صورت زیادت بشرط بودن معاوضه دست بدست .

و اما علت حرمت که بردن مال غیر باشد بدون عوض چنانکه در فقیه و عیون در صحیحۃ ابن سنان حضرت رضا (ع) فرموده است که علت حرام بودن ربا، از جهة اینکه در ربا فساد اموال است زیرا که انسان زمانیکه فروخت درهم را بدو درهم میشود ثمن یکدرهم یکدرهم دیگر و ثمن در هم باقی باطل میشود و بدون عوض میگردد پس بیع ربا و شراء آن ضرر دارد بر فروشنده و خریدار در هر حال پس علت حرمت آن اینست که در آن فساد اموال است چنانکه جایز نفرموده خداوند تعالی که مال سفیه بخودش داده شود تا آنکه رشید باشد زیرا که خوف افساد مال است در سفیه پس از جهة تلف مال بدون عوض حرام فرموده خداوند عز و جل ربا را و فروختن یکدرهم را بدو درهم تا آنکه فرمود و علت حرام شدن ربا در نسیه از جهة رفتن معروف و تلف اموال و رغبت مردمان بمرابحه و اخذ کردن ربح بدون زحمت و ترك نمودن قرض و حال آنکه قرض صنعت معروف است و از جهة آنکه در ربا فساد است و ظلم است و فانی شدن اموال است پس در این حدیث در چند مورد آنحضرت تصریح فرمود که علت حرمت آن فساد اموال است و تلف شدن آنست بدون عوض و در آخر فرمود فساد و ظلم و فانی شدن مال بدون عوض و در اول فرمود فروختن یکدرهم

است بدو درهم و رسیدن نمن یکدرهم است و باقی بودن نمن در هم دیگر .
 و همه این علتها در زیادت در مقابل مدت وارد است و اما زیادتیکه در مقابل
 خوبی و مرغوبی و زیادتیکه در عوض زیاد بودن قیمت یکی از دو طرف باشد پس
 ابدأ این علتها وارد نیست و در یکمن گندم که قیمت آن قیمت دومن جواست فعلا وارد
 نخواهد شد زیرا که جورا مثلاً فعلا در بازار دومن یکقران قیمت دارد و یکمن گندم
 را نیز بر همان قیمت میخرند پس در این فرض فساد مال و ظلم و فناء اموال نمیشود
 و صاحب گندم در مقابل یکدرهم دودرهم اخذ نمیکند و بلکه زیاده را در عوض خوبی
 جنس خود و در مقابل زیادتی قیمت شیئی خودش اخذ میکند نه در مقابل سلف بودن
 و مدت شرط شدن و این از واضحات عقلیه و از معلومات حسیه است زیرا که قیمت
 یکمدر لیره رشاد بیست و هفت از سایر لیره ها زیادتر است هر چندیکه در وزن و
 در جنس مساوی باشند و قیمت گوشت گوسفند فرجه و نر زیادتر است از گوشت ماده
 و لاغر و گوشت بز بمراتب تفاوت دارد با گوشت گوسفند و بلکه جنس آنها مختلف
 است و هکذا جنس گندم و جو اختلاف دارد چنانکه مرحوم ابن ادریس فتوی داده
 و بلکه گندمها بایکدیگر اختلاف دارد و در احادیث سابقه فرمودند که وقتیکه حبوبات
 مختلف شد و اشیاء باهمدیگر اختلاف پیدا نمود پس عیب ندارد یکی بدهی و دو
 مقابل اخذ بکنی بشرط بودن این دست بدست .

و حاصل اینست که رباء عبارتست از آن زیادتیکه در مقابل مدت باشد نه آن
 زیادت که در عوض خوبی و مرغوبی و زیادتی قیمت یکی از عوضین گردد .
 و از جهة این علت این بیع بشرطهای معمولی و این بیعهای صوری و غیر واقعی
 باطل است زیرا که اینها و جعل این نحو بیع بشرطها از برای اخذ رباء حرام است
 و حیلۀ باطل و خوردن ربا است و اسم ربارا بیع گذاشتن است و ربارا با اسم بیع
 خوردن است و این وجه المصالحه و وجه الاجاره که در این بیع بشرطها نوشته میشود
 از جهة مدت قرض است و این زیادت برای مهلت است که اسم آنرا اجاره و یا مصالحه
 میگذارند و این ربارا از جهة مدت اخذ میکنند و صاحب شرع انور از این اسم -
 گذاری و بیع صوری و معامله غیر واقعی خبر داده .

چنانکه در تفسیر صافی و وسایل از نهج البلاغه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین (ع) که حضرت رسول الله (ص) فرمود «یا علی ان امتی سیفتنون باموالهم الی ان قال و تستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنیذ و السمحت بالهدیه و الرباء بالبیع» یعنی امت من بعد از این برفته و واقع میشوند در اموال خودشان باینکه حلال میکنند حرام خداوند تعالی را با شبههای دروغی و هواهای و رأیهای سهوی و بی اصل خود پس حلال میکنند خمر و مسکرات را بنام نیذ حلال و نیذ عبارت از انداختن چند عدد خرما و یا مویز در میان آب که طعم آب را شیرین نماید و حلال میکنند رشوه را باسم هدیه و حلال میکنند ربا را باسم بیع و بر ربا اسم بیع می گذارند و ربا را بنام بیع می خورند چنانکه رشوه را بنام هدیه می خورند.

پس از این حدیث صحیح معلوم میشود که جمعی خواهند شد که ربا را بیع خواهند گفت و بغیر از این بیع بشرطهای معمولی این زمان ربا دیگر نیست که اسم آنرا بیع گذارند و ربا حرام را باسم بیع بخورند و با شبهه و بهوای و رأی باطل حرام را حلال نمایند پس این بیع بشرطها باطل و زیادت وجه آن حرام و ربا است و تقدم و تأخر در آنها بی اعتبار است و بیع بشرط و بدون بیع بشرط همه مساوی و در هر سندی که در مقابل مهلت وجه مصالحه و یا وجه اجاره باشد چه بیع بشرط و چه غیر آن و چه مقدم و چه مؤخر همه اینها قرض و دین است و اصل وجه آنها میرسد و زاید بر اصل وجه ربا حرام است و حرمت آن از کبایر عظیمه است.

چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۃ هشام روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود یکدرهم ربا در نزد خداوند تعالی اشد است از هفتاد زنا که با محارم باشد.

و در فقیه و مجالس و تهذیب در صحیحۃ ابی بصیر روایت کرده اند که آن حضرت فرمود یک درهم ربا اشد است در نزد حق تعالی از سی زنا با محارم خودش مثل عمه و خاله.

و در تهذیب در صحیحۃ ابن یسار روایت کرده که آنحضرت فرمود یکدرهم

ربا در نزد خداوند عالم شدیدتر است از بیست زنا با محارم و در میان این احادیث منافات ندارد زیرا که مراتب حرمت در اشخاص مختلف میشود مثل زنا با زن شوهر دار و غیر شوهر دار و زنا، مرد جوان و مرد پیر و مرد زن دار و غیر زن دار و ربا مثل زنا مراتب دارد و در بین احادیث اختلاف ندارد.

و بالجمله بیع عبارتست از فروختن چیزی بچیز دیگر با رضای طرفین و قتیکه هر دو طرف رضا دادند با هر لفظیکه باشد و با هر زبان که بشود بیع و شراء صحیح و صیغه عربی و لفظ مخصوص و ماضی لازم نیست «و تجارة عن تراض» کافی است چنانکه در حدایق عدم لزوم لفظ خاص را بیان فرموده و بلکه در صحت خرید و فروش تعیین نم و عوض نیز لازم نیست.

چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۃ ابن محبوب از نحاس روایت کرده اند که گفتم بحضرت امام جعفر صادق (ع) يك كنيز از کسی گفته‌گو نمودم که بخرم پس آنرا بمن فروخت بحکم من در نمن آن پس قبل از آنکه نمن آنرا بدهم بآن کنیز وقاع نمودم و بعد از آن هزار درهم بصاحب آن فرستادم و قبول نکرد آنحضرت فرمود آن کنیز بقیمت عادله قیمت میشود اگر زیاده تر باشد زیاده را میدهد و اگر کمتر باشد آنچه فرستاده نمیتوانی از آن برداری تا آخر حدیث.

پس در این خبر بدون تعیین قیمت و بمجرد تراضی بیع صحیح شده و وقاع جایز گردیده و بعد از آن رجوع بقیمت عادله گشته.

و در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۃ حلبی روایت نموده اند که آنحضرت فرمود چیزی بیکه بوده باشد از طعام که تسمیه شود در آن کیل صلاح نیست فروختن آن با مجازفه و بدون کیل فروختن مکروه است در بیع طعام و مثل اینست صحیحۃ دیگرش. و در حدیث معمر زیات گفته که از برای ظروف روغن چیزی طرح میشود و بعد از آن معلوم میگردد زیادت و یا نقص آنحضرت فرمود زمانیکه این طرح شما با رضای طرفین شد پس عیب ندارد و از این احادیث ظاهر میشود که معین بودن وزن و کیل متاع در صحت بیع شرط نیست و شرط صحت همان رضای طرفین است بلی هر چندیکه بدون کیل طعام فروختن کراهت دارد چنانکه در حدیث فرموده و

جهت کراهت احتمال نزاع است پس بنا بمضمون این احادیث که تعیین عوضین لازم نشد اگر در بعض احادیث وارد شود که تعیین لازم است حمل میشود باستحباب و یا جهت رفع نزاع در مورد آن حدیث بقرینه این احادیث نه آنکه تعیین لازم شود و بدون آن بیع باطل گردد زیرا که این قول اعراض نمودن از آیه واحادیث صحیحه است و این کار جاهل و یا معاند است و مرد عالم هرگز ضد آیه و احادیث نمیگوید و بیع و شراء چهار قسم است .
اول آنکه عوضین نقد باشد .

دویم آنکه متاع نقد شود و ثمن نسبه باشد بمدت معین .
سیم آنکه ثمن نقد شود و متاع نسبه گردد بمدت معلومه و این سه قسم صحیح است و لازم و قسم چهارم آنکه هر دو طرف نسبه شود و این قسم باطل است و هیچ کدام از بایع و مشتری حق مطالبه از دیگری ندارد و مطالبه در وقت قرار داد حرام است

و بعد از صحت بیع از برای طرفین خیار

فسخ است در چند مورد

اول مجلس و دویم حیوان چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ زراره از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که حضرت رسول (ص) خداوند فرموده بیع کنندگان خیار فسخ دارند مادامیکه متفرق نشده اند و کسیکه حیوان خریده سه روز اختیار فسخ دارد و علت این خیار فسخ در اینها از جهت آنست که بیع کنندگان فکر و تأمل نمایند مادامیکه در مجلسند و صلاح و فساد معامله را ملاحظه بکنند و دیگر عیوبات حیوان تا سه روز ظاهر میشود و در واقع این دو خیار فسخ راجع است بخیار غبن که شخص مغبون نشود .

و سیم خیار عیب و چهارم رؤیت است چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۀ جمیل روایت کرده اند در کسیکه میخرد يك ثوب را و یا متاع را و بعد از آن عیب بیابد در آن فرمود اگر آن شیئی بعینه حاضر است و در آن تصرف نکرده رد میکند بصاحبش و ثمن خود را اخذ میکند و اگر ثوب را قطع کرده و در آن

تصرف نموده رجوع میکنند بر نقص همان عیب .

و در فقیه و تهذیب در صحیحۀ جمیل در کسیکه ملك خریده فرمود اگر مشتری نظر نموده و نود و نه جزء آنرا دیده و يك جزء آنرا ندیده از برای او خیار رؤیت است و این دو خیار نیز راجع است بخیار غبن .

و پنجم خیار تأخیر ثمن ناسه روز چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در خبر زراره از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که کسیکه يك متاع بخرد و بعد از آن متاع را در نزد صاحب متاع بگذارد تا آنکه برود و ثمن آنرا بیاورد فرمود اگر تا سه روز آورد متاع مال مشتری است و اگر نیاورد پس بیع نیست از برای او و این نیز راجع است بخیار غبن زیرا که در تأخیر ثمن ضرر بر بایع وارد است و ادله خیار غبن همان ادله لاضرر و لاضرار است .

چنانکه در کافی در صحیحۀ زراره از حضرت باقر (ع) روایت نموده که حضرت پیغمبر (ص) فرمود لاضرر و لاضرار و در صحیحۀ ابن خالد از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرموده لاضرر و لاضرار و در صحیحۀ دیگر از زراره از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرموده لاضرر و لاضرار علی مؤمن و از این جهت خیار غبن یکی از خیارات فسخ شد و در احادیث مغبون کردن را حرام فرموده اند .

چنانکه در کافی و تهذیب در خبر میسر روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود مغبون کردن مؤمن حرام است و در کافی در صحیحۀ ابن عمار روایت کرده که آن حضرت فرمود غبن کسی که بی خبر است سحت است و اشد حرام را سحت می فرمایند در احادیث و یکی از خیارات فسخ خیار شرط است مثل اینکه بایع و یا مشتری شرط کند که تا ده روز و یا زیادت و یا کمتر خیار فسخ با من باشد و طرف دیگر قبول بکند پس در این فرض واجب است عمل بشرط کردن مگر آنکه شرط مخالف با شرع انور گردد .

چنانکه در کافی در صحیحۀ ابن سنان روایت کرده که حضرت صادق (ع) میفرمود هر که شرط بکند که مخالف کتاب الله تعالی باشد پس جایز نیست برای او

و برای آن دیگری نافذ نخواهد شد و مسلمانان در شرط خودشانند از آن شرطی که موافق کتاب الله تعالی باشد و در فقیه و تهذیب در صحیحۀ دیگر او روایت کرده اند که آنحضرت فرمود مسلمانان در نزد شرط خودند مگر هر شرطیکه مخالف کتاب خداوند تعالی باشد پس جایز نیست آن شرط و در صحیحۀ دیگر او است بدرستیکه هر شرطیکه خلاف کتاب خداوند عالم است باطل است .

و در تهذیب در صحیحۀ ابن عمار از آن حضرت روایت نموده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده مسلمانان در نزد شرط خودشانند مگر شرطیکه حرام بکند حلال را و حلال نماید حرام را و علاوه بر این عمومات نیز احادیث دیگر در مورد خیار شرط وارد شده چنانکه در تهذیب در صحیحۀ ابی جارود از آنحضرت روایت کرده که فرمود اگر بفروشی بکسی چیزی را بشرطیکه در میان خودتان است پس اگر مال ترا در وقت شرط آورد فیها و اگر نیاورد پس بیع از برای تو است .

و مراد از این حدیث جواز فسخ بیع است اگر ثمن را نیاورد پس بمضمون این احادیث خیار شرط خیار مستقل است بخلاف سایر الخیارات که همه آنها راجع است بخیار غبن و بلکه میتوان گفت که خیار شرط نیز راجع بغبن است زیرا که اگر وفا بشرط نشود صاحب شرط مغبون می شود از جهت بودن شرط جزء ثمن در اغلب اوقات .

و اگر متاع در اثناء مدت خیار فسخ مشتری تلف شود پس در این فرض تلف از بایع است زیرا که از طرف او بیع لازم شده و از جانب مشتری لزوم نشده یعنی بطریق جزم مشتری نخریده و ملک او نشده است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ عبدالرحمن روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسیکه کنیزی خریده از شخصی بشرط یکروز و دو روز و کنیز در نزد مشتری مرده و ثمن هم قطع و قرار داده شده در این فرض ضمان کنیز و تلف او بهمه کددام است؟ فرمود نیست بر مشتری ضمان تا آنکه شرط او بگذرد .

و در فقیه و تهذیب از این رباط روایت کرده اند که آنحضرت فرمود اگر حادث شود بر حیوان قبل از انقضاء سه روز حادثه پس آن از مال بایع است و اگر شرط از برای

هر دو شد باز تلف از بایع است زیرا که بیع از طرف مشتری لازم نشده .

چنانکه در تهذیب در صحیحہ ابن سنان روایت کرده که آنحضرت فرمود اگر در میان ایشان شرط ایام معدوده شود پس تلف شود مبیع در دست مشتری قبل از گذشتن خیار شرط پس از مال بایع است و اگر خیار شرط از جانب بایع شد و از طرف مشتری خیار فسخ نشد در این صورت تلف از مشتری است زیرا که بیع از طرف او لازم شده و از جانب بایع لازم نگردیده و خیار فسخ دارد چنانکه در کتب اربعه از ابن عمار روایت کرده اند که از آنحضرت سؤال کردند از کسیکه بشخصی میگوید بر تو خانه خود مرا میفروشم بشرط اینکه اگر نمن ترا تا یک سال بیاورم خانه را بمن رد بکنی فرمود عیب ندارد در این شرط اگر نمن او را بیاورد رد میکند خانه او را گفتم در آن خانه غلۀ زیاد بوده و آنرا مشتری بر داشته و آن مال کدام است؟ فرمود مال مشتری است زیرا که اگر آن خانه خراب میشد از مال مشتری می بود و مثل اینست حدیث ابن میسره درخصوص شرط فسخ در خانه در مدت سه سال و بردن فائده از حاصل آن خانه که آنحضرت فرمود فائده مال مشتری است و اگر آن خانه خراب میشد از مال مشتری میبود .

پس از این احادیث معلوم شد که تلف بیع در زمان خیار فسخ از مال کسی است که از برای او خیار فسخ نیست و هر مبیع تلف شده در زمان خیار حیوان و یا خیار شرط از برای مشتری از مال بایع است و اگر هیچ کدام از اینها نشد و خیار از برای بایع گردید که اگر رد نمن بکند مال او باشد پس در این فرض حاصل مبیع و تلف آن از مال مشتری است .

و اگر متاع قبل از قبض تلف شد پس از مال بایع است چنانکه در کافی و تهذیب از ابن خالد از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند در کسیکه متاع بخرد از شخصی و بیع را لازم بکند و لکن متاع را قبض مشتری ندهد و بایع بگوید فردا میآورم پس آن متاع را دزدی ببرد از مال کدام خواهد رفت فرمود از مال صاحب متاع که در خانه او است تا آنکه قبض بدهد متاع را و خارج بکند از خانه خود و زمانیکه قبض

داد پس مشتری ضامن حق بايع است تا آنکه رد نماید ثمن او را .

و اگر کسیکه خيار فسخ دارد یا بشرط کردن خيار و یا بغير شرط از خيارغبن و حيوان و غير از آنها راضی شود بر بيع و بنای تصرف گذارد پس در این وقت خيار فسخ او ساقط می شود .

چنانکه در کافی و تهذيب از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) حکم فرمود در کسیکه يك ثوب خریده بود و شرط کرده بود فسخ را بنصف نهار پس قبل از آن وقت بمشتری ربح و منفعت دادند و مشتری اراده نمود فروختن آنرا آنحضرت فرمود باید شاهد بگیرد که او راضی شده بر بيع و واجب و لازم نموده بيع را و بعد از آن بفروشد اگر خواسته باشد و اگر آن متاع را بیازار ببرد بجهت فروش و هر چندیکه بفروشد پس در این صورت واجب میشود بيع .

و در فقیه و تهذيب در صحیحه حلی روایت کرده اند که سؤال نمودم از آن حضرت از کسیکه بخرد متاع را برای اهل خودش بشرط خيار فسخ پس بر او ربح داده شود در اهل خود فرمود اگر رغبت داشته باشد بر بيع کردن پس لازم بکند بر نفس خودش همان متاع و ثوب را و قرار ندهد در نفس خود رد کردن را بصاحب آن اگر مشتری رد نماید آنرا بر او پس از این احادیث معلوم شد که صاحب خيار فسخ بمجرد رضا بر بيع خيار فسخ اوساقط میشود .

و یکی از احکام مترتبه بر بيع حق شفعه است پس اگر دو نفر یا چند نفر در ملکي شريك باشند و یکی از ایشان سهم خود را بفروشد در این صورت از برای سایر شرکاء حق شفعه است که خودشان سهم شريك را از مشتری قبول نمایند و ثمن او را بدهند چه شريك بیک نفر باشد و یا زیاده تر چنانکه در کافی در صحیحه جمیل از حضرت باقر (ع) و یا صادق (ع) روایت کرده که فرموده حق شفعه از برای هر شريك است که قسمت نکرده باشد و در کافی و تهذيب از ابن خالد از آنحضرت روایت کرده اند که حضرت رسول حکم فرموده بحق شفعه در میان شرکاء در اراضی و مسکنها و فرموده لا ضرر ولا ضرار و ایضاً در صحیحه ابن حازم روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت

از محوطه که در آن خانها است و راه ایشان یکی است از آن محوطه پس بعضی از صاحب خانها خانه خود را بکسی فروخت آیا از برای شریکان او در راه او حق شفعه است یا نه؟ فرمود اگر خانه را فروخت و راه خود را از راهرو ایشان بجای دیگر برگرداند پس از برای شرکای راه شفعه نیست و اگر راهرو را با خانه خود فروخت پس از برای شریکهای او حق شفعه است.

و ایضاً در صحیحه دیگر او آنحضرت فرمود اگر اراده بکند صاحب راه رو فروختن راه خود را پس شرکاء او حق شفعه دارند در آن راه و در فقیه از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود حق شفعه بر عدد مردمان است و مثل اینست روایت دیگر و صریح این احادیث جریان حق شفعه است در میان شرکاء متعدد و در بعض احادیث حق شفعه را منحصر کرده بدون فقر و مرحوم صدوق آنها را حمل کرده بحق شفعه در حیوان و احتمال دارد که تقیه باشد و شیخ الطائفه نیز قائل بتعدد شرکاء شده چنانکه در حدایق از او نقل کرده و علت جعل حق شفعه ورود ضرر است بشريك بسبب آمدن شريك دوم و در این علت فرق نیست در بین اینکه شريك یکی باشد و یا متعدد و هر چندیکه ورود احادیث شفعه در بیع است و لکن مورد مخصص نیست و علت عمومیت دارد و در اجاره نیز ممکن است جاری شود چنانکه بعض افراد بیع را اجاره میگویند مثل اجاره باغات و باغچه ها و حال آنکه فروختن میوه اینها است و آن بیع است. چنانکه در کافی و فقیه در صحیحه حلبی روایت کرده اند که از حضرت صادق (ع) سؤال نمودند از خریدن میوه و ثمر درخت خرما و درخت کرم (درخت انگور) و از خریدن ثمار در مدت سه سال و چهار سال فرمود عیب ندارد و میگوئی اگر امسال چیزی بدست نیامد سال دیگر چیزی پیدا میشود و اگر اینها را در یکسال بخری پس خریدن تو بعد از بلوغ میوه ها باشد.

و ایضاً در کافی و فقیه از ابن و شاء روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت امام رضا (ع) آیا جایز است بیع میوه درخت خرما در زمان بار گرفتن آن فرمود جایز نیست بیع آن تا آنکه زهو پیدا نماید؛ گفتم زهو چیست؟ فرمود خرما سرخ و زرد میشود و مثل اینها.

و در کافی و تهذیب در صحیحہ ابن شعیب روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود زمانیکه بوده باشد در یکمحوطه میوه های مختلفه پس بعض آنها رسیده باشد پس عیب ندارد فروختن جمیع آنها و از این احادیث بسیار است و جمیع اینها لفظ بیع و شراء دارد و در هیچ کدام لفظ اجاره ندارد و از احادیث مذکوره معلوم میشود که اجاره باغات و باغچه ها اولاً غلط است و ثانیاً بیع و شراء ثمره آنها در يك سال قبل از ظاهر شدن ثمره صحیح نیست و بلکه صحت بیع و شراء آنها در سه سال و چهار سال است و ثالثاً در بیع و شراء آنها حق شفعه است و رابعاً از احادیث قرار دادن حق شفعه در شریعت که عدم ورود ضرر باشد بر شریک ظاهر شد که حق شفعه در اجاره نیز جاری است زیرا ضرریکه در بیع است در اجاره نیز موجود است بداخل شدن شریک غیر مناسب پس باید علت ملاحظه شود نه مورد حدیث .

و اگر کسی مدیون باشد و در اداء کردن آن عاجز شود خانه او و خادم او را از جهة دین او نمی فروشند چنانکه در کتب اربعه در صحیحہ حلبی روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود فروخته نمیشود خانه و خادم در دین زیرا که لابد است برای هر کس از سایه بان که در آن ساکن شود و از خادم که بر او خدمت نماید و از این نحو احادیث بسیار است و هر چندیکه در آنها خانه و خادم را از مستثنیات دین قرار داده اند و لکن مقصود قدر کفایت و مایحتاج است از اسباب خانه و اثاث بیت و بیرون کردن قدری از مال او است که لایق بشأن او باشد در حال فقر و فاقه و باقی دین او از بیت المال مسلمین و از سهم غارمین از زکوة باید رد شود بصریح قرآن در آیه زکوة و بنص احادیث بسیار چنانکه :

در کافی و تهذیب از ابی محمد روایت کرده اند که از حضرت امام رضا سؤال کردند از آیه « وان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة » یعنی هر گاه مدیون صاحب عسرة باشد و فقیر شود پس منتظر وسعت او باید شد و مراد از این انتظار وسعت چیست و حال آنکه مدیون مالی ندارد و غله و منفعتی برای او نیست که انتظار شود فرمود انتظار شود برای او تا آنکه خبر دین او بر رئیس مسلمین برسد پس اداء میکند دین او را از سهم غارمین در صورتیکه انفاق دین را در طاعة خداوند تعالی مثل خرج کردن

در نفقه خود و عیالش نموده و در فرض صرف دین در معصیت مثل انفاق او در فضولات پس بر رئیس مسلمین واجب نیست اداء دین او .

و ایضا در کافی و تهذیب از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که رئیس مسلمین اداء میکند دین مؤمنین را مگر مهر زنان را که بر او واجب نیست اداء نمودن مهر زنان و از این نحو احادیث بسیار است و در آیه شریفه کفایت است .

و اگر مدیون فوت شد دین او حلول میکند هر چندیکه در حیات او حلول نکرده بود و هکذا اگر برای او در ذمه کسی دین باشد آن نیز حلول میکند زیرا که مدت شرط کردن در دین لازم نمیشود چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه ابی بصیر روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود زمانیکه کسی مرد حلول میکند آنچه از برای او است در ذمه مردمان و آنچه در ذمه او است از برای دیگری و مثل اینست احادیث دیگر .

و اگر ترکه و مال مدیون بدین او کفایت کرد خوب و اگر نکرد طلب کاران جمع میشوند و قسمت میکنند مال مدیون را بقدر طلب خودشان و نقص بر همه ایشان وارد میشود و ذر فرض اول اگر کسی از طلبکاران عین مال خود را پیدا نمود بر میدارد چنانکه در کتب اربعه در صحیحه جمیل روایت کرده اند از حضرت صادق (ع) در کسیکه بفروشد متاع را بشخصی و ثمن آن در ذمه مشتری بماند و بعد از آن مشتری فوت شود و حال آنکه همان متاع بعینه باقی باشد فرمود وقتیکه متاع باقی باشد رد میشود بصاحب آن و از برای طلبکاران نیست که با او مخاصمه نمایند در آن متاع و مثل اینست روایت ابن یزید از حضرت کاظم (ع) در فرض دوم که مال مدیون بر دیون او کافی نیست و نقص بر همه وارد است از برای صاحب متاع جایز نیست اخذ متاع خودش چنانکه در تهذیب و استبصار در صحیحه ابی ولاد روایت نموده که سؤال نمودم از آنحضرت از کسیکه فروخته بشخصی يك متاع را بوعده یکسال پس مشتری مرده قبل از وقت آن و بایع متاع خودش را باقی یافته آیا از برای او جایز است اخذ کردن متاع خود یا نه فرمود اگر ترکه او کافی دین او است اخذ میکند و حلال است و اگر ترکه میت وافی بدیون نیست پس صاحب متاع یکی از طلبکاران است و سهم خود را بطریق

سایر طلبکاران میبرد و نقص باو نیز وارد میشود و مثل اینست صحیحۀ ابی بصیر از آنحضرت .

و دیگر در صحه معاملات رشد و تمیز شرط است نه بلوغ چنانکه در فقیه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که سؤال کردند از آنحضرت از آیه شریفه و ان «آنستم منم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم» یعنی هر گاه از اطفال رشد را درک نمودید پس بدهید اموال ایشان را بخود آنها که مراد از رشد چیست فرمود رشد عبارتست از حفظ مال و در حدیث دیگر از حضرت باقر (ع) فرموده مراد از رشد اصلاح مال است یعنی مال خود را افساد نکنند پس اگر اطفال در مقام حفظ و اصلاح مال باشند بمعامله کردن و خرید و فروش نمودن در این فرض معامله ایشان صحیح است و اگر تمیز نداشته باشند صحیح نیست هر چندیکه کبیر شوند و در فقیه از اصبع بن نباته روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حکم فرمود بر منع کردن طفل فسادکننده در مال خودش از اینکه مال او را باو بدهند تا آنکه عاقل شود .

و در کتب اربعه در صحیحۀ ابن قاسم روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از دختر یتیمه که مال او را چوقت باو میدهند فرمود زمانیکه بدانی که مالش را فاسد و ضایع نمیکند و در بعض احادیث وارد شده که بیع و شراء طفل جایز نیست تا آنکه بحد بلوغ برسد که سن پانزده سال باشد و یا احتلام و یا در عانه اش موی درشت برآید چنانکه در روایت حمران است پس این حدیث و امثال این در صورت عدم تمیز است و در فرض افساد مال است و یا آنکه محمول است بر تقیه و در میان احادیث اختلاف نیست و تفصیل این مسئله در اثنا عشریه است .

و اگر کسی بشخصی ضامن شود بمقداری از دین او و بعد از ضمان بطلب کار کمتر از حق او بدهد بمصالحه و یا بگذشت کردن طلب کار پس در این فرض آنچه بطلب کار داده باید آنرا از مدیون اخذبکند نه زیادتیر از آن چنانکه در کافی و تهذیب و سرائر در صحیحۀ ابن یزید روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از کسیکه ضامن شده از برای شخصی يك ضمانتی و بعد از آن صلح کرد بمقدار کمتر از آنچه ضامن شده فرمود از برای ضامن نیست مگر آنچه صلح کرده بر آن و رد

نموده بطلب کار .

و ضمانت عبارتست از عهده‌دار شدن کسی از برای دیگری با هر لفظیکه باشد و خاطر جمع کردن صاحب‌طلب از حق او چه طلب از اول بوده باشد و یا بعد از این خواهد شد مثل اینکه بگوید فلان کس فلان مقدار مال و اشیاء بده من ضامن او هستم و یا اینکه بگوید اگر او ندهد من میدهم پس در این فرضها همان مقدار را باید رد بکند هر چندیکه لفظ ضمان نگفته باشد زیرا که مغرور نموده صاحب حق را و معلوم است مغرور و فریب خورده رجوع میکند بکسیکه او را مغرور کرده و فریب داده و از حق خود خاطر جمع نموده و بعضی از علما فرموده‌اند که باید در ضمانت تعلیق نباشد و حق باید در ذمه باشد تا ضمان صحیح شود و در نظر احقر در صحت ضمان ثابت بودن حق از اول و مدیون شدن از سابق لازم نیست و معلق بودن ضمانت عیب ندارد و بلکه ضمان عبارتست از معلق بودن یعنی اگر فلان شخص حق شما را نداد من میدهم و ضمان مالم یجب صحیح است و مقصود عهده‌دار شدن است و بلکه در ضمان لفظ لازم نیست و کفایت میکند در عهده‌دار شدن اینکه کاری بکند که باعث ضرر و خسارت کسی شود چنانکه در کافی در صحیحۃ حریر روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از کسیکه شخصی را با عمد کشت پس قاتل را گرفتند و بر او ایلاء مقتول دادند که او را بقتل برسانند پس جمعی برخواسته و قاتل را از دست او ایلاء مقتول رها نمودند فرمود حبس میکنند خلاص کننده قاتل را تا آنکه قاتل را بدهند و اگر قاتل فوت شود برها کنندگان دیه مقتول لازم است که باو ایلاء او رد بکنند پس از این حدیث معلوم میشود که هر که باعث ضرر و سبب خسارت کسی شود باید از عهده بر آید .

و در فقیه روایت نموده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرده که یتنه و شهود و اثبات بر مدعی است و یمین و قسم یاد کردن بر مدعی علیه است و صلح نمودن جایز است در میان مسلمانان مگر آن صلح که حلال کند حرام را و حرام نماید حلال را و در کافی و تهذیب در صحیحۃ ابن بختری حضرت صادق (ع) فرمود صلح جایز است در میان مردمان و دلیل صحت صلح در شریعه همین احادیث است .

و حدیث دوم بقربینه حدیث اول محمول است بصورت نزاع و ترفع و آن نیز

در قطع تشاجر و تنازع است بشرط اینکه حلال را حرام نکند و حرام را حلال ننماید که در این فرض جایز نخواهد شد و در چند آیه که صلح ذکر شده همه آنها در قطع نزاع و در رفع تنازع است نه آنکه صلح مثل سایر عقود معامله مستقله باشد و در همه اسناد بیع و اجاره نوشته شود که بمصالحه شرعیه منتقل نمود و یا آنکه در بیع بشرطهای معمولی و صوری و ربائی مرقوم گردد که وجه المصالحه فلان مقدار که حرام و ربا را حلال کند باعتقاد و رأی خودش و بالعمله در تمام آیات و روایات يك حدیث پیدا نشده که دلالت بکند بر اینکه صلح یکی از عقود است و معاوضه است و امام مسئله در هم و در همین و امثال آن که در احادیث وارد شده پس آنها معامله نیست و بلکه قاعده عدل و انصاف است و در مقام قطع نزاع است و الحاصل صلح از امور ابشکری است نه از معاملات کشوری و از وقایع ترافع و تنازع است نه از عقود و موارد معاملی و اگر در مورد بیع و خرید و فروش و در محل اجاره و نقل منفعت نرشته و گفته شود احکام بیع و اجاره در آن صلح جاری است از اخذ بشفعه و فسخ بخیارات از غبن و عیب و شرط و غیر از اینها از احکام آنها و چطور میشود که شخصی میگوید من فلان ملك و مال خود را میفروشم و دیگری میگوید که من میخرم و ملا فلانی مینویسد و میگوید که من مصالحه کردم فلان ملك را بفلان کس بر مقدار فلانی ای صد تعجب از این فضولی و از این کونه دروغی و تغییر حکم شرعی و تبدیل امر واقعی آیا واقع چطور شده که خلاف واقع گفته شود آیا صدق کجا رفته که کذب ذکر گردد و چرا حقایق از میان برداشته شده و قشرها بمیدن آمده .

و یکی از عقود معاملات مضاربه است و آن عبارتست از دادن مبلغی و مقداری بکسی تا آنکه بآن معامله بکند و نفع حاصل را شریک باشند با هر لفظ و زبان که باشد چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه ابن مسلم از حضرت باقر و یا صادق (ع) روایت کرده اند که سؤال نمودم از کسیکه عطا میکند مال را بکس دیگر از جهت مضاربه که نفع در میان ایشان باشد و نهی میکند صاحب مال عامل را از سفر نمودن پس عامل سفر میکند فرمود ضامن است مال را اگر تلف شود و ربح در میان ایشان است .
و در کافی در صحیحه کنانی از آنحضرت روایت کرده در کسیکه عامل در مال

مضاربه است فرمود از برای عامل ربح است و نیست برای او از ضرر تجارت چیزی مگر آنکه عامل مخالفت کند بر امر و قرار داد صاحب مال و مثل اینست صحیحۃ حلبی در تهذیب و غیر آن و حاصل احادیث اینست که بهر نحویکه قرارداد نموده اند در بردن ربح و فائده لازم است عمل بآن مگر آنکه عامل مخالفت نماید شرط صاحب مال را و تفریط کند در حفظ مال که در این فرض ضامن است .

و مثل مضاربه است در احکام مزارعه و آن عبارت از دادن زمین است بر کسی از جهت زراعت کردن در آن و شرط کردن حصه برای زارع از نصف و ثلث و غیر از آنها چنانکه در کافی در صحیحۃ دیگر کنانی روایت کرده که شنیدم حضرت صادق میفرمود که حضرت رسول (ص) زمانیکه خیبر را فتح کرد زمین آنرا در دست ایشان گذاشت بر نصف حاصل که نصف از آن حضرت باشد و نصف دیگر از زراعت کنندگان شود و در کافی و تهذیب در صحیحۃ حلبی روایت نموده که آنحضرت فرمود قبول نکن زمین زراعت را بگندم مخصوص و لکن قبول کن بر نصف و ثلث و ربع و خمس عیب ندارد فرمود عیب ندارد بمزارعه بنصف و ثلث و ربع و خمس و در مزارعه و مضاربه تعیین مدت شرط نیست و بلکه کفایت میکند قراردادیکه در میان صاحب مال و مالک زمین و عامل زراعت کننده باشد ماه بماه و سال بسال و یا مدت عمر بدون فرق در اینها و صحیح است همه این نحوها با هر لفظیکه باشد و در سهم و حصه هر یکی از مالک و زارع زکوة واجب است با شرایط .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۃ ابی نصر فرموده و بر قبول کنندگان زمین علاوه بر قبالة زمین عشر و نصف عشر است در حصه خودشان و مثل اینست احادیث دیگر در وجوب زکوة بر زارعین در حصه خودشان زیرا که زکوة در آن غلات واجب است که شخص بآنها مالک شود قبل از دانه بستن و در مزارعه هر دو مالک میشوند قبل از آن نه آنکه یکی مالک است و دیگری بحاصل مالک نیست .

و اگر زارع و عامل مضاربه تفریط بکند در زراعت و مال مضاربه ضامن میشود و همین طور است رهن و عاریه که در فرض تفریط ضمان دار چنانکه در فقیه و تهذیب

در صحیحۀ ابان روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرموده در رهن زمانیکه ضایع شد در نزد قبول کننده رهن بدون تقصیر او رجوع میکند بحق خودش و حق را از مدیون اخذ میکند و اگر خود طلب کار رهن را تلف نمود رد میشود زیادتی رهن و یا زیاده تر دین در میان ایشان و مثل اینست احادیث دیگر در این مضمون و در کتب اربعه در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت باقر (ع) از عاریه که کسی يك چیز را عاریه می کند پس تلف میشود و یا دزد میبرد فرمود اگر عاریه کننده امین باشد پس از برای او غرامت نیست .

و در تهذیب در صحیحۀ حلبی روایت است که حضرت صادق (ع) فرمود صاحب ودیعه و صاحب بضاعت امین میباشند و بر آنها غرامت وارد نیست و نیست از برای عاریه کننده ضمانت و صاحب عاریه و ودیعه امین است و مراد از بضاعت در این حدیث آنست که کسی مقداری و مبلغی از مال خود بشخصی میدهد که از برای صاحب مال خرید و فروش بکند و همه نفع و ضرر بعهده صاحب مال باشد و از برای عامل از نفع و ضرر چیزی نباشد و بالجمله در همه این چهار چیز ضمان نیست مگر با تفریط و یا شرط ضمان چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ حلبی از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود زمانیکه تلف شد عاریه در نزد عاریه کننده ضامن نیست عاریه کننده مگر آنکه عاریه دهنده شرط ضمان نماید بر او .

و در تهذیب از سلمه روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود حضرت پیغمبر آمد بنزد ابن امیه و از او هشتاد زره عاریه طلب نمود ابن امیه عرض کرد عاریه مضمونه است و یا غصب است آنحضرت فرمود بلکه عاریه مضمونه است و اگر عاریه طلا و نقره است باز ضمان دارد هر چندیکه شرط ضمان نکند چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن سنان روایت کرده اند که آنحضرت فرمود عاریه ضمان ندارد مگر آنکه شرط ضمانت کرده شود مگر دینار باشد پس دینارها ضمان دارد هر چندیکه شرط ضمان نکرده باشند .

و ایضاً در کافی و تهذیب از ابن عمار از آنحضرت و یا از حضرت کاظم (ع) روایت کرده اند که فرمود بعاریه کننده ضمان نیست مگر آنکه عاریه طلا و یا نقره

باشد پس بدرستی که آنها ضمان دارد شرط ضمان بکنند و یا نکنند و مثل اینها است است احادیث دیگر و علت ضماندر عاریه طلا و نقره اولا اخذ کردن عاریه از جهت منفعت و مصلحت شخص عاریه کننده است و ثانیاً طلا و نقره چیزی محبوب و شئی مطلوب است و همه کس در آنها طمع دارد و از این جهت اخفاء و ستر آنها ممکن است و اغلب مردمان امین نیستند پس باید در خصوص طلا و نقره دقت شود و ضمان لازم گردد تا آنکه ادعای تلف نکنند و مال مردمان خورده و برده نشود بخلاف مضاربه و بضاعت و مزارعه و ودیعه زیرا که آنها از جهت منفعت و مصلحت اخذ کننده نیستند و بلکه منفعت اینها مشترك است و دیگر اینها مثل طلا و نقره نیستند که مخفی باشند و محل طمع همه مردمان شوند و اینها اشیاء ظاهر و اموال آشکارند و خیانت در این ها واضح میشود و تفریط آشکار میگردد و چنانکه در همه اینها با تفریط کردن و خیانت نمودن ضمان است .

همچنین در اجاره با تفریط نمودن در عین مستاجر ضمانت است چنانکه در کافی و تهذیب از صیقل روایت کرده اند که گفتم بحضرت صادق (ع) چه میفرمائید در کسیکه کرایه بکند يك حیوان را تا بمکان معلوم پس از آن مکان تجاوز بکند فرمود حساب میشود اجرت آن حیوان بقدر آنچه تجاوز کرده از مکان معین و اگر آن حیوان تلف شود ضمان دارد و مثل اینست احادیث دیگر در ضمان مستاجر در صورت تعدی و تفریط در عین و اما دلیل اصل اجاره .

پس سید مرتضی از تفسیر نعمانی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود در بیان معاش خلق و اما وجه اجاره پس فرمایش فرموده خداوند تعالی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً یعنی ما قسمت کرده ایم در میان مردمان گذران ایشان را در زندگانی دنیای دنی و بلند درجه نموده ایم بعضی از ایشان را در بالای درجه بعضی دیگر تا آنکه بعضی مردمان بعضی دیگر را اجیر و فاعله اخذ بکند و معاش ایشان بکنند پس در این آیه خداوند تعالی بما خبر داده که اجاره یکی از معاش خلق است زیرا که بحکمت خودش در میان افکار و همتهای مردمان در معاش اختلاف انداخته و همچنین

سایر حالات ایشان و این اختلاف را سبب قوام و دوام معاش ایشان قرار داده که مردی کس دیگر را اجیر میکند در عمل کردن در ملک خودش و در سایر اعمال و احکام و تصرفاتش و اگر بوده باشد از ما کسی محتاج بر بنائی و نجاری و صنعت کاری برای خود و بنا شود که خودش همه اینها را درست بکند از شاه تا بگدا احوالات عالم استقامت پیدا نمیکند و بر همه این کارها یکنفر نمیتواند رسیده گی بکند از جهة عجز مردمان از این کارها و خداوند تعالی این اختلاف در فکر ها را در میان مردمان گذاشته تا آنکه فائده بر دارد بعضی از خلق از بعض دیگر در باب معاش خودشان که بآنست صلاح آنها .

و از این حدیث معلوم میشود که این آیه در اجاره وارد شده و در بیان احتیاج مردمان بعضی بر بعض دیگر نازل گردیده و در ذکر مدنی بودن خلق است و حضرت صادق (ع) در حدیث تحف العقول فرموده و اما تفسیر الاجارات پس اجاره انسان نفس خود را و یا آنچه را که مالک میشود بآن و یا آنچه را که اختیار و ولایت آن در تصرف شخص است از قرابت او و یا دابه و حیوانات او و یا لباس او بر وجه حلال از جهات اجارات تا آخر حدیث و حاصل این حدیث اینست که هر چه حلال باشد فعل آن و عمل کردن در آن و تصرف نمودن در آن پس اجاره در آن حلال است و هر چه حرام شود بجا آوردن آن و عمل آن و معصیت باشد تصرف در آن و ایجاد کردن آن پس حرام است اجاره آن و اجاره دادن برای آن و اعانت بر آن مثل اجاره دادن بمسکرات و عمل کردن در آنها و اجرت فواحش و سایر محرّمات و اجاره مثل بیع از عقود لازمه است و فسخ آن باید برضای طرفین باشد و رضای یکطرف کافی نیست. چنانکه در فقیه از یقطینی از حضرت امام علینقی علیه السلام روایت کرده در کسیکه پسر خود را در مدت یکسال بکسی اجیر داده از برای خیاطی باجرت معلومه و بعد از آن کس دیگر گفت که پسر خود را بمن بده بزیر آن از آن اجرة آیا از برای او خیار فسخ است یا نه فرمود واجب است بر او وفا نمودن برای اول مادامیکه مرخص و ضعیف نباشد و اگر بگوید اجرة اسب تو مثلاً تا بفلان مکان بکتومان و اگر اتفاق افتاد بمکان دیگر بر دم اجرة را زیاده میدهم پس این اجاره صحیح است زیرا که رضای

طرفین باین نحو شده و فعل حرام بعمل نیامده .

چنانکه در کافی و تهذیب از ابن مسلم در حدیث صحیح از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که سئوال نمودم از کسیکه کرایه میکند حیوان شخصی را و میگوید کرایه نمودم دابۀ ترا تا بمکان فلان باجرة فلان و اگر تجاوز کردم از آن پس از برای تو است فلان مقدار اجرة فرمود عیب نیست در کل اینها .

پس از این حدیث معلوم میشود که مقصود تراضی است به هر نحویکه باشد پس اگر مسافر بکسی بگوید خانه خود را بمن بده هر شب یکقران میدهم و صاحب آن راضی شود اجاره صحیح است و معین شدن آخر لازم نیست چنانکه در این حدیث بیان فرموده زیرا که اولاً آخرش معین شده که هر شب و این مکان و تا بآن مکان و ثانیاً رضای طرفین باین نحو شده و فعل حرام در اینجا نیست و قول بر اینکه این اجاره نیست و معاطات است بدون اصل است زیرا که لفظ معاطات در آیات و روایات در خصوص معاملات از معدومات است و از آن لفظ اثری پیدا نیست مگر در باره عاقر ناقه حضرت صالح که فناد و اصاحبهم فتعاطی ففقر و این هم معامله نیست و قول بر بیع معاطات و اجاره معاطاتی خارج از آیات و روایات است و در همه معاملات صحت موقوف است بر رضای طرفین و ما دو قسم بیع و اجاره نداریم در احادیث که یکی بیع حقیقی و اجاره واقعی و دیگری مجازی و معاطاتی باشد و آیه اوفوا بالعقود و حدیث المؤمنون عند شروطهم بر همه اینها شامل است مگر آنکه از بعض عقود نبیی وارد شود چنانکه در بیع ذکر شد و در اجاره از اجاره محرمت و عمل در آنها در حدیث تحف العقول مذکور گردید .

و از این قبیل است اجاره دادن زمین زراعت بگندم و جواز حاصل آن زمین چنانکه در تهذیب در روایت یعقوب حضرت صادق (ع) فرمود و اما اجارة الارض بطعام و برحیوبات آن پس اخذ نکن نصیب یتیم را از آن مگر آنکه اجاره بدهی زمین را بربع و ثلث و نصف آن حاصل و در علل الشرایع از حضرت باقر (ع) و صادق (ع) روایت کرده که سئوال کردند علت چیست که اجاره زمین برحیوبات جایز نیست و بدرهم و دینار صحیح است؟ فرمودند علت در این آنست که آنچه از زمین خارج میشود گندم و

جو است و جایز نیست اجاره گندم بگندم و جو بجو .

وازعقود اذنیه مثل ودیعه و عاریه و مضاربه و بضاعت یکی و کالت است و آن عقد جایز است و موکل میتواند قبل از عمل و کیل او را عزل بکند و اما بعد از عمل پس عمل و کیل صحیح و نافذ است و همچنین قبل از رسیدن خیر عزل بو کیل عمل او نافذ است هر چندیکه موکل او را عزل کرده باشد .

چنانکه در فقیه و تهذیب در صحیحہ ابن سالم حضرت صادق (ع) فرمود هر گاه و کیل امضاء بکنان امر را که در آن و کیل شده قبل از عزل او پس آن امر نافذ است هر چندیکه موکل کراهت داشته باشد تا آنکه فرمود بدرستیکه و کیل زمانیکه و کیل شد و از مجلس برخاست پس امر او نافذ است ابدأ و وکالة او ثابت است تا آنکه برسد باو خیر عزل از شخص ثقه و یا آنکه خود موکل شفاهاً او را عزل بکند و مثل اینست احادیث کثیره و اگر موکل بگوید من ترا عزل کردم و بتو اعلام و اخبار نمودم و وکیل بگوید بمن خبر ندادی و انکار خبر دادن بکند پس در این فرض بو کیل قسم وارد میشود و بعد از قسم عمل او صحیح است چنانکه در فقیه و تهذیب از ابن سبابه روایت کرده اند در حدیث اختلاف يك زن بابرادرش در وکالة و عزل از آن که آنحضرت فرمود بو کیل آیا قسم میخوری بعدم اعلام عرض کرد بلی پس قسم یاد کرد پس آنحضرت حکم فرمود بثبوت وکالة و اجازه فرمود نکاح را و این معاملات مذکوره در میان مردمان بود .

و اما معامله که در بین حضرت خالق جل جلاله و بین مخلوق واقع میشود پس از جمله آنها یکی وقف است و آن عبارتست از حبس کردن مالی و ملکی از برای آنکه نفع آن سال بسال مادامیکه آن باقی است بر محل وقف عاید شود و در شرعی بودن آن و ثواب و اجر آن احادیث بسیار وارد شده از آن جمله در کافی و تهذیب و امالی مرحوم صدوق در صحیحہ ابن سالم روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود تابع نمیشود بمرد بعد از موت او اجری و ثوابی مگر ثواب سه خصلت اول صدقه و وقفیکه جاری کرده در حیات خودش و آن جاری میشود بعد از وفات او دویم طریقه

و راه‌نمایی هدایت که عمل شود بآن بعد از او سیم اولاد صالح که برای او دعای خیر و یادآوری نماید و در کافی و فقیه و خصال و امالی در صحیحۀ ابی‌کهمس روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود شش چیز بمؤمن ملحق میشود بعد از موت او اولاد صالح که از برای او استغفار نماید و قرآن که بنویسد و یا نویساند و بعد از خود بگذارد و درخت غرس بکند و چاهی بناکند و وقف و صدقه جاری نماید و طریقهٔ حسنه و راهنمای هدایت بعد از خود بگذارد که بآن عمل شود و مثل اینها است احادیث کثیره و درین این دو حدیث منافات ندارد زیرا که در اول اهم را فرموده و در دویم مهم را و بروقف صدقه نیز میگویند و وقف تابع است بقصد و شرط وقف‌کننده چنانکه در فقیه و تهذیب در صحیحۀ صفار از حضرت عسکری روایت نموده‌اند که فرمود «الوقوف تکون علی حسب ما یوقفها اهلها» و در کافی روایت کرده که بعضی اصحاب ما نوشت بحضرت عسکری در وقفها و آنچه در آن روایت شده که چطور است آن روایتها پس آنحضرت تویق فرمود «الوقوف علی حسب ما یقفها اهلها» یعنی مضمون همهٔ روایات که در وقف وارد شده راجع است باین چندکلمه که جریان وقفها بر آن نحو است که اهل وقفها قرار داده‌اند از شروط و تعیین موقوف علیه و شرط وقف بیرون کردن شئی وقف شده است از نفس خودش چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۀ ابن سلیمان روایت کرده‌اند در خصوص وقف مزرعۀ او که نوشت بحضرت کاظم (ع) و اگر وقف بکنم آنرا در حیات خودم از برای من جایز است که از منافع آن بخورم مادامیکه حیات دارم یا نه پس تویق فرمود که جایز نیست برای تو اینکه از وقف و صدقه بخوری و اگر از آن خوردی نافذ نمیشود وقف تو تا آنکه فرمود و اگر وقف بکنی از برای خودت چیزی باقی بگذار چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمودند و شرط دیگر قبض دادن وقف است و اگر قبض ندهد صحیح نیست و مرحوم صدوق در اکمال الدین از ابن جعفر اسدی در جواب مسائل او از حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی ظهوره روایت کرده اما آنچه سؤال کرده بودی از وقف نمودن بر ناحیۀ ما و بعد از آن محتاج میشود بآن پس هرچه وقف کرده شود و آنرا تسلیم نکند بموقوف علیه پس در آن اختیار

دارد و هر چیز را که وقف نمود و بتصرف موقوف علیه داد پس در آن اختیار ندارد محتاج بشود و یا نشود و فقیر باشد و یا غنی شود و از این حدیث معلوم شد که شرط لزوم وقف قبض دادن است و اگر باولاد صغار خود وقف بکنند قبض نمودن خودش کافی است .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود در کسیکه وقف نماید باولاد کبار خود و بر قبض ایشان ندهد تا آنکه وقف کننده فوت شود پس از آن وقف میراث میشود و اگر وقف نمود باولاد صغار خودش پس آن نافذ است زیرا که پدر ولایت دارد باولاد صغار خود .

و مثل اینست احادیث دیگر در این مضمون و صحت وقف با همه زبانها میشود و لفظ عربی لازم نیست و بنویشتن و کتابت نمودن نیز صحیح است مثل اینکه بگوید فلان چیز را وقف نمودم و یا وقف است و یا آنکه بنویسد که فلان چیز وقف است و یا بنویسد که فلان ملک را وقف کردم و یا وقف کرده بودم و امثال این عبارات و نوشته جات و مقصود معلوم شدن مراد او است با هر لفظیکه باشد هر چندیکه با لفظ غلط بگوید و یا بنویسد .

و بدانکه وقف را در چند مورد میفروشند یکی آنکه وقف کننده بعد از فوت شدن دین داشته باشد چنانکه در فقیه و تهذیب در حدیث ابن حمزه روایت کرده که نوشت با آنحضرت کسی مدیون بوده و وقف کرده و بعد از آن مرده و مال او بدین او کفایت نمیکند پس در جواب توقیع فرمود که وقف او در دین او فروخته میشود و یکی آنکه در میان موقوف علیهم اختلاف شدید باشد چنانکه در فقیه و تهذیب در صحیحۀ ابن مهزیار روایت کرده اند که نوشت بحضرت جواد علیه السلام در میان کسانی که این مزرعه بایشان وقف است اختلاف شدید پیدا شده و وقف کننده از فتنۀ بعد از این میترسد اگر مصلحه میدانید این وقف را بفروش و در میان ایشان قسمت نماید امر فرمائید او را پس آنحضرت توقیع فرمود بخط خود که خبر بده بر او که اگر علم دارد باختلاف ایشان بیع وقف صلاح تر است برای آنها زیرا که در اختلاف بسا میشود که تلف اموال و نفوس میشود .

و یکی آنکه حاصل و منافع وقف کمتر شود از جهة خرابی وقف چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۃ ابن حنن روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از مردیکه وقف کرده زمین غله را بر قرابت پدری و مادری خود تا آنکه در آخر حدیث میگوید پس از برای ورثه قرابت میت جایز است که آن زمین را بفروشند در صورتیکه محتاج شوند و غله زمین بایشان کفایت نکند فرمود بلی زمانیکه جمیع ایشان راضی شوند و فروختن آن برای آنها خیر شود میفروشند و این حدیث در خراب شدن زمین وقف است که نفع معتدبه از آن عاید نشود و در احتجاج در حدیث حمیری از حضرت صاحب الزمان عجل الله ظهوره روایت کرده که زمانیکه وقف بر امام مسلمین باشد و راجع بعموم شود پس بیع آن جایز نیست و زمانیکه بقومی از مسلمانان باشد پس بفروشد هر قوم آنچه را که بر بیع آن قدرت دارند یا با اجتماع و یابا تفریق و این حدیث نیز در مورد خرابی وقف است.

و از صحیحۃ ابن مهزیار و ابن حنن ظاهر میشود که اغلب وقفهای این زمان بیع آنها جایز است زیرا که در بعض آنها اختلاف شدید است و در بعض دیگر وقف خراب شده و موقوف علیهم در نهایت محتاجند از جهة عدم قدرت ایشان بر تعمیر وقف و در بعض وقفها ابدأ منفعت ندارد مثل بعض وقفهای مرحوم شیخ صفی در اردبیل و بعض از وقفهای حضرت امام رضا علیه السلام و یا حضرت ولی الله اعظم حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام زیرا که این وقفها در خزینه مانده و ابدأ کسی روی آنها را ندیده و کسی از آنها فائده نبرده و سال بسال پوسیده شده و تلف گشته و بلکه در هر سال اشیاء زیاد از آنها دزدیده گردیده و بمرور دهور ناپیدا شده و اشخاص دیگر از آنها نفع برده و در ولایت خارجه اشیاء نفیسه آن وقفها فروخته گشته و زینت افزای مجالس و خزاین اجانب گردیده و ماه بماه تلف میشود و مطعم اجنبی و طعمه خارجی میگردد چنانکه چند سال قبل از این در خراسان اتفاق افتاد و اشیاء نفیسه بر باد رفت فریاد از این غفلت و احمیبتاه از نحو این غارت پس باید بزودی تدارک نمود و آنها را بمحل مناسب رساند و از برای وقف کنندگان باعث ثواب شد و ارواح آنها را یا دو قلوب ایشان را شاد کرد بفروختن آن وقفها و سد نمودن جوغها و درست کردن کارخانه ها

و کشیدن خط آهن در راهها و تعمیر املاک و ولایات و تنقیه نهرهای خالصه جات و بلکه اختصاص دادن آن موقوفات در ایالات و ولایات بدولت و جمع کردن ثروت از برای حفظ مملکت و از جهت حراست ملت از قتل و غارت و چقدر جای تعجب است که در سالهای گرانی آن همه نفوس اسلامی از گرسنگی تلف شدند و آن اشیاء پر قیمت در گوشه و کنار ماند و اگر آنها را در آن زمان میفروختند و سدجوع مسلمین میکردند حضرات ائمه علیهم السلام از اولیاء امور ملت و دولت کله و شکایت میکردند هیئات چطور محل حسرت است که آن همه نفوس از شدت گرسنگی جان بدهد و کسی از ملت بدر آن بیچارگان چاره نکند و چندین هزاران مسلمانان فوت شود و جهة این تلفها و مردن این همه نفسها چه بوده و چه شده آیا بعهده علماء ملت است و یا بدمه امناء دولت است و یا هر دو شریکند و بگردن مسلمین است و حالا که باین فلاکت رسیده ایم و فعلا که باین هلاکت افتاده ایم پس باید بخیال آتیه باشیم و از گذشته عبرت بگیریم و از برای زمان آینده تدارك بنمائیم و در حفظ باقی نفوس چاره بکنیم و آن موقوفات را بمحل مناسب برسانیم و در معرض بیع بیاوریم و از آنحضرات (ع) بپرسیم که آیا آن اشیائیکه در خزینه منسوب بشما هست راضی میشوید که ما مسلمانان بیچارگان آنها را بفروشیم و آتیه خود را از قتل و غارت در امنیت نگاهداریم یا نه و آیا آن اشیاء خزینه از برای زینت اطاق شما و از جهة جهاز دختران شما و دنیاداری و مال جمع کردن شما لازم است یا نه و آیا شما مال خود را و اولاد خود را و جان خود را و خانمان خود را در راه ترقیات اسلام و از جهة حفظ نفوس انام و از برای ترویج احکام بتلف ندادید و از مال و عیال و جان و آمال نگذشتید روح عالمیان بخاک قبرهای شما فدا و آیا حالا راضی هستید که ما آن اشیاء را بر داریم و در حفظ اسلام و در حراست ملت حضرت سیدالانام و در محکم نمودن بنای احکام بوده باشیم و بیضه اسلام را حفظ بکنیم و یا راضی نمیشوید و آیا قوه دفاعیه درست کردن ما خوب است یا نه و ثروت حاضر نمودن ما از برای دفاع و نزاع و تعمیر مملکت و ترقی دولت و از اسارت آزادشدن ملت جایز است یا نه و آیا حضرات ائمه ما اسلامیان و صاحبان مذهبمان و پیشوایان دین شیعیان بما ایرانیان در جواب این سئوالات و در مقابل این مقالات چه جواب

خواهند فرمود و چه راهنمایی خواهند نمود و چه چاره بیان خواهند کرد آيا مقرر میند که شما در فلاکت باشید و برهلاکت باقی شوید و در ذلت بمانید و از گرسنگی جان بدهید و در تحت فشار اجانب امرار حیات بکنید و از شعائر اسلام دست بردارید و اساس اسلام را بگذارید و بیضه دین مبین را حفظ ننمائید و در ترقیات مملکت خودتان کوشش نکنید و بنای محکم اسلام را که بخون ما ائمه مستحکم شده و بکشتن ما بنا گرفته بکنار بیندازید زیرا که این طلا و آلات و این اسباب و زخرفات و این ظروف و جواهرات برای جهاز دختران ما امامان و از جهة زینت اطاقهای خودمان لازم است و قوه دفاعیه و حفظ ممالک اسلامیة فعلاً لازم نیست دیگر چه بگویم و چه بنویسم و چه خاک بسر بکنم و بچه زبان حرفی بزنم و چطور بنالم و چگونه فریاد بکشم و کدام اشخاص را بحمایت اسلام بخوانم و چه کسانرا برای گریه و ناله و ندبه بخواهم و خاطر فاترم و قلم قاصرم قدرت بیان ندارد و چشم ضعیف بی نور و فریاد اسلام کالنور علی الطور آشکار و مشهور است و گریه مجال نمیدهد و قلم جریان نمیکند و دود سوز جگر از نهاد بیرون میشود و خوابم نمیرد و دست از نوشتن باز مینماید و کسی نیست که با حقیر در گریه شریک گردد و بدردی درمان خودمان ناله بکند و مرا در این مصیبت دلداری بدهد و بصبر کردن و ادار نماید و بلکه بشارت دهد که اهل دین مبین و اهل اسلام و مسلمین در خیال آتیه و در فکر آینده و در صدد حفظ استقلال ایران و در تدارك حراست مسلمانان و در جمع کردن قوه دفاعیه برای خودشان و در مقام قیام از جهة تعمیر بلدان و ترقی نوع انسان و خلاصی از فشار اجنبيان بوده اند و دیگر وقف و هبه شئی مشاع و قبل از قبض مالک جایز است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه حلبی روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از محوطه که قسمت نشده پس وقف نمود بعض شرکاء نصیب خود را از آن خانه فرمود جایز است گفتم اگر هبه بکند چطور است فرمود جایز است .

و ایضاً در صحیحه ابی بصیر روایت نموده اند که سؤال کردم از آنحضرت از وقف آنچه قسمت و قبض نشده فرمود جایز است و در وقف قصد قربت شرط است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه حماد از آنحضرت روایت کرده که فرمود وقف و عتق و

و آزاد کردن بنده نیست مگر آنچه بآن اراده خداوند تعالی باشد و ایضاً در صحیحه هشام و حماد و ابن اذینه و ابن بکیر و غیر ایشان روایت کرده اند از آنحضرت که فرمود و نیست وقف و نیست عتق مگر آنچه از برای خداوند عالم شود .

و در احادیث وارد شده که زمانیکه طفل بده سال رسید وقف او صحیح است چنانکه در کتب اربعه در صحیحه زراره روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود زمانیکه طفل ده ساله شد پس بدرستیکه جایز است برای او وقف و عتق او و وصیت او باحد معروف و بحق نمودن و در تهذیب در صحیحه جمیل از یکی از آن دو حضرت روایت کرده که فرمود جایز است طلاق غلام و طفل ممیز زمانیکه عاقل باشد و وقف او و وصیت او هر چندیکه محتمل نشود .

و در صحیحه ابن مسلم روایت کرده که سؤال کردند از حضرت صادق (ع) از صدقه و وقف طفل مادامیکه محتمل نشده فرمود بلی زمانیکه بگذارد صدقه را بجای آن و وقف موقت نیز صحیح است چنانکه در فقیه و تهذیب در حدیث ابن معبد روایت کرده اند که محمد بن احمد نوشت بحضرت امام علی نقی (ع) و سؤال نمود از کسیکه وقف کرده بنده خود را برای اولاد خودش ده سال و بعد از آن آزاد باشد و آیا جایز است از برای ورثه او بیع او و حال آنکه ایشان مضطر شده اند پس نوشت که بیع نکنند تا بآنوقت مگر آنکه ایشان مضطر باشند بر بیع آن پس در آنوقت جایز است و از این حدیث نیز ظاهر میشود جواز بیع وقف در وقت اضطرار موقوف علیهم .

و در کتب اربعه در صحیحه کنانی روایت کرده اند که سؤال نمودند از حضرت صادق (ع) از سکنی و عمری فرمود اگر قرار داده سکنی را برای کسی مادام حیات او پس آن تابع شرط او است و اگر قرار داده سکنی را برای آنکس و بر اولاد او تا آنکه منقرض شوند پس برای ورثه وقف کننده جایز نیست بیع آن و نهارث آن و بعد از انقراض ایشان رجوع میشود خانه بسوی صاحب اول آن .

و دیگر از جمله معامله بین خداوند تعالی و بین مخلوق هبه است که از جهت صلۀ ارحام و محتاجین داده شود و قبض کردن نیز در آن شرط است و بعد از آن اگر بارحام

هبه شود رجوع در آن جایز نیست و در غیر ارحام جایز است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود رجوع نمیشود در وقف زمانیکه از برای خداوند و رضای او وقف شود و در هبه و بخشش رجوع میکند اگر خواسته باشد قبض نشود و یا بشود مگر از برای ارحام که در آن رجوع نمیشود و اگر هبه ما فی الذمه باشد که آنرا ابراء میگویند باز رجوع جایز نیست.

چنانکه در آن دو کتاب در صحیحۀ ابن عمار روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از کسیکه برای او در ذمه شخصی چند در هم است پس باو هبه میکند آیا جایز است رجوع کردن باو فرمود نه.

و مثل اینست حدیث دیگر او و هبه معوضه مثل هبه ذوی الارحام است در عدم جواز رجوع بآن چنانکه در صحیحۀ ابن سنان در تهذیب از آنحضرت روایت کرده که سؤال شد از کسیکه هبه میکند آیا رجوع میتواند بکند یا نه فرمود نافذ است هبه برای ذی قرابت و در کسیکه چیزی در عوض هبه اش باو برسد و در غیر اینها رجوع میشود.

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ دیگرش روایت کرده اند از آنحضرت که فرمود زمانیکه عوض شد برهه کننده پس از برای او جایز نیست رجوع کردن و مثل اینست حدیث ابن سلیمان و احادیث در هر یکی از هبه بغیر ذوی الارحام و برای ارحام و هبه معوضه احادیث وارد شده و هبه معوضه عبارتست از اینکه کسی بشخصی هبه میکند و آن شخص نیز در مقابل هبه او بر آنکس هبه مینماید.

و از این معاملات که با خالق جل جلاله واقع میشود یکی نذر و عهد و یمین است و در آیات شریفه تصریح بانها فرموده مثل و ما اتقتم من نفقه او نذرتم من نذر فان الله يعلمه یعنی آنچه انفاق بکنید و آنچه نذر مینمائید پس خداوند تعالی آنرا میداند و مثل و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا یعنی وفا بکنید بعد بدرتیکه از عهد سؤال خواهد شد و مثل و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تقضوا الایمان بعد تو کیدها یعنی وفا بکنید بعدیکه با خداوند عالم کرده اید و نشکنید قسمهای خود

را بعد از تأکید قسمها و بالجمله وفا بر نذر و عهد و قسم که با خداوند جل جلاله قرار داده است واجب است در صورتیکه قسم و عهد و نذر بطاعت و عبادت متعلق شود مثل اینکه نذر و عهد و قسم یاد کند بعمل آوردن نماز و یا روزه و یا حج و یا زیارت حضرات ائمه (ع) و یا متعلق گردد بر ترك کردن معصیت مثل ظلم نکردن و ترك واجبات نمودن و در نذر و عهد ذکر خداوند تعالی لازم است مثل اینکه بگویند از برای خداوند عالم در ذمه من روزه فلان باشد.

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه ای بصیر روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از کسیکه میگوید بر ذمه من نذر باشد و فلان چیزی نگوید فرمود چیزی نیست تا آنکه ذکر بکند نذر شده را و بگوید بر ذمه من باشد روزه از برای خداوند تعالی و یا صدقه و یا آزاد کردن بنده و عهد نیز مثل نذر است در لازم بودن ذکر خداوند تعالی مثل آنکه بگوید بر ذمه من عهد خداوند عالم است روزه و یا نماز اگر چنین کنم و ترك عبادت فلان نمایم و یمین اینست که قسم بخورد که من فلان معصیت را نخواهم کرد و یا فلان طاعت را خواهم نمود.

و در خلف کردن یمین و مخالفت آن کفار لازم است چنانکه در آیه شریفه میفرماید: **فكفارتهم اطعام عشرة مساكين من اوسط ما تطعمون اهليكم او كسوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم** یعنی کفاره یاد قسم شما در صورتیکه مخالفت بکنید طعام دادن ده مسکین است که طعام دادن وسط و میانهر و باشد که نه اعلانه ادنی شود و یا لباس ده نفر مسکین است که بر هر یکی دو لباس است و یا آزاد کردن يك بنده است پس کسیکه قادر باینها نشد پس سه روز روزه بگیرد و این کفاره قسم شما است زمانیکه یاد قسم بکنید و مخالفت نمائید.

و در کافی و تهذیب در حدیث علی بن حدید روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود یاد قسم بر سه نحو است یکی کفاره ندارد و یکی کفاره دارد و یکی باعث آتش دوزخ است اما آنکه کفاره ندارد و آن در کسی است که قسم یاد میکند بر اینکه فلان طاعت را نخواهم کرد کفاره آن کردن آن طاعت است و آن قسم که کفاره دارد آنست

که کسی قسم یاد میکند که فلان معصیت را نخواهم نمود و بعد از آن مرتکب آن میشود پس در آن کفاره واجب است و آن یاد قسم که باعث آتش دوزخ است در کسی است که قسم یاد میکند در حق مرد مسلم و مال او را حبس میکند و نمیدهد و در این مضمون احادیث بسیار است .

و بعد از معلوم شدن کفاره قسم از آیه شریفه

بدانکه کفاره نذر و عهد در صورت مخالفت و فعل حرام در خلاف آنها همان کفاره قسم است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن غیاث روایت نموده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کفاره نذر فرمود کفاره نذر کفاره قسم است . و ایضاً در صحیحۀ جمیل روایت کرده اند که حضرت کاظم (ع) فرمود هر کسیکه عاجز شود از نذر خود پس کفاره آن کفاره قسم است و در کتب اربعه در صحیحۀ حلبی روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود اگر بگوئی از برای خداوند تعالی در ذمه من است فلان چیزی که عهد است پس کفاره قسم است .

و از این احادیث بسیار است و حدیثیکه در بعض موارد وارد شده که کفاره نذر غیر کفاره قسم است و زیاده تر است آنها محمول باستحباب و یا تقیه است و اگر نذر و عهد و قسم یاد کرد بر بجا آوردن فعل حرام و ترك کردن فعل واجب پس در آنوقت مخالفت نمودن آنها واجب است و کفاره آنها فعل واجب و ترك حرام است زیرا که آنها بفعل حرام و ترك واجب منعقد نمیشود و بلکه آنها برای فعل واجب و ترك حرام از برای خداوند تعالی منعقد میشود و قسم بر ترك مباحات نیز تعلق میگیرد . و در اینجا مناسب است ذکر واجبات و محرّمات بطریق اجمال تا آنکه متعلق آنها دانسته شود و واجبات اهم را در سابق ذکر نمودم از نماز و زکوة و خمس و روزه و حج و جهاد و امر ب معروف و نهی از منکر و تولی و تبری و اجراء حدود و اخذ دیات . و از جمله واجبات که بجا آوردن آنها لازم است بنص آیه شریفه ما اتاکم الرسول فخذوه یعنی آنچه حضرت رسول الله (ص) برای شما آورده پس اخذ بکنید آنرا و بجا بیاورید آن فعل را و یکی دیگر از واجبات رد کردن جواب سلام است بصریح آیه تحیه اذا حییتهم بتحیه و نص احادیث در تفسیر این سلام کنند هر که باشد و با هر لفظ

شود غلط و یا درست در نماز و غیر آن .

و یکی بر والدین است و اطاعت ایشان و بجا آوردن رضای ایشان در فعل طاعات و ترك محرّمات نه در عکس آنها و یکی صلّه ارحام است و ارحام عبارت است از کسی که نکاح او براو حرام باشد و یکی اداء حقوق مردمان است و یکی نفقه زوجه و دادن علف بر حیوانات است و یکی نفقه اولاد و پدر و مادر است در صورت فقر ایشان و یکی تقدیر معیشت است بدون اسراف و بدون بخل و ملاحظه نمودن دخل و خرج خود است و یکی طلب حلال از برای خود و عیال خود و همچنین حفظ کردن مال از تلف شدن و حفظ نفس و اولاد و عیال خود از ضرر و ختان برای مردان و تزویج نمودن در وقت خوف و وقوع بحرام و راستگویی در اقوال و افعال و ادا کردن امانت بر اخیار و فجار و وفا بعهده و وعد بر مومنین و صرف نعمتهای خداوند تعالی در آنچه از برای آن خلق شده و حفظ آن نعمتها از تلف شدن و ضایع بودن مثل تریاک کشیدن و افیونی شدن که تزییع نعمت خداوند عالم است و ضایع نمودن نفس و جوارح و تلف کردن مال و اهمال گذاشتن عیال است و ضرر تریاک در این ایام حسّی شده و منکر آن انکار ضروری نموده و از عالم عقل خارج گردیده و از این جهت اطباء ماهرین دواها از برای ترك تریاک معین و درست کرده اند .

و یکی از واجبات سجده تلاوت آیه سجده است در چهار سوره تنزیل و فصلت و النجم و اقرء و بمستمع نیز واجب است و در این سجده فقط گذاشتن پیشانی بزمین واجب است چه فرش و یا غیر آن و یکی فتوی دادن از نص قرآن و صریح احادیث صحیحه از برای عالم باحکام شرعیه و قضاوت و رفع خصومت در میان مردمان از برای اهل آن باتمین در حق او و خلاص کردن مشرف بر هلاکت و فریاد رسیدن استغاثه کننده با قدرت بر خلاص نمودن و فریادرسی کردن و طعام دادن بگرسنگان و محتاجان با عدم کفایت زکوة و خمس برای ایشان بقادران از صاحبان اموال و اداء شهادت در وقت آن و شاهد شدن در صورتیکه منحصر شود باو و دفن اموات و نماز بر آنها از برای خصوص ولی ایشان و در فرض عدم وجود ولی و یا عجز او واجب کفائی است چنانکه در کتاب اثنا عشریه با تفصیل بیان کردم .

و یکی از واجبات زیارت حضرات ائمه بر مستطیع است و بر هر کسیکه قادر بزیارت هریکی از آنحضرات بوده و بلکه وجوب، تعزیه‌داری و نوحه‌گری در ایام مصایب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بشرط آنکه خلاف شرع انور و درغکونی در آن نباشد و بقانون‌دین‌میین شود و احادیث وجوب زیارت را و لزوم تعزیه‌داری را در کتاب اثنی‌عشریه ذکر نمودم و اینها طاعات جوارح بود و واجبات افعال خارجه است.

و اما طاعات قلب

پس وجوب آنها از واجبات جوارح اهم است و آن عبارتست از اوصاف حمیده و اخلاق حسنه و متصف شدن باصفات پسندیده و آنها بسیار است از آنجمله یاد گرفتن علوم و احکام دین از عقاید حقه و مسائل شرعیه است هرچندیکه بسؤل کردن از علماء اعلام باشد که از قرآن و احادیث جواب بگویند نه از رأی و خیال و گمان خود و شناختن آفات نفس است و اخلاق و اوصاف رذیله تا آنکه کسب اخلاق حسنه نماید و از اخلاق زشت اجتناب بکند و توبه کردن از گناهان و شکر نعمت خداوند تعالی و صبر کردن در عبادات واجبه و از ارتکاب محرمات خودداری کردن و زهد در دنیا و خصوصاً از حرام و توکل بخداوند تعالی در امور بعد از درست نمودن اسباب آنها و راضی شدن بقضاء خداوند عالم و تسلیم بامر او و خوف از سخط و غضب او و امیدوار شدن بر رحمة و مغفرت او و اخلاص در عبادات او و تعدیل کردن قوه شهویه و غضبیه و حفظ نمودن آنها از افراط و تفریط و غیر از اینها از اخلاق خوب و صفات مرغوب چنانکه تفصیل آنها را در جامع السعادات و در معراج السعاده بیان فرموده‌اند.

و اما گناهان کبیره که اجتناب آنها از واجب و ارتکاب

آنها باعث آتش دوزخ است

پس در احادیث بیان آنها شده و در حدیث صحیح فرموده‌اند که کبائر آنست که وعده آتش در آنها گردیده و اول آنها شرك و کفر بخداوند عالم است و قتل نفس است و عقوق والدین و خوردن رباه و اعرابی شدن بعد از هجرت یعنی در بلاد کفر اقامت کردن که بتواند شعائر اسلام را بجا بیاورد و بمر دمان باعصمت نسبت زنا و لواط دادن و خوردن مال یتیم و از جهاد گریختن و در حدیث حضرت امام رضا علیه‌السلام

دزدی نمودن و شرب مسکرات کردن و اکل میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا دنج شده بدون ضرورت و رشوه خوردن و قمار بازی نمودن و کم کردن در وزن و کیل وزنا و لواط کردن و شهادت دروغ دادن و مایوس شدن از رحمة خداوند غفور و ایمن بودن از غضب و عذاب خداوند قهار و اعانة ظالمان و میل بسوی ایشان و قسم دروغ یاد نمودن و حبس حقوق مردمان بدون پریشانی و دروغ گفتن و تکبر نمودن و اسراف کردن و خیانة نمودن و کتمان شهادت کردن و خفیف شمردن دوستان حق تعالی و سهل و سستی کردن در ادای حج و مشغول بودن بلهو و لعب و اصرار بر گناهان صغیره نمودن و اینها حاصل چند حدیث بود که ذکر شد و از جمله کبایر که وعده آتش دوزخ بآنها داده شده در آیات و یادرا حدیث حلال کردن حرام و حرام کردن حلال است بقتوی دادن بدون علم و اطلاع کامل از قرآن و احادیث اهل قرآن و منع کردن مردمان از مساجد باینکه مانع شود که یکنفر عالم و داناتر بآن مسجد برود و مسلمانان را هدایت بکند و کلمه اسلام را بلند نماید و سعی کردن در خراب شدن و خالی بودن آنها از مسلمین و این معصیت در این زمان در ایران جریان دارد در میان عالم نمایان و مال موقوفه خورندگان و یکی کتمان حق و یارشوه گرفتن از جهة کتمان آن است و مشافقه و ضد بودن با حضرت پیغمبر (ص) و متابعة بغیر سییل مؤمنین و استکبار از عبادت کردن و قطاع طریق بودن و تحریف کلمات خداوند از موضع خودش و تکذیب آیات الله تعالی کردن و نقض عهد و قطع رحم نمودن و ارتداد بعد از ایمان کردن و افتراء بخداوند تعالی و بحضرات ائمه بستن و اذیت پیغمبر و مؤمنین بدون جهة شرعیه نمودن و اعراض از آیات خداوند عالم کردن و غیر از اینها که در آیات و روایات وارد شده و در بعض احادیث از گناهان کبیره هفت عدد شمرده و در بعض دیگر زیادت در میان این احادیث اختلاف نیست زیرا که در بعض آنها اهم را نقل کرده و در بعض دیگر مهم را و قریب بهفتاد گناه کبیره تعداد کرده اند و همه آنها صحیح است ولیکن بالنسبه با همدیگر شدت و ضعف دارد.

و از جمله معصیتها ترك کردن واجب و اتیان بدعت است و مكث در مسجد برای جنب و حیض و پوشیدن حریر و لباس طلا باف برای مردان و استعمال ظروف اكل

و شرب طلا و نقره و درست کردن آلات لهو و لعب و تصویر کردن صورتهای ذی روح مجسمه و غناء نمودن و مجلس غنا درست کردن و قیاده کردن و مساحقه نمودن زنان و تکلم کردن آنها با مردمان نامحرم بدون ضرورت و زینت کردن آنها از برای غیرزوج خودشان و خارج شدن آنها از خانه خود بدون اذن شوهر ایشان و بر نامحرم نظر کردن بدون ضرورت و دست بر بدن زنان نامحرم زدن از جهت شهوت و بعورتین مسلمانان نظر نمودن و در جائی نشستن که در آنجا شرب مسکرات و یا سایر محرّمات میکنند و از غیب خبر دادن بطریق جزم یا با نجوم و یا با کفایت و یا با قیافه و سحر کردن و مرد را بستن از زن او و غضب کردن از جهت غیر خداوند تعالی و حمیت و عصیت از برای غیر حق و غیبت و نمایی نمودن و شیوع کردن فاحشه در میان مسلمانان و عیب ایشان را تجسس نمودن و بهتان بستن بمردمان و غضب کردن حق مؤمنین و مقدم شدن غیر اعلم با وجود اعلم و بمردمان فحش و دشنام دادن و لعن کردن ایشان و مکر و حيله نمودن و مال مردمانرا خوردن از جهت بعض اسباب چینی و ترك آداب و مستحبات بالمره کردن.

و اما معصیتهای قلب که از گناهان جوارح بدتر و اثرش شدیدتر است پس آنها صفات ذمیمه و اخلاق رذیله قلب است و آنها در مقابل اوصاف حمیده و اخلاق حسنه قلب است زیرا که اشیاء بصد خودش شناخته میشود پس ضد توبه اصرار است و ضد شکر نعمت کفران است و ضد صبر جزع و فزع است و ضد زهد حریص بودن و ضد توکل حب دنیا است و ضد رضا بقضا سخط و ضد تسلیم حسد است و ضد اخلاص ریا است و ضد تعلم علوم و اجبه از عقاید حقه از اصول و فروع یاد گرفتن سحر و شعبده و کفایت است و عمده مهلکات معصیتهای قلب حسد و ریا و عجب است چنانکه در حدیث فرموده که سه چیز از مهلکات است که حسد و ریا و خودپسندی باشد و تفصیل این معاصی قلب در علم اخلاق و در جامع السعادات و معراج السعاده بیان شده و در این رساله مختصر گردید.

و اما مستحبات و مکروهات و آداب و سنن شرعیه پس بسیار است و در اینجا محل ذکر آنها نیست و هر چه در انظار قییح باشد کراهه دارد و هر چیزیکه حسن

دارد استحباب دارد و اینها با شدت و ضعف مختلف میشود و آنچه در عقول سلیمه و در انظار مستقیمه خوب و مرغوب است مستحب است و آنچه قباحه دارد مکروه و مردود است و در بلاد نیز مختلف میشود و هر بلدی عادت‌ی دارد و همه یکسان و در يك میزان نیست هر چندیکه اصل مستحب و مکروه آن است که از صاحب شرع انور وارد شده باشد ولیکن باختلاف بلاد و عادات مختلفه عباد بعض چیزها مطلوب و بعضیها غیر مرغوب میشود.

پس طاعات و عبادات دو نوع گردید نوعی طاعات جوارح و نوع دیگر طاعات قلب و همچنین معاصی دو قسم است قسمی معصیت جوارح و قسم دیگرش معصیت قلب و در حقیقت طاعات و منکرات جوارحی ناشی از اوصاف حسنه و اخلاق رذیله قلب میشود و اصل منکرات و محبوبات خارجه از صفات حمیده و رذایل قلب بیرون میآید پس باید اولاً اوصاف قلب را تعدیل نمود و اخلاق آنرا تصفیه کرد و ابتداءً قلب را از ذمائم و رذایل تخلیه و تصفیه نمود و بعد از آن آنرا تحلیل و ترکیه کرد و اول باید مسهل خورد و بعد از آن معجون و ابتداءً باید اطاق را از کثافات پاک کرد و بعد از آن زینت نمود و باعث این همه معاصی خارجی و گوناگون بد رفتاری و نوع زشتکاری در میان خلق از عدم تخلیه نفس و تحلیل آن شده.

و جهة این همه فساد در بلاد درین عباد عدم وجود مربی است و عدم ترغیب مردمان است باخلاق حسنه و عدم زجر و نهی ایشان است از اوصاف ذمیمه و عدم وجود واعظ است در میان مسلمانان و عدم اطلاع و عاظ است از این مطالب واقعه و یا عدم نفع است بایشان اگر مردمان را از حقایق مطلع نمایند و عدم فائده است بر ایشان اگر چشم باطن مسلمانان باز شود و خوب را از بد و مرغوب را از زشت تمیز بدهند و یا آنکه اهل منبرها و واعظها ابداً از مطالب واقعه و از اصول حقیقه شرعیه و از اوصاف حمیده و از صفات ذمیمه خبر ندارند و اهل منبرها از طاعات و منکرات اصلیه و از عبادات و منہیات قلبیه بی خبرند و حق دارند زیرا که اغلب ایشان مدت عمر خود را در عربت در يك مسئله طهارت و نجاست صرف کرده و قریب ده سال و زیادتیر و بلکه بیست سال و بیشتر در گوشه مدرسه در مسئله شستن نجاسات و تحصیل طهارات

با حوط و تأمل و مشکل و احتیاط کوشش کرده و در نظر عوام خود را طالب علم و بلکه عالم جلوه داده و چقدرها وجوهات شرعیه از بیت المال مسلمین با انواع حیلها خورده و حال آنکه مسئله طهاره و نجاسة يك كلمه است چنانکه در صحیحه ابن مغیره در مقدمه اول نماز ذکر شد که فرمود شستن نجاسات حدی معین ندارد و بلکه از اله آنست پس مسلمین محتاج نمیشوند که يك کتاب ضخیم و بلکه دو کتاب بزرگ در طهارات و نجاسات نوشته شود و آن هم با مشکلات و تأملات و احتیاطات زیاد بوده باشد و کسیکه این همه زحمت و مشقت در همین يك مسئله فرعی متحمل شود و عمر خود را در يك جزئی غیر واقعی تلف کند پس آنکس از حقایق اسلام و از حلال و حرام و از احکام حضرت سیدالانام چطور مطلع میشود و چگونه مردمان را دعوت بر تخلیه و تحلیه و تصفیه و تزکیه قلب و نفس میکند و کی از درد مسلمانان با خبر میگردد تا آنکه اگر نوع خواه شد و غرض شخصی در او نشد در مقام علاج بر آید و درد بیدرمان مردمان را دوا نماید و ایشان را هدایت و ارشاد بمصالح بکند.

و چندین شرط دارد که تا يك عالم پیدا شود و بعد از ده سال و زیادتر از مسئله نجاسات فارغ شود و بعد از آن سایر فروع را شغل خود نماید و از آنها نیز فراغت نماید و بعد از آن بکتاب اصول فقه مشغول گردد و اقوال مختلفه را بداند و ترجیح آنها را بفهمد که اغلب آنها بشرح انور ربطی ندارد و بعد از آن در زمان پیری بمقام تحصیل معاش بر آید و در خیال اولاد و عیال باشد و در مقام درست کردن اسباب خانه و زندگانی شود و بعد از آن غرض نوعی داشته باشد و اصلاح ایشان را بصلاح خود مقدم کند و چشم از غرض خود بپوشد و نظرش ترقی نوع و مسلمانان شود و وجود خود را بزحمت و مشقت بیندازد و از جهال و عالم نمایان نترسد و همیشه خیرخواه دولت و ملت باشد و خیرخواهی ایشان را بخیرخواهی خود مقدم نماید و با وجود اینها عالم بحقایق و دقائق شرع اسلام شود و صلاح را از فساد تمیز بدهد و بمقتضای وقت مطلع گردد و پی باسباب ترقیات مسلمانان ببرد و بعد از آن بگوید هیات هیات که از این اشخاص در این ایام در ایران در هر بلد وجود داشته باشد و بعد از وجود ایشان مسلمانان او را بشناسند

و بعد از آن عالم نمایان او را تکفیر نکنند و عوام کالانعام را بسر آن بیچاره نریزند و او را نکشند «والی الله المشتکی من هذا البلاء و عن ذلك الابتلاء»

و از جمله معاملات مخلوق با حضرت خالق جل جلاله یکی عتق و آزاد کردن بنده است و در نواب و فضیلت آن احادیث بسیار وارد شده چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۃ حلی و ابن عمار و ابن بختری روایت کرده اند که حضرت صادق در حق کسیکه يك بنده آزاد بکند فرمود که: خداوند تعالی آزاد میکند بر هر عضوی از آن بنده يك عضو او را از آتش دوزخ.

و ایضاً در صحیحۃ زراره از حضرت باقر (ع) روایت نموده اند که حضرت رسول فرموده هر که آزاد بکند يك مسلم را آزاد میکند خداوند عزیز جبار بر هر عضوی از او يك عضو او را از دوزخ.

و در کافی در صحیحۃ نبال روایت کرده که شنیدم از حضرت صادق (ع) که میفرمود هر که يك نفس صالحه آزاد بکند از جهت خداوند تعالی آزاد میکند خداوند عوض هر عضوی از او يك عضو را.

و ایضاً از آن حضرت روایت کرده که فاطمه بنت اسد به حضرت پیغمبر (ص) عرض کرد من میخواهم کنیز خود را آزاد نمایم آن حضرت فرمود اگر او را آزاد بکنی خداوند عالم بر هر عضوی از او يك عضو ترا آزاد میکند از آتش دوزخ.

و در نواب الاعمال در موقوفۃ سماعه از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرموده هر که آزاد بکند یک نفر مسلم را آزاد میکند خداوند عالم بر هر عضوی از او يك عضو او را از آتش دوزخ

و در امالی مفید ثانی از ابن ابی نعیم روایت کرده که شنیدم از فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین (ع) که از پدرش روایت میکرد که حضرت رسول (ص) فرمود هر که یک نفر مؤمن را آزاد نماید خداوند تعالی آزاد میکند از او بر هر عضوی يك عضو او را از دوزخ.

و در مجاسن از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود چهار خصلت است که هر که یکی از آنها را بعمل بیاورد داخل جنت میشود هر که یکی را سیراب بکند و یا يك

نفر گرسنه را سیر نماید و یا یک برهنه را بپوشاند و یا یک بنده آزاد نماید و ظاهر این حدیث اینست که یک نفر را در مدت عمرش سیراب و سیر و بپوشاند نه آنکه یک دفعه یکی را سیراب و یا سیر و یا لباس بدهد بقرینه آزاد کردن بنده .

و ایضاً در محاسن از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت باقر (ع) در وقت وفات سی نفر بنده داشته و ثلث ایشان را آزاد فرمود .

و در کافی در صحیحۀ ابن وهب از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) هزار بنده آزاد فرمود از جهت رضای خداوند تعالی و دست مبارک آن بزرگوار بزرگوار افتاد .

و در کافی و تهذیب و محاسن در صحیحۀ شحام از حضرت صادق (ع) روایت نموده اند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) هزار نفر بنده آزاد نمود با کدیمین و عرق جبین و در این خصوص احادیث بسیار وارد شده و هر یکی از حضرات ائمه (ع) چقدر بنده آزاد نموده اند و چطور در احادیث ترغیب و تحریر در این مطلب شده و لکن ما مسلمانان از این ثواب در این باب محروم شده ایم زیرا که چند سال قبل از این مسئله عبد و بنده اخذ نمودن قدغن شده و ولایت آنها بدست خارجه افتاده و عبد های دیگر که بدست مسلمانان واقع میشد از آن نیز باقی نمانده و جهت گرفتن آن عبدها و بنده نمودن آنها که صاحب شرع انور قرارداد داده بود آنست که آنها مثل حیوانات وحشی بودند و از آداب تمدن ابداً چیزی نداشتند و از عالم مدنیت و انسانیت باخبر نبودند و در بیابانها و صحراها و جزایر حیران و سرگردان میبودند نه لباس داشتند و نه خوراک مناسب انسان میخوردند و علاوه بر این همدیگر را تلف میکردند و مثل وحشیان بر یکدیگر میزدند و صاحب شرع انور از جهت ترحم بآنها و از بابت رافت و رحمت بایشان امر فرمود بمسلمانان که آنها را بگیرند و بعالم انسانیت بیاورید و ایشان را تربیت بکنید و در منزل خودتان بآنها جای بدهید و مالک آنها بشوید و هر که یکی از آنها را اخذ کند مالک او میشود و این حکم را فرمود که مسلمانان بجهة طمع خودشان آنها را بگیرند و بعالم را حتی بیاورند و بعد از آوردن از جهت دنیا امر فرمود که آنها را آزاد بکنند از برای ثواب آخرت در فلانجا و فلانمحل

و هكذا پس در این حکم هم راحتی آنها شده و هم نفعی بمسلمانان عاید گردید و خود آنها بعد از آمدن بعالم تمدن و انسانیت از این حکم راضی شدند و صاحب اموال و املاک گردیدند و مثل مردمان تزویج کردند و از وحشی بودن خلاص گشتند و هم آزاد شدند در اندک زمان بجهت فلان و سبب فلان چنانکه اهل امریکا در سابق مثل وحشیان بودند و حالا بعالم تمدن آمدند و ترقیات کردند و دولت مستقل شدند بسبب بعض دول اروپا که آنها را گرفت و بعالم مدنیت آورد.

و بالجمله حالا آزاد کردن بنده از برای مسلمانان ممکن نیست و خلاص بنده شخصی غیر میسر است و هزار مرتبه بالاتر از آن و بهتر و خوبتر از آزاد نمودن ایشان برای مسلمانان ممکن و میسر است و آن عبارتست از آزاد کردن مسلمین و رها نمودن مؤمنین از قید اسارت و از تحت رقیب اجنbian و خلاص فرمودن ایشان از فشار دیگران و تحصیل استقلال و درست کردن فراغت بال اهل و عیال ایشان و مستقل بودن آن بیچاره گان در ولایات خودشان و تهیه اسباب ترقی در مملکت ایران و داخل شدن آن بعالم تمدن و صاحب ثروت بودن اهالی و حفظ نمودن خودشان از اجانب و خارجی و جمع کردن قوه دفاعیه برای دفع دشمنان و فراهم نمودن قدرت بدفع متهردین داخلی و آیا کسی پیدا میشود که ما مسلمانانرا آزاد بکند و ما را مثل سایر دول مستقل و صاحب استقلال نماید و آیا شخصی غیر تمدن ظاهر میگردد که ایرانیانرا بساحل نجات برساند و از تعدیات دیگران و از اذیت این و آن خلاص فرماید و باعث امنیت و نعمت سلامتی بشود و بیشتر از این ما را ضایع نگذارد و بمامداد و داد خواهی نماید و اسلامیانرا حامی و برای مؤمنان سعی و از جهت ایرانیان جدی شود و رضای خداوند تعالی را در این امر مرعی بدارد و از ما اجر نخواهد و از صاحب شرع انور اجر طلب بکند و ثواب آزاد کردن بنده را ملاحظه نماید و اجر و ثواب آزاد نمودن يك بنده که جنت است پس آزاد کردن این همه نفوس و خلاص نمودن اینهمه ناموس چه خواهد شد و اگر جزای آزادی يك بنده بهشت شد پس اجر آزاد شدن اینهمه بندگان خداوند چه میشود و اگر مزد بنده مخلوق جنت گردید پس ثواب آزاد کردن بندگان حضرت خالق جل جلاله چه خواهد گشت.

آیا طالب آخرت هست و طلب کننده ثواب پیدا میشود و اجر خواه خواهد شد و راغب جنت و طالب بهشت در میان مسلمانان و در بین مؤمنان و در ایرانیان از صاحب ثروتان و از متمولان و از غیرتمندان و از سیاسیان ظاهر میشود که بیچاره گانرا و بی پناهانرا از ذلت رها کند و از تحت فشار اشرار خلاصی دهد بدرست کردن اسباب امنیت و فراهم نمودن آلات قدرت و قوت برای استقلال مملکت و ترقیات ملت و ثروت دولت و زیاد کردن مالیات ولایات و ایالات از جهت صاحب اموال شدن اهل شهرها و دهات بسبب آوردن کارخانه جات و تهیه نمودن ملبوسات و منسوجات و کشیدن خطوط آهن در شوارع و قصبات و وادار کردن اهل ایران و خصوصاً ایالات برای زراعات و فراهم نمودن اسباب ملبوسات از پشم و پنبه و ابریشم و درست کردن مواد منسوجات و ماده های کارخانه جات از اخراج معادن نفت و آهن و ذغال سنگ و غیر از اینها از معدنها تا آنکه ماها مسلمانان و اهالی ایران مثل سایر دولتها صاحب ثروت بشویم و متمول باشیم و مالیه دولت را زیاد بکنیم و قدرت او را بیفزائیم و قوت آنرا فراهم نماییم و آنچه از مملکت خودمان بیرون آمد بآن قانع بشویم و از آن نگذریم و از اشیاء خارجه چشم ببوشیم و طمع را از زینت زنان ببریم و چشم در دست خودمان باشد و از دیگران پوشیده گردد آیامدکننده هست و آیا امداد نماینده پیدا خواهد گشت آیا اسلام دوست و طالب ثواب آخرت و راغب جنت و مایل بهشت و خائف از عذاب خداوند تعالی هست یا نه و آیا معین الاسلام و ناصر الشریعه پیدا میشود یا نه ای مقدسین و ای متدینین و ای کسانی که درد دین دارید و باسلام علاقه مندید و بشرع انور منسوید بیائید و مددکنید و حمایت نمائید و مردانگی فرمائید و اسلامیان را پناه باشید و ایشانرا از فلاکت و بلکه از هلاکت آزاد بکنید و ثواب بیابید و از خداوند عالم اجر بخواهید و بدین اسلام اعتقاد نمائید و بشرع شریف انقیاد کنید و در دین معین محکم باشید و در اعتقاد اسلامی درست بشوید و بدروغ اظهار اسلام نکنید و بکذب اقرار بدین ننمائید و اقرارتان صحیح باشد و اظهارتان درست شود و اسلامتان واقعی گردد و ایمانتان حقیقی و دینتان راستی باشد.

و از جمله معامله خداوندی وصیت است

و آنحق هر مسلم است چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۀ کنانی روایت کرده‌اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از وصیت کردن فرمود وصیت حق است بر هر مسلم و در تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود وصیت حق است بر هر مسلم.

و ایضاً در صحیحۀ شحام روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از وصیت فرمود حق است بر هر مسلم و از این احادیث بسیار است و وصیت عبارتست از سفارش کردن وصیت کننده بعد از موت او که یعنی بعد از من چنین و چنان بکنید و چنان باشد و با هر لفظ و زبان و با کتبات و نوشتن صحیح است و مقصود فهم مراد او است و قبول شرط صحت نیست و بلکه شرط لزوم است بعد از موت موصی مثل وقف و هبه که شرط لزوم آنها قبض دادن است نه آنکه لفظ قبول شرط صحت باشد و مراد از اینها عطا کردن چیزی است بمحلی و شخصی از جهت رضای خداوند تعالی و مادامیکه نداده رجوع جایز است و بعد از دادن و قبض نمودن لزوم پیدا میکنند در وقف و هبه ذوی الارحام و هبه معوضه و در وصیت بعد از موت و اخذ کردن موصی له مال وصیت را و در عتق بمجرد گفتن عتق کردم و امثال آن زیرا که همه اینها معامله با خداوند تعالی است و مراد اخراج مال از ملک خود است و دادن آن مال بکسی و یا بمحل دیگر است و دیگر وصیت بقدر ثلث جایز است و از آن زیادتر صحیح نیست.

چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۀ ابی بصیر روایت کرده‌اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسیکه میمیرد از برای او از مالش چقدر است فرمود ثلث او و زن نیز مثل مرد است.

و ایضاً در آنکتاب اربعه در صحیحۀ ابن عمار از آنحضرت روایت کرده‌اند که ابن معرور در مدینه مرد و وصیت نمود که او را روی به قبله دفن بکنند و ثلث مال او را برای خو و قرار داد و حضرت رسول (ص) در مکه بود پس جاری شد سنت آنحضرت بآن نحویکه او وصیت کرده بود.

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود اگر وصیت بکند بمال خود پس نیست برای او مگر ثلث .

و در کافی در صحیحۀ مرازم از آنحضرت روایت کرده که فرمود اگر وصیت نماید بمال خود پس آنوصیت از ثلث است .

و در تهذیب در صحیحۀ ابن یقین روایت کرده که سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم (ع) که از برای مرد از مال او چقدر است فرمود ثلث است و ثلث نیز زیاد است .

و ایضاً در صحیحۀ ابن حجاج روایت کرده است که گفتم بآنحضرت آیا نیست برای شخص ثلث مال او فرمود بلی .

و در کافی و فقیه در صحیحۀ ابن اسحق از آنحضرت روایت کرده اند که نوشت در جواب مسئله زنی : واجب نیست برای آنزن در تر که اش مگر ثلث .

در احادیث در این مضمون بعد تواتر است و معنای همه آنها اینست که وصیت زیاده بر ثلث جایز نیست و تا بثلث جایز است مگر آنکه ورثه اجازه بکنند و معنای وصیت گفته شد که سفارش بعد از موت است .

پس بنا بر این همین انتقال نامه ها و مصالحه نامه که شخص مینویساند که فلان ملک را بفلان کس دادم و منتقل نمودم و مصالحه کردم بفلان مقدار نبات و یا بفلان چیزی و مراد او از این مصالحه و انتقال مالک شدن همان فلان است بعد از موت او نه آنکه فعلاً همان ملک مال او باشد پس این نحو انتقال و مصالحه نامه صحیح نیست مگر آنکه از ثلث محسوب شود و یا آنکه ورثه اجازه نمایند و بدون اینها آنسند انتقال و مصالحه باطل است و خوردن مال ورثه است و اکل مال غیر بدون حق است و اکل مال غیر که ورثه باشد حرام است بنص آیه شریفه « لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل » زیرا که اگر مقصود انتقال کننده دادن آنمال است فعلاً پس چرا باید تصرف آنکس نمیدهد و چرا خودش در آنمال بعد از مصالحه و انتقال تصرف میکند و منافع آنرا میخورد و بمقام اجازه دادن آنمیآید پس از اینها معلوم میشود که مقصود او دادن آنمال است بعد از فوت خودش و این وصیت است و از

ثلث او محسوب میشود اگر از ثلث او چیزی باقی باشد پس نوشتن این نحو انتقال نامه و مصالحه نامه حرام و باطل و باعث تلف مال غیر است و بلکه تحلیل حرام و آنهم از کبایر گناهانست چنانکه در نذر ذکر گردید و بلکه افتراء بخداوند تعالی و حکم بغیر ما انزل الله و اغراء بجهل و کتمان حق است و هریکی از اینها از کبایر است .

پس بعلماء اعلام واجب است در وقت نوشتن این نحو انتقال که بمردم بگویند صحت این مصالحه موقوف است بقبض دادن و از این ملک بیرون شدن و آنکس را مالک بالفعل و متصرف نمودن و دست تصرف خود را از آن ملک بالمره برداشتن و الا این انتقال نامه نافذ نیست و داخل در وصیت است و اضرار بورئه است و آنهم جایز نیست چنانکه در احادیث بیان شد .

از آن جمله در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحه ابن مغیره از سکونی از حضرت صادق (ع) از پدرانش روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده هر که وصیت بکند و جور و ظلم نکند و اضرار بورئه ننماید مثل کسی است که آنمال را تصدق نماید در حیات خودش .

و در فقیه با همین سند روایت کرده که آنحضرت فرموده باک ندارم این که باولاد خودم اضرار بکنم و یا آنکه از ایشان سرقت نمایم همان مال را و در تهذیب با سند مزبور از آنحضرت روایت کرده که فرمود باک ندارم اینکه ضرر بورئه خودم بزنم و یا آنکه آن مال را از ایشان سرقت بکنم یعنی ضرر بورئه مثل دزدی کردن است از ایشان .

و در کافی و فقیه از ابن صدقه از حضرت صادق (ع) از پدرش حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که هر که عدالت بکند در وصیت خودش مثل کسی است که تصدق کرده بآنمال در حیات خود و هر که جور و ظلم نماید در وصیت خود ملاقات میکند روز قیامت با خداوند تعالی و حال آن که حضرت حق جل جلاله از آن کس اعراض کند است .

و در فقیه و علل الشرایع و قرب الاسناد بسند مذکور از آنحضرت روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده حیف و ظلم در وصیت از کبایر است .

و در مجمع البیان طبرسی روایت کرده که در حدیث وارد شده اضرار و حیف در وصیت از کبایر گناهان است .

و در تفسیر عیاشی روایت کرده که آنحضرت فرموده که خوردن مست کننده از گناهان کبایر است و حیف و جور در وصیت از کبایر است .

و در کافی و تهذیب در صحیحۃ ابن قیس از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین (ع) در آن حدیث فرموده هر که ظلم کند بر نفس خود و در وصیت خودش منکر و حیف بیاورد پس آن وصیت رد میشود بمعروف و ترک شود از برای ورثه میراث ایشان و در این احادیث کثیره و امثال اینها نهی فرموده اند از اضرار بورثه و زیادت بر ثلث در وصیت و زیادت را حیف و جور و منکر فرموده اند و از کبایر مثل شرب مسکر قرار داده اند .

پس بنا بصریح اخبار صحیحۃ مذکوره نباید زیاده بر ثلث برای خود وصیت قرار داد بعد از خودش و معلوم است برای عوام فضلا از خواص که این انتقالات و مصالحات مرقومه و مرسومه در بین مردمان مراد از آنها مالک بودن آن شخص است همان ملک را بعد از موت مصالحه کننده و انتقال نماینده نه مالک بالفعل بودن آنکس است پس همین نوشته اعانت بر ظلم و اثم است بلا شبهه و دلال مظلومه بودن است بدون شک و صحیح همین انتقالات آنست که بمجرد نوشتن سند انتقال که در واقع هبه است و مجانی بکسی چیزی دادن است و نحلّه و صدقه است همان شخص آن ملک را تصرف بکند و بید تصرف او بدهند و شرط صحت هبه که قبض است بعمل آمده باشد و اگر این قبض و اقباض در مرض موت شود .

و بعبارت آخری شخص در حال مرض موت يك ملك را بوارث و یا بغیر وارث بدهد و قبض بعمل بیاید پس صحت این انتقال و نقل مال موقوف است بصحت یافتن مریض و یا باجازه وارث و یا بودن آن ملک و مال از ثلث عطا کننده و الا باطل خواهد شد .

چنانکه در تهذیب در موثقه سماعه روایت کرده که سؤال کردم از حضرت

صادق (ع) از عطیة پدر بر پسرش فرمود اما زمانیکه صحیح المزاج باشد پس آنمال خودش است هر چه میخواهد در مال خود میکند و اما در مرض او پس صلاحیت ندارد و ایضاً در صحیحۀ ابی بصیر روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از کسی که مخصوص میکند بعض اولاد خود را بیک عطیة فرمود اگر مال دار باشد بلی بکند و اگر متمول نباشد پس نمیشود.

و ایضاً از ابن خالد روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از کسیکه در نزد وفاتش عبد خود را آزاد کرده و غیر از آن مال نداشت و ورثه منع کردند از اجازه آن چطور است حکم این؟ فرمود آزاد نمیشود از آن عبد مگر نك او .
و ایضاً از مدائنی روایت کرده که سؤال نمودم از آن حضرت از عطا کردن پدر بر پسرش که آن عطاء را از مال خودش جدا میکند فرمود اگر در زمان صحت عطا بکند جایز است .

و ایضاً باسناد متعدده در صحیحۀ حلبی و غیر از او روایت کرده و صدوق در مقنع نیز نقل نموده که سؤال کردند از آنحضرت از کسیکه در ذمه او است صدق زوجه اش و یا بعض آن پس آزن در مرضش زوج را برئی میکند فرمود نمیشود .

و در فقیه و تهذیب در صحیحۀ ابن مغیره از سکونی از آن حضرت روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) رد میفرمود عطا و بخشش را بسوی وصیت و آنچه بآن اقرار کرده بود در وقت وفاتش بدون ثبت دین میت و بدون شاهد بدین او و در تهذیب از ابن سلیمان روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از کسی که اقرار و اعتراف کرده در مرضش برای وارث خود بقدری از دین فرمود جایز نیست وصیت بوارث و نه اعتراف بدین از مریض .

و از نحو این اخبار بسیار دلالت آنها واضح و آشکار است و معنای همه آنها ممنوع شدن مریض است از تصرف مالی و محجور بودن او است در تصرفات ناقله بدون شک و شبهه در این دلالت زیرا که اگر تصرفات مریض صحیح میبود چرا در روایت ابن خالد فرمود یکثلث عبد آزاد میشود و حال آنکه مریض آن عبد را آزاد کرده بود و اگر مریض محجور نبود چرا در صحیحۀ حلبی و غیر او زوجه زوج خود را از صدق ابراء

میکرد در مرض میفرمود نمیشود و چرا حضرت امیرالمؤمنین (ع) عطا و بخشش را بوصیت رد میفرمود که ثلث است .

و بالجمله این احادیث در دلالة واضح و در صحت و درستی سند لایح است و محل مناقشه و جای تأویل در اینها نیست خصوصاً احادیث آزاد کردن بنده ها که ذکر نکردم از جهة خوف تطویل کلام و ادله دلالت کننده بر اینکه منجزات مریض و عطای او از ثلث است بسیار است و اینکه زیاده از ثلث حق ندارد بعد استفاضه است .

و در مقابل این احادیث بعض احادیث دیگر است که دلالة دارد بر اینکه مریض در مال خودش میتواند انواع تصرفات بکند و بر هر که بدهد جایز است و اغلب آنها اخبار عمارساباطی است .

پس جواب گفته میشود که درین احادیث اختلاف ندارد زیرا که احادیث دلالت کننده بجواز تصرف مریض در مال خود محمول بجواز است نه لزوم و لزوم محتاج است باجازة ورثه چنانکه در صحیح ابن خالد بیان شد و یا آنکه حمل میشود بتصرف مریض در حال مرض بمال خود و مراد از مال مریض ثلث است زیرا که در احادیث بسیار وارد شده که نیست برای مریض از مال او مگر ثلث و در این فرض اختلاف برداشته میشود و یا آنکه محمول میشود احادیث عمار و امثال آن بر تقیه زیرا که جواز و لزوم تصرف مریض در مال او فتوای بعض فقهاء بنی عباس است و تفصیل همه آنها و جمیع احادیث را در کتاب اثنا عشریه ذکر کرده ام و جواب احادیث جواز تصرف مریض را در آن کتاب بیان نموده و این مسئله مثل آفتاب روشن شده و مرحوم صاحب جواهر الکلام در ممنوع بودن مریض از تصرفات زیاده بر ثلث ادعای اجماع علماء فرموده و اخبار طرف دیگر وارد کرده و لکن در نظر قاصر همه احادیث از اهل عصمت (ع) صادر شده و منافات در میان آنها نیست و لکن احادیث جواز تصرف مریض محمول است بآن دو نحو که ذکر شد و در بعض دیگر بر تقیه بقرینه احادیث مذکوره از اول مسئله .

و بدانکه واجب است عمل بوصیت اگر بقانون شرع انور باشد و اگر بخلاف قانون شریعت وصیت شود عمل بآن واجب نیست و بلکه تبدیل آن لازم است.

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحہ ابن سوقة روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) از آیه فَمَنْ بَدَلَهُ یعنی تبدیل وصیة جایز نیست فرمود تخصیص و بیان نموده این آیه را آیه بعد از آن که فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ أَيْمًا فَاصْلَحْ بَيْنَهُمْ اِذَا ائْتَمَّ عَلَيْهِ فرمود یعنی اگر موصی الیه خوف اجحاف و خلاف شرعی از موصی داشته باشد در آنچه وصیة کرده برای او از آنچه خداوند تعالی راضی نمیشود از خلاف حق پس گناهی نیست برای موصی الیه در اینکه تغییر بدهد و رد بکند وصیة را بحق و بسوی آنچه خداوند تعالی راضی میشود در آن از راه خیر .

و در کافی از آنحضرت روایت کرده که فرمود خداوند تعالی اذن و اجازه فرموده بشخص وصیة شده اینکه تغییر بدهد وصیة را زمانیکه نبوده باشد بطریق معروف و در آن حیف و جور شود و رد نماید آن وصیة را بسوی معروف زیرا که در آیه فرموده فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ اِثْمًا فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ یعنی هر که از خلاف شرع کردن وصیت کننده بترسد پس گناه نیست برای او در تغییر و تبدیل آن و در سابق ذکر شد که وصیة رد میشود بمعروف اگر خلاف در آن واقع شود و در این مسئله خلاف نیست و نص آیه و روایات صحیحہ است پس باید شخص اولاً حلال و حرام را بداند و بعد از آن وصیت بکند تا آنکه وصیت بخلاف شرع انور نکند .

و شرعی بودن چیزی را مادامیکه با علم و یقین از قرآن و احادیث نداند وصیت بر آن خلاف است مثل وصیت کردن شخصی بقل جنازه او بمشاهد مشرفه بعد از دفن و امانت نهادن او در روی زمین روی بمشرق زیرا که مسئله نقل جنازه از اول زمان الی الان محل خلاف است و اکثر علماء اعلام آنرا حرام فرموده اند و مرحوم صاحب سرائر فرموده و نقل جنازه بمشاهد بدعت است در شریعت اسلام چنانکه در حدائق نقل کرده و در احادیث از نقل جنازه بعد از دفن خبری و اثری پیدا نشده و بدون دلیل اقدام بچیزی بقصد شرعیت آن بدعت است و امانت گذاشتن میت حرمت آن زیادتر است از نقل جنازه زیرا که دفن شرعی واجب فوری است و آن عبارتست از گذاشتن میت در زیر خاک که بوی آن بیرون نشود و بدن او از درندگان محفوظ شود و بغیر از این نحو دفن نمودن حرام است بصراحة احادیث صحیحہ و باجماع علماء امامیه و بلکه

بضرورت مذهب شیعه و ادله حرمت نقل جنازه بعد از دفن را و -رام بودن امانت گذاشتن را در کتاب اثنا عشریه با تفصیل ذکر کردم از حرام شدن نبش قبر و لزوم هتك حرمت میت و غیر از اینها .

و اگر شخصی بقانون شرع وصیت نمود بکسی پس آنکس در قبول آن وعدم قبول مختار است و بعد از قبول اگر عاجز شد از بجا آوردن آن و یا ضرری باو عاید گردید پس در این دو صورت جایز است برای او عزل خود و اعراض او از عمل کردن بنص آیه لا یکلف الله نفساً لالاوسعها و بصریح احادیث کثیره لاضرر و لاضرار علی المسلم چنانکه در اول رساله با تفصیل ذکر شد و در فرض عجز و ضرر بوسی و اعراض او از وصایت حاکم شرع انور و اگر دست باو نرسید عدول المؤمنین آنولایت یك وصی برای میت معین میکنند و آن وصی مشغول عمل میشود و اگر او نیز عاجز شود وصی دیگر معین میشود و هكذا .

و از برای وصیت کننده جایز است عدول کردن از وصیت خود چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب روایت کرده اند در صحیحه ابن مسکان از حضرت صادق (ع) که حضرت امیر المؤمنین (ع) حکم فرموده که از برای شخص جایز است اینکه نقض کند وصیت خود را و زیاد کند آنرا و ناقص نماید و مثل این حدیث است احادیث دیگر .

و ثبوت وصیت بدو نفر عادل میشود چنانکه در آیه شریفه فرموده حین الوصیت اثنان ذوا عدل منکم و اگر یک نفر مرد و دو نفر زن باشد باز قبول میشود چنانکه در روایت ابن هلال در تهذیب از حضرت کاظم (ع) است که فرمود مگر آنکه یك نفر مرد و دو نفر زن باشد و اگر شاهد وصیت منحصر گردید بیک نفر زن در آنوقت ربع وصیت قبول میشود .

چنانکه در کافی و تهذیب و فقیه در صحیحه ربعی از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند در زنیکه حاضر شده در وصیت کردن مردی و با آن زن کسی دیگر نیست فرمود ربع وصیت جاری میشود بحساب شهادت آن زن و مثل اینست احادیث دیگر . و بنابمضمون این احادیث اگر دو نفر زن شهادت کردند نصف وصیت ثابت میشود و اگر سه نفر شهادت نمودند سه ربع و در چهار نفر تمام آن و اگر یک نفر مرد شهادت

نمود نصف آن قبول میشود زیرا که در احادیث علت قبول شهادت یکزن را در ربع وصیت حساب شهادت زن قرار داده چنانکه در حدیث ربعی ذکر شد و در صحیحۀ ابان نیز ذکر شده حساب شهادت زن نصف مرد است چنانکه در ارث نیز همین نحو است پس در هر جائیکه علت پیدا شد حکم جاری خواهد شد و علت دیگر آنست که مسئله وصیت مثل سایر احکام نیست که بسیار مذاقه شود و هر شاهد قبول نشود زیرا که بنص آیه او آخر ان من غیر کم شهادت یهود و نصاری و مجوس در وصیت قبول است و علت قبول شهادت آنها تلف نشدن حق مسلم است چنانکه در صحیحۀ کناسی در علت قبول شدن شهادت آنها حضرت باقر (ع) فرموده زیرا که صلاح نیست رفتن حق مرد مسلم و باطل نمیشود وصیت او.

و در صحیحۀ ابن مسلم حضرت صادق (ع) فرموده زیرا که صلاح نیست رفتن حق احدی و در موثقه سماعه آنحضرت فرموده بدرستیکه صلاحیت ندارد رفتن حق کسی پس بنابراین شهادت دو زن و یکمرد بحساب شهادت ایشان و سه زن قبول است در وصیت.

و علت دیگر آنکه ثلث را خداوند تعالی بمیت داده که آنرا در خیرات و مبرات و حسنات صرف بکند و مال مخصوص است بمیت و از این جهت شهادت هر کس از مرد و زن و مسلم و غیر مسلم بشرط عدالت و راستگو بودن قبول فرموده و دلیل اختصاص ثلث بمیت از جهت مذکوره صحیحۀ ابی حمزه است در فقیه و تهذیب و خصال که خداوند عالم فرموده ای پسر آدم بخشش نمودم بتو سه چیز را پوشاندم عیوبات را از تو که اگر اهل تو آنها را میدانستند ترا دفن نمیکردند و وسعت دادم بتو بمال و از تو قرض خواستم و تو برای خودت خیر نفرستادی و قرار دادم برای تو در وقت مردن مهلت را در زیاد کردن حسنات پس تو خیرات را نفرستادی و از این حدیث صحیح معلوم میشود که ثلث را باید میت در حسنات و خیرات وصیه بکند و احادیث که فرموده میت اختیار دارد معنای آنها اینست که میت در انواع و اقسام خیر و خوبی مخیر است نه آنکه در هر معصیت اگر وصیت بکند درست گردد و بلکه باید از مباحات بگذرد و بحسنات برسد بقرینه این حدیث و منافات در بین احادیث نیست.

و اگر میت زیاده از ثلث وصیت نمود و وراثت او قبل از فوت او اجازه کردند پس بعد از موت اختیار نقض وصیت را ندارند .

چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن مسلم و غیر او با سند های متعدده از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند در کسیکه وصیت نمود و ورثه او اجازه کردند و بعد از موت او نقض میکنند آیا جایز است از برای ایشان رد نمودن آنچه را که بآن اقرار کرده اند یا نه ؟ فرمود نیست برای آنها نقض نمودن و وصیت نافذ است زمانیکه اقرار نمودند بآن در حیات وصیت کننده و قریب باین حدیث است حدیث ابن حازم از آنحضرت .

و اگر کسی وصیت بکند و در وصیت چیزی برای شخصی معین نماید و موصی له قبل از موت موصی فوت شود پس مادامیکه موصی رجوع نکرده آنچه وصیت شده بوارث موصی له راجع است چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن قیس از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرموده هر که وصیت بکند بکسی یا حاضر باشد یا غائب پس آنکسیکه وصیت برای او شده قبل از وصیت کننده فوت شود در این فرض مال وصیت از برای وارث موصی له است مگر آنکه موصی در حیات خود رجوع بکند و مثل اینست احادیث دیگر .

و اگر وصی در مال وصیت تقصیر نماید و بمحل آن نرساند پس ضامن است چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن مسلم از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود و همچنین وصی ضامن است برای آنچه در دست او باشد زمانیکه بیابد محل آنرا و رد نکند و اگر نیافت ضامن نیست و مثل اینست احادیث زیاد در ضمان وصی در فرض تمکن و قدرت برد کردن مال وصیت و یا زکوة و یا غیر آن .

و در کتب اربعه در صحیحۀ ابی بصیر روایت نموده اند که حضرت صادق (ع) فرمود زمانیکه صبی ده ساله شد و وصیت کرد بثلث خود در حق جایز است وصیت او در زمانیکه هفت ساله گردید و وصیت نمود بچیزی کم از مالش در حق جایز است و وصیت او و در تهذیب در صحیحۀ ابی بصیر و ابی ایوب از آنحضرت در پسرده ساله که وصیت میکنند فرمود زمانیکه دریافت کرد موضع وصیت را جایز است .

و در صحیحہ ابن سنان در تہذیب آنحضرت فرمود زمانیکہ آمد بر صبی سیزده سال نوشته میشود براو حسنات و سیئات او و جایز میشود امر او مگر آنکہ سفیہ و یا ضعیف باشد عرض کرد سفیہ کدام است فرمود آنکس است کہ یکدرہم را بچند درہم بخرد گفت ضعیف کدام است فرمود ابلہ است کہ خوب و بد را از ہمدیگر امتیاز نمیدہد .

و از این احادیث معلوم میشود کہ وصیت صبی ممیز صحیح است مثل وقف او چنانکہ در وقف ذکر شد و در طلاق انشاء اللہ بیان میشود و در کتب اربعہ در صحیحہ ابن یقظین روایت کردہ اند کہ سؤال نمودم از حضرت کاظم (ع) از کسیکہ وصی خود نمودہ یکنفر زن را و یکنفر صبی را با او شریک قرار دادہ فرمود جایز است وزن عمل بوصیت میکند و منتظر نمیشود برسیدن صبی پس زمانیکہ آن صبی بحد رشد رسید جایز نیست کہ راضی نشود مگر آنکہ تغییر در وصیت شود و در این صورت از برای صبی جایز است کہ رد کند عمل آنزن را بسوی وصیت کہ میت کردہ .

و از این حدیث معلوم میشود کہ داخل کردن صغیر بوصیت عیب ندارد و عمل کبیر بدون او صحیح است مگر آنکہ تغییر در وصیت نماید .

و اگر کسی بدون وصیت فوت شود و از او اولاد صغار باقی باشد در این فرض امورات صغار او بعدول المؤمنین راجع است چنانکہ در کتب اربعہ در صحیحہ ابن رثاب روایت کردہ اند کہ سؤال کردم از حضرت کاظم (ع) از کسیکہ فوت شدہ و اولاد صغار از او باقی مانده و اموال و املاک و غلام و کنیز از او باقی مانده و وصیت نکرده پس چه میفرمائید در حق کسیکہ از اموال و کنیز های آن صغار بخرد و بیع آنها چطور است ؟ فرمود اگر از برای صغار یکنفر ولی شد و قیام نمود بامورات ایشان میفروشد برای صغار و نظر میکند برای ایشان آنکس ما جور است چہ میفرمائید در کسیکہ از اموال ایشان میخرد فرمود عیب ندارد زمانیکہ آن قیم و نظر کنندہ بامور ایشان بفروشد در صلاح ایشان و بعداز آن جایز نیست برای صغار بعداز رشد ایشان کہ رجوع نمایند از آنچه آن قیم کردہ در صلاح ایشان .

و در موثقه سماعه در کافی و تهذیب روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از کسیکه فوت شده و برای او اولاد صغار و کبار است و بدون وصیت مرده و از برای او اموال و خادم است چطور قسمت میشود اموال همین میت؟ فرمود اگر یکمرد موثق قیام نمود از برای ایشان و قسمت کرد جمیع آن اموال را پس عیب ندارد.

و ایضاً در کافی و تهذیب در صحیحۀ اسمعیل روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت رضا (ع) از کسیکه بدون وصیت مرده باشد و از او اولاد ذکور و اناث صغار باقی باشد و غلام و کنیز داشته باشد آیا بیع آنها جایز است یا نه؟ فرمود بلی پس از این احادیث معلوم میشود که امورات راجعه بصغاریکه قیم ندارند و پدر ایشان برای آنها قیم معین نکرده و بدون وصیت مرده است راجع بر اشخاص ثقه است و اگر شخص ثقه مباشرت بر بیع و شراء صغار نماید و صلاح ایشان در بیع املاک باشد صحیح است و از جانب شرع انور ممضی و نافذ است و بعد از آن از برای آنها جایز نیست عدم امضاء و اظهار عدم رضا.

و در این احادیث امورات آنها را بحاکم شرع رجوع نفرموده اند و بلکه بر ثقه رجوع کرده اند و ایضاً در آنها نفرموده اند که در این فرض نباید میت را در خانه خود غسل بدهند و یا منزل او را اجاره نمایند و یا آنکه کسی بمنزل او داخل نشود از جهت آن میت و بلکه در این فرض هر چه صلاح صغار است در اموال ایشان اجازه فرموده اند و از برای ولی و قیم حسیه ایشان اجر فرموده اند پس غسل آنکس در خانه خود صحیح و رفتن مردمان برای برداشتن او جایز و اجر هم دارند و مقصود عدم خیانت است نه جلب نفع بر صغار و تفصیل این مسئله را در کتاب اثنا عشریه ذکر کردم.

و بالجمله امورات صغار از واجبات کفائی و از باب حسیات است و بکسی مخصوص از حاکم شرعی و غیر از او راجع نیست و همه مسلمین در آن شریکند مثل رد و حفظ مال غیر از تلف شدن و بصاحب آن برگردانیدن که از واجبات کفائیه است.

چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن غیاث روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از کسیکه ودیعه گذاشته یک نفر دزدی در نزد او چند درهم و یا امتاعی آیا آنرا بخود دزد رد بکند یا نه فرمود نه به دزد رد نکند و اگر ممکن باشد رد نماید

بصاحبش و اگر ممکن نشد در دست او مثل لقطه و چیزی یافته شده میشود پس یکسال آنرا تعریف میکند اگر یافت صاحب آنرا میدهد و اگر نیافت تصدق میکند و بعد از تصدق کردن اگر صاحب آن آمد مخیر میکند او را در میان آنکه اجر از او باشد و یا آنکه غرامه آنرا بدهد و اجر برای تصدق کننده باشد.

و در این حدیث صحیح حکم لقطه را بیان کرده و لزوم تعریف و تصدق را ذکر فرموده و حکم کرده برد مال غیر بر خود صاحب آن و در فقیه و تهذیب و قرب الاسناد در صحیحہ علی بن جعفر (ع) روایت کرده اند که سؤال کرد از حضرت کاظم (ع) از لقطه که فقیر آنرا مییابد آیا فقیر مثل غنی است در حکم آن فرمود بلی و مراد از این حدیث آنست که تعریف لقطه بر فقیر و غنی واجب است و وجوب تعریف آنوقت لازم است که از مقدار درهم و قیمت آن زیادتر باشد چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحہ ابی - حمزه روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از حکم لقطه فرمود تعریف میکنی آنرا یکسال کم باشد و یا زیادتر و فرمود و آنچه از یکدرهم کمتر شود تعریف لازم نیست و در صحیحہ ابی بصیر از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که فرمود هر کس چیزی پیدا کرد پس برای او جایز است استعمال آن تا آنکه طالب آن بیاید و زمانیکه آمد رد میکند بر او و در این حدیث جواز استعمال بعد از تعریف است نه قبل از آن بقرینه احادیث سابقه و وجوب تعریف یکسال در آن فرض است که از صاحب آن مایوس نشود و در صورت یأس سه روز نیز اکتفاء میشود چنانکه در تهذیب در صحیحہ ابان روایت کرده که یکروزی سی دینار یافتم و از حضرت صادق (ع) از حکم آن پرسیدم فرمود در کجا یافتی گفتم در وقت مراجعت کردن بمنزل خودم، فرمود در آن مکان آنرا تعریف کن تا سه روز و اگر صاحب آن پیدا نشد پس آنرا تصدق بکن. و محل این حدیث در فرض مایوس شدن است و در بعض احادیث فرموده اند که بعد از تعریف یکسال آنرا مثل مال خود قرار بدهد، و در بعض دیگر آن لقطه برای کسی است که آنرا یافته پس مراد از این احادیث اینست که بعد از یکسال تعریف چیزی دیگر واجب نیست در آن مال و بلکه آن مثل مال خود است در جواز استعمال

و تلف نمودن آن هر چندیکه بعد از آمدن صاحب آن باید عین و یا قیمت آن را باو رد بکند .

چنانکه در تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم از آنحضرت روایت کرده که سؤال کردم از حکم لقطه فرمود بر ندارید آنرا و زمانیکه مبتلا شدی بآن تعریف بکن آنرا تا یک سال و اگر صاحب آن آمد رد بکن و اگر نیامد قرار بده آنرا مثل مال خود و جاری میشود بر آن آنچه بمال خودت جاری میشود تا آنکه صاحب آن پیدا شود .

و در فقیه و قرب الاسناد در صحیحۀ علی بن جعفر روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از لقطه فرمود یکسال تعریف میکند و بعد از آن لقطه در حکم مثل مال خودش است و حضرت سید ساجدین (ع) باهل خود میفرمود که آنرا بر ندارید و سؤال کردم از کسیکه در اهم و لباس و یا حیوان می یابد چطور بکند فرمود یکسال تعریف میکند و اگر صاحب آن پیدا نشود حفظ میکند در میان مال خود تا آنکه صاحب آن بیابد و اگر فوت شد آن شخص وصیت میکند آنرا بکسی و اگر تلف شود پس آن شخص ضامن است .

و در بعض احادیث فرموده تصدق میکند بعد از تعریف آن چنانکه ذکر شد . پس از جمیع احادیث معلوم میشود که شخص مخیر است در میان تصدق و بعد از آن غرامت اگر صاحبش راضی نشود و نگاهداشتن آن تا صاحبش پیدا شود و ابدأ تنافی در میان احادیث نیست .

و در فقیه روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود افضل آنست که شخص لقطه را اخذ نکند و اگر مردمان آنرا بر ندارند صاحب آن میآید و آنرا پیدا میکند تا آنکه فرمود اگر پیدا بکنی در صحرا طعام را پس قیمت بکن آنرا و بخور و اگر صاحب آن آمد رد بکن باو قیمت را و اگر لقطه را در آبادی یافتی پس آن از برای صاحب آنست و اگر در خرابه پیدا نمود پس آن مال یابنده است .

و در کافی و محاسن در حدیث سکونی از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که

از حضرت امیرالمومنین (ع) سؤال شد از يك سفره که در راه یافته شده و در آن گوشت بسیار و نان و پنیر و تخم مرغ و يك چاقو است آنحضرت فرمود آنها قیمت میشود و آنرا میخورند زیرا که آنها اگر بماند فاسد می گردد و از برای آنها بقاء نیست و اگر صاحب آن سفره آمد غرامت میکنند برای او قیمت آنها را عرض کردند یا امیرالمومنین نمیدانند که آن مال مسلم است و یا از مجوسی است فرمود ایشان در وسعت هستند تا آنکه بدانند که آن مال مجوسی است.

و در کافی و تهذیب در صحیحه ابن سنان روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود هر که بیابد يك حیوان را و یا شتر را در صحرا که آن حیوان خسته و مانده شده و صاحب آن آن حیوان را رها نموده و آنرا وا گذاشته پس آن شخص اخذ نماید آن حیوان را و اتفاق بکند بآن حیوان و زنده گردد آن حیوان از خسته شدن و از مردن پس در این فرض آن حیوان مال آنکس است و آن مثل مباحات است و صاحب آن حق ندارد.

و مثل اینست بعض احادیث دیگر و حاصل آنها آنست که اگر کسی از يك چیزی اعراض بکند یا حیوان باشد و یا غیر حیوان و بعد از آن کسی دیگر بیاید و آنرا بردارد پس آنکس مالک آنچیز میشود و مادامیکه از آن اعراض نکرده مال دیگری نخواهد شد کم باشد و یا زیاد چنانکه در احادیث شکستن و یا غرق شدن کشتی فرموده اند که آنچه دریا بساحل انداخته مال صاحبش است و آنچه در قعر دریا مانده و از آن مأیوس شده اند پس آن مال آنکس است که بیرون آورده و از همین جهت است که هر گاه کسی زمین و ملک خود را بدون علت در مدت سه سال معطل بگذارد از دست او گرفته میشود و بکس دیگر داده میشود چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه یونس از حضرت کاظم روایت کرده اند که فرمود زمین مال خداوند تعالی است و آنرا وقف کرده بر بندگان خودش پس هر که یکقطعه زمین را در مدت سه سال متوالی معطل کند و بدون علت زراعت نکند اخذ میشود از دست او و داده شود بغیر او و هر که ترك بکند مطالبه حق خود را در مدت ده سال پس بعد از آن حق ندارد.

و ايضاً در كافي و تهذيب در صحيحهٔ يونس از مردی از حضرت صادق (ع) روايت کرده اند كه فرمود كسيكه اخذ شود از او يك قطعه زمين او و بعد از آن مطالبه نكند و در مدت سه سال مكث نمايد و طلب نكند حلال نيست براي او بعد از سه سال مطالبه آن زمين و بعض علماء در اين حكم تأمل کرده از جهت حديث حضرت امير المؤمنين در نهج البلاغه كه حق جديد است هر چنديكه ايام طول بگذرد و باطل مخدول است هر چنديكه اقوام بآن نصرت بكنند .

و در نظر قاصر منافات درميان اينها نيست زيرا كه فرمايش نهج البلاغه در كليۀ حقوق است و اما دو حديث سابق پس در خصوص زمين است و تخصيص عمومات از ضروريات است و جاي تأمل نيست و در زمين وحوش و طيور و حشرات و حيوانات و انسان حق دارند و همه آنها از آن زمين بهره مند ميشوند از علف و از حاصل آن و صاحب شرع انور نيز از آن حق دارد كه زكوة و دهيك حاصل است و اگر صاحب زمين مهمل باشد و زمين خود را معطل نمايد و خودش از آن زمين چيزی نخواهد صاحب شرع عليه السلام حق فقرا و وحوش و طيور و حشرات را ميخواهد و راضی بتلف شدن حق آنها نميشود و زمين را از آنكس اخذ ميكند و بكسي رد می نمايد كه زمين را در هر ساله زراعت كند و حقوق مخلوق از آن برداشته شود .

و در اين دو حديث ابدأ اشكال ندارد و از معدن عصمت صادر شده و اگر اين حكم نباشد مردمان مهمل هر زمان زمين را زراعت نميكنند و در اين حكم حضرت صاحب شرع عليه السلام زمين را زنده کرده و بنای سياست گذاشته و فرمايش سياسي فرموده .

و احاديث ديگر نيز در اين مضمون وارد شده است مثل صحيحهٔ ابن وهب در كافي و تهذيب گفت شنيدم از حضرت صادق (ع) مي فرمود هر كه بيايد بريك زمين خراب پس آنرا آباد بکند و نهر آنرا جاري نمايد و آنرا تعمير کند پس در حاصل آن واجب است زكوة پس هر گاه آن زمين از براي ديگري بود قبل از او و او غائب بود و آنرا خراب نموده بود و بعد از آن بيايد و آنرا طلب کند حق ندارد بدرستيكه زمين از براي خداوند تعالی است و براي آنكس است كه آنرا آباد بکند بعد از خراب شدن .

و مثل صحیحه ابی خالد در کافی و تهذیب از حضرت باقر (ع) در حدیث مفصل که هر که احیاء و زنده و آباد نماید يك زمین را از مسلمانان پس تعمیر بکند آنرا و اداء نماید خراج آنرا بر امام از اهل بیت حضرت امیر المؤمنین (ع) و از برای او است آنچه از منافع از زمین بخورد پس هر گاه همان شخص ترك نماید آنرا پس بعد از آن اخذ کند آن زمین را شخصی از مسلمین و تعمیر کند و زنده نماید آنرا پس او احق است از شخص سابق بر آن زمین پس شخص دویم اداء بکند خراج زمین را باهل بیت آنحضرت و از برای او است آنچه از حاصل آن بخورد تا آنکه حضرت صاحب الزمان ع ظاهر شود تا آخر حدیث .

و مثل صحیحه حلبی و ابن خالد در تهذیب که گفت سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسیکه بزمین خراب بیاید و آنرا تعمیر و احیاء کند و آب آنرا جاری و در آن زراعت نماید چه واجب است بر او فرمود زکوة گفتم اگر صاحب آن زمین شناخته شود فرمود حق او را اداء بکند یعنی از حاصل زمین حق صاحب زمین را اداء نماید .

و در میان این احادیث منافات نیست زیرا که هر دو حدیث یونس در صورت اعراض مالک است و یا در فرض ترك زمین است با عمد بدون علت و اهمال کردن بدون جهة است و حدیث ابن وهب و ابی خالد در فرض عدم قدرت و غیبت است و حدیث ابن خالد در صورت حضور مالک و عدم قدرت او است بر تعمیر زمین و صاحب وسایل الشیعه قبل از ذکر این احادیث فرموده هر که يك زمین را زنده کند و بعد از آن ترك نماید و خراب شود ملک او از آن زمین زایل میگردد و ملک کسی میشود که آنرا آباد بکند و هر چندیکه ملک احیاء کننده اول بوجهی باقی است و بر احیاء کننده دویم واجب است اجرت زمین را بدهد تمام شد کلام آن مرحوم و این کلام در حدیث ابن خالد فی الجملة جاری میشود نه در دو حدیث اول .

و در کافی و تهذیب در صحیحه محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که فرمود هر قومیکه احیاء بکنند زمین را و تعمیر نمایند آنرا پس آنها احق هستند بآن زمین و آن مال ایشان است .

و در صحیحۀ زرارۀ وابن مسلم و ابی بصیر و فضیل و بکیر و حمران و عبدالرحمن از حضرت باقر و صادق (ع) روایت کرده اند در کافی و تهذیب که حضرت رسول خدا (ص) فرموده هر که زمین موات و خراب را احیاء بکند پس آن زمین مال او است و امثال این احادیث بسیار است .

پس بنا بر مضمون آنها کسیکه یک زمین خراب را تعمیر کرد و برای خودش خانه و دکان و محل گذران بنا نمود پس آن ملک او است و کسی دیگر بر او حق ندارد از حاکم شرعی و غیر از او و اگر بگوید که آن محل را باید آباد کننده از حاکم شرع اجاره بکند پس اشتباه محض است و فتوی بصد احادیث متواتره است و حکم بخلاف صاحب الشریعه است و انکار این همه احادیث است و بطلان آن مثل آفتاب روشن است . و اگر کسی در زمین غیر زراعت بکند بدون اذن مالک با بودن زمین آباد پس زراعت و حاصل زمین از زراعت کننده است و باید اجرت زمین را بمالک آن رد بکند چنانکه در کافی و تهذیب در حدیث ابن خالد روایت نموده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسیکه در زمین غیر بدون اذن او زراعت بکند و زمانیکه زراعت بکمال رسید صاحب زمین آمد و گفت زراعت مال من است زیرا که تو بدون اذن من زراعت کردی و من مخارج ترا رد میکنم فرمود زراعت از برای زارع است و از برای صاحب زمین کرایه زمین میرسد .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم روایت نموده اند در کسیکه یک محوطه را کرایه کرده و در آن محوطه باغ است و کرایه کننده باغ در آن نخل و درخت میوه کاشت و یا غیر از آنها و از صاحب باغ اذن نگرفت در کاشتن آنها فرمود لازم است کرایه و قیمت عادلۀ آنها را صاحب باغ رد میکند اگر باذن او آنها را کاشته باشد و اگر بدون اذن او کاشته باشد پس باید کرایه او را بدهد از جهت درختها و از برای او است آنچه کاشته و قلع میکند و میبرد بر هر جائیکه خواسته باشد .

و در تهذیب از عبدالعزیز روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسیکه غصب نماید یکقطعه از زمین را و بنا گذاشته در آن زمین فرمود بر میدارد

بنای خود را و تسلیم میکند تربت را بصاحب آن و از برای ریشه ظالم حق نیست و بعد از آن فرمود که حضرت پیغمبر (ص) فرموده هر که غضب بکند زمین کسی را تکلیف میشود براو در روز قیامت که خاک آنرا بمحشر نقل نماید .

و در فقیه در حدیث مناهی حضرت رسول (ص) فرموده هر که خیانت نماید بر همسایه خود يك وجب زمین را خداوند تعالی آنرا برگردن او طوق میکند در روز قیامت و در نهج البلاغه آنحضرت فرمود سنك مغضوب در خانه رهن است برای خراب شدن آنخانه و در احادیث بسیار حرمت غضب و عذاب آن ذکر شده .

و دیگر مثل زمین موات است در جواز اخذ کردن آن و حلال بودن مالک شدن آن چنانکه ذکر شد اخذ کردن حیوانات وحشیه و طیور غیر اهلی بصید کردن و شکار نمودن و با هر نحو بدست آوردن آنها ولکن شرط است در حلال بودن خوردن گوشت و حوش و طیور غیر اهلی کشتن آنها با سلاح و بسم الله گفتن در وقت زدن آنها چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن قیس از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود هر که زخم بکند شکار را با سلاحی و ذکر نماید اسم خداوند تعالی را در وقت زدن و بعد از یکشب و دوشب مرده باشد و حیوانات درنده از آن نخورده باشند و معلوم شود که با آن سلاح مرده است پس گوشت آن خورده میشود .

و در این حدیث سلاح ذکر شده و مراد از سلاح آلات قتاله است از نیزه و شمشیر و تفنگ و مثل آنها زیرا که تفنگ و مثل آن سلاح است و زخم کننده شکار است و اگر این حیوانات را بخواهند ذبح نمایند و یا سایر حیوانات اهلی را .

پس در ذبح آنها چهار شرط است اول مسلم بودن ذبح کننده و دویم بسم الله گفتن او سیم روی بقبله بودن آن حیوان و چهارم بریدن اوداج اربعه و قطع چهاررک بزرگ از گردن آن چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن حجاج روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت کاظم (ع) از بریدن سر حیوان با سنك چنماق و قصب و نی و عود که لوح تیز باشد و زنان با آنها در وقت نیافتن چاقو سر حیوان را میبرند فرمود وقتیکه قطع اوداج اربعه شد عیب ندارد .

و از این حدیث معلوم شد که مقصود بریدن سر حیوان است با هر چه باشد از

سنگ و نی و غیر از اینها و در بعض احادیث وارد شده که باید سر حیوان با حیدر بریده شود نه بغیر از آن پس مراد از آن احادیث یا کراهت غیر حدید است از جهت زیاده نشدن اذیت حیوان و یا آنکه مراد از حدید آلت تیز است زیرا که حدید از حدت است و حدت بمعنای تیزی است و هر چه تیز است پس آن چیز حدید است و یا آنکه احادیث حدید محمول است بر تقیه .

و اما شرط بودن مسلم و بسم الله در ذبح پس در کافی در صحیحه ابن مسلم روایت کرده که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) از کسیکه ذبح میکند و بسم الله نمیگوید فرمود زمانیکه نسیان نمود عیب ندارد و تیسکه مسلم باشد و ذبح را خوب بکند و در آیه شریفه فرموده فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ولا تأکلو مما لم یذکر اسم الله علیه یعنی بخورید از آنچه نام خداوند تعالی در آن ذبح شده ذکر شود و نخورید از آنچه در آن نام حق تعالی ذکر نشده و احادیث در این مضمون بسیار است و در صورت نسیان بسم الله نکفتن عیب ندارد مثل نسیان روی بقبله نمودن حیوان ذبح شده چنانکه در کافی صحیحه ابن مسلم روایت کرده که سؤال کردم از آنحضرت از کسیکه ذبح کرده و جاهل شده از استقبال نمودن آن بطرف قبله فرمود بخورید از آن گفتم بدرستی که او با عمد آنرا روی بقبله نکرده فرمود نخورید از آن و نخورید از آنچه نام خداوند تعالی را ذکر نکرده اند .

و فرمود زمانیکه اراده نمودی ذبح کردن حیوان را پس روی بقبله کن آنرا . و در کافی در صحیحه حلبی روایت کرده که سؤال کردند از حضرت صادق (ع) از ذبح شده بسوی غیر قبله فرمود عیب ندارد زمانیکه با عمد نباشد و از این احادیث معلوم میشود که در صورت نسیان بسم الله و قبله ذبیحه حلال است و در فرض ترك کردن با عمد حرام و دو شرط سابق که قطع اوداج اربعه و بودن ذبح کننده مسلمان پس آنها شرط واقعی است و در فرض علم و جهل و نسیان فرق ندارد .

و مثل این شرط واقعی است حرکت حیوان بعد از ذبح آن و یا خارج شدن خون معتدل از آن چنانکه در تقیه و تهذیب در صحیحه ابی بصیر روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از گوسفندی که ذبح کردند و حرکت نکرد و خون از آن

بیرون آمد فرمود نخورید بدرستی که حضرت امیر المؤمنین (ع) میفرمود زمانیکه حرکت کرد پای و یا چشم آن حیوان ذبح شده پس بخورید آنرا.

و در کافی و تهذیب و محاسن در حدیث حسین بن مسلم روایت کرده اند که آنحضرت فرمود و اگر بوده باشد حیوان ذبح شده که خون معتدل از آن بیرون بیاید در موقع ذبح پس بخورید و اطعام بکنید و اگر خون آن خارج شود با ثقل و بدون چیدن پس نزدیک نشوید بر آن.

و همه این شرایط بغیر از مسلم بودن ذبح کننده در حال اختیار است و در وقت اضطرار مثل اینکه آن حیوان بچاه و مثل آن افتاده باشد و یا آنکه عاصی و متمرد شود پس در هر یکی از اینها زخم کردن آن حیوان بر هر نحویکه باشد کافی است چنانکه در کافی و فقیه در صحیحۀ ابن قاسم از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که گاوی در کوفه عاصی شد و قادر بگرفتن آن نشدند پس مردمان هجوم کردند بآن و بشمشیرها آنرا کشتند و بحضور حضرت امیر المؤمنین (ع) آمدند و سؤال نمودند، فرمود حلال است و تذکیه آن همین است.

و در فقیه در صحیحۀ دیگر روایت کرده که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) از شتریکه بچاه افتاده پس بریده شد از طرف دمش فرمود عیب ندارد زمانیکه ذکر شود بسم الله بر آن. و در محاسن از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که هر حیوانیکه بچاه افتاده باشد و قدرت بر ذبح آن نشود پس میبرند آنرا از هر عضویکه قادر بآن باشند و نام خداوند تعالی بر آن ذکر میکنند و بعد از آن خورده میشود.

و اگر در شکم حیوان ذبح شده بچه بوده باشد تمام و موی دار پس آن بچه نیز با ذبح شرعی مادرش حلال است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن شعیب روایت کرده اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از بچه حیوان تذکیه شده فرمود زمانیکه تمام باشد و موی دار شود خورده میشود.

و اگر گوشت را از بازار مسلمانان بخرند حلال است چنانکه در کافی و فقیه و تهذیب در صحیحۀ فضیل و زراره و ابن مسلم از حضرت صادق سؤال شد از خریدن گوشت از بازار و حال آنکه دانسته نمیشود که قصابها چطور ذبح کرده اند فرمود

بخورید و قتیکه در بازار مسلمانان بوده باشد و سؤال نکنید از آن و اما تذکیره ماهی و حلال بودن آن پس موقوف است به بیرون کردن مسلم آنرا از آب در حال زنده بودن چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ شحام از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که سؤال کردند از شکار کردن ماهی و حال آنکه بر آن بسم الله نمیگویند فرمود عیب ندارد زمانیکه اخذ کنند آنرا در حال زنده بودن آن .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده اند که عرض کردم بحضرت باقر (ع) که ماهی میآورند و آن ماهی قشر و فلوس ندارد چه میفرمائید در آن فرمود بخورید از آن ماهی که قشر و فلوس دارد و نخورید از آنکه فلوس ندارد و مثل اینست احادیث بسیار در این مضمون و بنا بر صریح اینها هر چه فلوس ندارد حرام است . و اما حیوانات صحرا از وحوش و طیور پس هر چه درنده باشد و از مرغان مخلب و چنگال داشته باشد گوشت آن حرام است چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن فرقد روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود هر حیوانیکه صاحب ناب و درنده باشد و هر مرغیکه صاحب چنگال شود حرام است و مثل اینست احادیث کثیره در این معنی .

و علامت حرمت حیوان یکی درنده بودن آنست که ذکر شد و دیگر مسوخ بودن است چنانکه در کافی و تهذیب و علل الشرایع و محاسن از ابن خالد روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت کاظم (ع) از گوشت فیل آیا حلال است؟ فرمود حلال نیست گفتم علت حرمت چیست؟ فرمود زیرا که آن در مثال حیوان مسخ شده است و بدرستی که خداوند تعالی حرام کرده گوشت مسخ شده را و آنچه در مثال و شکل آنها باشد و احادیث در حرمت مسخ شده ها بسیار است .

و علامت حرمت طیور یکی چنگالدار بودن مرغ است که درنده است و دیگری صاف رفتن و پر نزدن آن مرغ است در اغلب اوقات طیران چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ زرارة روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) از آنچه حلال است از مرغان فرمود بخورید از آنچه پر میزند و نخورید از آنچه صاف میرود . و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن مهران روایت کرده اند که حضرت صادق (ع)

فرمود بخورید از مرغان صحرا آنچه را که چینه دان داشته باشد و از مرغان آبی آنچه سنگدان داشته باشد مثل سنگدان کبوتر نه آن مرغیکه معده داشته باشد مثل معده انسان تا آنکه فرمود سنگدان و چینه دان امتحان میشود با آنها آن مرغیکه طیران آن معروف نشود و مرغیکه مجهول باشد و در کافی و تهذیب در موقفه و بلکه صحیحه ابن بکیر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود بخورید از مرغان آنچه را که سنگدان و یا چینه دان داشته باشد و یادر پایش خار شود مثل خار خروس و از امثال این احادیث بسیار است وقتیکه حلال و حرام مرغان معلوم شد پس تخم آنها نیز معلوم میشود.

و اگر در جائی تخم مرغ یافته شد و معلوم نگردید که از کدام مرغ است پس امتحان میشود باختلاف دو طرف آن چنانکه در کتب اربعه در صحیحه زراة روایت کرده اند که سؤال کردند از حضرت باقر (ع) از تخم مرغیکه در نی زارها یافته میشود و حلال و حرام آن معلوم نشود فرمود آنچه دو طرف آن مختلف شود بخورید و آنچه هر دو طرفش مساوی شود نخورید و از نحو این احادیث بسیار است.

و از حیوانات صحرا آنچه درنده است و یا مسخ شده است بصریح احادیث گذشته حرام شد و اما حیوانات دریا پس آنچه در صورت و مثال صحرائی باشد در حکم حیوان صحرائی است چنانکه در فقیه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود هر آنچه در صحرا حلال است پس مثل آن حیوان در دریا حلال است و هر چه در صحرا حرام است پس مثل آن در دریا حرام است.

و اما آنچه در حیوان حلال گوشت حرام است

پس در کافی و تهذیب و محاسن از ابن عبدالحمید روایت کرده اند که حضرت کاظم (ع) فرمود حرام است از گوسفند هفت چیز خون و خصیتان و قضیب و مثانه و غده ها و طحال و مراره و در بعض احادیث گوشت های دل حیوان و نخاع آن نیز ذکر شده و در بعض دیگر فرج حیوان و بچه دان نیز ذکر گردیده و در بعض دیگر حدقه های چشم و خرزۀ دماغ قتل شده و در بعض دیگر علبا و اوداج نیز ذکر گردیده و علبا در کردن حیوان میشود و اوداج در گلوی آن.

و علت حرمت در ایتها مضر بودن آنها است در مزاج انسان چنانکه در کافی و علل و محاسن در صحیحۀ مسمع از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود وقتیکه گوشت خریدید پس بیرون کنید از آن غد را بدرستی که آن حرکت میدهد رگهای جذام را و در کافی در حدیث دیگر از آنحضرت روایت کرده که خداوند عالم جذام را از بهود برداشت از جهت خوردن آنها چغندر را و بیرون کردن آنها رگها را از گوشت.

و اما آنچه از میتة پاك است

پس در فقیه و در خصال در صحیحۀ ابن ابی عمیر روایت کرده که حضرت صادق فرمود ده چیز در گوسفند میتة پاکست قرن و حافر و استخوان و دندان و انفحه و شیر آن حیوان و مویش و پشم آن و پرهای آن و تخم آن میتة اگر مرغ باشد و مثل اینست احادیث دیگر در این مضمون و اگر یکی از این اشیاء مذکوره با رطوبت با میتة ملاقات کرد باید شسته شود و اما شیر پس باید آنرا چنان بیرون نمایند از پستان حیوان که ملاقات با جلد میت نکند و بظاهر آن نرسد و این با اسباب ممکن میشود که ابدأ آن شیر بمیت نمیرسد مثل لوله و غیره.

و از جمله اشیاء نهی شده گوشت آن حیوانست که آنرا سلاح و یا قصاب نفخ نموده چنانکه تقفی در کتاب غارات از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که داخل بازار شد و فرمود ای قصابها هر که نفخ بکند بگوشت پس آنکس از ما نیست و از این حدیث شدت منع ظاهر میشود و علت آن واضح است زیرا که در بعض اشخاص مرض و ناخوشی میشود و بسبب نفخ او بگوشت مرض او سرایت میکند بآنکسیکه آنرا میخورد و در احادیث از مباشرت مجذوم و مبروص نهی فرموده و امر بگریختن از جای و بائی کرده اند و بلکه جذام و برص را از اسباب فسخ زوجیت قرار داده اند در اجادیت پس بنابراین هر چه باعث سرایت و کثافت گردد پس باید از آن احتراز و اجتناب نمود از جهت حفظ صحت از امراض سرایت کننده.

و مراد از این احادیث همان حفظ صحت است که عقلا و شرعا واجب است

ولکن در ایران ما مسلمانان و در بلدان ما ایرانیان از مسئله عقلی و شرعی حفظ صحت خبر نداریم و بفرمایش ائمه دین خودمان عمل نمیکنیم چنانکه از زراعت و تجارت و صنعت بدون اطلاع هستیم چنانکه در سابق ذکر شد همچنین از ملاحظه حفظ صحت بدون خبریم و ملاحظه اسباب سلامتی بدن نداریم و عامل بواجب عقلی و شرعی در این خصوص نیستیم والا این همه کثافات در آبها و حمامها و زاهها و کوجهها دردها و شهرها چیست و این قذارات و متنفرات و نجاسات در آب خوردن در نهرها و جویها از چه جهت است پس لابد است از جهت حفظ صحت ادارات بلدیة در مملکت اسلامیة تشکیل شود از جانب اولیاء امور دولت و ملت و با حسن تدبیر و احسن تقدیر و با اطلاع حکماء خبیر و اشخاص بصیر در حفظ صحت بلاد و محفوظ بودن عباد از امراض سرایت کننده و از اسباب فساد کوشش نماید و مردم عوام را از آنها حفظ بکنند و اولیاء حمامها را شیر دار و لوله دار نمایند و آبها را محفوظ کنند و بقدر امکان نگذارند که کسی بآنها کثافت و قذارت و نجاست داخل بکند و آبهای مسلمانان را ضایع نماید و حمامها را کثیف کند و آب لطیف خلق را مخلوط بانواع اجثاب و ماده حیات مسلمین را مملو از ارجاس و انجاس بنماید و اسباب بدبویی و آلات تنفیری را در راههای ایشان نیندازد و باعث امراض گوناگون نشود و مسلمانان را از بلاد خود متنفر نکند و باعث کثافت مملکت و اذیت ملت نگردد و بلکه همیشه ناظر بلدیة و منصوب از جانب دولت در مقام تأدیب این نحو اشخاص و تنبیه صاحب اینگونه ارجاس باشد تا آنکه مردمان عوام و بدون علم از انانم در مقام عمل باحکام و اطاعت شرع اسلام باشند زیرا که در شرع انور و در طریقه حضرت پیغمبر نهی صریح و منع بدون تلویح از تلویث آب و تکثیف آن وارد گردیده .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحہ ابن حازم روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود زمانیکه آمدی بر نزد چاهی و حال آنکه تو جنب باشی و دلو و چیزی دیگر نیافتی که آب برداری پس تیمم بکن بدرستی که خداوند آب همان خداوند خاک است و واقع نشوی بچاه و فاسد نکنی بر قوم آب ایشان را .

و ایضاً در کافی و تهذیب در صحیحه ابن ابی العلاء روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از کسیکه مرور میکند بر چاهی و با او دلو نیست فرمود جایز نیست برای او اینکه نازل شود بچاه برای وضو و یا غسل بدرستی که خداوند آب همان خداوند خاک است پس تیمم بکند.

و در فقیه و محاسن در صحیحه حلبی روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از مردی که عبور مینماید بچاهی و با او دلو نیست فرمود جایز نیست برای او داخل شدن آنچه زیرا که خداوند آب همان خداوند زمین است پس تیمم بکند.

و معنای این احادیث آنست که در چاههای راهها که دو و سه درجه دارد و شخص وارد آن میشود بعد از چند قدم پایین رفتن و داخل آب میگردد برای وضوء و غسل نه آن چاههای متعارف است که بدون دلو و ریسمان کشیدن آب ممکن نشود و الا نهی و منع آنحضرت از داخل شدن بچاه معنی ندارد و مراد سؤال کننده اینست که داخل در میان آب چاه شود و در آنجا غسل و یا وضو بجا بیاورد پس آنحضرت منع نمود از دخول چاه و غسل کردن در آن و فرمود فاسد نکن بر قوم آب خوردن ایشان را بجهت غسل نمودن و آب را گل آلود مکن و تیمم بکن پس باید ملاحظه شود که چقدر حضرات ائمه (ع) نظافت آب را منظور فرموده اند که راضی نمیشوند شخص جنب داخل آب شود و غسل بکند که مبادا آب مردمان گل آلود گردد و یا آن قوم از آب متنفر شوند و غسل در آنچه باعث اذیت مسلمانان گردد زیرا که اذیت ایشان بر هر نحویکه باشد حرام است.

و چقدر احادیث وارد شده که در آب بول نکنید خصوصاً در آب غیر جاری و احادیث بسیار وارد شده که در شوارع و مشارع و در محل نزول کار و آنها و در کنار آبها بول و غایط نکنید و در زیر درخت میوه ها و در درب خانها حدث نشود و همه اینها از جهت اذیت مسلمانان و حرمت ایذاء مسلم است و ملاحظه حفظ صحت مسلمین است پس زمانیکه عوام بتکلیف اسلام عمل نکردند و باحکام دین خود عامل نشدند و باعث اذیت دیگری بودند و اسباب کثافات و تفرات فراهم نمودند و مخل آسایش و آسوده گی مردمان شدند و آب و حمام و کوچهها را ضایع کردند پس در این هنگام و در

وقت ظهور این کارها با اولیاء امور واجب است جلوگیری از این خلاف عقل و نقل و منع کردن از این ضدیت عقلی و شرعی و نهی نمودن از این تنفراک و مضرات نفوس با درست کردن حفظ صحت و ملاحظه اسباب نظافت و طهارت و اجتناب از کثیف کردن آنها و حمامها و ملوث نمودن راهها و کوچه ها و ترغیب مردمان با سبب پاکیزه گی و تحریم ایشان بر بواعث زنده گی و محفوظ شدن مسلمانان از اذیتات و کثافات و دایر شدن ادارات حفظ صحت در ولایات تا آنکه اهل ایران مثل سایر دول و ملل از امراض گوناگون محفوظ شوند و با ناخوشی های مختلفه مبتلا نشوند و نفوس ایشان سلامت و در حالت صحت باشد و نسل ایشان زیاد و عدد مسلمانین بیشتر گردد و بلکه از احادیث معلوم میشود که طریقه حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی ظهوره نیز ملاحظه حفظ صحت نفوس است در زمان ظهورش چنانکه در ارشاد مرحوم مفید در صحیحۃ ابی بصیر از حضرت باقر (ع) روایت کرده در حدیث مفصل که فرمود زمانیکه قائم ما اهل بیت ظهور نماید تشریف میآورد بکوفه و در آنجا چهار مسجد را خراب میکند و باقی نمیگذارد در روی زمین یک مسجد را که برای آن شرفه باشد مگر آنکه خراب میکند آنها را و قرار میدهد مسجد ها را بدون شرفه که چیزی از اطراف مسجد بر اهر و مسلمین بیرون نشود و وسعت میدهد طرق و شوارع بزرگ را و میشکند هر آنچه را که بر اهر و مردمان خارج شده باشد و باطل و خراب میکند کنیف و چاه و بالوعه و میزاب و ناودان ها را که بطرف راه مردمان است پس باقی نمیگذارد هیچ بدعت را مگر آنکه ازاله میکند و واگذار نمیکند هیچ سنه را مگر آنکه اقامه میکند آنرا پس اگر بودن کنیف و چاه مبال و ناودان و ضیق طریق در راهها بدعت و خلاف شرع نمیبود چرا آنحضرت اینها را ازاله میفرمود و راهها را وسعت میداد و خانهای مردمان را و مسجد ها را خراب میکرد از جهت آسایش عمومی و مسئله کنیف و ناودان و وسعت طرق همان حفظ صحت است و از جهت آن خانه مردمان را خراب میکند و بلکه حرمت گوشت سباع و درندگان از جهت حفظ صحت و مضر بودن آنها است در مزاج انسان و هم چنین حلال بودن گوشت گوسفند و گاو و شتر و امثال آنها و بلکه

حلال شدن بعض حبوبات و بقولات و حرام بودن سمومات و بعض بقولات و جمیع حشرات از جهت حفظ صحت مردمان است و محفوظ شدن آنها از تلف و ضرر و ناخوشی و امراض است.

چنانکه در کتاب تحف العقول در احادیث آل الرسول (ص) روایت کرده که فرمود اما آنچه حلال است برای انسان خوردن آن از آنچه از زمین خارج میشود پس سه صنف است از غذاها يك صنف از آنها جمیع حبوبات است از گندم و جو و برنج و نخود و غیر از اینها از حبوب و صنفهای کتجدها و غیر از این دو صنف از آنچه میشود در آن غذای انسان در بدنش و قوت او پس حلال است خوردن آن و هر چه در آن ضرر میشود بانسان در بدنش و در قوتش پس حرام است خوردن آن مگر در حال ضرورت و صنف دوم آنچه از زمین خارج میشود از جمیع صفوف میوه ها از آنچه غذا میشود برای انسان و منفعت و قوت است از برای انسان پس حلال است خوردن آن و آنچه در آن ضرر است بر انسان در خوردن آن پس حرام است خوردن آن و صنف سیم جمیع صنفهای بقولات و نباتات است و هر چیزی که بیرون میآید از زمین از نبات از آنچه در آن منافع و غذاء انسان است پس حلال است خوردن آن و آنچه در آن صنف از بقولات و نباتات ضرر است بانسان در خوردن آن مثل سموم قتاله و مثل دفلی و غیر از اینها از صفوف سمهای قاتل پس حرام است خوردن آنها.

و اما آنچه حلال است خوردن آن از گوشتهای حیوانات پس گوشت گاو و گوسفند و شتر و آنچه حلال است از گوشت حیوانات وحشی آنچه در آن انیاب و درنده گی نیست و آن مرغیکه در آن مخلب و چنگال ندارد و آنچه حلال میشود از مرغان آن مرغ است که از برای آن سنگدان باشد پس خوردن آن حلال است و آنچه سنگدان ندارد حرام است و عیب ندارد خوردن صنفهای ملخ و در حدیث دیگر بشرط طیران ملخ و اما آنچه جایز است خوردن آن از تخمهای مرغان پس هر آنچه دو طرف آن مختلف شود حلال است خوردن آن و آنچه دو طرف آن مساوی گردد پس حرام است و آنچه حلال است خوردن آن از صید دریا از صنوف ماهی آنست که برای آن فلوس باشد و آنچه در آن فلوس نباشد حرام است خوردن آن و آنچه

جایز است خوردن آن از شربتها از جمیع صنوف آنها پس آنچه عقل را تغییر ندهد کثیر آن پس عیب ندارد خوردن آنها و آنچه در آن تغییر عقل باشد در کثیران پس قلیل آن نیز حرام است و این حدیث صحیح جامع است بجمیع اصناف خوردنیها و آشامیدنیها و حلال و حرام بودن جمیع آنها از جهت منفعت و مضرت است و بسبب حفظ صحت و سلامت بودن انسان است از مضرات و مفسدات .

پس بنا بر این حفظ صحت از واجبات عقلی و از لوازمات شرعی است چنانکه ذکر شد پس باید در لوازم صحت و حفظ نفوس اهتمام نمود و اسباب آنرا فراهم کرد و مردمان بدون علم را مطلع گردانید و در آسایش عمومی کوشش و جدیت کرد تا آنکه عدد نفوس اسلامی و افراد نوع انسانی از جهت فراهم شدن حفظ صحت زیاده شود و اطفال ایشان از جهت عدم آن تلف نشود .

و از جمله اسباب آسایش نوع انسان و بقای آن در اعصار و ازمان مسئله تزویج و نکاح است و آن نیز راجع است بحفظ صحت فی الجمله و باعث ازدیاد انسان و بقای نسل آنست و سبب آسوده گی بشر است و در احادیث چقدر ترغیب و تحریص وارد شده بر تزویج کردن و در ذکر فواید آن از دنیاوی و اخروی چنانکه :

در فقیه از ابن حکم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرموده بناننده در اسلام چیزی بیکه محبوب تر باشد بخداوند عالم از تزویج کردن و ایضا روایت کرده که آن حضرت فرموده برای خودتان اهل بیت اخذ نکنید زیرا که زوجه اخذ کردن باعث رزق است برای شما . و در خصال از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود تزویج بکنید بدرستی که آن سنت و طریقه پیغمبر (ع) است بدرستی که آن حضرت میفرمود هر که دوست بدارد که تابع طریقه من شود پس بدرستی که از طریقه من تزویج کردن است و طلب اولاد نمودن و من در روز قیامت بکثرت شما مباحث خواهم نمود بسایر امتها . و در کافی و فقیه در صحیحۃ ابن قدام روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود دو رکعت نماز که تزویج کننده بجا میآورد افضل است از هفتاد رکعت نماز که شخص عزب و بدون زوجه بجا بیاورد .

و در فقیه روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده دو رکعت نماز صاحب

زوجه افضل است از قیام شب و صیام روز مرد عذب .

واز این احادیث در فضیلت تزویج و در ذم ترك آن بسیار است و در آیه شریفه امر فرموده بر تزویج کردن و زن دادن باشخاص بدون زن و در بعض افراد تزویج نمودن واجب است مثل کسیکه اگر زوجه نداشته باشد فعل حرام خواهد نمود بآبودن قدرت تزویج در آنکس و اگر قدرت تزویج داشته باشد و خوف وقوع بحرام نداشته باشد در حق او مستحب است و اگر قدرت تزویج داشته باشد و خوف وقوع بحرام نداشته باشد در حق او مستحب است و اگر قدرت بمخارج زن نداشته باشد پس باید صبر بکند و روزه بگیرد چنانکه در آیه شریفه میفرماید : **و لیتعفف الذین لایجدون نکاحاً حتی یغنیهم الله من فضله** یعنی باید طلب عفت بکنند آنکسانیکه نمیابند قدرت ب نکاح کردن را تا آنوقتیکه خداوند تعالی ایشان را از فضل خودش غنی بکند . و در تزویج نمودن کفو بودن لازم است و اگر شخصی که کفو باشد دختر و یا خواهر کسی را خواسته گاری نماید اجابت آن کس لازم است چنانکه در کافی روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده نکاح بکنید از کفوها و بنکاح بدهید بر کفوها .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن مهزیار است که ابن اسباط نوشت بحضرت جواد (ع) در امر دخترانش و اینکه او مثل خود را پیدا نمیکند تا آنکه باو بدهد پس آنحضرت نوشت در جواب او که حضرت پیغمبر (ص) فرموده زمانیکه بیاید در نزد شما کسیکه راضی میشوید از دین و خلق او پس تزویج بکنید او را و اگر در این صورت اجابت نکنید فتنه و فساد بزرگ میشود در زمین .

و ایضاً در کافی و تهذیب در حدیث واسطی است که نوشتم بآنحضرت و سؤال کردم از نکاح پس نوشت بمن که هر که خطبه نماید از شما و خواستگاری بکند پس اگر از دین و امانت او راضی بشوید او را اجابت نمائید .

و در کافی و فقیه در صحیحۀ ابان است که حضرت صادق (ع) فرمود کفو عبارتست از اینکه بوده باشد خطبه کننده عقیف و در نزد او یسار و وسعت شود .

و در تهذیب در صحیحۀ ابن فضیل است که آنحضرت فرمود کفو آنست که عقیف شود و در نزدش وسعت مخارج زن باشد .

و در امالی مفید ثانی از حضرت صادق و رضا (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر فرموده بنکاح دادن دختر او را رق و کنیز میکنید پس نظر بکنید که بکدام کس کنیز میدهد دختر خودتان را .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن ابی عمیر است که حضرت صادق (ع) فرمود حضرت پیغمبر (ع) فرموده که شارب خمر تزویج نمیشود زمانیکه خطبه کند و ایضا در کافی و تهذیب در حدیث ابی الریبع از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت رسول (ص) فرموده هر که مسکر بخورد تزویج کرده نمیشود زمانیکه خطبه بکند .

و در کافی در صحیحۀ علاء از آنحضرت روایت کرده که حضرت رسول (ص) فرموده شارب مسکر هر گاه مریض شد عیادت نکنید و اگر خواستگاری نمود اجابت ننمائید .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ احمد بن محمد از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود هر که دخترش را بشارب خمر تزویج بکند پس قطع کرده رحم خود را و از این احادیث بسیار است و همه آنها را در کتاب اربعین در اربعین ذکر کرده ام و از آنها حرمت تزویج شارب الخمر معلوم میشود و در کفو بودن تدین و عفت را شرط فرموده اند و در خوردن مسکر تدین و عفت نیست پس بخلاف شرط صاحب شرع انور دختر بکسی تزویج نمودن حرام میشود و قطع رحم میگردد و آن دختر کنیز و اسیر هست شده می گردد و بسا میشود عصمت و عفت آن دختر در خانه شوهر شارب خمر از بین میرود چنانکه بسیار اتفاق افتاده و در نظر حقیر مضمون احادیث حرمت اجابت خوردن مسکر است .

و در کافی در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) از کسیکه اراده دارد اینکه تزویج نماید یک نفر زن را آیا جایز است که نظر بکنند بر او فرمود بلی بدرستی که او را میخورد بر ثمن زیاد .

و مثل اینست احادیث بسیار در این مضمون و در بعض احادیث محاسن و هموی او را نظر میکند و در فقیه و تهذیب در صحیحۀ صفوان است که سؤال کرد از حضرت رضا (ع) از کسیکه زوجه جوان دارد پس امساك میکند از جماع او چندماه و يك سال

و ازادهٔ اضرار بآن ندارد و مصیبت واقع میشود آیا گناهکار است یا نه؟ فرمود زمانیکه ترك کند زن خود را چهار ماه گناهکار است و مثل اینست احادیث زیاد در تفسیر آیهٔ ظهار و ایلاء و مضمون همهٔ آنها اینست که جایز نیست برای زوج ترك جماع زن خود زیاده از چهار ماه و اضرار زن حرام است.

و چنانکه بر شوهر واجب است وقاع زوجه در مدت مذکور و همچنین بزن واجب است اطاعت زوج در هر وقتیکه اراده داشته باشد وقاع را چنانکه در کافی و فقیه در صحیحہ ابن مسلم روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود که یک نفر زن بحضور حضرت پیغمبر آمد و عرض نمود چیست حق شوهر در ذمهٔ زنش؟ فرمود اینکه اطاعت کند او را و عصیان نکند و تصدق ننماید از خانهٔ زوج مگر باذن او و روزهٔ مستحب نگیرد مگر با اجازهٔ او و منع نکنند نفس خود را از شوهرش و هر چندیکه در کجاوهٔ شتر باشد و خارج نشود از خانهٔ او مگر باذن او و اگر بیرون شود بدون اجازهٔ او لعنت میکند بزن ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب تا آنکه بخانه بر گردد آن زن عرض کرد کدام کس حقش بزرگ است بمرد؟ فرمود پدرش و عرض نمود حق کدام کس بزرگ است بر زن؟ فرمود حق شوهرش عرض کرد آیا حق من در ذمهٔ شوهر مثل حق او است در ذمهٔ من؟ آنحضرت فرمود نه و بلکه حق زن از صد یکی نیست در ذمهٔ زوج او.

و در کافی و عقاب الاعمال از ابن صبیح از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت پیغمبر (ص) فرمود هر زنیکه زینت کند و خود را معطر نماید و از خانه خارج شود پس آن زن لعنت شده میشود تا آنکه بخانهٔ خود مراجعت نماید.

و از نحو این احادیث بسیار است و از حد توأتر بیشتر است و حقوق زوجین را بر همدیگر در کتاب مسائل لنجفیه تفصیلاً ذکر کرده ام و چونکه در این احادیث خارج شدن زن را از خانه و زینت نمودن او را بغیر از شوهر خود حرام فرموده و باعث لعنت کرده.

پس مناسب است در اینجا ذکر چند حدیث دیگر در مسئلهٔ نظر مرد و زن بهمدیگر.

و در کافی و فقیه و محاسن در صحیحۀ عقبه روایت کرده اند که شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود نظر کردن باجنبی سهم مسمومی است از سهمهای ابلیس و چقدر نظرها باعث حسرتهای طولانی شده .

و در کافی در صحیحۀ ابی جدیله از حضرت باقر و صادق (ع) روایت کرده که فرمودند هیچ کس نیست مگر آنکه او میرسد بحضرت زنا پس زنا را چشمها نظر است و زنا را دهان بوسه است و زنا را دستها لمس و مس کردن است تصدیق کند فرج آنکس و یا تکذیب نماید .

و در فقیه در صحیحۀ عقبه است که حضرت صادق (ع) فرمود نظر کردن تیر زهر آلود است از تیر های ابلیس هر که ترك کند نظر را از برای رضای خداوند تعالی عطا میکند باو امن و ایمان را که طعم آنرا مییابد .

و در صحیحۀ کاهلی روایت کرده که آنحضرت فرمود نظر بعد از نظر زراعت میکند در قلب شهوت را و کفایت میکند این بصاحب نظر از جهت فتنه .

و در علل الشرایع و عیون الاخبار در صحیحۀ ابن سنان در آنچه حضرت رضا باو نوشته فرموده و حرام نموده خداوند تعالی نظر کردن را بمویهای زنان از جهت اینکه در نظر است تهییج مردان و بهیجان آمدن ایشان و آنچه در اینست از فساد و داخل شدن در آنچه حلال نیست و تحمل نمیشود نمود و همچنین حرام است آنچه بموی شیهه شود مگر نظر کردن بزنانیکه خداوند فرموده والقواعد من النساء اللاتی لایرجون نکاحاً فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة یعنی قعود کنندگان از زنان که امید نکاح کردن ندارند پس عیب ندارد برای آنها اینکه ساتر موی و روی خودشانرا نپوشند در حالتیکه با زینت خارج نشوند و بعد از آن فرمود پس عیب ندارد نظر کردن بموی آنها .

و از این احادیث بسیار است و در این مقام آیه شریفه کافی است قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم یعنی بگو بمؤمنین که چشم خودشان را از نامحرمان بپوشند و چنانکه نظر کردن مرد حرام است بزنان نامحرم همچنین نظر نمودن زن بمرد نامحرم حرام است چنانکه در عقاب الاعمال از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود شدید شد

غضب خداوند تعالی بر زن شوهرداریکه بر نماید چشم خود را بغیر از زوج خودش و بکسی غیر محرم خود پس اگر این طور بکند حبط و ضایع میکند خداوند تعالی هر عملیکه کرده و اگر فراش مرد را بکس دیگر بدهد یعنی زن با مرد دیگر عمل قبیح بکند حق میشود بخداوند عالم که آن زن را بآتش دوزخ بسوزاند بعد از عذاب قبر. و در مکارم الاخلاق مرحوم طبرسی از ام سلمه روایت کرده که من در نزد حضرت پیغمبر (ص) بودم با میمونه پس داخل شد ابن ام مکتوم و این آن زمان بود که آنحضرت امر بحجاب فرموده بودند پس آنحضرت بما فرمود حجاب نمائید و چشم خودتان را از او پپوشانید ما عرض کردیم آیا او نایبنا نیست؟ و ما را که نمی بیند، فرمود شما که کور نیستید و او را می بینید.

و مثل اینست حدیث کافی در داخل شدن ابن ام مکتوم بر عایشه و حفصه که حضرت پیغمبر (ص) بآنها فرمود خود را از او مستور نمائید.

و در این خصوص احادیث بسیار وارد شده و آیه شریفه در این مسئله کفایت کرده که **قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ** یعنی بگو بزنان ایمان آورندگان که چشم خود را از نامحرمان پپوشانند.

و در حدیث کاهلی نظر را باعث فتنه و در خبر ابن سنان سبب فساد فرموده اند و معلوم است که چیزیکه سبب فتنه و فساد شود و باعث ارتکاب حرام گردد چنانکه در حدیث ابن سنان تصریح بآن شده حرام خواهد گشت عقلا و شرعاً علاوه بآیات و روایات وارد شده در این مسئله پس از جهت همین فساد و فتنه صاحب شرع انور ملاحظه سیاست کرده و نهی از نظر نموده و اگر نظر کردن جایز شود فتنه و فساد شیوع پیدا میکند و ضد سیاست اسلامی میگردد و بآسایش عمومی خلل وارد میشود و هرچ و هرچ در ایران پیدا گردد و اسلامیان مثل یهود و نصاری شوند و امتیاز در میان مسلمانان و کافران معلوم نمیشود و الواط و اجامر ظاهر گردد و روز بروز ضد سیاست در ولایات و دهات شایع میشود و در هر روزی يك نزاع و ترافع واقع گردد و زنا شیوع و تنازع وقوع یابد و در سیاست اختلال و امنیت رو باضمحلال میگذاورد و در هر روز جدال و قتال و قیل و قال در میان مردمان مثل اطفال ظاهر گردد زیرا که مردان

و زنان مسلمانان مثل اهل فرنگستان نیستند بجهت اینکه مزاج اهالی ایران و عربستان در اعتدال و بلکه حار است و مزاج فرنگیان بارد و رطوبی است و شهوت حار المزاج زیادتر است نسبت برطوبی المزاج و زیادتی شهوت شخص را وادار میکند باعمال قبیحه و افعال شنیعه و این مطلب در علم طب واضح است .

و دیگر آنکه زنا در شرع اسلام ممنوع و حد آور است و در فرنگیان چندان اهمیت ندارد لهذا اغلب اهالی بیحجابان مرتکب زنا و اعمال شنیعه میشوند بخلاف حجاب داران که در اغلب از افعال قبیحه محفوظند و حفظ غیرت و ناموس میکنند پس امر صاحب شرع انور بحجاب و حرام کردن نظر باجنبی هم امتیاز اسلامی و هم ملاحظه سیاسی است و در ترک این هم وقوع خلاف شرع و هم ضد سیاست است و شخص متدین و عاقل بر هیچ یکی از اینها راضی نمیشود بخلاف مرد غیر متدین و جاهل و غیر سیاسی که حسن را از قبح و انتظام را از اختلال تمیز نمیدهد و هرج مرج را عیب نمیداند و سیاست و آسایش را نمیفهمد و سیاست دانی و نکته فہمی کار هر کس نیست و دانستن بواطن امور و فهمیدن علت احکام شغل هر مدعی نیست و هر کسی ادعای عقل و تمیز میکند و لکن از هزار یکی یافت نمیشود و باطن را کسی میداند که از جانب خداوند مبعوث شود و یا کسیکه از لسان او تعلیم یابد و سخن بگوید نه آنکه میل او در اغلب اوقات در شهوت رانی شود و خداوند تعالی و پیغمبر (ص) او را نشناسد و میل نفس را قانون و سیاست قرار بدهد و حلال و حرام را با رای و قیاس خود بگوید و هر چه در آن نفع شخصی خود باشد بمردمان اظهار نماید و بر آن حکم بکند و بالجمله بعد از شرط شدن کفویت در نکاح که در احادیث سابقه ذکر شد شرط دویم رضایت زوجه است هر چندیکه بکر بالغه باشد و اذن پدرش نیز در آن شرط شود چنانکه در تہذیب در صحیحہ ابن حازم روایت نموده که حضرت صادق (ع) فرمود اذن گرفته میشود دختر باکره و غیر آن و نکاح نمیشود مگر با امر او و در صحیحہ صفوان روایت کرده که خالد بن داود طلب مشورت نمود از حضرت کاظم (ع) در تزویج دخترش بعلی بن جعفر (ع) پس آنحضرت فرمود بکن

و بوده باشد این تزویج با رضای آن دختر بدرستیکه از برای او در نفس خودش حظی است .

و در اول این حدیث است که طلب مشورت کرد عبدالرحمن از آنحضرت در تزویج دخترش بر پسر برادرش فرمود تزویج بکن و بوده باشد این با رضای او بدرستیکه برای او در نفس خودش نصیب است .

و در امالی مفید ثانی بسند خود از ابن مزاحم روایت کرده که شنیدم از حضرت امیرالمؤمنین (ع) میفرمود در حدیث تزویج حضرت صدیقه طاهره علیها السلام و اینکه آنحضرت خطبه نمود او را از حضرت رسول (ص) فرمود یا علی بدرستیکه او را خطبه کردند قبل از تو چند نفر دیگر و من هم باو خبر دادم پس دیدم کراهه او را در صورت او و لکن من رسول توام بر خود او تا آنکه بتو خبر بیاورم پس حضرت پیغمبر (ص) وارد شد بمنزل صدیقه طاهره (ع) و فرمود حضرت علی ترا خطبه میکند پس چه میبینی در آن پس حضرت صدیقه ساکت گردید و روی خود را نگردانید و ندید حضرت رسول (ص) در صورت او کراهت را پس حضرت رسول (ص) برخواست و میگفت الله اکبر و سکوت او اقرار است تا آخر حدیث .

پس در این احادیث تصریح فرموده اند که اذن و اجازه دختر لازم است و پدری خوبتر و بالاتر و عاقل تر از حضرت پیغمبر (ص) یافت نمیشود و با وجود این از دخترش اذن طلب نمود در تزویج به حضرت امیرالمؤمنین (ع) و در دیگران تا چه رسد بر پدران سایر دختران که اغلب ایشان مصالح و مفاسد را نمیدانند و در آیه شریفه تبعیت آنحضرت را واجب فرموده « لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة » و در مقابل این احادیث دو نوع اخبار وارد شده .

نوع اول دلالت دارد بر اینکه اختیار دختر در دست پدرش است و خود دختر اختیار ندارد چنانکه در تهذیب در حدیث ابن میمون روایت نموده که حضرت صادق فرمود زمانیکه بوده باشد دختر در نزد پدر و مادرش پس از برای او با وجود ایشان امری نیست و زمانیکه تزویج کرده باشد و ثیب شود پس پدرش او را بشوهر نمیدهد مگر با رضای او .

و در حدیث زراره روایت کرده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که نقض نمیکند نکاح دختر را مگر پدرش .

و در کافی و تهذیب در صحیحہ حلبی از آنحضرت روایت کرده اند در دختری که تزویج میکند او را پدرش بکسی بدون رضای او فرمود نیست برای او با وجود پدرش امری و زمانی که پدر او او را بکسی تزویج نمود نکاح پدرش جایز است هر چندی که دختر کراهت داشته باشد .

و در صحیحہ علی بن جعفر (ع) است که سؤال کردم از آنحضرت آیا صلاحیت دارد اینکه کسی دختر خود را بدون اذن او بکسی تزویج نماید؟ فرمود بلی نیست از برای ولد با وجود پدر امری مگر آنکه آن دختر قبل از آن تزویج بکند و بر او دخول شود پس آنزرا بدون امر او بشوهر دادن جایز نیست .

و از این احادیث بسیار است و دلالت دارد با استقلال پدر در نکاح دختر و همین طور دلالت دارد با استقلال ثیب در امر خودش .

و نوع دویم دلالت دارد با استقلال دختر در تزویج خود با وجود پدر چنانکه در تهذیب در حدیث سعدان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود عیب ندارد تزویج دختر با کره و قتیکه راضی شود بدون اذن پدرش و در حدیث ابن هاشم از حضرت امام موسی کاظم (ع) روایت کرده که زمانی که تزویج کرد دختر نه ساله پس فریب شده نخواهد شد .

و در تهذیب در صحیحہ ابن حازم روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود طلب اذن میشود از دختر با کره و غیر با کره و نکاح کرده نمیشود مگر با امر او .
و در کتب اربعه در صحیحہ فضیل و ابن مسلم و زراره و برید از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که فرمود زنی که مالک امر خودش باشد و سفیه و ولایت شده بر او نشود و کسی بر او ولی نباشد تزویج کردن او بغیر ولی جایز است .

و در تهذیب در صحیحہ زراره از آنحضرت روایت کرده که فرمود زمانی که بوده باشد زن مالکة امر خودش که بیع بکند و شراء نماید و عتق میکند و شهادت می دهد و از مال خود عطا می کند بر هر که خواهد پس بدرستی که امر او جایز است

و تزویج میکند اگر خواسته باشد بغیر اذن ولی خود و اگر این طور نباشد پس جایز نیست تزویج او مگر بامر ولی .

و این احادیث دلالت دارد باستقلال دختر بکه سفیه نباشد و رشد و شعور و قوه بیع و شراء داشته باشد .

پس جواب از نوع اول آنکه : آنها محمول است بصورت سفاهت و عدم رشد دختر و بفرض تمیز ندادن او مصالح و مفسد را و کامل بودن پدرش و فهم مفسد و مصالح را و ملاحظه و مراعات او صلاح دختر خود را در تزویج کردن او بکسی مخصوص .

و جواب نوع دوم آنستکه : آن احادیث محمول است بر رشد و تمیز دختر و دانستن و فهمیدن او مصلحت و مفسده خود را و عدم رشد و شعور پدرش در تزویج دخترش و عدم ملاحظه مصالح دختر و بلکه ملاحظه پدر مصلحت خود را در تزویج دختر بکسی معین پس مادامی که پدر در مقام صلاح دختر و مراعات مصلحت او باشد اذن پدر شرط صحت عقد است و وقتی که پدر ملاحظه حال و صلاح دختر نکرد و مراعات مصلحت او را ننمود پس در آن زمان پدر ولایت ندارد و دختر اختیار تمام دارد در تزویج خودش و زمانی که پدر و دختر هر دو عاقل و غیر جاهل شدند و در مقام ملاحظه صلاح باشند اذن هر دو لازم است و باین نحوی که ذکر شد جمع در میان احادیث میشود و تنافی از بین آنها برداشته می شود و اختلاف و تعارض ظاهر نگردد زیرا که ممکن نیست پدر غیر عاقل و شخص جاهل ولایت داشته باشد بدخترش که عاقله و غیر جاهله است و عقل و تمیز دختر از پدر زیادتر شود و همچنین امکان ندارد که دختر غیر رشیده و زن سفیه صاحب اختیار تام گردد در تزویج خودش بر هر که دلش خواسته باشد با وجود عاقل بودن پدرش و ملاحظه کردن او صلاح دخترش را و در صورت عاقل بودن هر دو اذن و اجازه هر دو لازم می شود و اذن یکی کافی نمیشود زیرا که اگر یکی مستقل در اجازه شود حق و عقل و رشد دیگری ضایع گردد و صاحب حق از حق خود ممنوع میشود و این خلاف عقل و نقل است .

پس احادیث هر یکی در محل خودش درست و صحیح است و تنافی در میان

آنها نیست و صاحب وسائل احادیث نوع اول و دویم را بر تقیه حمل کرده و جمع بین آنها را باذن و اجازه هر دو قرار داده و بعد از ذکر احادیث گفته آنچه متضمن است اختصاص پدر را بولایت حمل شده بر تقیه و همچنین آنچه متضمن شده اختصاص دختر را و قائل شدن باشتراك در ولایت در میان پدر و دختر و چه جمع است در بین احادیث از جهت وجود تصریح باین و از جهت موافقت این با احتیاط و بعید بودن این از تقیه و غیر از این (تمام شد کلام آن مرحوم) و بنا بآنچه حقیر ذکر کرد احتیاج نیست که احادیث بسیار از دو نوع حمل بر تقیه شود و بلکه هر نوع در محل خودش درست است چنانکه ذکر شد.

و شرط سیم عقد نکاح وجود مهر است در میان زوج و زوجه و در مهریه حد معین ندارد و بلکه در مهر رضای طرفین بشرط است هر چه باشد.

چنانکه در صحیحۀ کنانی در کافی و تهذیب روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از مهر که چیست آن فرمود آنچه بآن راضی شوند مردمان و در صحیحۀ ابن یسار است که حضرت باقر (ع) فرمود صدق آنچه است که مرد و زن راضی شوند بآن قلیل باشد یا کثیر پس آن صدق است.

و در صحیحۀ زرارة در کافی روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود که صدق آنچه چیزی است که بآن راضی شوند مردمان قلیل باشد یا کثیره در متعه باشد و یا در تزویج غیر متعه.

و امثال این احادیث بسیار است و دلالت اینها واضح است، و اگر در وقت جریان عقد نکاح تعیین مهریه نکردند، پس اگر قبل از دخول طلاق و یا موت یکی از زوج و زوجه اتفاق افتاد، چیزی بزوجه لازم نخواهد شد، و اگر دخول واقع گردید پس مهر مثل آن زن در ذمه زوج ثابت خواهد گشت.

چنانکه در تهذیب در صحیحۀ حلبی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که سؤال کردم از کسیکه تزویج نموده یک نفر زن را پس دخول کرد بآن و تعیین مهریه نکرده است و بعد از آن طلاق گفت باو فرمود از برای او لازم است مهر مثل زنان اقوام آن

زن و چیزی دیگر نیز باو میدهد.

و در صحیحۀ ابن حازم روایت کرده که گفتم بآنحضرت کسی یکزن را تزویج نموده و مهر او را معین نکرده فرمود چیزی نیست برای او از صهاق و اگر باودخول بکند پس از برای او مهر مثل زنان اقرباء آنزن لازم میشود.

و در کافی و تهذیب در حدیث عبدالرحمن روایت کرده اند که آنحضرت فرمود در کسیکه تزویج کرده زن را و تعیین مهریه نکرده و بعد از آن دخول نموده بلاکه از برای آنزن مهر مثل زنان خود لازم است و همه این احادیث دلالت واضحه دارد و از واجبات مؤکده رد مهر زوجه است و یا نیت اداء آن باعدم قدرت بالفعل و الا در واقع زناکار خواهد شد و در نزد خداوند تعالی عذاب زنا با نمرود وارد خواهد گشت چنانکه در کافی در صحیحۀ ابن یسار از آنحضرت روایت کرده در مردیکه تزویج میکند زنی را و قرار نمیدهد در نفس خودش دادن مهر او را پس زناکار است. و در حدیث ابن فضال روایت کرده از آنحضرت که هر که مهریه قرار بدهد بزین و بعد از آن نیت اداء آنرا نداشته باشد آنکس بمنزلۀ دزد است.

و در صحیحۀ حماد روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که تزویج بکند زنی را و قرار ندهد در نفس خودش دادن مهر او را پس زناکار است.

و در حدیث سکونی از آنحضرت روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده خداوند تعالی جمیع گناهان را میآمرزد در روز قیامت مگر از مهر زن و غضب اجرت اجیر و کسیکه یکنفر آزاد را باسم بنده بفروشد.

و در صحیحۀ مشرقی است از آنحضرت که پیشوای مسلمانان دیون ایشان را اداء میکند مگر مهر زنان را که در ذمه زوج است.

و در فقیه روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که تزویج بکند و نیت اداء مهر نکند پس او زناکار است در نزد خداوند تعالی.

و فرموده حضرت امیرالمؤمنین (ع) بدرستیکه احق شرطها آنچه چیزی است که بآن حلال کرده اید فرجها را و در حدیث مناهی از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که

هر که ظلم کند در مهر زنتش پس او در نزد خداوند تعالی زناکار است .
 و در خصال از حضرت صادق از ابن کثیر روایت کرده که دزدان سه نفرند مانع
 زکوة و خوردندگان مهر های زنان و کسیکه قرض بکند و نیت اداء نداشته باشد .
 و از این حدیث و امثال اینها معلوم میشود که رد نکردن مهر زن و نیت اداء
 نمودن آن مثل زناکار و مثل دزد و مثل مانع زکاة است و هر یکی از اینها از کبایر
 گناهان است .

و شرط چهارم حلال بودن تزویج آن زن است برای آن مرد تزویج کننده
 و حرام نبودن زنت بزوجه و محرمات دو نوع است اول از جهت نسب و دویم بسبب
 رضاع و محرمات نسبی هفت نفر است: مادر هر چندیکه بالا رود ، و دختر هر چندیکه
 نازل باشند مثل نواده پسرها و دخترها، و دختر برادر و هر چندیکه پایین برود، و خواهر
 و دختران خواهر هر چه نازل شوند، و عمه و خاله و همچنین عمه و خاله پدر و مادر
 و این هفت نفر بصریح آیه و نص روایات صحیحه حرام است در دین اسلام .
 و اما نوع دویم که بسبب رضاع حرام است پس آنها نیز بصریح روایات
 معتبره همین هفت نفر است .

چنانکه در فقیه در صحیحه برید از حضرت باقر (ع) روایت کرده که حضرت
 رسول (ص) فرموده حرام میشود از رضاع و شیر خوردن آنچه حرام است از نسب .
 و در کافی در صحیحه ابن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که شنیدم
 میفرمود حرام میشود از رضاع آنچه حرام است از نسب و قرابت .

و در صحیحه کنانی از آنحضرت روایت کرده که سؤال شد از رضاع فرمود
 حرام میشود از رضاع آنچه حرام است از نسب .
 و در کافی و مقنع و مقنعه در صحیحه ابن سرحان از آنحضرت روایت کرده اند
 که حرام میشود از رضاع آنچه حرام است از نسب .

و در کافی و تهذیب در صحیحه ابن زراره از آنحضرت روایت کرده اند که
 عرض کردم که ما اهل بیت بزرگی هستیم و در میان ما شیر دادن باطفال واقع میشود

حکم آن چطور است؟ فرمود آنچه در نسب حرام است پس همان چیز در رضاع حرام است.

و در تهذیب در صحیحۀ ابن سنان از آنحضرت روایت کرده که حضرت رسول فرموده حرام میشود از رضاع آنچه حرام است از نسب.

و در صحیحۀ حلبی روایت کرده که از رضاع سؤال کردم فرمود حرام میشود از رضاع آنچه حرام است از نسب.

و در صحیحۀ ابن سنان از آنحضرت است که حرام میشود از رضاع آنچه حرام است از قرابت.

و در صحیحۀ ابن عیسی از حضرت کاظم (ع) روایت کرده که فرمود حرام میشود از رضاع آنچه حرام است از نسب.

و از این احادیث بسیار است و مضمون همه یکی است و چونکه محرمات نسب بنص و صراحت آیه معلوم بود از این جهت محرمات رضاع را حواله بآن فرموده اند پس بنا بر این احادیث صحیحۀ محرمات رضاعی همان هفت نفر خواهد شد که ما در رضاعی و دختر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی و عمۀ رضاعی و خالۀ رضاعی بوده باشند و این قاعدۀ کلیه و قانون کلی است مگر آنکه يك چیزی را از این قاعدۀ کلی خود صاحب شرع انور خارج فرماید.

و اما زیاده کردن بر این کلیه پس منافات بقانون گذاری دارد و نمیشود گفت پس حدیثیکه بخلاف این قانون کلی وارد شود چنانکه در بعض موارد وارد شده و بعض علماء نیز بر آن فتوی داده لابد است از حمل کردن آن بر تقیه و یا بکراهت بقرینۀ این قاعدۀ کلیه که با احادیث متواتره ثابت گردیده.

و اما شرط حرام شدن کسی بسبب رضاع پس بیان آن در احادیث وارد شده. از آنجمله صحیحۀ ابن سوقه در تهذیب است که گفتم بحضرت باقر (ع) آیا از برای رضاع حدی هست که بآن اخذ شود یا نه فرمود حرام نمیکند رضاع کمتر از رضاع يك شبانه روز و یا پانزده شیر خوردن پی در پی و این هردو از شیر يك زن و يك شوهر باشد و در میان شیر دادن يك شبانه و روز و در بین پانزده مرتبه فاصله

با شیر دادن دیگری نباشد پس اگر يك زنی شیر بدهد يك پسر و يك دختر را ده مرتبه از شیر يك شوهر و همان پسر و دختر را يك زن ديگر از شیر شوهر ديگر ده مرتبه شیر بدهد حرام نمی شود نکاح آن ها بر همدیگر و از این حدیث معلوم شد که يك شرط حرام شدن بسبب شیر خوردن اتحاد شیر دهنده و اتحاد صاحب شیر است که شوهر باشد .

و شرط ديگر بودن شیر است يك شبانه و روز و یا پانزده مرتبه و شرط سیم بودن اینها است پیدرپی و فاصله نبودن بشیر زن ديگر .

و در کافی و تهذیب در صحیحه ابن ابی عمیر روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود آن شیر خوردن که گوشت و خون در طفل تولید میکند همان شیر است که طفل سیر شود و با میل خودش بر گردد .

و در تهذیب در صحیحه ابن ابی یعفور است که سؤال کردم از آن حضرت از آن شیری که حرام میکند فرمود زمانیکه طفل شیر بخورد و شکم او سیر شود پس بدرستی که این نحو شیر خوردن تولید گوشت و خون در طفل میکند و این طور شیر دادن حرام میکند .

و از این دو حدیث معلوم میشود که شرط پانزده مرتبه و یا يك شبانه و روز همان سیر شدن طفل است نه مجرد شیر دادن که طفل سیر نشود .

و در کافی در صحیحه حماد روایت کرده که شنیدم از آن حضرت میفرمود رضاع نیست بعد از فطام گفتم فطام چیست فرمود شیر دادن است در اثناء دو سال که خداوند تعالی فرموده « حولین کاملین »

و در کافی و تهذیب در صحیحه بقباق از آن حضرت است که فرمود شیر دادن قبل از تمام شدن دو سال است و قبل از آنکه طفل از شیر خوردن بریده شود .

و از این دو حدیث معلوم شد که شیر حرام کننده همان شیر است که طفل قبل از تمام شدن سن دو سال شیر بخورد نه آنکه بعد از دو سال شیر خورد و اگر بعد از دو سال شیر بخورد آن شیر حرام نمیکند چنانکه صدوق اعلا الله تعالی مقامه در فقیه بعد از ذکر احادیث فرموده که زمانیکه طفل دو سال شیر بخورد و بعد از دو سال شیر

بخورد هر چه باشد از شیر زنی حرام نمیکند این شیر خوردن زیرا که شیر بعد از دو سال رضاع بعد از فطام است و آن حرام کننده نیست تمام شد .

و در حدیث ابن سوقه ذکر شد که شیر باید از شیر شوهر باشد پس بنابراین اگر شیر زن بدون ولادت از شوهر گردد اعتبار ندارد چنانکه در کافی و فقیه در صحیحه یونس از آنحضرت روایت کرده اند که سؤال کردم از زنی که شیر او بدون ولادت ظاهر شد پس با همان شیر بیکدختری و پسری شیر داد آیا حرام میشود بهمین شیر آنچه حرام میشود از رضاعی یانه فرمود حرام نمیشود .

و از این احادیث شرایط شیر دادن حرام کننده معلوم شد و آنچه ذکر گردید از محرمات نسبی و رضاعی در هفت نفر قبل از عقد نکاح است که عقد آنها حرام است و امامحرمات بعد از نکاح که آنها را حرام از جهت مصاهرت میگویند پس اول آنها زوجه پدر و جد است چه جد پدری و چه مادری بنص آیه شریفه :
وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ یعنی نکاح نکنید آن زنی را که پدران شما و اورا نکاح کرده اند .

و دویم مادر زن است بنص آیه و امهات نسائکم یعنی مادران زن شما و مادر زن هر چندیکه بالاتر شود حرام است .

و سیم دختر زن مدخوله و اگر زن مدخوله نشود پس دختر آن حلال است اگر زن را قبل از دخول طلاق بگوید چنانکه در آیه فرموده است « و ربا تبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن » یعنی از محرمات یکی دختران زنان شما است از آنزنی که بآنها دخول کرده‌اید و اگر دخول نکرده باشید بزن پس عقد دختر زن بعد از طلاق و یا فوت زن عیب ندارد .

و چهارم زنان اولاد شخص است هر چندیکه اولاد پسر و یا اولاد دختر و هر چندیکه نازل باشند زیرا که همه ایشان اولاد صلبی شخص است چنانکه در آیه فرموده و حلالل ابناءکم الذین من اصلابکم یعنی از محرمات یکی زنان اولاد شما است که اولاد از نسل شما باشد نه آنکه بکسی پسر و دخترم بگوئید .

و پنجم جمع کردن در میان دو خواهر است چنانکه در آیه فرموده « و ان

تجمعوا بين الاختين ، یعنی از محرّمات یکی جمع کردن است در میان دو نفر خواهر و همین پنج طائفه از زنان بسبب عقد نکاح حرام میشوند .

و اما محرّماتیکه از جهت وطی و جماع کردن بحرام و فسق و فجور نمودن حرام میشود پس اول از آنها زنا کردن شخص است با زن پس دختر و مادر آئزن حرام میشود و تزویج دختر و مادرش بزنا کننده حرام است .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه ابن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که سؤال کردند از کسیکه زنا کرده با زنی آیا تزویج میکند مادر رضاعی او را و یا دخترش را فرمود نمیتواند تزویج بکند و مثل اینست حدیث دیگر در این مضمون و زمانیکه مادر و دختر رضاعی زن زنا شده حرام شد مادر و دختر نسبی بطریق اولی حرام خواهد شد و با وجود این احادیث بسیار در نسبی نیز وارد شده .

از آنجمله در کافی در صحیحه برید روایت کرده که مردی از اصحاب ماتزویج نمود یکزن را و گمان کرده بود که بمادرزنش قبل از تزویج ملاعبه و بوسه کرده بدون اینکه با او زنا کند و من همین مطلب را از حضرت صادق (ع) سؤال کردم فرمود دروغ گفته و با آن زنا کرده امر بکن از دختر او مفارقت نماید و من فرمایش آن حضرت را باو رسانیدم و قسم بخداوند تعالی تصدیق نمود خبر دادن آن حضرت را و آئزن را رها کرد و مفارقت نمود .

و اگر يك زنی را تزویج بکند و بعد از عقد بمادرزنش زنا بکند پس زنش باو حرام نمیشود چنانکه در کافی در صحیحه ابن مسلم روایت کرده از آنحضرت که سؤال کردند از کسیکه زنا نموده با زنی آیا جایز است تزویج دختر آئزن؟ فرمود جایز نیست و لکن اگر در نزد کسی زنی باشد و بعد از آن زنا بکند بمادرزنش و خواهرزنش در این فرض زن او حرام نمیشود بر او زیرا که حرام لاحق حلال سابق را فاسد نمیکند و در کافی و تهذیب در صحیحه زراره روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود در کسیکه زنا بکند بمادرزنش و یا بدختر و یا بخواهرزنش که این زنا حرام نمیکند بر او زنش را و بعد از آن فرمود حرام نکرده هیچ وقت حرام حلال را .

و از این احادیث بسیار است و مضمون همه آنها اینست که حرام بعدی حلال

سابق را فاسد و حرام نمیکند بخلاف حرام سابق که حلال لاحق را حرام میکند چنانکه در حدیث برید و ابن مسلم ذکر شد .

و دویم از آنها زنا کردن پدر و یا پسر است با زنی زیرا که بعد از زنا ی پدر آن زن بر پسرش حرام است و بعد از زنا ی پسر آن زن بر پدر حرام میشود چنانکه در کافی در صحیحۀ ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده که سؤال کردم از کسیکه زنا میکند با زنی آیا حلال میشود آن زن برای پسرش و یا آنکه زنا میکند پسر آیا حلال است آن زن بر پدرش فرمود حلال نمیشود و اگر بوده باشد پدر و یا پسر مس کننده زنی پس حلال نیست .

و سیم از آنها زنا با عمه و خاله است که دختر آنها حرام میشود چنانکه در کافی در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده که از حضرت صادق (ع) سؤال کردند از کسیکه در ایام جوانی با خاله اش ملاقات کرده و بعد از آن پشیمان شده آیا دخترش را میتواند تزویج بکند یا نه فرمود نمیتواند و مثل اینست حدیث ابی ایوب در تهذیب و غیر از اینها . و چهارم از آنها تزویج زن شوهر دار است با علم بوجود شوهرش چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ احمد بن محمد از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود اگر مرد یک زن را تزویج بکند و بداند که او شوهر دارد پس تفریق میشود میان ایشان و حلال نمیشود بر آن مرد ابداً .

و در تهذیب در حدیث ابن حزر روایت کرده که آنحضرت فرمود زنی که تزویج میکند و حال آنکه شوهر دارد مفارقت میشود میان آنها و بعد از آن عود نمیکند ابداً .

و پنجم تزویج زن عده دار است چنانکه در کافی در صحیحۀ حلبی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود زمانیکه مردی تزویج بکند زنی را در عده اش و دخول بکند حلال نمیشود با او ابداً عالم بعدّه باشد و یا نباشد و اگر دخول نکند آن زن حلال است بر جاهل و حلال نیست از برای عالم بعدّه و از این احادیث بسیار است .

و ششم از محرّمات حرام بودن مادر و خواهر و دختر مفعول بر فاعل است چنانکه در صحیحۀ ابن ابی عمیر در تهذیب از آنحضرت روایت کرده در کسیکه کار عبث نموده

با جوانی فرمود اگر دخول بکند حرام است بر او خواهر و دختر آن جوان و در صحیحہ حماد از آنحضرت روایت نموده در مردیکه با جوانی لعب کرده آیا حلال است بر آن مرد مادر آن جوان؟ فرمود اگر دخول نماید حلال نیست.

و مثل اینها است احادیث بسیار و ظاهر روایات اینست که این عمل قبیح قبل از عقد واقع شده باشد و اگر بعد از عقد مادر و خواهر و دختر آن جوان وقوع یابد نکاح سابق فسخ نمیشود بقرینة احادیث سابقه که فرمودند چیزی حرام ابدًا حلال را حرام نمیکند و اگر کسیکه با زن بدون شوهر و بدون عده زنا بکند پس آئین حرام ابدی نخواهد شد چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحہ حلبی از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود هر کسیکه با زنی فجور و زنا بکند و بعد از آن خیال داشته باشد که آن زن را نکاح نماید بطریق حلال پس اول آن زنا و سفاح است و آخر آن حلال و نکاح است و مثل او مثل درخت خرما است که کسیکه از میوه آن بدزدد و بعد از آن همان درخت را از صاحب آن بخرد پس آخر آن حلال است باو و مثل اینست احادیث بسیار.

و اگر مردی و یا زنی مشهور بزنا کاری باشند تزویج آنها جایز نیست مگر بعد از توبه ایشان چنانکه در فقیه و تهذیب در صحیحہ حلبی روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود تزویج کرده نمیشود زن زناکار آشکار و نه مرد زناکار آشکار مگر آنکه معروف شود از آنها توبه و مثل اینست احادیث بسیار و بلکه آیه شریفه کافی است که میفرماید الزانی لاینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لاینکحها الا زانی او مشرک یعنی مرد زناکار نکاح نمیکند مگر زن زناکار را و زن زناکار را نکاح نمیکند مگر مرد زنا کار یا مرد مشرک و در صحیحہ زرارة در کتب اربعه در تفسیر این آیه آنحضرت فرمود آنها زنان و مردان مشهور بزنا است که بزنا معروف شده اند و مردمان در امروزها باین منزله است پس هر که باو اقامه حد زنا شد و یا مشهور بزنا گردید سزاوار نیست از برای احدی اینکه با او نکاح بکند تا آنکه معروف شود توبه او.

هفتم از محرمات تزویج دختر برادر و خراهرزنش با وجود عمه و خاله مگر

بازن آنها چنانکه در کافی و فقیه در صحیحہ ابن مسلم روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود تزویج نمیشود کرد دختر برادر و خواهر زن را مگر باذن عمه و خاله او و عمه و خاله راهیتوان تزویج کرد بدون اذن دختر برادر و خواهر زنش.

و هشتم از محرّمات تزویج خواهر زن است بعد از طلاق زن در عده رجعیّه او چنانکه در کافی در صحیحہ کثانی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که سؤال نمودم از آنحضرت از کسیکه طلاق خلعی گرفته زن او آیا جایز است خطبه کردن آنمرد خواهر زنش را قبل از انقضای عده او فرمود زمانیکه عصمت زن از آن مرد بریده شدو از برای آنمرد رجوع نشد پس حلال است خطبه کردن خواهر زنش و مثل اینست احادیث دیگر که در عده رجعیّه جایز نیست و در باین جایز است.

و نهم از محرّمات تزویج دو نفر زن سیّده است برای مرد چنانکه در تهذیب در صحیحہ ابن ابی عمیر و در علل الشرایع در صحیحہ حماد از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند فرمود حلال نیست از برای اجدی اینکه جمع بکنند میان دو نفر زن را از اولاد فاطمه (ع) بدرستیکه این میرسد بآنحضرت پس شاق میشود براو گفتم آیامی رسد بآنحضرت؟ فرمود بلی میرسد قسم بخداوند تعالی.

و دهم از محرّمات تزویج در حال احرام است چنانکه در کافی در صحیحہ زواره از آنحضرت روایت کرده که شخص محرم و باحرام داخل شونده زمانیکه تزویج بکنند و حال آنکه میداند که تزویج از محرّمات احرام است پس آنزن حلال نمیشود باو و مثل اینست احادیث دیگر و علاوه بر این ده قسم از محرّمات بعض دیگر از آنها نیز هست و لکن آنها محل ابتلاء نیست.

و بعد از دانستن محرّمات نکاح از نسب و رضاع که هر یکی هفت نفر بودند و مضاهرت که پنج طائفه بودند و سبب که ده صنف شدند باید دانست که نکاح اهل کتاب از یهود و نصاری نیز جایز نیست چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحہ زواره است که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) از آیه «والمحصنات من الذین اتوا الکتاب من قبلکم» یعنی تزویج بکنید عقیقه ها را از کسانیکه قبل از شما بآنها کتاب داده شد

پس فرمود این آیه نسخ شده بآیه « ولا تمسکوا بعصم الکوافر » یعنی چنگ نزنید بعصمت های کافران و از کفار تزویج مکنید .

و در صحیحۀ ابن جهم روایت کرده اند که حضرت رضا (ع) بمن فرمود چه میگوئی در کسیکه تزویج بکند زن نصرانیه را بر زن مسلمه گفتم چه بگویم در حضور شما فرمود بگو تا آنکه از قول من با خبر باشی گفتم جایز نیست تزویج نصرانیه بر زن مسلمه و بدون زن مسلمه فرمود چرا؟ گفتم از جهت آیه « ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن » یعنی نکاح نکنید زنان شرک قرار دهنده را تا آنکه ایمان بیاورند فرمود پس چه میگوئی در آیه « والمحصنات من الذین اتوا الکتاب » گفتم این آیه نسخ شده بآیه اول پس آنحضرت تبسم فرمود .

و در صحیحۀ زراره روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود سزاوار نیست نکاح اهل کتاب گفتم حرمت نکاح آنها در کجا است فرمود در آیه « ولا تمسکوا بعصم الکوافر » است .

و احادیث دیگر در این مضمون وارد است در تفسیر این آیات شریفه و دیگر از محرمات زیاده بر چهار زن جمع کردن یکمرد است .

چنانکه در علل الشرایع و عیون الاخبار مرحوم صدوق در صحیحۀ ابن سنان در آنچه حضرت رضا (ع) باو نوشته که فرمود علت تزویج چهار زن از برای هر مردی و تحریم تزویج یک زن زیاده بر یک مرد آنست که بدرستی که یک مرد زمانی که ۴ تزویج نمود چهار زن را اولاد آن زنان همه منسوب می شوند بآن مرد و اما زن پس اگر از برای او دو نفر و زیادتیر زوج شود معلوم نمیشود اولاد آن زن از کدام یکی از آنها است زیرا که آنمردها در وطنی شریکند و در این صورت نسبها و ارثها و معارف فاسد و ضایع میشود .

و احادیث دیگر نیز در این معنی وارد است و در آیه شریفه اذن بچهار نفر زن شده نه زیاده بر آن و این اجازه از برای کسی است که میتواند عدالت بکند در بین آنها و الاجایز نیست زیاده بیک نفر زن چنانکه در آیه شریفه فرموده « فان خفتم الا تعدلوا فواحدہ » یعنی پس اگر بترسید از اینکه عدالت نکنید پس یکنفر زن تزویج بکنید

و بعد از مراعات این چهار شرط که کفو بودن زوجین و رضایت طرفین و تعیین مهریه از جانبین و دانستن محرّمات نسبی و رضاعی و سببی است در اینصورت و کیل زن میگوید بمرد: « انکحت موکلتی منک و یا انکحتک موکلتی علی الصداق المعلوم » پس مرد و یا وکیل او میگوید: « قبلت النکاح علی الصداق المعلوم » و یا وکیل زن میگوید « زوجتک موکلتی و یا زوجت موکلتی منک علی الصداق المعلوم » پس مرد میگوید: « قبلت و یا قبلت التزویج علی المهر المعلوم » و هر یکی از این الفاظ در صیغه نکاح و صحت آن دافی است و در صیغه متعه با هر لفظ یا عربی و یا فارسی و یا ترکی میشود و مقصود فهمیدن مراد طرفین است با هر زبان و بیان که باشد مثل آنکه مرد بزنی میگوید من ترا متعه کردم در مدت یکماه بیکفران زن میگوید قبول کردم و یا آنکه زن میگوید متعه شدم بتو در مدت بیست روز بده شاهی و هر دو میگوید قبول کردم زیرا که متعه مثل نکاح نیست و در متعه معنای اجاره است .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ زراره از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده اند که گفت ذکر کردم بآن حضرت متعه را که آیا آن از چهار نفر زن محسوب است یا نه؟ فرمود تزویج بکن از آنها هزار نفر را پس بدرستیکه آن ها اجاره شدگان هستند .

و در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود زن متعه شده از جمله چهار زن نیست زیرا که برای او طلاق وارث نیست و بدرستی که او اجاره شده است .

و در تفسیر عیاشی از عبدالسلام از حضرت صادق (ع) روایت کرده که گفتم چه میفرمائید در متعه؟ فرمود آیه فما استمتعتم به منهن فأتوهن اجورهن تا آخر آیه است گفتم آیا زن متعه شده از چهار زن محسوب است یا نه؟ فرمود از جمله چهار زن نیست و بدرستیکه آن زن متعه شده اجاره است .

و از این احادیث ظاهر میشود که متعه در حکم و معنی اجاره و از تعیین مدت و اجرت نیز ظاهر است و در اجاره و سایر عقود معاوضه لفظ مخصوص لازم نیست چنانکه در بیع ذکر شد و همچنین در متعه لفظ خاص لزوم ندارد و مثل بیع و هبه و

عاریه و اجاره و مصالحه و غیر از اینها و شرایط متعه همان شرایط نکاح است .
 و در عقد نکاح جایز است شرط جایز کردن و مادامیکه چیزی حرام نیست شرط آن جایز است چنانکه در تہذیب در موثقه و بلکہ صحیحہ سماعہ روایت کرده کہ گفتم بحضرت صادق (ع) کہ مردی بر نزد زنی آمد و گفت خود را بمن تزویج بکن آن زن گفت خودم را بتو تزویج میکنم بشرط اینکہ هر طور دلت میخواهد بکن و لکن دخول نکن زیرا کہ من از افتضاح میترسم آنحضرت فرمود نیست از برای آن مرد مگر آنچه شرط کردند .

و در صحیحہ ابن عمار از آن حضرت روایت کرده کہ مردی یکنفر دختر را برای خود تزویج کردہ بشرط اینکہ بکارت آن را زایل نکند و بآن دخول ننماید و بعد از این شرط خود دختر اذن داده بآن مرد فرمود بعد از اذن دختر عیب ندارد و از این حدیث ظاہر میشود کہ اگر دختر راضی نشود برای مرد جایز نیست دخول کردن .

و در کافی در صحیحہ ابن مسلم از آنحضرت روایت کرده در کسیکہ بعد خودش میگوید ترا آزاد میکنم بشرط اینکہ دخترم را بتو تزویج بکنم و اگر بر او زن و یا کنیز اخذ بکنی باید صد اشرفی بمن بدهی پس او را آزاد کرد و آن آزاد شدہ نیز بر آن زن دیگر بر او تزویج کردہ و یا کنیزی از برای خود خریدہ فرمود لازم است بر آن مرد شرط او .

و در تہذیب در صحیحہ ابن ابی عمیر روایت نموده از آنحضرت در کسیکہ تزویج میکند زن را و شرط میکند بر او اینکہ هر وقت میل داشته باشد بر نزد او بیاید و انفاق بکند بر او چیزی معین را یعنی در سال و یا در ماهی چیزی را فرمود عیب ندارد .
 و در کافی در صحیحہ عبدالرحمن روایت کرده کہ سؤال کردم از آنحضرت از کسیکہ تزویج میکند زنی را و با او شرط میکند این را کہ هر وقت مرد میل داشته باشد بنزد او بیاید و انفاق بکند بر او چیزی معین را در هر ماهی فرمود عیب ندارد .
 و در کافی و تہذیب در صحیحہ هشام از آنحضرت روایت کرده اند در کسیکہ تزویج میکند زنی را و شرط میکند با او کہ آنرا از بلد خودش خارج نکند فرمود

وفا نماید برای آن زن و یا فرمود لازم میشود بمرء او همین شرط

و در صحیحۀ ابن رثاب از حضرت کاظم (ع) روایت کرده‌اند که سؤال کردند از کسبیکه تزویج میکند زنی را و شرط میکند با او که او را از بلد خودش خارج نماید و صداقش صد دینار شود و اگر آن زن خارج نشود صداقش پنجاه دینار باشد فرمود اگر مرد آن زن را بر بلاد شرك خارج میکند پس شرط او بزن لازم نیست و باید صد دینار صدق بدهد و اگر مرد او را بی‌بلاد اسلام خارج میکند پس از برای آن مرد است آنچه شرط کرده و مسلمانان در نزد شرط خودشانند و جایز نیست برای مرد که او را بی‌بلاد شرك خارج کند تا آنکه صد دینار صدق او را بدهد و یا او را راضی بکند و این جایز است برای آن مرد.

و در تہذیب در صحیحۀ ابن ابی عمیر است که گفتم بجمیل مردی بکرن راتزویج کرده و شرط کرده با زن که در بلد خودش باشد و یا در بلد معین حکم این شرط چیست جمیل گفت اصحاب ما روایت کرده‌اند از آنحضرات که این شرط صحیح است و مرد نمیتواند آن زن را از بلد خودش خارج بکند در صورت شرط کردن و در صحیحۀ ابن عمار از آنحضرت از پدراناش روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین میفرمود هر که شرط بکند با زن خودش پس باید وفا بکند بر آن زن بدرستی که مسلمانان در نزد شرط خودشانند مگر شرطیکه حرام بکند حلال را و یا حلال نماید حرام را.

و از امثال این احادیث بسیار است و مضمون همه آنها اینست که هر شرطیکه حلال را حرام و حرام را حلال نکند و باعث خلاف شرع انور نشود پس آن شرط لازم است و وفاء بآن واجب است و چیزی که حرام نباشد و در شرع انور مباح شود مثل اقامۀ زن در بلد خود و تعیین نفقہ آن ماه بماه و آمدن مرد بنزد زنش در وقت معین از شب و یا از روز و هر چه از امثال این باشد پس این شروط لازم الوفاء است زیرا که حرام حلال نمیشود و حلال حرام نمیگردد.

پس این دستور العمل است در هر شرط مباح و جایز و در همه شروط که باعث فعل حرام نشود مثل شرط کردن در ضمن عقد نکاح يك فعل حرام را از محرمات شرعیہ از زنا و شرب خمر و خوردن ربا و غناء نمودن و رشوه دادن و امثال اینها پس مادامیکه

منع و نهی از چیزی از جانب صاحب شرع انور نشده شرط آن جایز است .
و بنا بر این قاعده شرعی و قانون کلیه اگر زن با مرد شرط کند که اگر زوج او
بآئین نفقه و کسوه ندهد باو طلاق بدهد در مدت معین و یا اگر زوج غائب شود و
نفقه زن را باو نرساند در مدت فلانی زن و کیل شود در گرفتن طلاق خودش از حاکم
شرعی بعد از اثبات ادعای خودش و یا اینکه زوج زوجه خود را و کیل نماید در طلاق
گرفتن از حاکم شرع و یا کسی دیگر چنانکه در مشهد مقدس معروف و برقرار است
ابداً خلاف شرع لازم نیاید زیرا که طلاق امر شرعی است و وکالت در آن جایز است
و فعل حرام بعمل نیاید و زوجه بیچاره از ضیق خلاص میشود و وکالت مثل سایر
عقود شرط بردار است و تعلیق در آن جایز است مثل تعلیق و خیار شرط و خیار
فسخ در بیع باین معنی که اگر بزوجه نفقه و کسوه ندهد فلان کس باو طلاق و یا خود
زوج طلاق بگوید و یا آنکه فلان کس و کیل است در طلاق فلانه اگر شوهرش غائب
شود و نفقه باو ندهد و یا خود زوجه و کیل بالفعل است در طلاق گرفتن از حاکم
اگر نفقه او باو نرسد و این نحو شرط در عقد نکاح ابداً عیب ندارد و باعث خلاف
شرع نمیشود و بلکه فائده بزرگ دارد و ثمره شرعی در آنست که خلاص زوجه باشد
از ضیق و از عسر و حرج و رفع اشتغال ذمه زوج از حقوق زوجه و فائده این شرط
بطرفین راجع است و در این شرط در ضمن عقد نکاح نه تزویج تعلیق دارد و نه وکالت
زیرا که وکالت منجز است و لکن اعمال وکالت موقوف است بعدم وصول نفقه بزوجه
در مدت غیبت زوج در اثناء دو ماه مثلاً و شرط شدن عدم تعلیق در عقود و لزوم تنجیز
در آنها دلیل از کتاب و سنت ندارد و بلکه آنچه شرط صحت عقود است همان رضاء
طرفین است و معامله جانین با رضایت است فقط بشرط عدم ورود منع از صاحب
شرع انور و ابداً دلیلی بر لزوم تنجیز و بطلان تعلیق وارد نشده و قرار داد طرفین را
با رضاء جانین صحیح فرموده در آیه « تجارة عن تراض منکم » و در تعیین مهریه
چنانکه احادیث بسیار در آن دو مطلب ذکر شد و قائل شدن بر بطلان تعلیق در عقود
تقلیداً با سلف خلاف است و نه تقلید است بصاحب شرع انور و تقلید اسلاف بنص آیات
و روایات باطل است اگر دلیل شرعی از کتاب و سنت نداشته باشد .

و بالجمله اگر اجراء کنندگان عقد نکاح و نویسندگان سند تزویج و کالت زوجہ را در آن قبالة نکاح درج نمایند و او را و کیل بکنند در طلاق گرفتن از حاکم شرعی در صورت غائب شدن زوج و ندادن نفقه زوجہ چنانکه علماء خراسان معمول کرده اند ابدأ زنی در تحت شدت و در نهایت مشقت نیمماند و ب فقر و فاقه و بر پریشانی و گدائی مبتلاء نمیشود و بلکه مرتکب بقبیاح و فضایح و شایع و فجایع نمیکردد و زناکار و بد کردار نشود زیرا که اغلب زنان زناکاران این زمان از پریشانی و بی چیزی است و این همه شیوع زنا و وقوع شنعاً در بلاد اسلام از پریشانی زنان و عدم قدرت ایشان بر تحصیل نان است و این مسئله معلوم بعوام است فضلا از خواص پس چرا علماء آذربایجان در این خصوص فکر نمیکنند و ازین خلاف شرع جلوگیری نمیفرمایند و در علاج این دردها کوشش نهینمایند و چرا واعظان اسلامیان و پیشوای مردمان از علاج این شایع و از تدارک این فجایع غفلت میکنند و دینداران و مسلمانان و مسئله گویان در کجایند که مسئله بگویند و بمردمان طریق رفع خلاف شرع را یاد بدهند و بمسلمین تعلیم مسئله بکنند و آیا متدینان خیر ندارند و از وقوع این قبیاح بدون اطلاعند چرا نویسندگان قبالة نکاح و نگاهدارندگان مردمان از سفاح را و ادار نمیکنند در آن سند بنوشتن و کالت زوجہ در طلاق خود از حاکم شرع در صورت غیبت زوج با عدم رساندن نفقه بزوجه اش و چرا علماء غافلند از اجراء مقاصد شرعیہ و از نشر مسائل دینیہ و چرا فضلا در غفلتند از بیان احکام شرع انور و از تزویج دین حضرت پیغمبر (ص) غفلت تابکی و کسالت تا بچه وقت مردمان ایران دنیا که ندارند چرا عمل باحکام دین خود نکنند و کدام عالم نمایان میگویند که این طور شرط کردن در عقد و یا در ضمن عقد خارج صحیح نیست و کدام یکی از بی سوادان قائلند که این نحو شرطها در عقود درست نیست و کدام یکی از مالاها فتوی میدهند که شرط و کالت در عقد نکاح با این فایده بزرگ صحت ندارد و پیشوای بلاد و دانایان عباد در اطراف و اکناف آیا معین شده اند که فتوای ایشان در میان مسلمانان حجت باشد یا نه و آیا ملت و دولت تعیین علماء در ایالات و ولایات نموده اند یا نه و آیا در بین فضلاء اسلام امتحان واقع شد یا نه آیا ملت ایران با دولت خودشان در این فکر متحد شدند و در

مقام رفع خلاف و دفع اختلاف آمدند یا نه آیا بضایع شدن احکام و برفتن شرایع حضرت سیدالانام و بدون رغبت ماندن اساس اسلام اطلاع دارند یا نه و آیا در خیال تداوم فوت شده ها و در آرزوی درست کردن خرابیها از احکام دین و رفع اختلاف از میان علماء مسلمین هستند یا نه و حالاکه تحصیل ثروت و جمع کردن اسباب ترقی و قدرت بما مسلمانان دشوار شده پس چرا علم بمسائل دین خودمان نداریم و چرا باعث زناکاری و بدکرداری میشویم آیا علم باحکام مثل نکاح و طلاق مثل عالم بودن بضایع عجیبه و درست کردن اسباب غریبه است که اهل ایران نتوانند از عهده آن بر آیند و آیا امتحان علماء بلاد و تعیین پیشوایان عباد محاربه کردن با دول معظمه است و علماء اعلام در هر ولایت راضی بامتحان و تعیین اعلم از میان خودشان میباشند و چقدر از فضلاء گرام و امناء انام منتظر امتیاز و امتحان در بین خود بوده اند و از ملت و دولات امداد و اقدام طلب میکنند و همیشه میخواهند که از میان خودشان عالم نمایان دور شوند و هر کسی بشغل خود مشغول و جاهلان فتوی ندهند و علماء واقعی مصادر احکام و هادیان انام بگردند و عالم از جاهل و دانا از نابینا تمیز یابد پس تکلیف ایرانیان و حکم لازم بمسلمانان اینست که عقدخوان و لایات و قصبات را معین کنند و نکاح نویسندگان شهر و دهات را تعیین نمایند و بایشان دستور العمل بدهند که در نوشتجات تزویج و قبالهجات نکاح زوجه شخص را و کیل بنویسند و در عقد نامه و کالت زوجه باشد که در صورت غائب شدن زوج و عدم ارسال نفقه و کیل است که خود را باطلاع یکی از حکام شرع انور مطلقه نماید بعد از اثبات دعوی خود و این و کالت در طلاق بزوجهویا بغیر از این شرعاً و عرفاً عیب ندارد .

و آنچه عیب دارد مطلقه شدن زوجه است خود بخود در وقت غایب شدن و نفقه ندادن زوج چنانکه در صحیحۃ ابن قیس در تهذیب روایت نموده از حضرت باقر (ع) در کسیکه تزویج میکند و با زنش شرط مینماید که هر گاه او دو مرتبه تزویج بکند و یا از آن زن دور شود و یا کنیزی بخرد پس آن زن طالق باشد فرمود که بدرستی که شرط خداوند تعالی قبل از شرط شما است و اگر خواسته باشد وفا میکند بآن زن و اگر

خواسته باشد نگاهدارد زن را و دو مرتبه تزویج میکند و کنیزی میخورد .
و مثل اینست صحیحۀ ابن سنان از حضرت صادق (ع) در کسیکه گفته بزن
خودش هر گاه دو مرتبه نکاح بکنم و یا کنیزی بخرم پس زن او طالق باشد فرمود این
چیزی نیست بدرستیکه حضرت رسول (ع) فرموده هر که شرط بکند يك شرط را که
مخالف کتاب خداوند تعالی شود پس جائز نیست بر نفع او و بر ضرر او .

و در این دو حدیث این شرطها را جایز نفرموده اند از جهت اینکه مرد بازنش
شرط کرده که اگر چنین باشد فهی طالق است یعنی طلاق داده شده است و آن زن که
دوباره بطلاق گفتن محتاج نباشد و این طلاق نیست و اکتفاء کردن باین باطل است و
وکالت در طلاق که ذکر گردید غیر از اینست و در وکالت باید وکیل طلاق بگوید
در وقت معین .

و در مورد این دو حدیث کسی طلاق نمیگوید و وکیل نیست و زوج در وقت
معین طلاق نمیدهد و بلکه در اول زمان شرط کردن میگوید که اگر چنین شود زنش
طلاق داشته باشد و طالق شود بدون شهادت کسی بطلاق او و بدون مراعات شرایط
طلاق از بودن زوجه در طهر غیر وقاع و نبودن او در حیض و نفاس پس این طلاق بدون
شرایط طلاق مخالف کتاب خداوند تعالی است و ضد قرار داد صاحب شرع انور است
و شرط صاحب دین مبین غیر از اینست و وکالت در طلاق موافق احادیث شروط است
و مخالف کتاب خداوند تعالی نیست و مورد این دو حدیث طریقه دیگران است و
آن از شرع انور خارج است .

و بعد از جریان عقد نکاح در بین زوج و زوجه با شرایط معتبره اگر در زوجه
عیب ظاهر شود پس شوهرش اختیار فسخ دارد .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابی عیینه از حضرت باقر (ع) روایت
کرده اند که فرمود وقتیکه تدلیس نمود زن صاحب عقل و برص و جنون و افضاء شده
و زینکه در آن شلی و فلج ظاهر است پس آن زن رد میشود بسوی اهانش بدون طلاق .
و در کافی در صحیحۀ ابن صالح روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق

از کسیکه یکرزنی را تزویج کرده و آنرا قرناء یافته فرمود این زن حامله نمیشود و زوج او از جماع باو انقباض میکند و این زن رد میشود بسوی اهلیش .
و در صحیحۀ ابن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که رد میشود زن کور و برصدار و جذامدار و فلجدار .

و در صحیحۀ حلبی روایت کرده که کسیکه یکنفر زن امر خود را باو واگذار نموده و زن قرابت و یا همسایه او بوده و آنکس همان زن را بکسی تزویج کرده و باطن او را نمایدانسته پس شوهرش در او عیب یافته که آن زن تدلیس نموده بود آن حضرت فرمود مهر را از آن زن میگیرند و از برای مرد تزویج کننده چیزی لازم نمیشود و در تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم از حضرت باقر (ع) روایت کرده که در کتاب حضرت امیر المؤمنین (ع) است که هر که تزویج بکند یکرزن را بکسی و در آن زن عیبی باشد و آن را بزواج نگوید پس بدرستی که برای زن صداق است در مقابل آنچه باو وقاع کرده و آن صداق بعهده آنکس است که آن زن را با تزویج داده و علم بآن عیب داشته و بزواج بیان نکرده .

و در کافی و تهذیب در حدیث ابن جرک روایت کرده اند که نوشتم بحضرت کاظم (ع) و سؤال کردم از کسیکه تزویج نمود یکدختر باکره را پس او را نایب یافته آیا صداق او کاملاً واجب است و یا اینکه ناقص میشود فرمود ناقص میشود .

و از این احادیث ظاهر میگردد که هر چه عیب باشد بحسب عرف و عادت و زوج قبل از تزویج آن را نداند اختیار فسخ عقد را دارد و بعد از دخول مهریه میدهد و رجوع میکند بآن کسیکه تدلیس کرده و فریب داده و در بعض احادیث عیب زن را منحصر فرموده مجنون و برص و جذام و عفل و در بعض دیگر کوری را عیب نفرموده و در بعض دیگر نایب بودن زن را عیب قرار داده و ظاهر بعض دیگر عموم است و هر چه طبع از آن متنفر میشود و این احادیث عموم موافق قواعد عقلیه و نقلیه است از احادیث لاضرر و لاضرار و احادیث انحصار محمول است باستحباب رد نکردن زن از جهت بعض عیوب و همچنین حدیث نایبنا حمل باستحباب میشود .

و ظاهر احادیث اینست که عیب مرد نیز این نحو است و هر چه در عرف و عاده

عیب گردید در مرد پس زنش بعد از دانستن آن اختیار فسخ دارد چنانکه در کتب اربعه در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده‌اند که سؤال نمودم از حضرت صادق (ع) از زن آزادی که تزویج کرده بمرد عبد بنابر اینکه او آزاد است و بعد از عقد زن علم رسانده براینکه آن مرد آزاد نیست فرمود آن زن اختیار نفس خود را دارد اگر خواسته باشد با آن مرد میماند و اگر خواسته باشد فسخ میکند.

و مثل اینست احادیث دیگر در فسخ نکاح در عبد بودن زوج و ایضاً در کتب اربعه در صحیحۀ ابی حمزه روایت کرده اند که سؤال کردند از حضرت کاظم (ع) از زنی که زوج داشته و در عقل او خلل واقع شد بعد از تزویج و یا آنکه جنون بر او عارض شد فرمود برای زن جایز است که نفس خود را از آن مرد خلاص بکند اگر خواسته باشد.

و در کافی در صحیحۀ ابن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق (ع) است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) رد نمیکرد نکاح را از جهت حماقت مرد و رد میکرد از جهت عسرت زوج.

و در وسایل بعد از ذکر این حدیث گفته که وجه رد از جهت عسرت اینست که آن حضرت اجبار میفرمود زوج را با نفاق و یا بطلاق نه بر فسخ چنانکه خواهد آمد تمام شد کلام آن مرحوم.

و در کافی و تهذیب در حدیث سماعه از آن حضرت روایت کرده که یک نفر خصی تدلیس کرده که یک نفر خصی تدلیس کرده و زن را فریب داده و او را تزویج کرده فرمود تفریق میشود در میان آنها اگر زن خواسته باشد و صداقتش را از او اخذ نمیکند و تازیانه بر پشت او زده میشود چنانکه خود را تدلیس کرده و مثل این حدیث است احادیث دیگر در این مضمون.

و از این احادیث معلوم میشود که فریب دهنده را باید تازیانه زد و از او غرامۀ مهریه را اخذ نمود.

و در کافی در صحیحۀ مرادی روایت کرده که سؤال کردم از آن حضرت از زنی که زوج او مبتلا شد و قادر بر جماع او نیست آیا آن زن از آن مرد مفارقت میکند

یا نه فرمود بلی اگر زن خواسته باشد .

و ابن مسکان راوی این حدیث گفت که در روایت دیگر است که زن یکسال منتظر میشود پس اگر مرد توانست در مدت یکسال جماع بکند بسیار خوب و اگر نتوانست زن مفارقت میکند و اگر زن خواسته باشد با آن مرد اقامه بکند اختیار دارد و مثل اینست احادیث دیگر در انتظار بودن زوجه در مدت یکسال و بعد از آن اختیار فسخ دارد .

و در تهذیب در صحیحۃ حلبی از آن حضرت روایت کرده در کسی که زن را تزویج میکند و میگوید که من از فلان قبیله و از بنی فلان میباشم و بعد از تزویج این طور ظاهر نمیشود فرمود فسخ میشود نکاح و یا آنکه فرمود رد میشود نکاح .
و در کتاب سرایر فرموده که روایت شده زمانیکه مرد منسوب شده باشد بیک قبیله پس خارج شود از غیر آن قبیله چه اردل باشد و چه اعلی شود میشود از برای زن عقد شده اختیار فسخ نکاح (تمام شد) .

و در قیبه در صحیحۃ علی بن جعفر (ع) از برادرش حضرت کاظم روایت کرده که سؤال کردم از مردیکه یکزنی تزویج نمود و قبل از دخول با زنی زنا کرد چه لازم میآید بر آن مرد فرمود بر او حد زده میشود و مفارقت شود در میان مرد و زنش و یکسال نفی از بلد میگردد .

و مثل اینست روایت ابن زید از حضرت امیرالمومنین (ع) که مرد زمانیکه تزویج بکند و قبل از دخول زنا نماید حلال نمیشود زن او بآن مرد زیرا که او زناکار است و تفریق میشود میان ایشان و نصف مهر را از آن مرد اخذ میکنند و از همه این احادیث ظاهر شد اگر در مرد عیبی باشد و لو زناکاری و نبودن او از قبیله بنی فلان زن او عقد نکاح را فسخ میکند و اما در جذام و برص و جنون بودن این سه مرض قبل از عقد در مرد پس شکی نیست که زوجه بعد از علم بآنها اختیار فسخ دارد و اما در صورت عارض شدن اینها بعد از عقد نکاح پس در ثبوت خیار فسخ از برای زوجه در جنون باز شکی ندارد از جهت صحیحۃ ابی حمزه در کتب اربعه در اختلال عقل و عروض جنون

چنانکه ذکر گردید و اما جذام و برص پس ضرر اینها از جنون زیادتر است زیرا که اینها از امراض سرایت کننده است باجماع اطباء و اتفاق حکماء و از این جهت حضرت صاحب شرع انور امر کرده که از صاحب این امراض فرار بکن مثل فرار کردن تو از شیر درنده .

و در صحیحۃ حلبی حضرت صادق (ع) فرمود رد میشود نکاح از برص و از جذام و جنون و از عفل که در زنان میشود و گوشت زیاده که در محل جماع واقع گردد و یا چیزی دیگر در آن موضع حادث شود و از وقاع منع میکند و این عفل اختصاص بزنان دارد و آنسه تالی اول در هر دو حادث میشود و در هر جا چه معامله باشد و یا نکاح علت قرار داد اختیار فسخ از برای کسی همان ورود ضرر است و ادله لاضرر و لاضرار که از احادیث صحیح و متواتره است و عقل و نقل اورا تصدیق میکند و از قوانین محکمه است در نکاح جاری است و چونکه از عنین بودن زوج و دیوانه شدن او و مبتلا بودن شوهر زن بامراض مسریه ضرر و بلکه اضرار بزوجه است لهذا صاحب شرع اختیار فسخ برای زن قرار داده و این فسخ را فوری نموده و در عنین یکسال بزوجه مهلت داده که بخودش معالجه بکند و در چهار فصل سال مذاوا نماید و در هر فصلی دواء مناسب بخورد شاید علاج پیدا شود و زن او فسخ نکاح نکند و بعد از یکسال زن او اختیار دارد تا آنکه ضرر و اضرار بر او نشود و از حظ نفس محروم نماند و از برای او مشقت و حرج نگردد و بنص آیه ما جعل علیکم فی الدین من حرج عمل شود زیرا که اگر صاحب شرع انور زنها را مجبور فرماید بر بودن با مرد صاحب عنین و جذام و برص و جنون البته عسر و حرج بزن او وارد میشود و ضرر و اضرار بآئین عاید گردد با وجود اینکه اختیار طلاق ندارد و اختیار طلاق با زوج است و اگر صاحب شرع انور زوج را مجبور فرماید بعدم فسخ نکاح زنش در صورت بودن زن برص دار و جذام دار و مجنون پس مرد اختیار طلاق دارد و میتواند زنها را از خودش دور بکند بطلاق دادن و اما زن اگر اختیار فسخ در این امراض نداشته باشد چنانکه اختیار طلاق ندارد البته آئین بضرر و اضرار واقع گردد و بعسر و حرج مبتلا میشود پس باید هر چیزیکه سبب ضرر و باعث حرج بر زن است و عسر دارد مثل جنون زوج و برص و جذام و عنین

بودن او دفع شود و رفع گردد با اختیار فسخ نکاح برای زن .
و اگر مرد بزنش انفاق نکند و بزوجه اش کسوة و نفقه ندهد مجبور میشود
بطلاق گفتن از جهت دفع ضرر .

چنانکه در فقیه و تهذیب در صحیحہ ربعی و فضیل از حضرت صادق (ع) روایت
کرده در تفسیر آیه « ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله » یعنی کسی که روزی
او تنک باشد و صاحب وسعت نباشد پس انفاق بکند از آنچه خداوند تعالی باو عطا
کرده فرمود اگر زوج انفاق نمود بزوجه اش آنقدری که پشت او را راست نمود با
کسوه اش خوب است و الا تفریق میشود میان ایشان یعنی زوج مجبور بطلاق است .
و در فقیه در صحیحہ مرادی روایت کرده که شنیدم حضرت باقر (ع) میفرمود
هر که زن داشته باشد پس باو کسوه ندهد که ساتر عورت او شود و انفاق نکند که
صلب زن محکم گردد در این صورت حق واجب است بر پیشوای مسلمانان تفریق
نمودن در میان ایشان .

و در کافی و تهذیب در صحیحہ جمیل از عنبسه روایت کرده اند که حضرت
صادق (ع) فرمود زمانیکه زوج کسوة داد بزنش که ساتر عورتش باشد و اطعام نمود
که صلب او محکم شود آن زن اقامه می کند در نزد آن مرد و اگر چنین نکرد
طلاق می دهد .

و در کافی در صحیحہ روح از آنحضرت در تفسیر آیه مذکوره روایت کرده
فرمود زمانیکه انفاق نمود زوج آنچه پشت زنرا محکم بکند با کسوه اش فیها و الا تفریق
میشود میان ایشان .

و در تفسیر این آیه علی بن ابراهیم در صحیحہ ابی بصیر از آنحضرت روایت
کرده فرمود زمانیکه مرد انفاق کرد بر زنش آنقدریکه پشت او را محکم نماید با
دادن کسوة و الا تفریق میشود در میان آنها و در تفسیر عیاشی از فارسی روایت کرده
که گفتم بحضرت رضا (ع) معنای این آیه چیست « فامساک بمعروف او تسریح باحسان »؟
فرمود معنای امساک بمعروف بازداشتن مرد است اذیت خود را از زنش و دادن نفقه
است بزنش و معنای تسریح باحسان پس طلاق دادن بآنقراری که قرآن بآن نازلشده

است و از این حدیث معلوم میشود که باید مرد بزنی خود نفقه بدهد و اذیت باو نکند و یا باو طلاق بگوید و معنای آیه اینست .

پس از همه این احادیث واضح گردید که باید زوج نفقه و کسوة زنش را بدهد و اذیت خود را از او کفّ بکند و یا مجبور بطلاق او میشود و باید حکام شرع انور او را مجبور بدادن طلاق نمایند و اگر حاکم شرعی نباشد و یا قادر نشود بحاکم عرفی واجب است زیرا که رفع ضرر و ضرار و دفع عسر و حرج از مسلمانان از امورات حبسیّه و از واجبات کفائیه است بر جمیع صاحبان قدرت باجماع علماء و بنص آیه : « و تعاونوا علی البر » .

و اگر در میان زوج و زوجه شقاق و نفاق و نزاع و تنازع واقع شد پس بنص آیه « فابعثوا حکماً من اهلہ و حکماً من اهلها » یکنفر از جانب مرد و یکنفر دیگر از طرف زن حکم قرار میدهند و آندو حکم هر چه مصلحت بدانند حکم ایشان نافذ است چنانکه در کافی در صحیحۃ ابی بصیر از حضرت صادق (ع) روایت کرده در این آیه فرمود حکمان با زوج و زوجه شرط میکنند اگر بخواهند تفریق میکنند و اگر خواستند جمع مینمایند پس اگر جمع کردند میان ایشانرا پس نافذ است و اگر تفریق نمودند پس نافذ خواهد شد و مثل اینست احادیث دیگر در این مضمون در نفوذ قرار داد حکمین .

و دیگر حضانة اولاد و حق تربیت پسر حق مادر است در مدت دو سال و در دختر هفت سال چنانکه در کافی در صحیحۃ کنانی روایت کرده که حضرت صادق فرمود زمانیکه طلاق داد زوج زرجه خود را در حالتیکه زن حامله است انفاق میکند بآنزن تا آنکه وضع حمل بکند و زمانیکه وضع حمل کرده عطا میکند اجرت او را و اضرار نمی کند بآنزن و اگر زوج زن مرضعۃ دیگر پیدا بکند که راضی شود بکمتر از اجرت مادرش پس طفل را از او بگیرد و اگر مادر طفل راضی شد بآن اجرت پس او احق است بر پسر خودش تا آنکه او را از شیر دادن باز بکند .

و در فقیه در صحیحۃ ابن نوح روایت کرده که نوشت بحضور حضرت هادی بعض اصحاب آنحضرت که من زنی داشتم و از آنزن ولد دارم و باو طلاق دادم پس

آن حضرت نوشت که زن احق است بولد خودش تا آنکه برسد برهفت سال مگر آنکه خود زن نخواسته باشد و مثل اینست روایت صاحب سرایر از آنحضرت و این دو حدیث حمل بدختر میشود و حدیث اول برپسر .

و چونکه از لوازم نکاح و از فروع آن یکی طلاق است پس لابد است از بیان شرایط و بعض مسائل آن و از شرایط طلاق یکی پاك بودن از حیض و نفاس و خارج شدن از طهر و قاع است .

چنانکه بکیر از حضرت باقر (ع) در کافی بسند صحیح روایت کرده که هر طلاق غیر عده پس طلاق نیست باینکه طلاق بدهد در حال حیض و یا در زمان نفاس و یا آنکه بعد از وقاع و قبل از حیض شدن پس طلاق در این سه مورد طلاق نیست . و در کافی در صحیحۀ زراره از آنحضرت روایت کرده که فرمود اما طلاق سنت که بغیر از آن جایز نیست اینست که زمانیکه اراده کرد مرد طلاق زن خود را پس منتظر شود تا آنکه حیض شود و از حیض پاك گردد و بعد از پاك شدن از حیض با او وقاع نمیکند و طلاق او را میگویند و دو نفر شخص عادل را شاهد میکند بطلاق خودش و آنحضرت بعد از بیان این شرایط فرمودند که طلاق عده نیز همین است یعنی طلاق جامع الشرائط را طلاق سنت و هم طلاق عده میگویند .

و احادیث در این مضمون بسیار است .

و در صحیحۀ یسع در کافی روایت کرده که شنیدم آنحضرت میفرمود طلاقى نیست مگر آنکه بر سنت بوده باشد و طلاقى نیست مگر آنکه در طهر غیر وقاع بوده باشد . و در مجمع البیان در صحیحۀ ابن اعین از آنحضرت روایت کرده که طلاق درست اینست که طلاق بدهد بزوجه اش در طهر و پاك بودن بدون جماع و بشهادت دادن دو نفر عادل بطلاق و بعد از این مرد حق رجوع دارد مادامیکه سه طهر نگذشته باشد پس این طلاق همان طلاق است که خداوند تعالی در قرآن امر فرموده و همچنین پیغمبر در سنت و طریقۀ خودش و هر طلاق غیر عده پس طلاق نیست و مراد از طلاق عده همان طلاق در حالت طهر از حیض و نفاس و پاکی از طهر و قاع است و مراد اینست از آیه

فطالقهن بعد تهن و مراد از طلاق سنت طلاق دادن بشهادت عدلین است و شاهد بودن در طلاق شرط چهارم است و بدون شهود طلاق باطل است بنص آیه و احادیث کثیره چنانکه طلاق در حیض و نفاس و در طهر وقاع جایز نیست .

و اما صیغه طلاق پس با هر لفظ و زبان جایز است چنانکه در تهذیب در صحیحه ابن وهب از حضرت صادق (ع) روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود « کل طلاق بكل لسان فهو طلاق » یعنی جمیع اقسام طلاق از رجعی و خلعی با هر زبان و بیان پس آن طلاق است و صحیح و درست است .

و اگر زوج اخرس و گنگ باشد پس طلاق او با اشاره است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه ابن روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از طلاق مرد گنگ فرمود میاندازد قناع آن زن را بر سرش و میکشد مقنعه را بر او و از این احادیث بسیار است و و کالت در طلاق واجب نیست برای عوام باجماع علماء و بلکه بضرورت دین اسلام .

و در کافی و تهذیب در صحیحه زاره روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود جایز نیست و کالت در طلاق و در تهذیب بعد از ذکر این حدیث فرموده که این حدیث معمول است بحضور زوج که در حال حضورش باید خودش طلاق بگوید و احادیثیکه دلالت بصحت و کالت در طلاق دارد حمل میشود بر غائب بودن زوج که در حال غیبت میتواند کسی را و کیل در طلاق بکند و با وجود اینها چطور گفته می شود که شخص طلاق دهنده باید یکنفر ملا را و کیل نماید از طرف خودش که آنملا طلاق را بالفظ عربی باقلقله قاف و استعلای طاء جاری نماید و این قول خارج از اجماع علماء و ضد حدیث صحیح است و خلاف عقل و نقل است و بلکه طلاق با هر لفظ درست است هر چندیکه لفظ طلاق نباشد .

چنانکه در فقیه و تهذیب در صحیحه ابن عمار از آنحضرت روایت کرده اند در کسی که ازاده تزویج زنی را دارد و حال آنکه آنرا در يك مجلس سه طلاق گفته اند چطور بکند؟ فرمود ترك میکند تا آنکه حیاض میشود و از حیض پاك میگردد

و بعد از آن با دو نفر از شهود بنزد شوهر آ زن میآید و باو میگوید آیا زن خود را طلاق گفته و زمانی که گفت نعم و بلی آن زن را ترك میکند تا آنکه سه ماه بگذرد و بعد از آن خطبه میکند برای خودش.

و مثل اینست صحیحۀ ابن بختری از آنحضرت در کافی و تهذیب پس بنص این احادیث طلاق با لفظ نعم واقع میشود و منکر این احادیث صحیحه مثل منکر ضرورت عقل و نقل است و حکم آن معلوم است و بعد از ملاحظه همان چهار شرط طلاق که پاک بودن از حیض و نفاس و طاهر شدن از طهر جماع و حاضر شدن دو عادل است با هر لفظ و زبان طلاق واقع میشود.

و مراعات سه شرط اول در پنج طائفه از زنان لازم نیست چنانکه در کتب اربعه با اسناد صحیحۀ از جعفری روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود پنج طائفه از زنان در هر حال طلاق گفته میشود بایشان زن حامله که حملش ظاهر شود و زن غیر مدخوله که شوهرش باو دخول نکرده باشد و زن که شوهرش غائب بوده باشد و زنی که حیض ندیده و بحد بلوغ نرسیده باشد و زنی یائسه که بر پنجاه سال رسیده باشد و در کافی در صحیحۀ حلبی روایت کرده که آنحضرت فرمود عیب ندارد طلاق دادن پنج نفر زن در هر حال زنیکه شوهرش غایب شود و زنیکه حیض ندیده و زنیکه دخول باو نشده و زنیکه حامله بوده و زنیکه بسن پنجاه رسیده است.

و مثل این حدیث است صحیحۀ زراره و صحیحۀ حماد در تهذیب و فقیه و از این پنج نفر زنان سه نفر ایشان عده ندارند یکی غیر مدخوله و یکی یائسه و دیگری زنیکه حیض ندیده و در این چهار حدیث لفظ صغیره ندارد.

و در صحیحۀ حلبی زنیکه بحیض نرسیده باشد و در صحیحۀ زراره دختریکه حیض نشده ذکر گردیده و چونکه عده ندارند پس میتوانند در هر حال تزویج بکنند چنانکه در صحیحۀ ابن حجاج در تهذیب روایت کرده که شنیدم از حضرت صادق (ع) میفرمود سه نفر از زنان در هر حال تزویج میکنند و بعد از این همین سه نفر را شمرند که غیر مدخوله و یائسه و زنیکه بحد حیض نرسیده باشد.

و در بعض احادیث فرموده که زنی که نه سال نداشته باشد و ظاهر اینست که اول حد بلوغ زنان تمام شدن نه سال است نه در هر زن زیرا که بعض از زنان در چهارده ساله و سیزده ساله و دوازده ساله حیض میشوند و قبل از اینها حیض نمیینند و در بعض دیگر ممکن است در نه سال حیض دیده باشند و مقصود اینست که زنی که بعد حیض نرسیده باشد چه نه ساله و چه چهارده ساله عده ندارد هر چندیکه باو دخول شود چنانکه در کتب اربعه و در سرائر در صحیحۀ جمیل از آن حضرت روایت کرده اند در کسینکه طلاق میگوید صیبه را که بعد بلوغ نرسیده و مثل او حامله نمیشود و حال آنکه باو دخول شده و زنی که یائسه شده از حیض و رفع شده حیض او و مثل او نیز باید فرمود از برای آنها عده نیست و هر چندیکه بآنها دخول شده باشد.

و مثل اینست احادیث دیگر در این مضمون و میان احادیث جمع میشود بآن نحوی که ذکر شد و بغیر از این سه نفر همه زنان طلاق داده شده عده دارند و عده ایشان سه طهر است اگر حیض مستقیم داشته باشند و اگر حیض نیینند عده آنها سه ماه است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن سرحان روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود عده مطلقه و طلاق گفته شده سه طهر است و یا سه ماه است اگر حیض نداشته باشد.

و اما عده حامله پس اقرب اجلین است یا وضع حمل و یا گذشتن سه ماه از طلاق چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابی الصباح روایت کرده اند که آن حضرت فرمود طلاق حامله یکی است یعنی در مدت حمل زیاده از يك طلاق گفته نمی شود و عده آن اقرب دو وقت است یا وضع حمل و یا گذشتن سه ماه است.

و در کافی در صحیحۀ حلبی روایت کرده که آن حضرت فرمود طلاق حامله يك مرتبه است و عده او وضع حمل است و آن نزدیکتر دو وقت است.

و در صحیحۀ زراره روایت کرده که حضرت باقر (ع) فرمود زمانی که طلاق گفته زن حامله را پس عده او وضع حمل است و هر چندی که در همان ساعت وضع حمل بکند و در کتب اربعه در صحیحۀ ابن حجاج روایت کرده اند که از حضرت کاظم (ع)

سؤال کردم از زن حامله که زوج او طلاق او را گفته پس آئین سقط کرده تمام باشد آن سقط و یا ناقص و یا آن که مضغه شود سقط او فرمود هر چیزی که ظاهر شود که آن حمل است تمام شود و یا ناقص پس عده او تمام می شود هر چندی که مضغه باشد .

و اگر حامله را طلاق بگویند و سه ماه بگذرد و وضع حمل نکند پس عده آن تمام میشود و لکن آئین مادامی که حمل دارد نمیتواند تزویج بمراد دیگر بکند چنانکه در مجمع البیان فرموده روایت کرده اصحاب ما که حامله زمانی که وضع حمل نمود و بچه دیگر در بطن او ماند عده اش تمام شد و جایز نیست تزویج او تا آنکه آند دیگری را بزاید .

و مثل اینست حدیث بصری در کافی .

و اما عده زن حامله از وفات شوهرش پس ابعداجلین است و بخلاف عده طلاق است و اگر وضع حمل قبل از چهار ماه و ده روز واقع شد پس منتظر میشود برانقضه آئینت و اگر چهار ماه و ده روز تمام شد پس منتظر میشود بوضع حمل چنانکه در کافی و تهذیب در حدیث سماعه روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود عده زنی که شوهرش مرده اگر حامله باشد منتظر میشود و اگر چهار ماه و ده روز گذشت و وضع حمل نشد پس عده او وضع حمل است و اگر وضع حمل شد قبل از مدت چهار ماه و ده روز عده او تمام شدن چهار ماه و ده روز است و این ابعداجلین است در عده وفات .

و مثل اینست احادیث بسیار و چهار ماه و ده روز عده وفات زوج است هر چندی که زوج دخول نکرده باشد .

چنانکه در کتب اربعه در صحیح ابن سنان روایت کرده اند که آن حضرت فرمود حکم فرمود حضرت امیر المؤمنین (ع) در زنی که شوهرش مرده و او را مس نکرده که: نکاح نکند تا آنکه چهار ماه و ده روز عده نگاهدارد مثل عده زن شوهر مرده و مثل اینست احادیث دیگر و همچنین است اگر زوج در عده طلاق رجعی فوت

شود چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن قیس از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که شنیدم میفرمود هر زنی که طلاق گفته شد و بعد از طلاق در اثناء عده شوهرش فوت شد و حرام نشده باشد زن بآن مرد یعنی طلاقش رجعی شود نه طلاق باین پس در این فرض زنش از او ارث میبرد و عده وفات لازم میشود .

و اگر در اثناء عده زن وفات کرد و حال آنکه عده زن از طلاق رجعی بوده پس مرد از آن زن ارث میبرد و مثل اینست احادیث دیگر و عده وفات از روز رسیدن خبر فوت زوج است .

و در این عده زینت کردن بزوجه حرام است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ زرارۀ از آن حضرت روایت کرده اند که فرمود اگر زوج در غربت وفات نمود و اقامۀ ینه شد بفوت زوج پس عده زن از روز رسیدن خبر فوت شوهر است زیرا که برای زن واجب است ترك کردن زینت در فوت زوج خود در مدت چهار ماه و ده روز و فرمود خود را نگاهداری میکند از استعمال کحل و عطر و لباس رنگین و مثل اینست در وجوب ترك زینت و در لزوم عده وفات از زمان رسیدن خبر فوت زوج احادیث دیگر و اما عده طلاق پس از روز گفتن طلاق است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده اند که آن حضرت بمن فرمود زمانیکه طلاق گفت شخص غایب بزوجه خودش پس شاهد قرار میدهد بطلاقش و زمانی که سه طهر گذشت از آن روز طلاق پس عده تمام میشود و مثل اینست احادیث دیگر .

و در طلاق رجعی نفقه و کسوه و سکنی از برای زوجۀ لازم است و در طلاق باین لازم نیست چنانکه در مجمع البیان فرموده واجب است سکنی و نفقه در مطلقۀ رجعیۀ بدون اختلاف در احادیث و اما باینه پس برای او سکنی و نفقه نیست و این نحو روایت شده از ائمه هدی علیهم السلام تمام شد و این که ذکر کرده مضمون احادیث است .

و چونکه زن در اثناء عده در طلاق رجعی در حکم زوجۀ است لهذا نفقه او واجب است و از این جهت باید از خانه شوهرش بیرون نشود مگر باذن او چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ حلبی روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود

سزاوار نیست از برای زن طلاق گفته شده اینکه از خانه اش خارج شود مگر باذن زوج خودش تا آنکه عده اش تمام گردد سه طهر و یا سه ماه اگر حیض نشود و مثل اینست روایت ابی العباس .

و مراد اینست که زن مطلقه در طلاق رجعی مثل زن غیر مطلقه است در حکم در اطاعت زوجه و تمکین او بزوجه خود و در خارج نشدن او از خانه بدون اذن شوهرش و مراد از آیه « لا تخرجنهن » اینست که بمجرد طلاق زنان را خارج نکنید و خود ایشان خارج نشوند و از تمکین شوهران بیرون نروند و مثل سابق رفتار نمایند و زنان را در طلاق رجعی مثل اجنبی ندانند و بلکه در حکم اول باشند تا آنکه از عده خارج نشوند نه آنکه زنان مطلقه از زنان غیر مطلقه در حکم بالاتر و زیادترند چنانکه بعضی از علماء خیال کرده اند .

و اگر مطلقه از آن زنان بوده باشد که از جهت صغر سن حیض نشده باشد و یا آنکه خون او استمرار داشته باشد پس عده اینها سه ماه است چنانکه در کافی در صحیحۃ حلبی روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود عده زنیکه حیض نداشته باشد و زنی که استحاضه دارد و پاک نمیشود سه ماه است و عده زنی که حیض میشود و حیض او مستقیم است سه طهر است و مثل اینست صحیحۃ ابی بصیر از آن حضرت در کافی و تهذیب .

و ایضاً در کافی و فقیه در صحیحۃ ابن حکیم از حضرت کاظم (ع) روایت کرده که گفتیم زن جوان که حیض نشده و مثل او حامله میشود و یا حیض میگردد و زوج او باو طلاق میگوید فرمود عده او سه ماه است .

و مثل این زنان است در حکم عده زنیکه شیر میدهد چنانکه در کافی در صحیحۃ ابی العباس از حضرت صادق (ع) روایت کرده از کسیکه طلاق گفته بزنی بعد از وضع حمل و پاک شدن از نفاس و آن زن مادامیکه شیر میدهد حیض نخواهد دید و عده آن چقدر است فرمود سه ماه است .

و در سابق ذکر شد زنی که صغیره و بعد بلوغ نرسیده باشد و امثال او حیض و حمل ندارند و بحسب عادت حیض و حامله نمیشوند عده ندارد هر چندی که باو

دخول شده باشد .

و اما زن جوان که احتمال حمل در او باشد و حیض ندیده است و در طهر وقاع بوده باشد پس صحت طلاق موقوف است در آن زن بگذشتن سه ماه از وقاع زوج چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ داود روایت کرده اند که سؤال کردم از آن حضرت از زنی که محلّ ریه و شک شده و مثل او حامله میشود در بعض اوقات و گاه حامله و حیاض نمیشود مثل او و زوج او باو جماع کرده و در طهر وقاع بوده چطور طلاق بگوید باو در طهر جماع؟ فرمود امساک میکند از او سه ماه و باو جماع نمیکند و بعد از آن طلاق میگوید .

و در کافی و فقیه و تهذیب در حدیث سماعه از آنحضرت روایت کرده اند که سؤال کردم از طلاق غلامیکه محتلم نشده و از صدقه و وقف او؟ فرمود زمانیکه طلاق را بطریقه شرع گفت و بگذاشت وقف را بر محلش و در جای حق پس عیب ندارد و آن نافذ است و در کافی در صحیحۀ ابن سنان از قماط از آنحضرت روایت کرده در طلاق مرد سفیه و احمق فرمود طلاق میگوید از جانب او ولی او و بدرستیکه ولی را من در حق آنکس بمنزلۀ امام میبینم .

و اگر زوج سه مرتبه بزن خود طلاق بگوید پس در مرتبۀ سیم آن زن بزواج خود حرام میشود تا آنکه شوهر دیگر اختیار بکند و بعد از جماع از او نیز طلاق اخذ کند و دو مرتبه بزواج اول عقد شود و اگر سه مرتبه چنین اتفاق افتاد در طلاق نهم آن زن حرام ابدی میشود .

چنانکه در کافی و فقیه در صحیحۀ ابی بصیر روایت کرده اند که سؤال نمودم از آنحضرت از کسیکه طلاق میگوید و بعد از آن رجوع میکند و بعد از آن طلاق میگوید و بعد از آن رجوع میکند و بعد از آن طلاق میگوید فرمود پس این زن حلال نمیشود باو مگر آنکه بشوهر دیگر برود و او طلاق بگوید و دو مرتبه بزواج اول برگردد و زوج اول نیز سه مرتبه باو طلاق بگوید و دو مرتبه باو حرام میشود تا آنکه شوهر دیگر اختیار بکند و بعد از طلاق از شوهر دویم باز شوهر اول او را

نکاح میکند و سه مرتبه دیگر باو طلاق میگوید پس در آنوقت آنزن بآنمره حرام ابدی میشود و زن لعان شده نیز حرام ابدی میشود و اگر در طلاق سیم زن را کسی متعه بکند بزواج اول حلال نمیشود تا آنکه نکاح دائمی شود و دخول بآنزن بشود چنانکه در کافی دو صحیحه ابن مسلم از آنحضرت روایت کرده که سؤال کردم از مردیکه زن خود را سه مرتبه طلاق گفته و بعد از آن مرد دیگر او را متعه کرده آیا حلال میشود بزواج اول؟ فرمود حلال نیست.

و در کافی و تهذیب در صحیحه زراعه است که آنحضرت فرمود از برای مریض نیست طلاق گفتن و از برای او جایز است نکاح کردن و اگر نکاح کرد و بآنزن دخول نمود پس نکاح او نافذ است و اگر دخول نکرد تا آنکه در مرض فوت شد پس نکاح او باطل است و از برای آنزن مهریه وارث ندارد و مثل اینست احادیث دیگر و اگر در حال مرض طلاق بگوید پس زنش از او ارث میبرد تا بیکسال چنانکه در کتب اربعه در حدیث سماعه روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از کسیکه بزنش در حال مرض طلاق بگوید فرمود آنزن ارث میبرد از او مادامیکه در نده باشد و اگر طلاق بگوید مریض در حالت اضرار و ضرر رساندن بزنش پس آنزن تا بیکسال وارث است و بعد از زیاد شدن یکروز وارث نیست و عده اش چهارماه و ده روز است و در حدیث دیگر مادامیکه قبل از یکسال همان زن تزویج نکند ارث میبرد و بعد از نکاح ارث نمیبرد و در حدیث دیگر اگر مریض صحت یافت و بعد از آن فوت شد ارث برای آنزن نیست و از حدیث سماعه معلوم میشود که اگر زن خودش مطالبه طلاق نماید پس از برای او ارث نیست زیرا که در حدیث مذکور ارث زن را منوط فرمود بحالت اضرار بزنی و از جهة ضرر رساندن بزنش در طلاق پس وقتیکه مریض طلاق را از جهة مطالبه زن بگوید و طلاق خلعی باشد و زن بمریض چیزی بدهد «از جهة خلاص شدنش» در این فرض اضرار بزنی نخواهد شد و ارث نخواهد بود اما طلاق زوجه غایب که موت او و حیات او معلوم نشود پس حکم آن در احادیث ذکر شده از آنجهله در صحیحه کنانی در تهذیب از آنحضرت روایت کرده در زنیکه

غائب شده زوج او چهار سال و انفاق نمیشود بر او وزن نمیداند که آیا شوهرش مرده است و یا زنده آیا ولی غائب مجبور میشود بطلاق آئزن؛ فرمود بلی و اگر ولی نداشته باشد او را صاحب سلطنت و حاکم طلاق میگوید گفتم اگر ولی غائب بگوید که من بآئزن انفاق میکنم فرمود پس مجبور نمیشود بطلاق آئزن گفتم اگر بگوید اراده دارم آنچه را که زنان اراده میکنند و صبر نمیکنم به مجرد انفاق کردن ولی^۲ مرد، فرمود سزاوار نیست برای آئزن و کرامت نیست در این سخن او زمانیکه نفقه بر او داد ولی^۳ مرد، پس در این حدیث بعد از غائب شدن زوج در مدت چهار سال و معلوم نبودن حیات و ممات او از برای زنش ولی^۴ مرد مجبور میشود بطلاق زن او و بر فرض عدم وجود ولی برای مرد سلطان وقت و صاحب سلطنت آن محل باو طلاق میگوید و در صورت انفاق ولی مجبور بر طلاق نمیشود و در این حدیث امر بفحص و بحث از حال زوج فرموده از جهة اینکه قهرأفحص و جستجو از او خواهد شد از طرف زوجه و اولیاء و اقوام آن مرد و لهذا در صحیحه^۵ برید امر بفحص کرد و بعد از آن فرموده ولی را والی مردمان اجبار بدادن طلاق میکند و در روایت ثقیه اگر آن مرد غائب ولی نداشته باشد والی طلاق میگوید و میشود طلاق والی طلاق زوج و بعد از آن چهار ماه و ده روز عده دارد و در صحیحه حلبی بعد از فحوص از او در مدت چهار سال فرموده اگر ولی انفاق نکند بزوجه غائب امر میکند والی او را بطلاق و این طلاق بر او طلاق واجب میشود و مضمون این چهار حدیث صحیح واجب بودن انفاق است بزوجه غائب از مال او و اگر نباشد از مال ولی او و اگر واجب نباشد اجبار معنی ندارد و لزوم فحوص است از غائب بقدر امکان در مدت غیبت چهار سال و بر فرض عدم انفاق از ولی مجبور بودن ولی بطلاق است و در صورت عدم ولی واجب بودن طلاق گفتن است بر والی بلد و سلطان محل از حاکم عرفی و یا شرعی و در این احادیث حاکم شرعی ندارد و آنچه دارد بعد از عدم وجود ولی سلطان و والی است و ایشان حاکم وقت و صاحب سلطنت آن محل است چه حاکم شرعی و یا عرفی باشد و از جهت این محقق بحرانی در حدائق بعد از ذکر احادیث فرموده بدورستیکه فحوص

مأمور به لازم نیست که از حاکم باشد و بلکه کفایت میکند بودن فحص از ولی و غیر از او. و تأیید میکند آنچه را که ما فهمیدیم از این احادیث آنچه تصریح کرده بآن محقق محدث کاشانی در کتاب وافی زیرا که فرموده بعد از ذکر این احادیث: اگر اراده داشته باشد کسی که واضح شود بر او مضمون این احادیث بطوریکه همه آنها ملائم و موافق باشند پس گوش بکند بآنچه میگویم و بالله التوفیق زمانیکه مفقود شود مرد بطوریکه یافت نشود خبر او اصلاح پس هر گاه گذشته باشد از وقت مفقود شدن خبر او چهار سال و یافته نشود کسیکه اتفاق بکند بزنی او بعد از این و زن نیز صبر نکند بعدم اتفاق مجبور میشود ولی غائب بطلاق گفتن بآن زن بعد از تحقق فحص از او چه آن فحص واقع گردد قبل از چهار سال و یا بعد از آن و چه از ولی باشد آن فحص و چه از والی و چه از غیر آنها و عدۀ زن عدۀ وفات است تا آخر کلام او اعلا الله تعالی مقام او را.

و بعد از نقل این کلام در حدایق فرموده و این کلام چنانکه میبینی ظاهر است در مرتب بودن حکم بحصول این امور از حاکم و یا از غیر او و حاصل این کلام اینست که با گذشتن چهار سال از وقت مفقود شدن و حاصل بودن فحص از هر که باشد قبل از گذشتن چهار سال و یا بعد از آن پس بعد از مدت چهار سال واجب است بر ولی طلاق آن زن و یا بحاکم و هر چندیکه آن زن امر خود را بحاکم رفع نکند و از حال خود باو خبر ندهد بالکلیه تا آنکه فرموده آنچه از احادیث مذکوره ظاهر میشود و خوب صبر کردن چهار سال است حال خود را بحاکم بگوید و یا نگوید قبل از چهار سال و اینکه اول چهار سال از وقت مفقود شدن است تا آنکه فرموده: و بعد از تحقق مفقود شدن واجب است بر ولی و یا بر والی با عدم ولی طلاق زن و ذکر کردن رفع امر بحاکم در صحیحۀ برید و موثقه سماعه خارج شده از بابت مثال نه از جهت منحصر بودن بحاکم و اصل حکم دوران میکند و بنامیشود بگذشتن چهار سال با حاصل شدن فحص هر طور باشد و از هر کس شود و اینست آنچه بر فهم قاصر رسید از این احادیث تا آنکه فرموده:

و زمانیکه ثابت شد که این حکم اختصاص بحاکم شرعی ندارد چنانکه ذکر

کردم پس ابا اشکال ندارد در اینکه با عدم حاکم و یا با تصور او پس این حکم طلاق نابود نمیشود و بلکه واجب میشود بر عدول مؤمنین که قائم مقام حاکمند در امورات حسیه و در واجبات کفائیه .

و دلیل میشود بر واجب بودن طلاق زن غائب بعدول مؤمنین آیات و روایاتی که دلالت دارند بر نبودن ضرر و حرج و ضیق در دین اسلام و شاهد میشود آن آیات و روایات بوجوب طلاق در این مقام ناآنکه فرموده اگر بعض اشخاص در بعض صحرا ها و بعض معرکها مفقود شوند این حکم چهار سال در حق ایشان جاری نمیشود زیرا که فحص از ایشان ممکن نمیشود و جستجو از صحراء و محل معرکها امکان ندارد و حکم در این موقوف است بحصول علم عادی بقوت آن شخص .

و بعد از این از بعض مشایخ خودش در این اشخاص نقل نموده که کسیکه علم عادی حاصل گردد برای او بعدم حیات شخص پس برای او جایز است نکاح زن او و هر چندیکه آن زن امر خود را بحاکم نگوید و مثل این حکم در ارث آن شخص مفقود در موارد مذکوره میآید تا آنکه فرموده و همچنین است مفقود در بیابانها در شدت حرارت و برودت و خبر نشود از او با کثرت تردد کنندگان و همچنین است مفقود در معرکهای بزرگ که احتیاج بچهار سال ندارد و کافی است در مثل او حصول مترددین در اطراف که ظن میشود بجریان عادت که اگر آن شخص زنده بود خبر او را تردد نمایندگان میدادند و زمانیکه از او خبری نشده پس فوت او بعلم عادی ظاهر میشود و از این جهت مرحوم محمد جعفر مشهور بکرباسی تزویج نمود جمله از زنان را که شوهرشان مفقود شده بود در معرکه قتال افغان با لشکر شاه سلطان حسین در بیابان قرب کرمان تمام شد حاصل کلام آن عالم بی نظیر و آن فحل الفحول خیر و بصیر در فهم احادیث اهل بیت علیهم السلام اعلا الله تعالی مقامه .

و مراد آن مرحوم از آیات و روایاتی که دلالت کرده بر نبودن ضرر و حرج و ضیق در دین اسلام همان آیات و احادیث صحیحه است که در اول این رساله ذکر کردم از نبودن حرج و عسر در دین حضرت سید الانام و وسعت بودن در تکالیف حضرت خلاق عالمیان .

پس دلیل اول برها شدن زوجه و در ضیق و حرج و عسر نبودن آن بیچاره و در وسعت تکلیف آن ضعیفه همان آیات شریفه و روایات معتبره در کتب اربعه است که ذکر آنها شده خصوصاً ادله لاضرر و لاضرار که در خیار غبن نقل کردم.

و دلیل دوم بطلاق زن غائب و مفقودالخبر والاثر همین احادیث مذکوره از صحیحۀ برید و حلبی و کنانی و روایت فقیه که دلالت کردند بوجوب طلاق ولی و بعد از آن بحاکم یاشرعی و یا عرفی بعد از چهار سال از مفقود شدن او با عدم انفاق ولی بآن مظلومه و با وجود فحش و جستجو از حال غائب در مدت مذکوره چنانکه ذکر شد.

و دلیل سیم بودن این طلاق از امور حسیه و واجبات کفائیه بر عدول مؤمنین بعد از نبودن حاکم در روایات اسلامیه چنانکه از کلام محقق کاشانی صاحب وافی ظاهر میشود و از تصریح محقق بحرانی در کتاب حدایق معلوم شد و چونکه امورات حسیه مثل نجات دادن غریق و خاموش نمودن حریق و حفظ نفوس و ملاحظه ناموس بر همه مسلمانان و بجمیع اسلامیان واجب است بدون شك در این پس طلاق این زن بیچاره و خلاص کردن این ضعیفه مظلومه از قید رقیت و از تحت شدت و صعوبت واجب خواهد شد از جهت بودن این فریاد رسی و دادخواهی از امورات حسیه و از واجبات کفائیه در شریعت طاهره بنا بفتوای جمعی از علماء اجله که جمیع احادیث کتب اربعه را حفظ و ضبط کرده اند و بر آنها شرح نوشته اند و در فهمیدن مراد از آنها استادند و از سایر علماء اعلام در فهم معانی احادیث وارده در احکام شرعیه ممتازند و علاوه بر این فتوای ایشان معنای احادیث نیز همین است و واجب بودن طلاق گفتن بعدول مؤمنین است زیرا که مباشرت حاکم از باب حسبه است و از جهت دفع ضرر و ضرار از زوجه است و از بابت فریاد رسی و دادخواهی است نه از جهت فتوی در حکم شرعی است و نه از باب بیان حلال حرام اسلامی است و از این جهت است که ولی غائب نیز مباشرت میکند و طلاق میگوید و چیزیکه این نحو باشد از امورات حسیه و از واجبات کفائیه خواهد شد بضرورت دین و بداهت در بین دانایان مسلمین و بدون شبهه در این از برای کسیکه فی الجمله عالم باشد و از احادیث خیر داشته و اهل خیره شود.

پس باین سه دلیل که ذکر شد طلاق زوجه مفقوده بشرایط مذکور از واجبات حسیه و از ملزومات کفائیه است بر عدول مؤمنین و بر متدینین مسلمین و ترك آن باعث معصیت و سبب عقوبت باهل دین خواهد شد .

و اگر کسی بگوید که طلاق زوجه مفقوده بر عهده حاکم شرع انور است نه بر ذمه عدول مسلمین است .

پس در جواب او با اغماض از دلیل مذکور که مثل نور در طور است میگویم که بر فرض وجوب طلاق بحاکم شرعی پس چرا این همه زنان در قید اسارت و در نهایت ضیق و عسرت و در حرج و مشقت و در شدت و زحمت و در پریشانی و سرگردانی و در بیچاره گی و حیرانی مانده اند؟! و چرا حکام شرع و پیشوای مسلمین باین زنان مظلومه طلاق نمیگویند و اینها را خلاص نمیکند؟ و علاج در داین ضعیفه ها را نمی نمایند؟ و چرا بحکم اسلامی در حق خودشان عامل نمیشوند؟ و چرا ترك واجب میکنند و مرتکب فعل حرام میشوند؟ و چرا این زنان را در نهایت ضیق و در غایت مضیق گذاشته اند؟

و اگر علماء و لایات و فضلاء ایالات بگویند که ما حاکم شرع نیستیم و این حکم وجوب طلاق بما وارد نیست .

پس در جواب ایشان گفته میشود که اگر شما حاکم شرع نیستید و این حکم بشما توجه ندارد چرا فتوی در مسائل میدهد و چرا باستفتاء مردمان جواب مینویسد و چرا از کوة و مال امام علیه السلام را اخذ میکنید و چرا ادعای نیابت امام (ص) مینمائید؟ و چرا بر ایتم و صغار قیم معین میفرمائید؟ و چرا بموقوفات متولی تعیین میکنید؟ و چرا ارث کسیکه وارث ندارد میخورید؟ و چرا بامورات حسیه ملاحظه مینمائید؟ و چرا در نظر عوام خود را پیشوای انام بنظر میدهد؟ و چرا خود را از علماء خیال میکنید و بلکه خود را اعلم زمان و افضل مردمان میدانید و چقدر جای تعجب است که این همه زنان که ازواج ایشان مفقودند و چندین سال در نهایت پریشانی و در شدت سرگردانی مانده اند و ادعا کنندگان حکومت شرعیه و پیشوایان ملت اسلامیہ بآنها

طلاق نداده اند و جمعی از با عصمتان آن زنان از گرسنگی و برهنگی تلف شده اند و جمع کثیری از ایشان از لاعلاجی مرتکب قبايح و فضايح گشته اند، و مبتلا بفجایع و شایع بوده اند و چطور محل حیرت است که در منافع شخصی حاکم شرع میشوند و دخل میکنند، و در دفع ضرر و ضرار و در رفع عسر و حرج از مسلمانان حاکم شرع میشوند، و پیشوای مردمان نمیگردند؟!

و اگر کسی بگوید که باین احادیث صحیحه و آیات شریفه نمیشود طلاق زوجه مفقود را گفت و باین آیات و روایات عمل نباید نمود پس چاره آنکس خارج شدن از اسلام و اعراض نمودن از شریعت حضرت سیدالانام است، زیرا که انکار این آیات و روایات و منکر شدن باین ادله و اعتبارات خروج از دین اسلام و اختراع دین دیگر در میان عوام است و تغییر دادن شرع انور و ضد بودن باحکام حضرت پیغمبر (ص) است، و آیا کسی اسلام دوست هست؟ و آیا شخصی عامل باحکام پیدا است؟ و آیا غفلت مسلمانان و جهالت مردمان ایران تا بکی خواهد شد؟ و آیا وقتی خواهد بود که ایرانیان از خواب گران بیدار شوند و چشم خود را باز کنند و با دقت بحکام شرع نظر نمایند، و از خود و ایشان رفع اشتباه بکنند؟ و حاکم حقیقی را از ادعائی بشناسند، و عالم نمایان را از عالم واقعی امتیاز بدهند، و امتحان را بمیان بیاورند؟

و بالجمله ادله و وجوب طلاق زوجه مفقود الخیر و معدوم الاثر برولی و بعد از او بر حاکم شرعی از احادیث وارده در خصوص این مسئله و از عمومات دلالت کننده بر نفی ضرر و ضرار و بر نبودن عسر و حرج در دین اسلام از آیات و روایات واضح و لائح و قاطع و ساطع است از برای کسیکه از اهل علم باشد و از اهل خبره شود و از سیاست شرع انور خبر داشته باشد و سیاسیات را از عبادات تمیز بدهد و از تقلید بدون دلیل صرف نظر بکند و همیشه در جمیع احکام شرعیه منظورش احادیث اهل عصمت شود و از ریاکاری و عوام فریبی اجتناب نماید.

و دلیل چهارم بوجوب طلاق زوجه مذکوره ورود احادیث معتبره باصطلاح جدید و اختیار صحیحه در نزد قدماء و علماء و جمع کثیری از متأخرین فقهاء که در محل

خودش واضح شده بر قسمت مال مفقود الخیر است در میان ورثه چنانکه :

در کافی و فقیه در صحیحۃ یونس از ابن عمار روایت کرده اند که حضرت کاظم (ع) فرمود کسیکه مفقود شده باشد و از او خبری معلوم نشود حفظ میشود مال او تا چهار سال و بعد از آن تقسیم میشود .

و ایضاً در کافی و تهذیب در صحیحۃ ابن عیسی از سماعه روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود مال کسیکه مفقود الخیر شده حبس میشود بر ورثه او چهار سال تا آنکه از آن مفقود جستجو شود پس اگر قادر نشدند بخر او و موت و حیات او معلوم نشد قسمت میشود مال او در میان ورثه او و اگر از برای او اولاد داشته باشد حبس میشود مال او از ورثه و انفاق شود بر اولاد او در مدت همین چهار سال . و در کافی و تهذیب در صحیحۃ صفوان از ابن عمار روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از کسیکه اولاد داشته است و بعضی اولاد او غائب شده و معلوم نیست که در کجا است پس آنکس فوت شد پس میراث آن غائب چطور خواهد شد فرمود ارث غائب را جدا میکنند تا آنکه بیاید گفتم غائب مفقود شده و نیامده فرمود اگر ورثه آنمرد مالدار باشند قسمت میکنند مال منقرض را در میان خودشان و اگر مفقود آمد رد میکنند بخودش .

و در کافی و تهذیب در موثقه ابن عمار و در فقیه در صحیحۃ حماد از او روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از مردیکه اولاد داشته و بعضی از اولاد او غائب شده و معلوم نشده که در کجا است و آنمرد وفات نمود پس میراث غائب چطور خواهد شد که از پدرش باو رسیده فرمود عزل و جدا میشود تا بیاید گفتم در مال غائب زکوة است یا نه ؟ فرمود نه تا آنکه بیاید گفتم وقتیکه آمد زکوة میدهد یا نه ؟ فرمود نه تا آنکه یکسال بگذرد در دست او گفتم آن غائب مفقود شده و نیامد ؟ فرمود اگر ورثه آنمرد مالدار باشند قسمت میکنند مال مفقود الخیر را در میان خودشان و زمانیکه آمد پس رد میکنند مال او را بخودش .

پس حدیث اول دلالت کرده بر قسمت مال مفقود الخیر بعد از چهار سال بدون شرط تفحص از شخص مفقود و حدیث دوم دلالت نموده بر تقسیم بعد از فحوص از او

در مدت چهارسال و زیاده بر آن مدت در احادیث ذکر نشده .
و در حدیث سیم و چهارم ذکر فحص و طلب از مفقود نگردیده و حکم بقسمت مال او فرموده و نهایت امر در این دو حدیث امر فرموده برد مال او بعد از آمدن و در میان این احادیث ابدأ اختلاف نیست زیرا که حدیث اول در صورت مایوس شدن از مفقود است که محتاج بر فحص نیست

و در مورد حدیث دوم یأس از مفقود نشده لهذا احتیاج بفحص و طلب از او گردیده و در حدیث سیم و چهارم یأس از مفقود نگشته و جستجو از او ممکن نگردیده پس امر بقسمت مال او فرموده و بعد از آمدن حکم برد مال کرده زیرا که این تقسیم قبل از چهار سال شده و اگر بعد از فحص در مدت چهار سال میشد حکم برد کردن نمیفرمود چنانکه در دو حدیث اول نفرموده .

پس از این احادیث مذکوره در کتب اربعه با انضمام بعضی بر بعض دیگر معلوم شد که مال مفقود الخیر بعد از چهارسال در بین ورثه بعد از فحص کردن از او معلوم نبودن اثر او قسمت میشود .

و از جهت این احادیث مذکوره محقق بحرانی اعلی الله تعالی مقامه در حدایق حکم بقسمت مال مفقود الاثر فرموده و بعد از ذکر دو حدیث اول گفته و بسوی این قول میل کرده اند جمله از اصحاب ما امامیه و از ایشان مرحوم صدوق و سید مرتضی و ابوالصلاح حلبی است و وجیه شمرده این را مرحوم شهید ثانی در مسالك تمام شد کلام آن مرحوم و بر این قول فتوی داده جمع کثیری از محققین معاصرین این قاصر از آن جمله استاد حقیر مرحوم آقا سید محسن کوهکمری اعلی الله تعالی مقامه و جمیع تلامذة آن مرحوم که محتاج بذکر اسامی ایشان نیست و بعد از ورود احادیث معتبره در يك مسئله احتیاج بذکر اقوال و فتوای علماء نیست زیرا که ما مسلمانان ایران بحضرات ائمه علیهم السلام تقلید کرده ایم و فرمایشات ایشان را حجة میدانیم نه اقوال کسی دیگر را چنانکه در اول رساله ذکر شد .

و بعد از معلوم شدن حکم مال شخص مفقود و قسمت آن در بین ورثه و دادن

سهم و رسد زوجه بصریح احادیث گذشته دیگر چطور زوجیت باقی میشود و چگونه زوجه در قید نکاح مفقود باقی میماند و کدام دلیل بالاتر از این خواهد شد؟ و کدام دلالت برفع زوجیت زیادتر از این خواهد گشت.

پس این احادیث قسمت تر که بعد از چهار سال از مفقود شدن شخص غائب اقوی دلیل است بآنچه در سابق ذکر شد از طلاق زوجه و بر وجوب طلاق بر ولی و یا بر حاکم شرعی و همچنین احادیث وجوب طلاق دلیل است بر قسمت مال مفقود الخبر در بین ورثه و هر دو طایفه از احادیث در این دو مسئله تأیید میکند آن دیگری را و از این جهت جمعی از علماء اعلام احادیث طلاق را تأیید گرفته اند باحادیث تقسیم تر که .

و با وجود این احادیث معتبره چرا اموال شخص مفقود چندین سالها در دست دیگران بماند و ورثه او از آن محروم ماند و چرا بعضی از مردمان عوام فریب، مال مفقود الخبر را خودش تصرف بکنند و بدست وراث ندهد و ورثه از پریشانی و از گرسنگی تلف شود و تا بکی احکام شرع انور در میان مسلمانان ایران جریان نخواهد شد و فریب دهندگان عوام احکام اسلام را مخفی خواهند نمود و آیا این احادیث را حضرات ائمه (ع) از برای کدام کسان فرموده اند و آیا نظر ایشان از این اخبار بسیار کیانند؟ و جماعت یهود و نصاری منظورند؟ و یا اسلامیان و باین احادیث در میراث مفقود الاثر و در طلاق زن نش نه میراث قسمت میشود و نه بز نش طلاق گفته شده است و زن او در زیر اجنبیان زناکاران و مال او در دست عوام فریبان و ورثه محروم و زوجه او مظلومه و از گرسنگی جان بجهان آفرین تسلیم میکند پس باید تدارک آینده نمود و حق هر کس را بخودش سپرد و زیادتر از این در غفلت نباید خفت و حقیقت را باید گفت و مردمان را از جهالت باید نگاه داشت و مسلمانان را باید عامل بشریعت نمود و از احکام اسلام نباید دوری کرد و دور کنندگان را باید از خود دور نمود.

و بدانکه طلاق بر دو نوع است اول طلاق رجعی که زوج با اختیار خودش بزن خود طلاق بگوید با شرایط مذکوره و در این طلاق زوج حق رجوع دارد مادامیکه زن در عده است مگر آنکه طلاق سیم باشد .

دویم طلاق خلعی که کراهت از جانب زوجه میشود و سبب کراهت زن کاهی اذیت زوج است و کاهی خود زن بر زوجش مائل نمیشود بدون جهت شرعی و هردو سبب کراهت حرام است زیرا که اذیت مسلم چه زن باشد و چه مرد گناه کبیره است و در خلعی زن چیزی بزوج رد نمیکند تا باو طلاق بگویند و در احادیث در خصوص سبب بودن مرد و یا زن بطلاق خلعی مذمت و عقوبت شدید وارد شده .

چنانکه در عقاب الاعمال بسند معتبر از حضرت پیغمبر (ص) در حدیث مفصل روایت کرده که هر کس بزنی خود اذیت بکند تا آنکه زن از جهت خلاص شدن خودش چیزی بزوج رد بکند خداوند تعالی راضی نمیشود از آن مرد بدون عذاب او در دوزخ زیرا که غضب می فرماید از جهت زنان هم چنانکه غضب می کند از جهت یتیمان تا آنکه میفرماید که: خداوند عالم و رسول او بری هستند از زنان خلعی گیرندگان بدون حق و از مردان اذیت کنندگان بزنان تا آنکه ایشان فدائی بدهند و خود را خلاص بکنند .

و در روضة الواعظین از آنحضرت روایت کرده که هر زنیکه از زوج خودش بدون حق طلاق سؤال بکند پس حرام است باو رایحه جنت .
و مادامیکه عده زن تمام نشده رجوع بر بذل خود دارد و بعد از رجوع زن بر بذل خود طلاق خلعی بر میگردد و رجعی میشود و در این صورت زوج نیز حق رجوع بزنی خود دارد .

چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم در صحیحۃ ابن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده در حدیث مفصل که فرمود رجوع نیست از برای زوج در زن خلع شده و نه در زن مبارات شده که کراهت در مبارات از دو جانب میشود و زن کمتر از مهر خود را بذل میکند بزوج مگر آنکه زن خلع و مبارات شده رجوع بر بذل خود نماید پس در این فرض زوج حق رجوع بزنی دارد .

و در طلاق خلعی و مباراتی زن حق نفقه ندارد و در منزل زوج نمیماند و عصمت از میان ایشان بر داشته میشود و بمجرد طلاق خلعی و مباراتی زوج میتواند خواهر آنزنی را عقد بکند .

چنانکه در فقیه در حدیث رفاعه روایت کرده که سؤال کردند از آنحضرت از زن خلع شده که آیا از برای او سکنی و نفقه دارد یا نه فرمود نه سکنی دارد و نه نفقه و مثل اینست حدیث کافی از رفاعه .

و در کافی در صحیحۀ ابی بصیر از آنحضرت روایت نموده که سؤال کردم از مردی که زن او طلاق خلعی گرفته آیا حلال است بآنمرد خواهرزنش را نکاح بکند قبل از آنکه عدۀ زنش تمام شود یا نه فرمود بلی حلال است و عصمت آنزن از او قطع شده و از برای مرد حق رجوع ندارد .

و عدۀ طلاق خلعی و مباراتی همان عدۀ طلاق رجعی است که سه ظهر و یاسه ماه باشد چنانکه در کافی در صحیحۀ ابن سرحان روایت کرده که آنحضرت فرمود در زن خلع شده عدۀ او عدۀ مطلقه است و در خانۀ خودش میشود نه در خانۀ زوج و زن خلع شده بمنزلۀ زن مبارات شده است .

و در صحیحۀ زراره زن مبارات شده بمنزلۀ زن خلع شده است و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابی بصیر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود عدۀ زن خلع شده مثل عدۀ مطلقه است و خلع کردن او طلاق او است .

و مثل اینست صحیحۀ ابن سنان که خلع او طلاق او است و بعضیها گفته اند که بعد از خلع و مبارات احتیاج بلفظ طلاق دارد این دو حدیث صحیح در رد او است .

و زمانیکه عصمت قطع شده در زن خلعی و مباراتی پس ایشان ارث ندارند اگر زوج در عده فوت شود هرچندیکه طلاق خلعی در مرض موت زوج بوده باشد چنانکه در تهذیب در صحیحۀ هاشمی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود ارث نمیبرد زن خلع شده و مبارات شده و زنیکه از زوجش طلاق خواسته زمانیکه این خلع و مبارات و خواستگاری از جانب زنان بوده باشد هرچندیکه زوج در مرض فوت شود زیرا که عصمت قطع شده از ایشان و زوج آنها .

و از این حدیث معلوم میشود که در طلاق خلعی و مباراتی در مرض موت زوج زن ارث ندارد زیرا که سبب طلاق از جانب زن است و در طلاق مریض که زوجه ارث میبرد تا یکسال در صورت طلاق گفتن مریض است از جهت اضرار زن که زن ارث

نبرد چنانکه در سابق ذکر شد .

و ارث زن مطلقه بطلاق رجعی در زمان عده است اگر زوج در حال صحت باو طلاق بگوید و اگر در مرض طلاق گفته باشد تا بیکسال ارث میبرد بشرط عدم حصول صحت بمرد و عدم تزویج زن بدیگری که در این دو صورت ارث ندارد .

و چنانکه زن در عده رجعیه ارث میبرد از زوج خود در صورت فوت او همچنین زوج از زوجه اش ارث میبرد در فرض موت زن در همان عده و ارث مرد از زن خود را در آیه شریفه بیان فرموده در سوره نساء و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین یعنی از برای شماست نصف آنچه ترکه گذاشته اند زنان شما اگر از برای آنها اولاد نباشد پس هرگاه از برای زنان اولاد باشد پس برای شما چهار یک است از آنچه ترکه گذاشته اند و این ارث شما از ایشان بعد از ادای دین و قرض و بعد از وصیت ایشان است .

و در خصوص ارث زنان از مردان خودشان فرموده و لهن الربع مما ترکن ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثلثن مما ترکن من بعد وصیة توصون بها او دین یعنی از برای زنهای شماست چهار یک آنچه شما ترکه گذاشته باشید اگر از برای شما اولاد نباشد پس اگر اولاد داشته باشید پس برای زن شما هشت یک است از آنچه ترکه گذاشته اید و این ارث ایشان بعد از ادای دیون و قروض شماست و این آیه ارث زوجه ظاهرش عموم است و بر همه ترکه زوج شامل است و لکن در احادیث کثیره و بلکه متواتره این عموم را تخصیص داده اند و ارث زوجه را منحصر در منقولات فرموده اند و آنها را از اصل زمین و املاک قریه و عقار محرومه کرده اند چنانکه در کافی و تهذیب در صحیح زراره روایت کرده اند که حضرت باقر (ع) فرمود بدوستیکه زوجه ارث نمیبرد از قریه و خانها و سلاح و حیوانات زوج خود و ارث میبرد از مال منقول و فرش و لباس و متاع خانه زوج و قیمت میشود نقض شده از خانه و درها و چوبها و نیها که در خانها گذاشته شده و بعد از قیمت کردن حق او را رد میکنند و در کافی و قرب الاسناد در صحیح ابن مسلم از حضرت صادق (ع) روایت کرده .

اندکه زوجه ارث میبرد از خشت پخته و ارث نمیبرد از خانها هیچ چیزی را گفتم چطور میشود که از فرع ارث میبرد و از بنای و اساس خانها ارث نمیبرد فرمود زیرا که در بین زوج و زوجه نسب نیست که بآن نسب ارث برسد و بدرستیکه زوجه از خارج داخل شونده است بر ورثه و از این جهت از فرع ارث میبرد و از اصل ارث نمیبرد و داخل نمیشود بر ورثه بسبب زوجه یکنفر داخل شونده .

و در کافی و ققیه و تهذیب در صحیحه میسر روایت کرده اند که سئوال کردم از حضرت صادق (ع) از ارث بردن زوجه فرمود از برای او قیمت خشتها و بناها و چوبها و نیهای بناء است و اما زمین و اصل بناها پس از برای زوجه ارث نیست از آنها گفتم این چطور میشود و حال آنکه از برای بعضی از زوجه ها چهار يك است و از برای بعضها هشت يك است درقرآن؟ فرمود زیرا که زوجه نسب ندارد از زوج خود تا آنکه بسبب نسب ارث برسد و بدرستیکه او از خارج آمده است و اینطور شد تا آنکه او بکسی دیگر تزویج نکند و شوهر دویمی و اولاد او را از اشخاص دیگر نیاورد و باشخاص دیگر مزاحمت نکنند در خانهای ایشان و ملك و زمین ایشان .

و از این حدیث معلوم میشود که زوجه از زمین و اساس و اصل املاك ارث نمیبرد چه ولد داشته باشد و چه نداشته باشد زیرا که با وجود چهار يك بردن زوجه در این حدیث که حق زن صاحب اولاد است آنحضرت فرمود که این زوجه از اصل ارث نمیبرد و از فرع ارث میبرد .

و این حدیث رد است بکسیکه فرق گذاشته در میان زوجه اولاد دار و زوجه غیر اولاد دار و مثل اینست در این دلالت صحیحه زرارة و بکیر و فضیل و برید و ابن مسلم از حضرت باقر و صادق (ع) در کافی و تهذیب که زوجه وارث نمیشود از ترکه زوج از تربت خانه و محوطه و از زمین او مگر آنکه قیمت شود خشت و درخت بر قیمت عادله و بعد از آن عطا بشود چهار يك و هشت يك آن بهزوجه .

و باز مثل اینست صحیحه زرارة و ابن مسلم در کافی از حضرت صادق (ع) که ارث نمیبرد زوجه از اصل محوطه هیچ چیزی و لکن قیمت میشود بناء و خشت و عطا میگردد هشت يك و چهار يك او و جهت این آنست تا آنکه زوجه شخص میت تزویج

نکند بدبکران و فاسد ننماید میراث اهل میت را .

و در کافی در صحیحۀ ابن مسلم است از آنحضرت که زوجه ارث نمیرد از اصل زمین شیتی را و در کتب اربعه در صحیحۀ حماد از آنحضرت است که جهة قرار دادن ارث زوجه از قیمت درخت و خشت تا آنکه بکسی دیگر تزویج نکند پس داخل ننماید بر ورثه کسی را که میراث ایشان را فاسد کند .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ عبدالملك از آنحضرت است که نیست برای زوجه از معوطها و زمین شیتی :

و در کافی و فقیه در صحیحۀ زراره و ابن رجاء از حضرت باقر (ع) است که زوجه ارث نمیرد از ترکهٔ زوج از قریبه‌ها و معوطها و سلاح و حیوانات شیتی را و ارث نمیرد از مال که نفوذ باشد و بنده‌های او و لباس و متاع خانه از آنچه ترکه گذاشته و قیمت میشود نقض شده‌ها و درختها و نیاها پس عطا میشود حق زوجه از قیمت آنها .

و در کافی در صحیحۀ زراره و ابن مسلم از آنحضرت است که بدرستی که زوجه ارث نمیرد از معوطها و از زمین غله و زراعت شیتی را مگر آنکه زوج او احداث بکند بنا را پس ارث نمیرد از آن .

و در کافی از صایغ و در تهذیب از ابن حکیم از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند که بدرستی که زوجه ارث نمیرد از اصل زمین چیزی را و لکن قیمت میشود برای آن خشتها و درختها گفتم مردمان باین نحو نمیکنند!! فرمود اگر دیده باشیم آنها را میزینم با تازیانه و اگر قبول نکردند آنها را با شمشیر میزینم از جهت این حکم و مثل اینست حدیث کافی از حضرت صادق

و در فقیه و تهذیب و عیون الاخبار و علل الشرایع در صحیحۀ ابن سنان از حضرت رضا (ع) است که علت اینکه زوجه ارث نمیرد از اصلها چیزی را مگر قیمت خشتها و نقض شده‌ها را زیرا که زمین و عقار ممکن نمیشود تغییر و تبدیل آنها و زوجه ممکن است که قطع شود عصمت او از زوج خود و جایز است تغییر و تبدیل زوجه و اینطور نیست اولاد و پدر و مادر زیرا که چارهٔ نیست از اولاد و پدر و مادر و زوجه ممکن است در او تبدیل کردن او پس آنکسیکه ممکن است که بیاید و برود

بوده است ارث او در آنچه ممکن است تبدیل و تغییر او زیرا که شباهت دارند بهمدیگر که هر دو منقول میباشند و بوده است آن ترکه ثابت و قیام دارد در جای خودش مثل آنوارنیکه ثبات و قیام دارد در بودن آن ترکه برای آنکس .

و در تهذیب در حدیث واسطی است که گفتم بزراعه که بکیر روایت کرد از حضرت باقر (ع) که زوجه ارث نمیرد از ترکه زوج خود نه از تربت خانه و اصل آن و نه از زمین مگر آنکه قیمت شود بنا و درختها و خشتهای آن و عطا شود حق او از قیمت آن و اما تربت و اصل خانه پس عطا نمیشود از زمین و نه از تره خانه چیزی، زراعه گفت در این که گفته شده شك نیست در آن .

و در فقیه در صحیحۀ احوال از حضرت صادق (ع) روایت کرده که زنان ارث نمیرند از عقار چیزی را و از برای آنها قیمت بنا و اشجار و نخل است و قصد کرده شده از بنا محوطها و از زنان زوجه .

و در بصائر الدرجات در صحیحۀ عبدالمک است که حضرت باقر (ع) کتاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) را از اندرون خانه خود خواست و حضرت صادق (ع) آن کتاب را آورد که مثلر آن شخص بود پیچیده شده پس در آن بود که بدرستی که نیست از برای زوجه از ترکه عقار و اساس زوج چیزی و حضرت باقر (ع) فرمود قسم بخداوند تعالی این خط حضرت امیرالمؤمنین (ع) است و املاء حضرت رسول الله (ع) است .

پس از این احادیث مذکوره معلوم شد که ارث زوجه از زمین و مزرعه و اساس و اصل نیست و بلکه ارث او منحصر است او لا بر منقول و بعد از آن بقیمت آلات و اسباب و اشجار و خشت و درخت و چوب و در و پنجره عمارات و باغات و بناها زیرا که در این احادیث فرمودند که از اصول برای زوجه ارث نیست و ارث او از فرع است و فرمودند که قیمت میشود خشتها و درختها و غیر از اینها و حق زوجه از قیمت آنها عطا میشود .

و بنا بر این احادیث عمارتیکه یکهزار تومان در تعمیر و بنای آن خرج شده و صاحبش مصرف نموده قیمت آلات و اسباب و خشت و درخت آن بعد از بیرون کردن آنها فرضاً و آنها را نقض شده فرض کردن نهایت بر پنجاه تومان میرسد و همچنین باغات

که قیمت یکقطعه مخصوص آن ممکن است که یکهزار تومان بوده باشد و اما ارث
 زوجه از قیمت آلات و از قیمت درختهای کروم (درخت انگور) آن شایده تومانی باشد زیرا که
 قیمت جمیع آنچه در آن باغ از درخت و خشت و کروم است بعد از فرض کردن آنها منقوض
 و بریده شده که معنای احادیث است باضم کردن بعضی بر بعض دیگر چهل تومان
 میشود و چهار يك آن ده تومان است که حق زوجه است در صورت عدم اولاد زوج
 و هشت يك آن پنج تومان است و آن حق او است در صورت وجود اولاد زوج و عمارت
 و بناها و باغات چنانکه قوام و دوام و استحکام دارند قیمت نمیشود و الا لازم میشود
 که زوجه از اساس و عقار و خانه ها وارث شود و بلکه از قیمت آلات و ادوات و
 اسباب آنها ارث میبرد و از این جهت است که فرمودند قیمت میشود درختها و خشتها
 و اگر عمارت و باغات همین طور که بودند قیمت میشدند احتیاج قیمت درخت و خشت
 و نی و غیر از اینها نبوده است پس بنا با حدیث فرض میکنند که در این عمارت و باغ
 چقدر اسباب و آلات و ادوات است و اگر فرضاً آنها را از عمارت و باغ بیرون بکنند
 و بفروشند چقدر قیمت آنها خواهد شد و بعد از این فرض و قیمت کردن فرضی هشت
 يك و یا چهار يك زوجه را باو رد میکنند نه آنکه عمارت مبنیاً علی الدوام قیمت میشود
 چنانکه بعضها فرموده زیرا که این ضد احادیث است که فرمودند قیمت میشود نقض
 از جهت اینکه معنای این فرض کردن است عمارت را منقوض و منهدم و بعد از این
 فرض دادن قیمت آن بر زوجه بقدر سهم خودش و بالجمله آنچه احادیث فرموده حق
 همان است نه آنکه یکنفر عالم در زمان سابق چیزی گفته باید حق باشد و این مسئله
 از جمله حقوق الناس است و دقت در این بسیار لازم است و تقلید در این صحیح نیست
 و تضييع حق مردمان حرام و باعث اشتغال ذمه است پس باید اخلاف از تقلید اسلاف
 در این مسئله صرف نظر بکنند و با حدیث مذکوره نظر نمایند و هر چه در آنها است
 عمل کنند و این مسئله حقوق مردمان و امر در اغلب اوقات دایر است در بین نسوان
 و یتیمان پس بسیار محل ملاحظه و دقت است و از این جهت این احادیث را در این
 مختصر ذکر کردم تا آنکه شخص با هوش در این مسئله تقلید نکند و بر احادیث نظر
 نماید و خود را مشغول الذمه نکند.

و اما ارث زوج از زنش پس از جمیع تر که زوجه است چه منقول و چه غیر منقول و از اصل و از فرع و حق زوج نصف است در صورت عدم وجود ولد هر چند بیکه نواده نواده بوده باشد برای زوجه و ربع است در صورت وجود این نحو اولاد و اگر زن هیچ وارث نداشته باشد جمیع مال او بزوجه میرسد چنانکه در کافی و تهذیب در روایت ابن قیس از حضرت باقر (ع) است که زهائیکه زوجه فوت شد و برای او وارث نشد مگر زوج او در این فرض میراث او برای زوج است و مثل اینست احادیث بسیار در کتب اربعه و اگر زوج فوت شود و برای او ابداً وارث نباشد مگر زنش پس ربع میراث مال آئین است و سه ربع دیگر مال امام است.

چنانکه در کافی در صحیحۀ ابی بصیر روایت کرده که حضرت باقر (ع) قرائت فرمود در کتاب فرایض جدش که زن شخص مرده و بغیر از زوج خود وارث ندارد؛ فرمود جمیع مال از برای زوج او است و اگر مرد فوت شد و وارث نداشته باشد مگر زوجه او؛ فرمود از برای زن او ربع است و سه ربع دیگر از برای امام است و مثل اینست احادیث دیگر در بودن زیادتر از ربع برای امام علیه السلام و در بعض احادیث وارد شده که در صورت عدم وارث برای زوج جمیع مال او برای زوجه است و این نحو احادیث معمول است بدان امام (ع) مال خود را بآن زنیکه محل سئوال شده از جهة بعض مصالح از آن جمله عدم قدرت امام در آئینان بجمع کردن اموال خود و صرف کردن آن در محل خودش از جهة تقیه و یا فقیره بودن آئین که امام مال خود را باو میدهد و یا بودن زوجه از اقوام آن مرد.

چنانکه در تهذیب در صحیحۀ فضیل از حضرت رضا (ع) روایت کرده در کسیکه مرده و ترک نموده زن خود را که قرابت او است و غیر از او قرابت ندارد فرمود داده میشود جمیع مال او بزنش پس بقرینه این حدیث آن احادیث دلالت کننده بوارث بودن زوجه جمیع تر که زوج را حمل میشود بر قریب بودن زوجه و وارث نسبی شدن او بزوجه و بالجمله زوجه زیادتر از ربع حق ارث از جهت زوجیت ندارد بلکه اگر زوجه میت چهار نفر باشد زیاده بر ربع حق ندارند چنانکه در تهذیب در صحیحۀ ابن شاذان از عبدی روایت کرده در حدیث مفصل که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود زیاد نمیشود

ارث زوج از نصف و نقص نخواهد شد از ربع و زیاده نمیشود ارث زوجه از ربع و نقصان نمیکردد از هشت يك و هر چند يكه چهار نفر بوده باشند و یا کمتر از این و همه ایشان در آن مساوی میباشند.

و اما میراث غیر زوجه و زوج پس ایشان سه طبقه میباشند اول اولاد و پدر و مادر میت و با وجود یکی از ایشان کس دیگر وارث نمیشود، وارث اولاد و پدر و مادر را در قرآن بیان فرموده در سوره نساء «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» یعنی خداوند تعالی در خصوص ارث اولاد بشما وصیت فرموده که از برای پسر دو مقابل دختر است و دختر يك سهم میبرد و پسر دو سهم «والبویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث» یعنی از برای پدر و مادر میت از برای هر یکی در صورت جمع شدن شش يك است از آنچه میت ترکه گذاشته هر گاه از او اولاد باشد و اگر اولاد نداشته باشد و وارث میت منحصر شود بر پدر و مادرش پس يك ثلث مال مادرش است و باقی حق پدر است «فان کان له اخوة فلامه السدس» یعنی يك ثلث مال مادر است پس اگر از برای میت دو نفر برادر باشد در این فرض از برای مادرش شش يك است و در حکم دو برادر است چهار نفر خواهر و یا يك برادر و دو نفر خواهر و در صورت بودن برادران و خواهران از برای میت مادرش شش يك میبرد و پنج سهم برای پدرش میباشد و علت این زیاد شدن خرج پدر است با وجود دو نفر پسر و یا چهار نفر دختر و جهة کمتر شدن سهم مادر و دختر همان زیاد بودن مخارج مرد است.

چنانکه در کافی و فقیه و قرب الاسناد در صحیحه احوال روایت کرده اند که ابن ابی العوجاء گفت چرا زن مسکینه ضعیفه يك سهم اخذ کند و مرد دو سهم پس این ایراد او را بحضرت صادق (ع) گفتند فرمود زیرا که از برای زن جهاد و نفقه کردن نیست و عاقله نمیشود که دیه خطا اقوام خود را بدهد و همه اینها از برای مردان است و از جهت این قرار داده شده برای زن يك سهم و برای مرد دو سهم.

و در صحیحه یونس و ابن سنان از حضرت رضا (ع) در علت این فرموده که زن عیال مرد میشود و مخارج زن را مرد میدهد و اگر شخصی فوت شود و از برای او

پدر و یامادر و یا پسر و یادختر تنها باشد پس جمیع ترکه میت مال او است و بدیگران و بغیر این چهار نفر چیزی نمیرسد و اگر اولاد برای میت نباشد و برای او نواده باشد پس پدر و مادر حق خودشان را میبرند که شش یک باشد و باقی از برای نواده میت است. و نواده ها قائم مقام پدران و مادران خودشان میشوند و در فرض نبودن اولاد برای میت نواده ها اولاد میت میشوند و آیه **یوصیکم الله فی اولادکم** شامل نواده ها میباشد زیرا که از صلب میت بوده اند و از جهت آیه **و حلالل ابنائکم الذین من اصلابکم** زنهای نواده ها بجد ایشان حرام شده اند پس نواده پسر صلبی و دختر صلبی میت است و حق پسر در مقابل دختر است بنص آیه **وصیت که ذکر شد نه آنکه نواده ها سهم پدر و مادر خودشان را میبرند زیرا که نواده از پدر و از مادرش ارث نمیرد و بلکه از جد و جدۀ خودشان ارث میبرند از جهت اولاد بودن نه از جهت نواده شدن پس کسیکه میگوید که نواده سهم پدر و مادر خود را میبرد آنکس نواده را اولاد حقیقی نمیداند و نواده را از صلب جد و جدۀ قرار نداده و از آیه **حلالل ابنائکم** خارج میکند.**

چنانکه از آیه اولادکم بیرون کرده و بلکه جمیع آیات که ذکر اولاد و ولد و ابناء و آباء در آنها گردیده من حیث لایعلم اعراض از آنها نموده زیرا که آباء در آیات شامل اجداد پدری و مادری است در آیه **لا تتركوا مانکح ابائکم و ابناء** در آیه **او ابناء بعلتھن** شامل نواده های پسر و دختری است و ولد در آیات **ان کان له ولد** شامل اولاد اولاد پسر و دختری است و همه اینها باجماع علماء عامه و خاصه است پس بنابا آنچه ذکر شد از نص آیات اگر نواده پسر دختر شود و نواده دختر پسر باشد دو سهم مال جد و جدۀ ارث پسر دختر است و یک سهم ارث دختر پسر است مثل اینکه خود میت یک پسر و یک دختر داشته باشد و جمع کثیری از علماء اعلام مثل سید مرتضی و غیر ایشان باین قول قائل شده اند و در کتب فقهاء نقل فرمایش ایشان را کرده اند و در این مقام آیات کافی است چه قائل شونده باشد و یا نباشد و علاوه بر آیات در این مقام روایات نیز وارد شده.

چنانکه در کافی در صحیحہ ابن حجاج روایت کرده که حضرت صادق (ع) فرمود دختران دختر شخص ارث میبرند زمانیکه نباشد برای آن شخص دختر و میباشند دختران دختر شخص در مقام دختران آن شخص .

و در کافی و فقیه در صحیحہ ابی خلف از حضرت کاظم (ع) است که دختران دختر شخص در مقام دختران آن شخص میباشند زمانیکه نباشد برای میت دختران و نه وارث غیر از دختران دختر .

و در تہذیب در صحیحہ ابن حجاج از حضرت صادق (ع) است که پسر پسر قیام میکند در مقام پسر در وقتیکه از صلب آنکس پسر نباشد و دختر دختر شخص در زمانیکه از صلب آن شخص احدی نباشد قیام میکند در مقام دختر آن شخص پس از این احادیث ظاهر میشود که اولاد اولاد شخص و نوادہ او قائم مقام اولاد شخص است و از این قائم مقام بودن نوادہ ها در مطلب معلوم میشود یکی منع کردن ایشان غیر از خودشان را از ارث بردن یعنی با وجود نوادہ غیر از ایشان وارث نیست و دیگری وارث بودن نوادہ بعد از پدر و مادرش از جد و جدہ اش استقلالانہ نیابتاً از مادر و پدرش که سهم پدر و مادرش باشد و فقہاء از این احادیث مطلب اول را فهمیدند و حال آنکہ دویمی نیز بقرینہ آیات فهمیده میشود و بلکہ بدون قرینہ در صحیحہ ابن حجاج و ابی خلف ظاهر میشود و اگر از احادیث این مسئله معلوم نشد و محل احتمال گردید پس باید رجوع بآیات نمود و از آیات وارث بودن نوادہ با استقلال معلوم میشود و احتمال تردید در احادیث حمل میشود بآیات و باید عمل بآیات نمود تا آنکہ احادیث صحیحہ بجهة عمل کردن بآیات معلوم شود .

و در ارث اولاد حبوہ بر پسر بزرگ راجع است و حبوہ را در احادیث صحیحہ بیان فرموده اند .

چنانکہ در کتب اربعہ در صحیحہ ربعی روایت کرده اند کہ حضرت صادق (ع) فرمود زمانی کہ مرد فوت شود پس شمشیر او و قرآن و انگشتر و کتابهای او رحل و راحلہ و کسوہ او از برای بزرگترین اولاد ذکور او است پس اگر بزرگ اولادانات باشد پس از برای بزرگترین ذکور بعد از اناث است .

و در کافی و تهذیب در صحیحہ ابن اذینہ از آنحضرت است که زمانیکه ترکه بگذارد مرد شمشیر و سلاح را پس آنها از برای پسر او است و اگر بوده باشد اولاد او زیاده از يك پسر پس از برای بزرگترین پسران او است و در فقیه در حدیث سماعه از آنحضرت است که سؤال کرد از کسیکه فوت میشود از برای او چه خواهد شد از متاع خانه خود؟ فرمود شمشیر و سلاح و رحل و لباس بدن او .

و مثل این احادیث است احادیث دیگر در بودن حبوه از برای پسر بزرگمیت و از همه احادیث ظاهر میشود که حبوه عبارت است از مختصات خود میت که در عرف اهل خانه اموال آقا میگویند زیرا که در هر یکی از احادیث دو چیز و سه چیز و چهار چیز ذکر شده و حدیث جامع حدیث ربعی بود که ذکر شد و در احادیث محل حاجت راوی را بیان فرمودند مثل درع که زره باشد و مفهوم از همه مال مختصی آقا است از ساعت و کمر بند و کلاه و عمامه و رختخواب و اسب مختصی و غیر از اینها هر چه باقامنسوب و مال خاص شود و آن در عرف و عادت معین است .

و اگر در طبقه اول که حق اولاد و پدر و مادر است وارث منحصر شود بیک پسر جمیع ترکه مال او است و همچنین پدر و مادر در فرض انحصار و اگر وارث منحصر باشد بیک دختر جمیع ترکه از او است و لکن نصف آن از بابت قرار داد آیه شریفه و نصف دیگر از بابت رد و اگر دختر از یک نفر زیادتر شود دو ثلث ترکه مال ایشان است بقرار داد آیه و بیکثرت دیگر از جهت رد کردن که غیر از فرض است چنانکه در سوره نساء است « فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک و ان کانت واحده فلهما النصف » یعنی پس اگر اولاد میت همه ایشان اناث باشند و زیاده ازدو نفر شوند و در احادیث کثیره حکم دو نفر دختر نیز حکم زیادتر است پس از برای دختران آن میت دو ثلث ترکه است و اگر دختر منحصر بیک نفر باشد پس از برای او نصف ترکه است و بعد از نبودن وارث دیگر از زوج و زوجه و پدر و مادر باقی ترکه را بآنها رد می کنند بعد از دادن فریضه آنها که دو ثلث است و یا یک ثلث که ذکر شد و اگر بایک نفر دختر زوج و یا زوجه باشد حق ایشان اول برداشته میشود و باقی مال دختر است و همچنین حق دو دختر بعد از دادن سهم زوج و زوجه و اگر با یک نفر دختر پدر و یا

مادر بوده باشد یکسدس حق پدر و یا مادر است و باقی بعد از نصف تر که رد میشود بدختر و پدر و یا بمادر باین نحو که یکسهم باقی را بر پدر و یا بمادر میدهند و سه سهم آنرا بدختر رد میکنند مثلاً جمیع تر که را چهار سهم میکنند و یک سهم پدر و یا بمادر رد می کنند و سه سهم بدختر میدهند و اگر دختر دو نفر و یا زیادتر باشد جمیع تر که پنج سهم میشود یک سهم مال پدر و یا مادر است و چهار سهم مال دختران است و اگر پدر و مادر هر دو با دو نفر دختر جمع شوند پس در این فرض تر که شش سهم میشود دو سهم مال پدر و مادر است و چهار سهم مال دختران است و از برای هر یکی از پدر و مادر یکسدس و برای دختران دو ثلث است موافق آیه و بالجمله از برای زوج و زوجه رد نیست و از برای پدر و مادر در بعضی فرضها رد است و در بعضی دیگر رد نیست و اگر از سهم پدر و مادر که یک سدس است برای هر یکی و از سهم یکدختر که نصف است و یا از سهم دو دختر که دو ثلث است چیزی زیادتر شد پس همان زیاده بر پدر و مادر و بدختران نسبت بر سهم ایشان رد خواهد شد و در این خصوص احادیث بسیار است .

از آنجمله در صحیحۃ ابن مسلم در کتب اربعه از حضرت باقر (ع) روایت کرده اند در زنی که فوت شده زوج و مادر و پدر و یکنفر دختر دارد فرمود از برای زوج چهار یک است زیرا که اولاد دار دو سهم او سه عدد است از دوازده عدد تر که و از برای مادر و پدر دو سدس دوازده است که چهار عدد از دوازده باشد و از برای هر یکی دو عدد است و باقی بعد از سهم زوج و پدر و مادر پنج عدد است و آن نیز از برای دختر است و سهم او نصف تر که بود و در این فرض برای او نقص وارد شده زیرا که اگر در جای دختر پسر میشد پس برای پسر نیز پنج سهم از دوازده سهم زیادتر نمیشد و بر پسر نیز نقص وارد میگردد از جهت اینکه پدر و مادر از یک سدس خودشان کمتر نمیبند و نقص برایشان وارد نمیشود و همچنین است زوج از یک ربع کمتر نمیبند و بر او نقص وارد نیست .

و در کافی و تهذیب در صحیحۃ زراره است که گفت در این اختلاف نیست در میان اصحاب امامیه و سؤال کردند از حضرت باقر و صادق (ع) از زنی که مرده و زوج و

مادر و دو نفر دختر دازد فرمود برای زوج یکربع است که سه سهم از دوازده سهم باشد و از برای مادرش يك سدس که دو سهم از دوازده سهم است و از برای دو نفر دختر هفت سهم باقی است زیرا که اگر آنها پسر بودند باز برای ایشان هفت سهم باقی بود و زیادت از آن بایشان نبود و زیاد نمیشود ابدأ زن بر سهم مرد اگر در مکان مرد باشد پس از این دو حدیث وارد بودن نقص بدختر و پسر با وجود پدر و یا مادر و یا هر دو با زوج و زوجه معلوم شد .

و در کتب اربعه در صحیحۀ زراره فرموده بدرستی که داخل میشود نقص بر آن کسانی که برای ایشان زیاده است که اولاد و برادر و خواهر از پدر و مادر باشند و اما زوج و اخوة مادری پس بدرستی که بایشان نقصان وارد نمیشود از آنچه خداوند عالم برای ایشان قرار داده است و بالجمله از احادیث معلوم میشود که از برای زوج و زوجه و اخوة و برادران و خواهران مادری و از برای مادر نقص وارد نخواهد شد و نقصان برای آنکسان است که زیادت از پسر و اولاد و اخوة پدری و باوجود طبقۀ اولی که پدر و مادر و اولاد میت باشد . طبقۀ دویم که اجداد و

اخوة است و ارث نخواهند شد بنص روایات صحیحۀ کثیره

چنانکه در تهذیب در صحیحۀ بکیر از حضرت باقر (ع) روایت کرده که بدرستی که نیست برای برادران و خواهران پدری و مادری و نه از برای اخوة پدری و نه از برای اخوة مادری چیزی باوجود پدر میت و باوجود مادرش و از برای برادر پدری و یا مادری در صورت انحصار و ارث بر هر یکی از آنها جمیع تر که است و اگر بجای آنها خواهر شد همچنین و لکن از برای برادر و خواهر مادری فقط يك سدس است اگر یکنفر باشد و باقی رد میشود و از برای دو نفر يك ثلث است بالسویه در میان برادر و خواهر و باقی تر که بایشان رد خواهد شد چنانکه در آیه در سوره نساء فرموده است و ان كان رجل يورث كلاله او امرأه و له اخ و له اخت فلكل واحد منهما السدس فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث یعنی اگر یکمرد و یا یکزن و ارث او باشد خواهر و یا برادر مادری و آن برادر و یا خواهر یکنفر باشد پس از برای هر

یکی شش يك است و اگر خواهر و برادر مادری از یک نفر زیادتر شدند پس ایشان در ثلث میت شریکند و فرق در میان دختر و پسر ندارند و اگر وارث منحصر گردید یک نفر خواهر از جانب پدر پس از برای او نصف ترکه است و اگر دو نفر شدند و یا از دو نفر زیادتر گردیدند پس از برای ایشان دو ثلث ترکه است و باقی اگر زوج و زوجه نباشد و اخوة مادری نشود بایشان رد میشود چنانکه در آیه شریفه سهم يك خواهر و دو خواهر را بیان فرموده در آخر سورة نساء « ان امرءاً هلك ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك و هویر نها ان لم یكن لها ولد فان كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك و ان كانوا اخوة رجالا و نساء فللذكر مثل حظ الانثیین » یعنی هرگاه کسی فوت شود و برای او اولاد نباشد و از برای او یک نفر خواهر پدری باشد پس برای خواهرش نصف ترکه او خواهد بود و اگر همان خواهر فوت شود و اولاد نداشته باشد پس جمیع مال او بر برادرش میرسد اگر وارث دیگر برای او نباشد و هرگاه خواهر میت دو نفر و یا زیادتر شوند پس از برای آنها دو ثلث از ترکه میت است و اگر بوده باشد از برای میت برادر و خواهر پدری پس از برای ذکور دو مقابل اناث است و در این آیه اصل فریضة خواهران را بیان فرموده و اما رد کردن زیاده از نصف و دو ثلث را بر ایشان پس بیان آن در احادیث است .

چنانکه در صحیحہ بکیر در تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده که حضرت باقر فرمود که هرگاه شخصی فوت شود و از برای او خواهر پدری باشد اخذ میکند نصف ترکه را بآیه چنانکه دختر میت نصف میراث را بآیه اخذ میکرد و نصف باقی رد میشود بر او از جهت رحم زمانیکه نبوده باشد برای میت و ارث اقرب از خواهرش و هرگاه در جای خواهر برادر باشد اخذ میکند جمیع میراث را بآیه سابقه و اگر میت دو نفر و زیادتر خواهر داشته باشد دریافت مینمایند دو ثلث ترکه را بآیه و ثلث دیگر را بسبب رحم و اگر بوده باشد برای میت برادر و خواهر پس از برای ذکور دو سهم و از برای اناث يك سهم است و جمیع این مذکورات در آنوقت است که برای میت اولاد و پدر و مادر و زوجه نباشد و این بیان جامع است در این حدیث از برای ذکر اصل

فريضة خواهران پدري و براي رد کردن زياده از نصف و دوثلث بايشان .

و اما ارث جد و جدۀ پدري که با برادران و خواهران در يك طبقه ميباشند پس ايشان بمنزلۀ برادر و خواهر پدري هستند بنص و صريح احاديث کثيره چنانکه در فقيه در حديث ابی الربيع از حضرت صادق (ع) روايت کرده که حضرت اميرالمؤمنين (ع) ارث ميدهد بر برادر پدري با جد و نازل مي فرمود جد را بمنزلۀ برادر و در کافي و تهذيب در صحيحۀ مسموع روايت کرده اند که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسيکه مرده و ترک کرده برادران و خواهران مادري خود را و يك جده را فرمود جده بمنزلۀ برادر پدري است و از براي جد دو ثلث است و از براي برادر و خواهر مادري يك ثلث است در بين ايشان مساوي و در فقيه در صحيحۀ حرير از آن حضرت روايت کرده که بدرستيکه جد شريك برادران است و حظ جد مثل حظ يکي از ايشان است در هر عدد باشند يا کثير و يا قليل و در کافي در صحيحۀ زراره و غير او از آن حضرت روايت کرده که بدرستيکه جد با برادران پدري مثل يکي از ايشان است بر هر عدد که باشند گفتم کسي وارث گذاشته برادر پدري و مادري خود را با جده فرمود مال ميت در ميان آنها مساوي است و اگر بوده باشد برادر دو نفر و يا صد نفر براي جده مثل نصيب يکي از برادرانش خواهد شد گفتم اگر وارث آنکس جد و خواهرش باشد چطور است؟ فرمود از براي خواهر يك سهم و براي جد دو سهم است و اگر خواهرش از پدر دو نفر باشد پس نصف ترکه از براي جد است و نصف ديگرش براي دو خواهرش است و اگر خواهر زيادتر از دو نفر باشند پس باين حساب است که جد بمنزلۀ برادر است و اگر وارث او برادران و خواهران پدري و مادري باشند با جده پس جد يکي از برادران خواهد شد و از براي ذکور دو مقابل اناث است و زراره گفت اينکه نقل کردم بر من مؤاخذۀ نيست زيرا که اينرا از حضرت باقر (ع) و از حضرت صادق (ع) شنيده ام و در نزد ما در اين شکی نيست و اختلاف ندارد و اين حديث را در تهذيب نيز ذکر کرده و مثل اينست آنچه در وسائل از کتاب ابن ابي عمير نقل کرده که بدرستيکه حضرت رسول الله بجهت اميرالمؤمنين (ع) در صحيحۀ فريضة املاء فرمود که جد با برادران وارث است در آنجا يکيکه برادران وارث بوده باشند و ساقط ميشود ارث جد

در آنجائیکه ارث برادران ساقط میشود و همچنین است جده بمنزلۀ خواهر است و ارث میبرد جده در آنجائیکه خواهر ارث میبرد و ساقط میشود در آنجائیکه خواهران ساقط میشوند و مثل این احادیث است اخبار بسیار پس از این احادیث معلوم شد که ارث جد و جدۀ مثل ارث برادر و خواهر است و جد بمنزلۀ برادر و جدۀ بمنزلۀ خواهر است و این حکم جد و جدۀ پدری است.

و اما حکم جد و جدۀ مادری پس ایشان اگر با برادران و خواهران مادری جمع شوند و وارث منحصر بایشان باشد پس يك ثلث از برای برادر و خواهر مادری است و باقی مال جد و جدۀ مادری است و اگر برادر و یا خواهر یکنفر باشد يك سدس مال او است و باقی مال جد و یا جده است و یا مال هر دو است و اگر وارث منحصر بر هر یکی از برادر و یا خواهر و یا جد و یا جدۀ مادری باشد پس جمیع ترکه مال او است.

چنانکه در کافی و فقیه در صحیحۀ ابن سنان است که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از کسیکه مرده و یکنفر برادر مادری دارد و غیر از او وارث ندارد فرمود جمیع ترکه مال او است گفتم اگر بوده باشد با آن برادر یکنفر جد فرمود سدس ترکه مال برادر است و باقی مال جد است گفتم اگر وارث او منحصر شود بيك نفر برادر پدری و یکنفر جد فرمود ترکه در میان آندو نفر مساوی است پس در این حدیث مراد از جد اول جد مادری و از جد دوم جد پدری است بقرینۀ برادر مادری در اول و برادر پدری در دوم.

و ایضاً در کافی و فقیه در صحیحۀ کنانی روایت کرده اند که سؤال کردم از آن حضرت از کسیکه مرده و برادران مادری دارد و یکنفر جد نیز دارد فرمود از برای برادران مادری فریضۀ ایشان است که ثلث باشد با وجود جد او و مثل اینست احادیث بسیار.

و در تهذیب در صحیحۀ ابن مسلم روایت نموده که حضرت باقر (ع) فرمود زمانیکه نبوده باشد برای میت وارث مگر جد پدری و جدۀ مادری او پس از برای جدۀ مادری او يکثلث است و از برای جد پدری او باقی مال است و ایضاً فرمود زمانی

که وارث منحصر شود بجد خود میت و جد پدر میت و جدۀ خود میت و جدۀ مادر او از برای جدۀ مادری میت يك ثلث است و جدۀ مادر میت ساقط است و دو ثلث باقی مال جد پدری است و از برای جد پدر میت چیزی نیست پس بنا بمضمون این حدیث از برای جدۀ مادری يك ثلث معین فرموده‌اند و در حدیث کنانی فریضۀ برادران را غیر از سهم جد قرار داده‌اند و از اینها معلوم میشود که جد و جدۀ مادری بمنزلۀ برادران مادری نیست و بلکه از برای ایشان بعد از فریضۀ برادران در فرض اجتماع با ایشان باقی تر که است و جد و جدۀ پدری بمنزلۀ برادر و خواهر پدری است فقط نه جد و جدۀ مادری زیرا که فرض ایشان و یا یکی از آنها ثلث است .

چنانکه در صحیحۀ ابن مسلم سهم جدۀ را يك ثلث معین فرموده و اگر جد و جدۀ مادری بمنزلۀ برادر و خواهر مادری میشود در صحیحۀ ابن سنان نمیفرمود که از برای برادر مادری سدس است و باقی مال جداست زیرا که اگر جد مادری بمنزلۀ برادر مادری میگردد باید مساوی قسمت بکنند نه اینکه يك سدس مال برادر باشد و باقی مال جد گردد و بالجمله جد و جدۀ مادری مثل برادر و خواهر مادری نیست و از برای برادر و خواهر مادری و برای هر یکی از ایشان فریضۀ معین فرموده و از برای برادران پدری فریضۀ مقرر نفرموده و جد پدری را بمنزلۀ یکی از ایشان نموده و اما برای برادر و خواهر مادری فریضه قرار داده است و اگر جد و جدۀ مادری بمنزلۀ برادر و خواهر میشود بفریضه قرار دادن برای ایشان منافات میداشت پس بنا بر این اگر جد و یا جدۀ مادری با برادر و یا خواهر مادری جمع شود يك سدس مال برادر و یا خواهر است و از برای زیاده‌تر از یکنفر یکنثلث است بنص آیه سابقه و باقی از سدس و یا از ثلث مال جد و یا جدۀ است چنانکه در صحیحۀ ابن سنان فرموده و اگر جدۀ مادری بمنزلۀ خواهر مادری میشود در صحیحۀ ابن مسلم برای جدۀ مادری یکنثلث قرار نمیداد و بلکه سهم او را یکسدس قرار میداد و چونکه جد و جدۀ با برادر و خواهر در يك طبقه می‌باشند و در ارث بردن شریکند .

و همچنین اولاد برادر و خواهر با جد و جدۀ در یک مرتبه است و بعد از نبودن برادر و خواهر چه پدری و چه مادری در مقام ایشان با جد و جدۀ شریک می‌باشند و

بمنزله برادر و خواهرند .

چنانکه در صحیحۀ ابن مسلم در کافی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که باز فرمود يك صحیفه را و اول چیزیکه در آن دیدم این بود که پسر برادر و جد در مال میت شریکند و نصف مال برادر و نصف دیگر مال جد است گفتم قاضیان در نزد ما این نحو حکم نمیکنند و از برای پسر برادر با وجود جد چیزی نمیدهند آن حضرت فرمود این کتاب خط حضرت امیرالمؤمنین (ع) و املاء حضرت رسول الله است .

و ایضاً در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن سلیمان از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) ارث می داد پسر برادر را با جد میراث پدرش را .

و ایضاً در صحیحۀ ابان روایت کرده اند که از آنحضرت سؤال کردند از ارث پسر برادر با وجود جد فرمود ترکه میت در میان ایشان نصف میشود و مثل اینست احادیث دیگر در شریک بودن پسر برادر با جد میت .

و در کافی در صحیحۀ ابن مسلم روایت کرده که سؤال کردم از حضرت باقر (ع) از پسر خواهر پدری و پسر خواهر مادری فرمود از برای پسر خواهر مادری شش يك است و باقی برای پسر خواهر پدری است و در صحیحۀ دیگر او است که از آنحضرت سؤال نمودم از ارث پسر برادر پدری و پسر برادر مادری فرمود از برای پسر برادر مادری شش يك است و آنچه باقی بماند از برای پسر برادر پدری است و در حدیث مالک بن اعین از آنحضرت است که داده میشود پسر برادر مسلم دو ثلث ترکه و عطاء میشود پسر خواهر مسلم ثلث ترکه و حاصل احادیث مذکوره و غیر از اینها اینست که پسر و یا دختر برادر در مقام برادر است و پسر و یا دختر خواهر در مکان او است چه برادر و خواهر پدری باشند و چه مادری .

و در تهذیب در صحیحۀ ابی ایوب از حضرت صادق (ع) روایت کرده که در کتاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که عمه بمنزله پدر است و خاله بمنزله مادر است و دختر برادر بمنزله برادر است و کل صاحب رحم بمنزله آن رحم است که بسبب آن رحم کشیده میشود بر میت مگر آنکه بوده باشد وارث دیگر که اقرب باشد بمیت

از آن صاحب رحم پس آن اقرب منع بکند او را از ارث .

و ایضاً در تہذیب در صحیحہ ابن خالد از آنحضرت روایت کرده کہ حضرت امیر المؤمنین (ع) قرار میداد عمه را بمنزلہ پدر و خالہ را بمنزلہ مادر و پسر برادر را بمنزلہ برادر و فرمود کل صاحب رحم کہ برای او فریضہ نباشد پس او بر این نحو است و فرمود کہ حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمودہ کہ زمانیکہ بودہ باشد وارث از آنکسانیکہ برای او فریضہ دارد پس او احق است بمال میت از آنکسیکہ فریضہ ندارد و مثل صحیحہ ابی ایوب است صحیحہ دیگر او در تہذیب.

و از این احادیث معلوم میشود کہ پسر و دختر برادر و خواہر بمنزلہ برادر و خواہر است در ذکور بودن دختر برادر و اناث بودن پسر خواہر و در حکم پدر بودن عمه و مادر بودن خال و خالہ و ہکذا در طبقہٴ سیم و چہارم کہ اولاد اعمام و اخوال و نوادہ ہای ایشان باشد پس بنا بر این احادیث اگر برادر میت دو نفر و یا سہ نفر دختر داشته باشد پس آن دختران ہر یکی بمنزلہ یکنفر برادر است و ہمین طور اگر خواہر میت چہار نفر و یا دو نفر پسر داشته باشد پس ہر یکی از آن پسران بمنزلہ یکنفر خواہر است نہ اینکہ ہمہ اولاد برادر بمنزلہ یک برادر باشد و ہمہ اولاد خواہر بمنزلہ یک نفر خواہر شود چنانکہ بعض علماء ذکر فرمودہ زیرا کہ در احادیث سابقہ بیان فرمودہ اند کہ دختر برادر بمنزلہ برادر است و پسر خواہر بمنزلہ خواہر است و نفرمودند کہ ہمہ اولاد برادر و خواہر بمنزلہ یک برادر و یک خواہر است و بلکہ ضد اینرا فرمودند کہ ہر صاحب رحم بمنزلہ آن رحم است کہ بسبب آن رحم کشیدہ و منسوب است بر میت و معلوم است کہ ہر یکی از اولاد برادر و خواہر بر برادر و خواہر کشیدہ میشود پس ہر یکی از اولاد ایشان بمنزلہ ایشان خواہد شد و بنا بر این اگر برادر و یا خواہر مادری میت کہ ارث ہر یکی سدس است دو نفر اولاد داشته باشند و یا زیادتر پس برای ایشان ثلث خواہد بود مثل اینکہ میت دو نفر برادر و یا دو نفر خواہر مادری دارد کہ حق ایشان ثلث است نہ اینکہ بر دو نفر اولاد برادر مادری یک سدس باشد و همچنین است در اولاد برادر و خواہر پدری زیرا کہ ہر یکی از اولاد برادر و خواہر پدری بمنزلہ یکنفر برادر و خواہر پدری است پس بنا بر این

اگر برادر پدری و مادری و یا تنها پدری ده نفر اولاد داشته باشد پس هر یکی از ایشان یکنفر برادر پدری است مثل اینکه خود میت ده نفر برادر دارد و اگر خواهر پدری میت ده نفر اولاد داشته باشد مثل اینست که خود میت ده نفر خواهر پدری دارد و مال میت در میان اولاد برادر و اولاد خواهر پدری اثلاً تقسّم میشود که دو سهم حق هر یکی از برادران تنزیلی و یک سهم نصیب هر یکی از خواهران تنزیلی بدون تفاوت در بین ذکور اولاد و انثا ایشان زیرا که هر یکی از اولاد برادر و یا خواهر بمنزله برادر و خواهر میت است و معلوم است که برادران میت بالسویه قسمت میکنند و همچنین خواهران او نه اینکه تمامی اولاد خواهر که ده نفرند یک ثلث ببرند و یکنفر دختر برادر در صورت انحصار یکنفر دو ثلث برادر از جهت اینکه در احادیث نفرمودند که تمامی اولاد برادر سهم یکنفر برادر را میبرند و جمیع اولاد خواهر سهم یک خواهر بردارند و بلکه آنچه در احادیث است اینست که اولاد در مقام پدر و مادر قائم مقام میباشند در ارث بردن نه اینکه اولاد برادر و خواهر سهم پدر و مادر خودشان را میبرند و در آنچه حقیر ذکر کرد اولاد قائم مقام میشوند و هم بمنزله پدر و مادرشان میباشند و همچنین است در اولاد اعمام و احوال که هر یکی از اولاد عم و عمه و اولاد خال و خاله بمنزله عم و عمه و نمال و خاله است و ده نفر از اولاد خاله بمنزله ده نفر خاله است و دو نفر از اولاد خال بمنزله دو خال است پس جمیع تر که در صورت انحصار و ثلث تر که در فرض وجود عم و عمه در بین دوازده نفر اولاد خال و خاله بدوازده سهم تقسیم میشود مثل اولاد برادر و خواهر .

و بدانکه بصریح احادیث صحیحه با وجود برادر پدری و مادری برادر پدری تنها ارث نمی برد و همچنین با وجود اولاد برادر پدری و مادری اولاد برادر پدری و ارث نمی شود .

چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحه کناسی است که حضرت صادق (ع) فرمود
 پسر تو اولی است بر تو از پسر پسر و پسر پسر تو اولی است بر تو از برادر تو و برادر پدری و مادری تو اولی است بر تو از برادر پدری تو و پسر برادر پدری و مادری تو اولی است بر تو از پسر برادر پدری تو و پسر برادر پدری تو اولی است بر تو از

عم تو و مثل اینست احادیث دیگر در مقدم بودن برادر پدری و مادری بر برادر پدری و اما برادر مادری فقط پس مقدم نیست ولکن زیاده از سدس و ثلث که حق یکنفر و دو نفر برادر مادری است بر برادران پدری میرسد و بعد از برادران باولاد ایشان راجع است زیرا که برادران پدری و مادری و بعد از عدم وجود ایشان برادران پدری تنها فریضه ندارند و چنانکه نقص بایشان وارد میشود بوجود زوج و زوجه زیادتر از سهم برادر مادری نیز بایشان میرسد.

و بعد از طبقهٔ دویم که برادران و خواهران و اولاد ایشان و نواده های ایشان و اجداد پدری و اجداد مادری بودند طبقهٔ سیم است که اعمام و احوال و اولاد و نواده های ایشان باشند.

و در صحیحۃ ابی ایوب و ابن خالد در تہذیب ذکر شد کہ عمه بمنزلۃ پدر است و خاله بمنزلۃ مادر است پس بنابراین از برای عمه دو ثلث ترکہ میت است و برای خاله یک ثلث است یعنی از برای طرف پدر کہ عم و عمه و بعد از ایشان اولاد آنها باشد سهم پدر است کہ دو ثلث ماترک است و از برای طرف مادر کہ خال و خاله و بعد از عدم وجود ایشان اولاد آنها است یک ثلث ماترک است.

چنانکہ در کافی و تہذیب در صحیحۃ مرادی است کہ سؤال کردم از حضرت صادق علیہ السلام از چیزی از فرایض پس فرمود آیا نشان بدہم بر تو کتاب حضرت امیر المؤمنین (ع) را در فرایض وارث؟ گفتم آیا کتاب آنحضرت مندرس نشدہ فرمود کتاب آن حضرت مندرس نمی شود پس آن را نشان داد وقتیکہ بآن ملاحظہ کردم دیدم کہ آنکتاب جلیل القدر است و در آن بود کہ کسیکہ مردہ و وارث او منحصر شود بر عم و خال او از برای عم او دو ثلث است و برای خال او یک ثلث است.

و در کافی و تہذیب در صحیحۃ ابی بصیر از آنحضرت است در کسیکہ فوت شدہ و وارث او عمہ و خالہ او باشد فرمود برای عمہ دو ثلث و برای خالہ یک ثلث است و مثل اینست احادیث دیگر و اگر وارث میت منحصر شود بر عم و عمہ از برای عم دو ثلث است و برای عمہ یک ثلث.

چنانکہ در تہذیب در حدیث ابن محرز از آنحضرت است در عم و عمہ فرمود

دو ثلث مال عم و یکنثلث مال عمه است و اگر هر یکی از عم و عمه و یا خال و خاله با زوج و یا زوجه جمع بشود زوج نصف ترکه را و زوجه ربع آنرا وارث میشود و باقی مال هر یکی از ایشان است که باشد و اگر اعمام و احوال با زوج جمع شود نصف مال زوج است زیرا که ولد از برای زوجه نیست و ثلث ترکه مال خال و خاله و یا برای یکی از آنها است در صورت انحصار و باقی ترکه بعد از اخراج نصف و ثلث يك سدس است و آن مال عم و عمه و یا برای یکی از آنها است و ثلث خال و خاله در بین ایشان بالسویه است و سدس عم و عمه در میان آن ها اثلاثاً است و همچنین در صورت زیادتر از ثلث و سدس و بعد از نبودن عم و عمه و خال و خاله اولاد ایشان وارث میشود و با وجود خاله اولاد عم و یا اولاد عمه و یا اولاد خال وارث نخواهند شد چنانکه در تہذیب در حدیث ابن محرز از حضرت صادق (ع) روایت کرده در وارث شدن پسر عم و خاله فرمود جمیع مال میت از برای خاله است و در پسر عم و خال فرمود ترکه مال خال است و در پسر عم و پسر خاله فرمود از برای پسر عم دو سهم و از برای پسر خاله یکسهم است .

و در صحیحہ کناسی در کافی و تہذیب فرموده عم تو که برادر پدر تو است از پدر و مادر اولی است بر تو از عم تو که برادر پدر تو است از پدر فقط تا آنکہ فرمود پسر عم تو که برادر پدر تو است از پدر و مادر اولی است بر تو از پسر عم تو کہ برادر پدر تو است از پدر فقط .

و در تہذیب در حدیث حرث از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده کہ برادران پدری و مادری وارث میشوند نہ برادران پدری .

و در فقیہ از حضرت رسول اللہ (ص) روایت کرده کہ برادران پدری و مادری احق است بمیراث میت از برادران پدری فقط .

و در تہذیب در حدیث حسن بن عماره روایت کرده کہ حضرت صادق (ع) بمن فرمود آیا کدام یکی اقرب است پسر عم پدری و مادری و یا پسر عم پدری تنها گفتم حدیث روایت نموده بما ابو اسحق سیعی از حرث اعور کہ حضرت امیرالمؤمنین فرموده «اعیان بنی الام اقرب من بنی العلات» یعنی برادران پدری و مادری اقرب است

از برادران پدري فقط پس آنحضرت بمجرد شنیدن اين حديث برخواسته و راست نشسته فرمود اين حديث را از چشمه صاف آورده بدرستيکه حضرت عبدالله (ص) پدر حضرت رسول الله (ص) برادر حضرت ابوطالب بود از پدر و از مادر و مراد حضرت صادق (ع) اينست که سلاطين بنی عباس ميگويند که آنها پسران عم حضرت پيغمبرند (ص) و از اين جهت خلافت آنحضرت بآنها رسيده و اگر جهت خلافت پسر عم بودن بآنحضرت است پس پدر ما حضرت اميرالمومنين (ع) پسر عم آنحضرت است از پدر و مادر و پدر آنها عبدالله بن عباس پسر عم حضرت پيغمبر (ص) است از پدر فقط زيرا که حضرت ابوطالب که جد ما است برادر حضرت عبدالله بود از پدر و مادر و عباس که جد آنها است برادر حضرت عبدالله بود از پدر فقط پس بنا بر اين ما اهل بيت (ع) اگر فرضا از اولاد حضرت پيغمبر (ص) از طرف مادر نبوده باشيم پدر ما حضرت اميرالمومنين (ع) پسر عم پيغمبر (ص) است از پدر و مادر و پدر آنها عبدالله بن عباس پسر عم آنحضرت است از پدر فقط پس ما اهل بيت (ع) بآنحضرت اقرب ميباشيم از آنها و از اين جهت حضرت صادق (ع) از حسن بن عماره پرسيد «ايما اقرب ابن عم لاب و ام او عم لاب» يعني کدام يکي اقرب است به پسر عم پدري و مادري و يا پسر عم پدري فقط پس حسن بن عماره از حضرت اميرالمومنين (ع) حديثي نقل کرد که برادران پدري و مادري اقرب است از برادران پدري يعني وقتيکه برادر پدري و مادري اقرب شد از برادر پدري پس اولاد ايشان نيز که پسر عم پدري و مادري باشد اقرب ميشود از پسر عم پدري فقط و بعض از علماء آخر حديث را «او عم لاب» قرائت کرده و خيال نموده که از اقربيت پسر عم پدري و مادري و عم پدري فقط سوال شده و اگر چنين باشد پس نقل حديث اقرب بودن برادر پدري و مادري از برادر پدري بدون ربط ميشود و دوباره تصديق کردن حضرت صادق (ع) اين حديث را بازنه ندارد و مجدداً فرمودن آنحضرت که ابوطالب (ع) برادر پدري و مادري حضرت عبدالله (ع) پدر حضرت پيغمبر (ص) بوده بي ربط است و اين از واضحات است پس بايد او عم لاب بکسر ميم قرائت شود از جهت عطف شدن عم ثانی بر عم اول و آمدن ابن بر سر عم دويم و اضافه شدن ابن بر هر دو عم و معنای اين قرائت بکسر عم ثانی و مجرور بودن آن باضافه ابن

اینست که پسر عم پدری و مادری از پسر عم پدری تنها اقرب است زیرا که پدران این پسران یکی برادر پدری و مادری است و دیگری برادر پدری تنها و از ضروریات است که برادر پدری و مادری مقدم است بر برادر پدری و این طول کلام در این مقام از جهت رفع اشتباه بعض علماء اعلام است مثل صاحب فقیه و بعد از آن مرحوم جمعی از علماء باو تقلید کرده اند و حدیث را با ضم عم قرائت نموده اند و بنا بآنچه حقیق در اول حدیث را ترجمه نمود معنای حدیث بسیار واضح است چنانکه ذکر گردید و بنا بر آنچه عم را با ضم قرائت کرده اند اول حدیث و آخر حدیث و بلکه وسط حدیث از همدیگر بدون ربط میشود و بالجمله از این چهار حدیث که صحیحه ابن محرز و کناسی و حرث و حسن بن عماره باشد معلوم شد که باوجود اقرب غیر اقرب وارث نیست و صریح آیه نیز همین است چنانکه در سوره انفال و احزاب فرموده و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی صاحبان رحم بعض از ایشان بر بعض دیگر اولویت دارند در کتاب خداوند تعالی وارث اعمام و احوال که در مرتبه ثلثه است باین دو آیه ثابت شده و اجماع علماء و اتفاق فقهاء نیز بر اینست که اقرب ارحام بغیر اقرب مقدم است و عقل نیز حاکم است که قریب بر بعید تقدم دارد و ادله اربعه از کتاب الله و احادیث ائمه علیهم السلام و دلیل عقل و اجماع علماء بر تقدم اقرب بر غیر اقرب مثل مقدم شدن اعلم بغیر اعلم قائم شده پس بنا بادلّه اربعه عم ابی بر ابن عم ابونبی مقدم است و ابن عم پدری و مادری بر عم پدری تقدم ندارد و اگر فرضاً يك حدیثی وارد شود که باوجود عم ابی پسر عم پدری و مادری وارث میشود پس آن حدیث محمول بر تقیه خواهد شد اگر فرضاً از ائمه صادر باشد زیرا که مخالفت قرآن و احادیث زیاد و دلیل عقل و اجماع با يك حدیث ممکن نیست و حضرات ائمه (ع) مراراً فرموده اند که حدیث مخالف قرآن از ما صادر نمیشود و از ما نیست و حال آنکه در اینجا حدیث بضدادله اربعه وارد نشده و آنچه بعض و یا جمعی از علماء گفته اند که پسر عم پدری و مادری باوجود عم پدری وارث است دلیل ایشان حدیث حسن بن عماره است که مرحوم صدوق در ترجمه آن اشتباه کرده و سایر علماء باو تقلید نموده اند بدون تحقیق معنای اصل حدیث و از این اشتباهات از علماء سابق و لاحق بسیار است و در اینجا محل ذکر آنها

نیست و دلیل حکم شرعی آیه و روایت معتبره است چه علماء بگویند و یا نگویند و این حکم ارث مرتبه سیم بود .

و اگر یکی از ورثه خنثی باشد و آلت ذکور و فرج اناث هر دو را داشته باشد

پس ارث او نصف میراث مرد و نصف میراث زن است

چنانکه در تهذیب و فقیه در صحیحۀ ابن عمار روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود که حضرت امیرالمؤمنین (ع) ارث میدادند بخنثی از محل بولش و اگر از هر دو طرف بول بکند پس از هر طرفیکه بول سبقت نماید ارث آنرا میبرد و اگر فوت شود قبل از بول کردن پس نصف میراث زن و نصف ارث مرد را میبرد

و در صحیحۀ هشام از آنحضرت است پس اگر بول او از هر دو طرف خارج شود میراث مرد و زن را میبرد یعنی از هر دو نصف و ارث است و اگر ذکوریت و انوئیت در مولود معلوم نباشد پس ارث او باقرعه معین میشود چنانکه در احادیث بسیار وارد شده و آیه حضرت یونس را بقرعه دلیل ذکر فرموده اند که فساهم فکان من المدحضین یعنی آنحضرت قرعه انداخت پس خودش از مغلوب شدگان گردید و همچنین اگر دو طفل بهم دیگر مشتبّه شود و معلوم نباشد کدام یکی از زید است مثلاً چنانکه در کتب اربعه در احادیث بیان شد از آنجمله صحیحۀ ابن هلال در تهذیب از حضرت امام رضا (ع)

و اما ارث کسانی که غرق شده اند و یا در زیر سقف و دیوار مانده اند پس معلوم نشده که کدام یکی از وراث اول فوت شده و در این فرض از همدیگر ارث میبرند چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن حجاج است که سؤال کردم از حضرت صادق (ع) از قومیکه غرق شدند و یا آنکه سقف بر سر ایشان فرو ریخت پس فوت شدند و معلوم نشده که کدام یکی قبل از دیگری مرده فرمود آنها از همدیگر وراث میشوند و حکم ایشان همین است در کتاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) و مثل اینست احادیث دیگر و اگر یکی از آنها مال داشته باشد مثل پدر و دیگری مال نداشته باشد مثل پسر پس شخص بدون مال از صاحب مال ارث میبرد و صاحب مال از کسی بدون مال ارث نمیبرد

چنانکه در کتب اربعه در صحیحہ ابن حجاج روایت کرده اند که سؤال کردم از آنحضرت از قومیکه خانه بسر آنها خراب شده پس معلوم نشده که کدام یکی از آنها اول فوت شده فرمود بعضی از آنها از بعضی دیگر ارث میبرد گفتم ابوحنیفه يك چیزی دیگر از خودش داخل کرده فرمود چه داخل نموده؟ گفتم میگویند دو برادر عبد از برای دو نفر در کشتی غرق شدند و از برای یکی صد هزار درهم بود و برای دیگری چیزی نبود و تقدم موت یکی از آنها معلوم نشد مال صاحب مال بآن برادر بدون مال میرسد و بورثه صاحب مال چیزی نیست آنحضرت فرمود همین طور است و اینرا ابوحنیفه از ما شنیده و مثل اینست حدیث دیگر

و در کافی و تهذیب در صحیحہ ابن مسلم است از حضرت باقر (ع) در زوج و زوجه که سقف بسر آنها خراب شده و هر دو مرده اند فرمود زوجه از زوج وارث است و زوج از زوجه و معنای ارث بردن از همدیگر اینست که هر یکی از آنها از اصل مال همدیگر وارث شود نه از مالیکه از همدیگری ارث میبرد و مثل اینست حدیث دیگر و مثال این مسئله اینست که زوج و یا پدر مثلاً هر یکی ده تومان داشته و زوج و یا پسر هر کدام بیست تومان داشته و همه ایشان در زیر سقف ماندند پس زوج از بیست تومان زوجه ارث میبرد و پدر از بیست تومان پسر وارث میشود و بعد از آن زوجه از ده تومان زوج و پسر از ده تومان پدر که اصل مال ایشان است ارث میبرد و تقدیم هر یکی بدیگری فرق ندارد و همچنین در موت فرق نیست در میان غرق و حریق و هدم و موت و بقاء و طاعون و قتل و غیر ذلك زیرا که مورد سوال غرق و هدم شده نه اینکه حکم انحصار بآن دو مورد دارد چنانکه بعضیها خیال کرده اند زیرا که ارث بردن غرق شدگان از همدیگر از بابت قاعده عدل است چنانکه در مسئله خنثی ذکر شد و در احادیث دیگر در مسئله ودیعه بودن چند درهم از دو نفر که یکی تلف شود و همه این موارد از جهت اجراء قاعده عدل است و موارد خصوصیت ندارد و مورد مخصص نیست و این مسئله در اصول فقه واضح شده و مقصود اشتباه است و معلوم نشدن واقع است از برای ورثه و غیر وارث از صاحب اموال و این طریق اقرب بواقع است نسبت بسایر طرق که بنظر شخصی میرسد

و اما ارث کسیکه وارث ندارد از زوج و زوجه و از سه طبقه مذکور پس مال او از برای امام و پیشوای مسلمین است و مصرف آن مصالح عامه است و مصلحت راجعه بمسلمانان .

چنانکه در تهذیب در صحیحۀ ابن قاسم از حضرت کاظم (ع) روایت کرده در کسیکه در دست او مالی بوده از برای میت و وارث او را نمیشناسد آن مال را چطور بکند و بکدام کس میرسد؟ فرمود نشان نمیدهم که آن مال مال کیست یعنی نفس خودش است . و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن خالد است که سؤال کردم از حضرت صادق از عبدیکه آزاد شده و ولی ندارد فرمود هر کسی را که میخواهد برای خود ولی اخذ میکنند و دیۀ خطاء او و میراث او برای آنولی میشود گفتم اگر ولی اخذ نکرد تا آنکه فوت شد فرمود مال او از جمله بیت المال مسلمین است .

و در کتب اربعه در صحیحۀ ابن مسلم از حضرت باقر (ع) است هر که فوت شود و از برای او وارث نباشد از قرابت او و عتق کننده او که ضامن دیۀ او باشد پس مال او از جمله انفال است .

و در تفسیر علی بن ابراهیم و کافی و تهذیب در معنای آیه « یسئلونک عن الانفال » در صحیحۀ حلبی از حضرت صادق (ع) است که هر که بمیرد و برای او وارث نباشد پس مال او از انفال است و در کافی در صحیحۀ او از آنحضرت است که هر که بمیرد و قرض دار و عیالدار باشد پس بعهده ما است قرض او و عیال او و هر که بمیرد و مال داشته باشد پس از برای وارث او است و هر که بمیرد و وارث نداشته باشد پس مال او از انفال است و در کافی در صحیحۀ حلبی از حضرت کاظم (ع) است فرمود امام و پیشوای مسلمانان وارث است برای کسیکه وارث نداشته باشد .

و در کتب اربعه در صحیحۀ ابن سنان از حضرت صادق (ع) است که یکنفر عبد خود را خریده و بعد از فوت او مال دارد که قیمت آن یکصد هزار در هم است و از برای او ورثه ندارد فرمود وارث او آنکس است که دیۀ خطاء او را میدهد گفتم آنکس کیست؟ فرمود آنکس است که ضامن دیۀ مسلمانان است .

و در کافی و تفسیر عیاشی در صحیحہ ابان از آنحضرت است که هر که بمیرد و از برای او وارث نباشد پس آنکس از اهل این آیه است که یستلونک عن الانفال یعنی مال او از انفال است .

و در تہذیب در صحیحہ ابن عمار از آنحضرت است که کسیکه آزاد شود پس جایز است که برای خودش ضامن دہہ اخذ بکند و میراث او از برای آنکس است پس اگر ساکت شد و از برای خودش ضامن دہہ قرار نداد تا آنکہ فوت شد اخذ میشود میراث او و گذاشته گردد در بیت المال مسلمین در صورتیکہ برای او وارث نباشد .

و در تہذیب در صحیحہ ابن حمران از آنحضرت است کہ کسی از شخصی چیزی غصب کرده و بعد از او وارث او را پیدا نکرده فرمود اگر میت کسی را ولی خود نموده تا آنکہ فوت شده پس بدرستیکہ میراث او برای امام و پیشوای مسلمین است گفتم حال غاصب چطور است؟ فرمود زمانیکہ غاصب رد کرد مال میت را بعد از نا امید شدن از ورثہ بر پیشوای مسلمین پس او سالم است .

و در ققیہ در صحیحہ ابن خالد از آنحضرت است در مرد مسلم کہ مقتول شده و از برای او پدر نصرانی است دہہ او مال کیست؟ فرمود دہہ او اخذ میشود و در بیت المال مسلمین گذاشته میشود زیرا کہ جنابت خطا او از بیت المال مسلمین است و از امثال این احادیث بسیار است و در بعض آنها ارث کسیکہ وارث ندارد از انفال است چنانکہ ذکر گردید و در بعض دیگر مال او برای امام و پیشوای مسلمانان است و در بعض دیگری از آنها مال او بر بیت المال مسلمین راجع است و در میان این احادیث ابدأ اختلاف نیست زیرا کہ مراد از انفال و بیت المال و مال امام کہ غیر از خمس و پنجیک منافع تجارت و صناعت و زراعت است همه آنها راجع است بمصالح عامہ و بمصارف راجعہ بر عموم مسلمین و یکی از مصالح مسلمانان اعانت قراء و رفع پریشانی از ضعفاء است و از این جهت در بعض احادیث وارد شده کہ ارث کسیکہ وارث ندارد باهل بلد او و بر ہم شهری او میدهند .

چنانکہ در کافی و تہذیب در صحیحہ خالد از حضرت صادق (ع) است کہ حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود در کسیکہ فوت میشود و مال دارد و ورثہ ندارد مال او را

بهمشهری او میدهند و مثل اینست صحیحۀ دیگر او .

و در کافی در حدیث داود از آنحضرت است که در عهد حضرت امیرالمومنین کسی فوت شد و وارث نداشت پس آنحضرت مال او را بر همشهری او دادند و شیخ طوسی در کتاب نهایه و استادش در مقنعه روایت کرده اند که مال کسبیکه وارث ندارد بفقراء بلد او میرسد و در نظر حقیر این احادیث با احادیث سابقه منافات ندارد زیرا که ملاحظه فقراء بلد آن میت و رعایت غرباء همشهریها از مصالح مسلمین است و مثونه ایشان از بیت المال است در صورت عاجز شدن آنها از تحصیل قوت خودشان و بالجمله ارث شخص بدون وارث راجع است بر بیت المال مسلمین و بمصالح عمومی و مضارف عامه بصریح احادیث مذکوره و آنچه بمسلمین واجب و بر مومنین لازم است در این مسئله اینست که ملاحظه فرمایند و در هر جائیکه از این نحو ارث بوده باشد آنرا بر دارند و در مصالح عامه و در امورات عام المنفعه صرف نمایند و خصوصاً از برای اولیاء امور از علماء اعلام و امراء کرام و زمامداران ایران و پیشوایان مسلمانان که حق ولایت و ریاست باهالی بلدان دارند که از برای ایشان واجب است بزودی اموال و املاک آنکسانیکه وارث ندارند جمع بکنند و دست امانت بر بالای آنها بگذارند و آنها را در مصالح عامه خرج نمایند و نگذارند که آن اموال و املاک در دست عدوان بماند و در تصرف غاصبان باشد و حقوق ملت و سهم دولت ضایع شود و هر کس بر- بهانه بآنها تملك کند و یکی ادعای نیابت شرعی نماید و دیگری قباله فراهم کرده مالك گردد و یکی دیگر انتقال نامه مزور ابراز نموده و مالك بلاستقلال با فراغت بال تصرف بکند و جمعی از جهت مجهول المالك بودن آنها باسم حاکم شرع در آنها تقلیب و تقلب نمایند و اموال ایتم و ضعفاء انام را بنام حکام شرع بخورند و از جهت این نحو مفت خوری هر کسی بدون امتحان حاکم شرع گردد و من غیر دیانت و بغیر امانت ادعای نیابت عامه نماید و خود را نائب امام (ع) بنظر عوام بدهد و در اموال فقراء و در املاک ضعفاء کیف یشاء تملك کند و میتوان گفت که این همه خرابیها بسبب بدون اطلاع بودن اولیاء ملت و دولت از علماء و امراء بوده است و از جهت عدم اهتمام ایشان بمصالح عامه و بمضارف مهمه شده است و خصوصاً وزارت مالیه ایران و خزینه دار

مسلمانان و خازن بیت المال ایشان که اولین واجب بوزارت مالیه وقت و تکلیف لازم بهمین وزارت جلیله جمع کردن همین اموال و بدست آوردن این املاک و اخراج نمودن این نحو بیت المال از دست غیر اهل و بیرون کردن امثال این حقوق است از تصرف غصب کنندگان بحکم احادیث مذکوره و بفتوای علماء اجله و صرف نمودن آنها در مصالح لازمه و در مصارف مهمه و خصوصاً در مخارج مجاهدین و در لوازم حافظین ملت و حفظ کنندگان دولت و جد و جهد نمایندگان در حراست مملکت و جد کنندگان در حفظ نفوس و مراعات نمایندگان ناموس است .

و در ترك این تکلیف لازم وزارت مالیه در دیوانخانه عدلیه الهیه مسئول عجزه ملت و محل طعن فقراء مملکت و از جمله خیانت کنندگان ایران و از زمره خائنین مسلمانان خواهد شد و مشغول ذمه بملت و خاین بدولت و بر باد فناء دهنده ثروت مسلمین و تلف کننده اموال فقراء و مساکین خواهد گشت خصوصاً رئیس مالیه آذربایجان از ایالات ایران زیرا که در این ایالت تقریباً يك کرور نفوس تلف شده و در جنگ بین الملل ضایع گردیده و بدست عدوان جان داده و اموال منقول ایشان قریب بر پنجاه ملیون بغارت رفته و اموال غیر منقول آنها در اغلب بدست ظالمین مذکورین افتاده و دارد تلف میشود و اسامی املاک تغییر مییابد و روز بروز بتلف میرود و ثروت مسلمین ضایع میگردد و مصالح کشوری بدون محل و مهمات لشگری من غیر مصارف خواهد ماند و اگر رئیس مالیه آذربایجان در امروز بحکم شرع اسلام عمل نماید و بوظیفه خودشان عامل شود جمیع اموال و املاک کسان بدون وارث را جمع میکند و از متصرفان املاک طلب قبالة معتبره بخط و مهر علماء موثقین و فضلاء متدینین نماید مطلب واضح میشود و چیز زیادی از املاک بدولت راجع میگردد و خالصجات دولتی و عایدات ملتی زیاده گردد و بسیار محل تعجب است از وزارت مالیه ایران و خازن مسلمانان که چرا بحکم اسلامی و بواجب شرعی خودشان عمل نمیکنند و حقوق ملت و دولت را ضایع میگذارند و حفظ اموال مسلمین را نمینمایند و عامل بشرع نمیشوند و باین املاک قدرت و قوت لشگری را زیاده نمیفرمایند و طالب زیاد شدن ثروت نظام و حفظ انام از طعام و ظلام نمیگردند و چرا خودشان را غافل و بلکه جاهل باحکام

اسلام در نظر عوام جلوه میدهند آیا خیرخواهی ملت و دولت در نظر اهل شرع انور بد است و آیا عمل کردن بحکم اسلامی در نزد حضرت پیغمبر (ص) زشت است و آیا تکلیف مسلمین عامل بودن با حدیث حضرات ائمه (ع) نیست و آیا حکم مومنین تابع شدن بشریعت حضرت سید الانبیاء (ع) نیست دیگر چه بگویم و چه بنویسم و بکدام زبان حرف بزنم و بچه لسان فریاد نمایم آیا یکنفر صاحب انصاف پیدا میشود و آیا يك وزیر عامل بحکم شرع حضرت پیغمبر ظاهر میگردد و یا باید همیشه در معاملات و درسیاسیات با حکم شرع مخالفت و ضدیت داشته باشیم و هر کسی را مرجع اسناد شریعات و قبالات بنمائیم و چرا در میان مسلمانان سند شرعی و عرفی نویسان معین نباشد و چرا اسناد را بامضاء حکومت محلی نرسانند و چرا در دفتر حکومت صورت اسناد مردمان ثبت و ضبط نشود و چرا هر یکی از اقسام ارقام بکسی از اهل علم محول نشود و چرا هر شخصی وظیفه خود را در شریعات و عرفیات نشناسد و چرا هر یکی از ارباب هنر و فن تکلیف شخصی خود را نداند و از مرتبه خودش تجاوز نماید و چرا وزارت معارف تکلیف اشخاص آقایان اهل علم را مشخص نمیکند و چرا باطلاع و دستور العمل علماء اعلام و پیشوایان ائام وظیفه مالاها را نشان نمیدهد که چه باید بگویند و چه باید بنویسند و در منبرها چطور حرف بزنند و بمردمان فلان جائی چه بگویند و بچه نحو اهل اسلام را بر ترقیات دعوت نمایند و اهل ایران را از مقتضیات وقت مطلع بکنند و مردمان را باسباب تجارت و صنعت و زراعت ترغیب و بلکه وادار فرمایند و برادران دین خودشان را بحمايت اساس اسلام و بحفظ احکام حضرت سید الانام (ع) تحریر نمایند آیا انصاف است که از امریکا و اروپا بایران مبلغ دینی و مذهبی بیاید و مسلمین را دعوت بصلیب نماید و مدارس تأسیس کنند و مسلمانان را جلب و مایل بمذهب مسیحی بکنند و ما مسلمانان در وطن خودمان مبلغ حقیقی و ترغیب بمذهب و تحریر بملت حنیفی نداشته باشیم و واقع گویان و هدایت کنندگان پیدا نکنیم و دستور العمل بر ترقی و راه نماینده بر تعالی نیابیم و اگر از هزارها یکی از مبلغین احکام واقعی در يك ولایتی پیدا شود و جان خود را فدای ترقیات اسلامی بکند آن بیچاره را بزودی تکفیر بکنند و مردمان را از آن فداکار مذهب و ملت و از آن خیر خواه

دولت منفور نمایند و عالم نمایان جاهل و عالمان غیر عامل بر سخن حقیقت گویان و بحرف واقع نمایان پرده بکشند و حق را بیوشند و مسلمین را براه ضد ترقی و بطریق عکس تعالی و ادار بکنند و راه ذلت ملت و دولت را از زبان دشمنان مملکت بر مؤمنین بگویند و بنام شریعت و باسم احکام ملت خرافات گو بشوند و همیشه کلمه حق را باراده باطل بگویند و از اجانب وظیفه بگیرند و بز منفعت آنها حرف بزنند و آیا کسی از مسلمانان شنیده که يك مبلغ خارجی و یکنفر عالم اجنبی بصد ملت و دولت خودش سخن بگوید و از مسلمین رشوه اخذ نماید و بضرر جماعت و مذهب خود گفتگو بکند و آیا کسی دیده که در خارجه یکنفر شخص غیر قابل را اذن تبلیغ و اجازه ارشاد مردمان بدهند و آیا وقتی شده که کسی نادان از اجنبیان بر هدایت مردم عوام قیام و باذن معارف ایشان بچیزی اقدام نماید پس چرا این همه خرافات گویان در میان مسلمانان باشند و چرا این قدر ملا نمایان در بین مؤمنان اقدام بسخن گفتن بکنند و مردمان را بر ضد ترقی اسلامی و بعکس تعالی دولتی راه نمایی نمایند وزارت معارف در مرکز و رئیس معارف در ایالات و ولایات خبر نداشته باشد و از این خرابیها بیخبر شود و از این مطالب بدون اطلاع گردد و قدم در دستور العمل دادن بر ندارد و مبلغین مذهبی را معین نکند و حمایت کنندگان ملتی را مشخص ننماید و در هر مملکت راه نماینده تعیین نفرماید و چرا هر کس از جهت نفع شخصی خود بر منبرها بالا رود و بمردم سخن بگوید و هر که باو پول بدهد او را تعریف بکند و پول دهنده را مجتهد و عالم واقعی معرفی نماید و او را بگردن عوام بیچاره سوار کند و دیگر بچه بیان اظهار وظیفه وزارت معارف بکنم و بچه لسان حقیقت را بگویم و باین زبان قاصر و قلم فاتر چه اظهار نمایم و گویا وزارت معارف در مرکز و رؤساء او در ولایات قصور دارند و باین تکالیف شرعیه نمیتوانند برسند و بعد از این انشاء الله تعالی در سایه قوه نظام و در ظل امنیت و انتظام و در مهد ترقی انام و عالم بودن ایشان باسلسل اسلام وزارت معارف از این خلافت و از این خرافات جلوگیری میکند و تکلیف هر شخصی را معین میفرماید و باقیان اهل منبرها دستور العمل میدهد و بعد از حصول امنیت در ولایات داخله وزارت مالیه نیز بر تکلیف اسلامی خود عامل میشود و اثر کسانی که

وارث ندارند جمع آوری میفرمایند و از جمله بیت المال مسلمین قرار میدهند و تقصیر در این خصوص جایز نیست و بلکه قصور در این مطلب باعث تلف اموال ضعیفان ملت و نظامیان و مجاهدین دولت است و حرمت این در شریعت اسلام از واضحات است و این معاملات و احکام مذکوره در این رساله از بیع و اجاره و نکاح و ارث و غیرها موقوف است باثبات شرعی و ثبوت احکام و دعوی اهل اسلام و سایر انام بدو چیز است یکی اقرار و دیگری شهادت شهود است اما اقرار پس در احادیث بیان گردیده چنانکه مرحوم صدوق در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق (ع) روایت نموده که مؤمن اصدق و راستگوتر است بر ضرر نفس خود از هفتاد نفر مؤمن که بضر او شهادت کنند و در وسائل گفته که روایت کردند جماعتی از علماء در کتب استدلال از حضرت پیغمبر که بدرستی که اقرار عقلاء بر ضرر نفس خودشان جایز است.

و در تہذیب در صحیحہ ابن عمار از آنحضرت است در کسیکه مرده و بعضی از ورثه او اقرار کرده از برای کسی بدین میت بر او فرمود لازم میشود از برای اقرار کننده اقرار او در حصه خودش و در کافی و تہذیب در صحیحہ مدائنی از آنحضرت است که شهادت فاسق قبول نیست مگر بر ضرر نفس خودش و در کتب اربعه در حدیث سکونی از آنحضرت روایت کرده اند که کسی در زمان فوت خود اقرار نمود که از برای فلان کس و یا فلان کس دیگر در ذمه من هزار درهم است و بعد از این اقرار فوت شد پس حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود هر کدام از آن دو نفر اقامه یتنه نماید آن هزار درهم مال او است و اگر هیچکدام شاهد نداشته باشند آن مال در میان آنها قسمت میشود و از این نحو احادیث بسیار است و این حدیث در بیان نفوذ اقرار مجمل است و در ذکر قاعده عدل است که در سابق ذکر شد پس از این احادیث معلوم میشود که اقرار شخص حجّت معتبره و دلیل قاطع است بر ضرر خودش و بر هر چیزیکه اقرار نمود بذمه او لازم است از بیع و شراء و نکاح و طلاق و غیر از اینها از عقود و ایقاعات و اما شهادت شهود معتبره پس ثبوت چیزی بآن نیز میشود مثل اقرار و شهادت کردن در حقوق مردم و شاهد شدن بحق از واجبات است چنانکه در کافی و تہذیب در صحیحہ کتانی از حضرت صادق (ع) است در تفسیر آیه « و لایاب الشہداء اذ امدعوا » یعنی منع

نکنند شاهدها زمانیکه دعوت شدند بر اینکه بیایید و شاهد باشید بفلان چیز آنحضرت فرمود سزاوار نیست برای کسیکه دعوت میشود بشاهد شدن اینکه بگوید من شاهد نمیشوم برای شما بر آن چیز و مثل اینست احادیث بسیار در وجوب تحمل شهادت و اگر منحصر شود شاهد بر چیزی واجب عینی میشود و اگر منحصر نشود بکسی واجب کفائی میگردد چنانکه در مسائل نذر ذکر شد و اما اداء شهادت پس وجوب آن نیز بصریح آیه است و کتمان آن از گناهان کبیره است چنانکه در تفسیر حضرت عسکری در آیه اول روایت کرده که نازل شده در کسیکه دعوت شده باشد از برای شنیدن شهادت پس منع کند و آیه « ولاتکتبهوا للشهادة ومن یکتها فانه آثم قلبه » یعنی شهادت خود را کتمان نکنید و هر که کتمان شهادت نماید پس بدرستی که قلب آنکس گناهکار است فرمود این آیه در کسی است که در نزد او شهادت بوده باشد و از اداء آن امتناع نماید و مثل اینست احادیث دیگر در این آیه و در آیه « واقیموا للشهادة لله » یعنی شهادت را اقامه نمائید از جهت حکم خداوند تعالی و غرض شما در اداء شهادت محض رضای خداوند عالم باشد و چنانکه کتمان و انکار شهادت گناه کبیره است همچنین شهادت دروغ از کبایر است چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۃ ابن سنان روایت کرده اند که حضرت صادق (ع) فرمود تمام نمیشود شهادت دروغ در نزد حاکم مگر آنکه اخذ نمیکند شهادت دهنده بدروغ جای خود را در آتش دوزخ و همچنین است کسیکه کتمان شهادت نماید و در کتب اربعه در صحیحۃ جمیل است که آنحضرت فرمود زمانیکه شهود شهادت کردند بر کسی و بعد از آن رجوع کردند از آن و حال آنکه حکم شده بسبب شهادت ایشان ضامن میباشند و از عهده غرامت آنکس بادای آنچه از او رفته خارج میشوند و اگر حکم نشده باشد شهادت آنها طرح میگردد و مثل اینست احادیث بسیار و شرط اداء شهادت علم کامل است چنانکه در کتب اربعه از علی بن غیاث از آنحضرت است که شهادت نکنی البته بچیزی تا آنکه معرفت و علم بآن داشته باشی چنانکه معرفت بکف دست خود داری و شرط قبول شدن شهادت عدالت شاهد است و بدون عدالت قبول نمیشود چنانکه در احادیث بسیار وارد شده از آنجمله در امالی صدوق از علقمه روایت نموده که از حضرت صادق (ع) سؤال کردم از کسیکه شهادت او قبول

است و از شخصیکه قبول نیست فرمود هر کسیکه در فطرت اسلام باشد شهادت او نافذ است گفتم شهادت کسیکه اقدام بذنوب مینماید قبول میشود؟ فرمود اگر قبول نشود شهادت مرتکب شونده بذنوب پس باید قبول نشود شهادت کسی مگر شهادت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام زیرا که ایشان معصوم میباشند نه سایر خلق پس کسیکه بچشم خود ندیده باشی که مرتکب گناه باشد و یا شهادت نکند بر او دو شاهد که او مرتکب گناه میشود پس آنکس از اهل عدالت است و شهادت او مقبول است و هر چندیکه در نفس خودش مذنب باشد و هر که غیبت او را بکند بآنچه در او است پس او خارج است از دوستی خداوند تعالی و داخل است بدوستی شیطان و بمن حدیث فرموده پدران من که «حضرت پیغمبر (ص) فرموده هر که غیبت مؤمن را بکند بآنچه در او است جمع نمیفرماید خداوند عالم در میان ایشان در جنت و هر که غیبت مؤمن را نماید بآنچه در او نیست پس عصمت قطع میشود از بین ایشان و غیبت کننده در آتش دوزخ است در جای بدی علقمه گفت گفتم بآنحضرت که بدرستی که این مردمان نسبت میدهند مارا باهورات بزرگ و تنگ شده سینه های ما از این جهت پس فرمود بدرستی که رضای مردمان را کسی مالک نمیتواند بشود و زبان آنها بسته نمیگردد و چگونه شما سالم میشوید از آنچه پیغمبران و رسولان خداوند عالمیان از آن سلامت نشده اند و در خصال و عیون الاخبار از حضرت رضا (ع) روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده که هر که معامله بکند با مردمان و ظلم نکند بایشان و سخن بگوید بآنها و دروغ نگوید بایشان و وعده نماید بآنها و خلاف وعده ننماید بایشان پس آنکس از آن اشخاص است که کامل است هر وقت او و ظاهر شده عدالت او و واجب شده برادری او و حرام بوده غیبت او .

وایضاً در صحیحۃ ابن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که هر که سه خصلت داشته باشد چهار چیز برای نفع او بمردمان واجب است کسیکه سخن گوید و دروغ نگوید و وعده نماید و مخالفت نکند و خلطه نماید با مردمان و ظلم نکند بایشان در این فرض واجب است بمردمان اظهار عدالت او و هر وقت او و حرام است غیبت او و واجب است برادری او و از این احادیث معلوم شد معنای عدالت که در شاهد شرط است بصریح آیه « و اشهدوا ذوی عدل منکم » یعنی دو نفر صاحب عدالت را شاهد بکنید

از خودتان و عدالت در لفظ عرب راستی است و کسیکه در گفتار و رفتارش راست باشد عادل است و اصل در مسلم عدالت است مادامیکه فسق او معلوم نشود و فسق مانع است از قبول شهادت چنانکه در کافی و تهذیب در صحیحۀ حریر از حضرت صادق (ع) است در چهار نفر شاهد که شهادت نمودند بزنا کردن کسی معصن و صاحب عیال و بعد از آن دو نفر ایشان عدول کردند و دو نفر باقی ماندند فرمود زمانیکه چهار شاهد شد از مسلمین در زنا و معروف نشدند بشهادت دروغ شهادت آنها نافذ است و اقامه حد میشود بکسیکه شهادت بزنا کردن او کرده اند و بدرسیتیکه واجب است بشهود که شهادت بکنند بچیزی که دیده اند و بآن عالم شده اند و واجب است بحاکم که شهادت آنها را اجازه نماید مگر آنکه معروف بفسق شوند.

و در فقیه و تهذیب و قرب الاسناد در صحیحۀ ابن مغیره از حضرت رضا (ع) است که هر که متولد شود در فطره اسلام و معروف شود بصلاح در نفس خود شهادت او نافذ است و در تفسیر حضرت عسکری (ع) در آیه «ممن ترضون من الشهداء» فرموده که راضی میشود از دین، و امانت و صلاح و عفت او و از بصیرت و تحصیل و تمیز او پس هر صالحی ممیز و تحصیل کننده و صاحب بصیرت نیست و هر ممیز و تحصیل کننده و صاحب بصیرت صالح نیست.

و در احتجاج در صحیحۀ حمیری از حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی ظهوره از شهادت شخص نایبنا سؤال کرده اند در جواب فرموده زمانیکه حفظ بکند شهادت و وقت آنرا شهادت او نافذ است و احادیث در این خصوص بسیار است و مقصود از همه آنها حفظ و بصیرت شاهد است با عدالت او و عدم فسق او چه نایبنا باشد و چه نایبنا. و در تهذیب در صحیحۀ عبدالکریم است که حضرت باقر (ع) فرموده قبول میشود شهادت زنها زمانیکه بوده باشند مستوره از اهل بیت معروفه و معروف شوند بلمترو و عفاف و اطاعت کننده باشند بزوجه خودشان و ترك کنند فحش و دشنام و داخل شدن بمیان مردمان اجنبیان را.

و از این حدیث معلوم میشود که شرط قبول شدن شهادت زنان متصف بودن

باین اوصاف است و دیگر در بعض موارد شهادت بر شهادت کسی قبول است بشرط شهادت دو نفر .

چنانکه در فقیه در صحیحۃ غیاث است که حضرت امیر المؤمنین (ع) اجازه نمیفرمود شهادت یک مرد را بشهادت یکمرد مگر شهادت دو مرد را بشهادت یکمرد . و در فقیه و تهذیب در صحیحۃ دیگر او از حضرت باقر (ع) است که نافذ نیست شهادت بشهادت در حدود و از این حدیث معلوم میشود که شهادت بشهادت در مال قبول میشود نه در حدود .

و در کافی و فقیه در صحیحۃ ابن یقین است که حضرت امام موسی کاظم (ع) فرمود عیب ندارد شهادت کردن باقرار زن در حالتیکه او را بشناسد و یا او را باو معرفی نمایند هر چندی که روی او باز نباشد و اما وقتی که او را نشناسد و معرفی نباشد شهادت بر او جایز نیست تا آن که آن زن روی خودش را باز بکند و شهود باو نظر نمایند .

و در کافی و تهذیب است که کسی از حضرت امام جعفر صادق (ع) پرسید که چرا در قتل دو نفر شاهد کافی شد و در زنا چهار نفر و حال آنکه قتل اشد است از زنا؟ فرمود زیرا که قتل فعل واحد است و زنا فعل دو نفر است و در قتل برای یک نفر دو شاهد است و در زنا برای هر یکی دو نفر لازم است و مثل اینست احادیث دیگر و در فقیه از حضرت صادق (ع) روایت کرده که شخصی از انصار بحضور حضرت پیغمبر (ص) آمد و گفت که دوست میدارم که برای من شاهد بوده باشی بر اینکه من چیزی بذل کرده ام بر فلان پسر من آنحضرت فرمود آیا از برای تو پسر دیگر است یا نه؟ گفت بلی فرمود از برای او نیز چیزی بذل کرده چنانکه بآندیکری بذل نموده؟ گفت نه فرمود ما جماعت پیغمبران شاهد نمیشویم بر حیف و ظلم .

و ایضاً در فقیه از آنحضرت روایت کرده که باطل است شهادت در ربا و حیف و جور و از این احادیث معلوم میشود که شهادت در امور غیر مشروع باطل و محل اعتبار نیست و از حدیث اول ظاهر شد که بذل کردن کسی چیزی را بیکسی از اولاد

خودش بدون بذل مثل آن بدیگری حیف و جور است و نباید شخصی بآن شاهد باشد و نباید کسی آن سند را بنویسد و زمانی که شهادت بآن جایز نشد نوشتن آن نیز جایز نخواهد شد.

و در کافی و تهذیب در صحیحه هشام از آنحضرت در آیه «او آخرا من غیر کم» فرمود زمانیکه بوده باشد کسی در زمین غربت و در آنجا مسلم نباشد جایز است شهادت کسیکه مسلم نیست در وصیت و مثل اینست احادیث دیگر.

و در کافی و تهذیب از علی بن جعفر (ع) از برادرش روایت کرده که سؤال کردم از شهادت کردن سائل بکف فرمود پدرم قبول نمیکرد و مثل اینست احادیث دیگر و در تهذیب در موثقه سماعه از آنحضرت روایت نموده که سؤال کردم از کسانی که شهادت آنها قبول نمیشود فرمود یکی کسی است که محل ربه است و دیگری خصم است و شریک است و دفع کننده گرامت از خودش و شهادت اجیر برفع مستاجر و بنده برفع آقايش و تابع کسی و شهادت متهم.

و در صحیحه حمیری از حضرت صاحب العصر (ع) است که سؤال از شهادت برصدار و جذامدار و فلجدار کردند فرمود اگر این امراض مادرزاد بوده باشد شهادت آنها قبول نیست و اگر بعد از آن عارض شود قبول میشود.

و در فقیه روایت کرده که شهادت شارب خمر و شطرنج و نرد باز و قمار باز قبول نمیشود و در حدیث دیگر شهادت ولدنا قبول نیست و در احادیث وارد شده که شهادت زوج و زوجه بر نفع همدیگر و شهادت ولد و والد برفع یکدیگر با شرط عدالت جایز است و اما شهادت ولد بضرر پدر جایز نیست و همچنین شهادت برادر برفع برادرش جایز است و همچنین شهادت وصی بر نفع میت و وارث و بضرر ایشان جایز است و در هر یکی احادیث زیاد است.

و اما قبول شهادت زنان پس در خصوص مال است و در آنچه برای مردان نظر کردن بآن جایز نیست.

چنانکه در تهذیب در صحیحه ابن مغیره روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین (ع) میفرمود شهادت زنان در نکاح و طلاق و حدود قبول نمیشود و در

دیون و آنچه مردان بآن نمیتوانند نظر بکنند جایز است .

و در عیون در صحیحۀ ابن سنان از حضرت رضا(ع) بعد از آنکه فرموده که شهادت زنان در دیدن ماه و طلاق جایز نیست فرمود جایز نیست آنها مگر در مورد ضرورت مثل شهادت قابله و آنچه جایز نیست که مردان بآن نظر نمایند مثل ضرورت شهادت اهل کتاب در وقتیکه غیر از آنها در وصیت نباشد تا آنکه فرمود و مثل شهادت اطفال در قتل در فرضیکه غیر از اطفال کسی نباشد .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابن حمران است که بحضرت صادق گفتم شهادت زنان در حدود جایز است یا نه؟ فرمود در قتل جایز نیست و در دیه جایز است و بدرستی که حضرت امیرالمؤمنین(ع) همیشه میفرمود که باطل نمیشود خون مرد مسلم .
و در صحیحۀ حلبی در آندو کتاب از آنحضرت است که سؤال شد از شهادت زنان در نکاح فرمود جایز است زمانی که بوده باشد با زنان یکمرد دیگر و حضرت امیرالمؤمنین(ع) اجازه نکرده در طلاق گفتم جایز است شهادت زنان با مردی در دین فرمود بلی تا آنکه فرمود بدرستیکه حضرت پیغمبر(ص) اجازه فرموده شهادت آنها را در دین با یاد قسم طلب کننده آن .

و از این احادیث معلوم شد که شهادت زنان در موارد مال و در امور مخفی بمردان قبول است و این اقرار و شهادت شهود با شرایط معتبره در اغلب اوقات در نزد قاضی و حاکم میشود پس باید در اینجا شرایط قاضی ذکر شود تا آنکه برادران دینی کور کورانه بر نزد هر مدعی قضاوت و حکومت شرعیه حاضر نشوند .

و در کافی و فقیه و مقنع و تهذیب در صحیحۀ ابن عمار از حضرت صادق(ع) روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین(ع) بشریح قاضی فرمود بدرستی که ای شریح تو نشسته در یک مجلسی که نشینند در آن مجلس مگو پیغمبر(ع) و یا وصی او و یا شقی .

و از این حدیث معلوم میشود که قاضی اگر درست گفتار و خوب رفتار باشد او نیز وصایت از حضرت پیغمبر(ص) دارد بوصایت عمومی مثل نیابت عمومی مفتی از امام(ع) و اگر درست کار نباشد شقی خواهد شد .

و ایضاً در کتب اربعه در صحیحۀ ابن خالد است که آنحضرت فرمود پرهیز بکنید از حاکم شدن بدرستی که حکومت شرعیه از برای امام است که عالم بقضاء باشد و در بین مسلمین عادل شود و این از برای پیغمبر (ص) است و یا وصی او است و این حدیث مثل سابق است در معنی .

و در مقنعه شیخ مفید روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده هر کس که قاضی شود ذبح میشود بدون کارد .

و در کافی و تهذیب از ابن سعید روایت کرده اند که آنحضرت باین ابی لیلی فرمود بکدام دلیل حکم و قضاوت میکنی؟ گفت بآنچه بمن رسیده از حضرت پیغمبر و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) و از ابوبکر و عمر فرمود آیا بتو رسیده از حضرت رسول (ص) که علی (ع) اعلم شما است در قضاوت؟ گفت بلی رسیده فرمود پس چطور قضاوت میکنی بغیر از قضاوت کردن آنحضرت در این صورت پس چه جواب خواهی داد در روز قیامت زمانیکه حضرت پیغمبر (ص) از دست تو بگیرد و در دیوان عدل خداوند تعالی بگوید که ای خداوند من این شخص قضاوت کرده بغیر از قضاوت کردن من و حکم کرده بغیر از حکم نمودن من و از این حدیث معلوم میشود که هر که حکم و قضاوت خلاف واقع بکند از دست او خواهند گرفت و این کلام را باو خواهند فرمود .

و در کافی در صحیحۀ هشام است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود بدرستی که مردمان بعد از حضرت پیغمبر (ص) بسه فرقه گردیده شدند یکی عالم است باهدایت خداوند تعالی و او را غنی فرموده با علم از غیر خودش و دیگری جاهل است و مدعی علم است و علم ندارد عجب دارد بآنچه در نزد او است و او را دنیا فریب داده و او غیر خود را فریب داده و یکی دیگر متعلم است از عالم برسبیل هدایت از خداوند و بطریق نجات از او و بعد از این هلاک شد کسیکه مدعی بود و خائب و خاسر گردید آنکسیکه افترا بست .

و در تفسیر عیاشی در آیه « و اتوا الیوت من ابوابها » از حضرت باقر (ع) روایت کرده که آل محمد (ص) ابواب خداوند تعالی و راه او است و ایشانند دعوت

بجنت کنندگان و راه نمایندگان بسوی جنت و دلیل ها بطرف بهشت تا بروز قیامت و از این حدیث معلوم میشود که باید جمیع احکام و تمامی مسائل حلال و حرام و خصوصاً علم قضاء و افتاء از آنحضرت اخذ شود و بغیر از ایشان طریق دیگر نیست و این مطالب را در اول رساله فی الجمله بیان کردم و احتیاج بتطویل کلام در اینمقام نیست و در کتب اربعه در صحیحۃ ابن سنان از حضرت صادق (ع) است که هر که يك مؤمن را در خصومتی بنزد قاضی جور و سلطان جابر ببرد پس حکم شود بضرر آن مؤمن بغیر از حکم خداوند تعالی پس آنکس با قاضی در معصیت شریک است .

و ایضاً در کتب اربعه در صحیحۃ ابی بصیر از آنحضرت است در کسیکه در میان او و دیگری در يك حقی منازعه شد پس دعوت نمود یکی از ایشان آند دیگری را بسوی یکی از برادران خود که در بین آنها حکم بحق بکند و آند دیگری امتناع کرد و گفت باید مرا فاعه مادر نزد این قاضیها باشد پس آنکس بمنزل آنکسانست که خداوند تعالی در باره آنها میفرماید «یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قدا هروا ان یکفروا به » یعنی بعض اشخاص اراده میکنند که بروند و در نزد طاغوت مرافعه بکنند و حال آنکه از جانب خداوند تعالی مامور شده اند که بآن طاغوت کافر شوند و حکم او را قبول نکنند و از این حدیث ظاهر میشود که قاضی غیر حق بمنزل طاغوت است و حکم او چه حق باشد و چه غیر حق حکم طاغوت است .

و در کافی و تفسیر عیاشی و تهذیب در صحیحۃ ابی بصیر است که گفتم بحضرت صدق (ع) در آیه « و تدلوا بها الی الحکام » یعنی القاه نکنید اموال خود را بسوی حاکم ها و قاضیها فرمود ای ابا بصیر بدرستی که خداوند تعالی دانست که در میان این امت حاکمهای جور کننده خواهد شد و قصد نکرده از این حکام حاکمهای عدالت کننده را و قصد نموده حکام جور را ای ابا بصیر اگر ترا در ذمه کسی حقی باشد و تو آنکس را دعوت بکنی بحکام اهل عدل پس آنکس امتناع نماید و مرافعه را بنزد حکام اهل جور ببرد تا آنکه برای او حکم بکنند هر آینه آنکس از آنکسان خواهد شد که مرافعه در نزد طاغوت بکند .

و در کتب اربعه در حدیث ابن حنظله است که سؤال کردم از آنحضرت از

دو نفر کسی از ما که در میان ایشان تنازع است در خصوص دین و یا میراث پس آنها بناء مرافعه گذاشتند در نزد حاکم وقت و یا در نزد قاضی آن آیا در این فرض حلال است آنچه بحکم ایشان اخذ شود یا نه؟ پس فرمود هر که مرافعه بکنند در نزد آنها در حق و یا در باطل پس بدرستی که آنکس مرافعه در نزد طاعت کرده و آنچه برای او حکم کرده پس آن سحت است و اگر چه حق او ثابت باشد زیرا که حق خود را بحکم طاعت اخذ نموده و حال آنکه خداوند تعالی امر فرموده بآن طاعت کافر شوند و بعد از آن آیه اول را تلاوت فرمود .

و از این حدیث نیز معلوم میشود که قاضی اگر اهل نباشد و حق گو نشود در نزد او مرافعه حرام است و حق ثابت را بحکم آن قاضی اخذ کردن سحت است .
و در تہذیب در حدیث ابن فضال است که قرائت کردم در کتابت ابی الاسد بسوی حضرت کاظم (ع) که معنای این آیه چیست و تدلوا بها الی الحکام و آن حضرت نوشته بود که حکام قاضیان است و در زیر این نوشته بود و آن اینست که شخص بداند که آن قاضی ظلم کننده است پس او حکم بکند برفع او و او بداند پس آنکس معذور نیست در اخذ کردن آنچه بآن حکم کرده .

و در کافی و تہذیب در صحیحہ ابن مسلم است که مرور کرد بمن آنحضرت و من در نزد قاضی مدینه بودم و فردا بخدمت او رسیدم فرمود آنچه مجلس بود که دیروز در آن بودی گفتم آن قاضی بمن اکرام میکند و من در بعض اوقات بنزد او میروم فرمود آیا خاطر جمعی تو از اینکه لعنت نازل نشود و اهل فجلس او را بگیرد و در کتب اربعه در صحیحہ ابی خدیجه است که آنحضرت فرمود پرهیز کنید از اینکه بعضی از شما بعضی دیگری را از جهت مرافعه بسوی اهل جور ببرد و لکن نظر بکنید بسوی مردی از شما که چیزی از قضایای ما را میداند پس او را در بین خود قرار بدهید و بدرستی که من او را در میان شما قاضی قرار دادم و مرافعه را در نزد او بکنید و مراد از این حدیث اینست که باید قضاوت بحکم خداوند تعالی بوده باشد و هوا پرستان و دنیا داران بحکم شرع قضاوت نمیکند و بمیل نفس فتوی میدهند و احکام اسلام را تحصیل نمینمایند پس در نزد این جماعت قضاوت جایز نیست و باید

قضاوت در نزدیکی از شماها باشد که از ائمه (ع) حکم قضیه را شنیده است .
و از این حدیث و حدیث ابن حنظله معلوم میشود که باید قاضی از جانب امام
منسوب باشد یا خصوصاً و یا عموماً زیرا که در این احادیث حق ثابت را نیز نمیتواند
صاحب حق اخذ بکند از جهة عدم نیابت قاضی .

و در نیابت شرایط زیاد است اول متدین بودن قاضی است که ذکر گردید .
و دویم اعلم بودن او است چنانکه در احادیث نقل شد و از آنجمله در کتب
اربعه در صحیحۀ داود است که حضرت صادق (ع) فرمود زمانیکه حاکم و قضاوت کننده
باشخاص یمین و یسار گفت که در این قضیه چه باید کرد و چه باید گفت؟ پس بر این
قاضی لعنت خداوند تعالی و ملائکه و جمیع مردمان خواهد شد مگر آنکه از مکان
خود برخیزد و آن اعلم را در جای خود بگذارد .

و از این حدیث شرط اعلم بودن نیز واضح است و جهة اعلم بودن اینست که قاضی
مبادا خلاف واقع حکم بکند و باعث تغییر شرع انور شود، و اما اگر دانسته و فهمیده
حکم بخلاف بدهد پس مطلب واضح است .

و در صورت عدم علم و خطاء او باز ضمانت دارد چنانکه در کافی و تهذیب در
صحیحۀ ابن حجاج است که حضرت صادق (ع) نشسته بود در حلقه که ربیعۀ الرای قاضی
مدینه در آنجا بود پس اعرابی آمد و از ربیعۀ مسئله پرسید و اعرابی گفت که این
در گردن تو است؟ ربیعۀ چیزی نگفت و باز اعاده کرد و باز ربیعۀ ساکت شد پس آن
حضرت فرمود بلی وزر و وبال این حکم در گردن او است چه بکردن بگیرد و یا نگیرد
و هر فتوی دهنده ضامن است .

و اما حکم قاضی پس موقوف است باثبات مدعی باینه و شهود و یا یمین منکر
بعد از عاجز بودن مدعی از اثبات .

چنانکه در فقیه از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرموده که ینه بر مدعی
است و یاد قسم بر منکر است و صلح جایز است در میان مسلمین مگر صلحیکه حرام
بکند حلال را و یا حلال نماید حرام را .

و در امالی مفید ثانی روایت کرده که مرافعه کرد امرؤ القیس و کسی دیگر در

نزد آنحضرت در خصوص يك قطعه زمین حضرت بمدعی فرمود بینه؟ گفت ندارم فرمود منکر قسم یاد بکنند مدعی گفت زمین من رفت زیرا که او قسم دروغ یاد میکند فرمود اگر قسم دروغ یاد بکنند از آنکسان میشود که خداوند تعالی بسوی او در قیامت نظر رحمت نمیکند و عمل او را تزکیه نمیفرماید و برای او عذاب الیم است پس آنمرد ترسید و زمین را رد کرد بصاحبش .

و در علل الشرایع و عیون الاخبار در صحیحۀ ابن سنان است که حضرت رضا (ع) فرمود علت اینکه در جمیع حقوق بینه آوردن حق مدعی و یمین برای منکر است مگر در قتل زیرا که مدعی علیه در مقام انکار است و ممکن نیست اقامۀ بینه بر انکارش زیرا که آن مجهول است و از این جهت بینه در حق مدعی علیه و منکر گردید و یمین حق مدعی شد زیرا که در این حکم حفظ خون مسلمین میشود تا آنکه باطل نشود خون مرد مسلم و بوده باشد این حکم منع کننده و زجر نماینده قاتل از ارتکاب قتل از جهة دشوار بودن اقامۀ بینه بر انکارش، زیرا که شهادت دادن بر اینکه او نکرده کم میشود و اما علت قسامه که پنجاه نفر مرد باید قسم یاد بکنند بر اینکه فلان کس قاتل ما است از این جهت است که در این غلظت و شدت و احتیاط شود تا آنکه هدر نشود خون مرد مسلم .

و از این حدیث معلوم شد که در حقوق مالیه بینه حق مدعی است و یمین حق منکر و در ادعای قتل عکس است .

و در کتب اربعه در صحیحۀ عبدالله است که گفتم بحضرت کاظم (ع) خبر بده بمن از کسیکه ادعا میکند بکسی بچیزی و بینه ندارد؟ فرمود در این فرض برای منکر یمین است و اگر قسم یاد کرد مدعی حق ندارد و اگر یمین را رد کرد بمدعی او یاد قسم نکرد پس حق ثابت می شود و اگر مدعی علیه میت باشد و اقامه بینه بکنند مدعی پس برای مدعی یمین نیز وارد است و اگر قسم یاد نکند پس حق ندارد زیرا که شاید اهمیت حق مدعی را وفا نموده بینه و غیر بینه و ما نمیدانیم و اگر خودش زنده بود یمین را رد میکرد بمدعی و از این جهت حق مدعی با بینه بدون یمین ثابت نمیشود در دعوی بمیت .

و در کافی و تهذیب در صحیحہ ابن مسلم در کسیکه ادعا میکند چیزی را بکسی و بینه ندارد آنحضرت فرمود قسم میدهد بمنکر و اگر منکر بینه را رد بکند بمدعی و مدعی نیز یاد نکند پس حق ندارد .

و در کتب اربعه در صحیحہ ابن ابی یعفور است که حضرت صادق (ع) فرمود زمانیکه صاحب حق ومدعی راضی شود بر قسم منکر و او قسم یاد بکند قسم حق مدعی را میبرد هر چندیکه برای مدعی بینه عادل باشد .

و ایضاً در کتب اربعه در صحیحہ نخعی از آنحضرت است در کسیکه از برای او حق است در ذمه دیگری و او انکار میکند فرمود اگر قسم بدهد باو پس از برای آن کس جایز نیست اخذ حق خودش و اگر ترك کند بعد از آن میتواند حق خود را از او اخذ بکند .

و ایضاً در کتب اربعه در صحیحہ ابی بصیر است که سؤال نمودم از آنحضرت از قومیکه ادعا میکنند بکسی يك محوطه را و اقامه بینه کردند و آنکسی که محوطه در دست او است اقامه بینه میکند بر اینکه از پدرش باو ارث مانده و معلوم نمیشود که چطور است؟ فرمود هر کدام از دو طرف بینه او زیادتیر گردد قسم یاد میکند و آن محوطه مال او میشود .

و در کافی و تهذیب در صحیحہ ابی بصیر است که سؤال کردم از آن حضرت از کسیکه برای او در ذمه شخصی حق دارد و صاحب حق یکنفر شاهد دارد ، فرمود حضرت پیغمبر (ص) حکم میکرد با شاهد واحد و یمین صاحب حق و ایندر دین است و در فقیه و تهذیب در صحیحہ یونس است که اخراج حقوق با چهار چیز است اول با شهادت دو مرد عادل و دوم يك مرد و دوزن و سیم يك مرد و یاد قسم از مدعی و چهارم قسم یاد کردن منکر است و مثل این احادیث در این موارد احادیث بسیار است .

و در کافی و تهذیب در صحیحہ ابن مسلم از حضرت باقر (ع) است که شخص غائب حکم میشود بضرر او زمانیکه اقامه بینه شد و مال غائب فروخته میشود و دین او اداء میگردد در حالتی که او غائب است و بعد از آن غائب بر حجت خود است

زمانی که بیاید و دفع نمی شود مال غائب بمدعی زمانیکه صاحب ثروت نباشد مگر با کفیل مدعی .

و در تهذیب در صحیحۀ ابن عمار از آنحضرت است که مردی شکایت بحضرت امیرالمؤمنین (ع) نمود از کسیکه آنکس بمن افتری بسته و فرمود بآنکس که آیاتو چنین کرده؟ گفت نه پس بآنمرد فرمود بینه داری؟ گفت ندارم و او قسم یاد بکند که او افتری بمن نگفته فرمود برای او قسم نیست .

و از این حدیث معلوم می شود که در حدود قسم نمیشود و بلکه با بینه باید ثابت شود .

و در صحیحۀ دیگر روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرموده ضمانت نیست بصاحب حمام در دزدیده شدن لباس مردمان زیرا که او جعاله را اخذ کرده از جهت غسل در حمام و از برای لباس مردمان جعاله اخذ نکرده .

و در تهذیب در صحیحۀ حفص است که سؤال کردم از آنحضرت که اقامۀ حدود را سلطان میکند و یا قاضی؟ فرمود اقامۀ حدود برای آنکس است که در احکام خداوند حاکم است .

و این حدیث بیان حدیث ابن حنظله است که در آن فرموده نظر بکنید بکسیکه از شما باشد واحادیث ما را روایت نماید و نظر بکند بحلال و حرام که از ما وارد شده است و معرفت و علم داشته باشد باحکام ما پس راضی بشوید بحکم بودن او و بدرستی که من چنین کسی را بشما حاکم قرار داده ام .

و در فقیه و تهذیب در صحیحۀ حریر است که آنحضرت فرمود منخلد در حبس نمیشود مگر سه نفر کسیکه شخص را نگه دارد تا او رابکشند و زنیکه مرتهه میشود و دزدیکه بعد از بریدن دست و پای او دزدی بکند .

و ایضاً در فقیه و تهذیب در صحیحۀ برقی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که واجب بر پیشوای مسلمین است حبس کردن فساق علماء و جهال اطباء و مفلس که از مردمان بدون اطلاع اخذمال میکنند .

و در کافی در صحیحۀ ابن مسلم است که حضرت باقر (ع) فرمود از برای خداوند

تعالی است که قسم یاد بکند بمخلوقات خودش و جایز نیست از برای مردمان قسم یاد کردن مگر بخداوند عالم .

و در تفسیر عیاشی در صحیحۀ ابن مسلم است که حضرت باقر (ع) فرمود کل یمین بغیر خداوند عالم از خطوات شیطان است .

و در فقیه در حدیث مناهی روایت کرده که حضرت پیغمبر (ص) نهی فرموده از اینکه کسی قسم یاد بکند بغیر از خداوند تعالی و فرموده هر که قسم یاد بکند بغیر از خداوند عالم پس آنکس از خداوند نیست و مثل اینست احادیث بسیار در اینمضمون و در کتب اربعه در صحیحۀ یونس است که آنحضرت فرمود یاد قسم نکن بر برائت از ما بدرستی که هر که قسم یاد بکند بر برائت از ما هر آینه آنکس از ما بر نمی شده چه صادق باشد و یا کاذب و مثل اینست احادیث دیگر .

و از این احادیث معلوم میشود که قسم بغیر از خداوند تعالی جایز نیست و بر-برائت از خداوند عالم و از حضرات ائمه (ع) حرام است و در این شکی نیست .
پس بنابراین احادیث این یاد قسمهائی که بقرآن و بغیر از خداوند عالم و بر-برائت از حضرات ائمه (ع) در محضر بعض علماء و در مجالس غیر علماء واقع میشود چطور خواهد شد؟! و چه قدر فعل حرام در آن محضرها واقع خواهد گشت!!! و حکمی که در این قسمت ها داده شود حکم جاهلیت است ، زیرا که آن غیر حکم خداوند تعالی است .

چنانکه در کتب اربعه از آنحضرت است که حکم دو حکم است حکم خداوند تعالی و حکم اهل جاهلیت پس کسی که خطا کند در حکم خداوند عالم حکم خواهد کرد بحکم جاهلیت .

و در کافی و تهذیب در صحیحۀ ابی بصیر از حضرت باقر (ع) است که حکم دو حکم است یکی حکم خداوند عالم است و دیگری حکم اهل جاهلیت است ، و خداوند عالم فرموده : « من احسن من الله حکماً » و شهادت میدهم برزید بن ثابت که او حکم کرده در ارث بحکم جاهلیت و این احادیث بیان واقع کرده و خطا در حکم خداوند تعالی را حکم جاهلیت قرار داده و در حدیث ابن ججاج ذکر گردید که حضرت

صادق (ع) فرمود «کل مفت ضامن» پس آنچه بعضیها گفته که از برای خطاکننده درفتوی يك اجر است و برای اصابه نماینده دواجر است غلط محض و دروغ صرف است و ابداً چنین حدیث در کتب معتبره وجود ندارد و این نحو گفتار مذهب مجتهدین غیر امامیه است و از این جهت همه اصحاب حضرت پیغمبر (ص) را ما جور و مثاب میدانند و معویه و عمروعاص و طلحه و زبیر را و امثال ایشان را مغفور میدانند و بالجمله اینهمه خلاف واقع و شیوع اینقدر نا مشروع از عدم علم مسلمانان و از جهت جاهل بودن ایشان است باحکام اسلام و ندانستن مسلمین است حکم شرع حضرت سید الانام را با وجود اینکه دانستن احکام دین بر هر مسلم فریضه است چنانکه در کافی در حدیث عیسی حضرت صادق (ع) فرموده «طلب العلم فریضة».

و ایضاً در حدیث عبدالرحمن آنحضرت فرمود طلب العلم فریضة علی کل مسلم و در حدیث یعقوب فرموده که حضرت پیغمبر (ص) فرمود طلب العلم فریضه . و در کافی گفته در حدیث دیگر است که آنحضرت فرموده طلب العلم فریضه علی کل مسلم .

و در اروضة الواعظین روایت کرده که آنحضرت فرمود طلب بکنید علم راهر چندیکه در چین بوده باشد پس بدرستیکه طلب علم فریضه است بر هر مسلم . و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که زحمت کشیدن در طلب علم مثل جهاد کردن در راه خداوند تعالی است بدرستیکه طلب علم فریضه است بر هر مسلم و صفار که یکی از اصحاب حضرت عسکری (ع) است در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق (ع) روایت نموده که حضرت پیغمبر (ص) فرموده طلب علم فریضه است بر هر مسلم .

و ایضاً روایت کرده که طلب علم فریضه است در هر حال و در روایت دیگر است که طلب علم فریضة ایست از فرایض خداوند تعالی .

و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که طلب علم فریضه بر هر مسلم است و در امالی مفید ثانی از آنحضرت روایت کرده که طلب علم بکنید بدرستی که علم سبب است در میان شما و خداوند تعالی و بدرستیکه طلب علم فریضه است بر هر مسلم

وایضاً روایت کرده از حضرت رضاع) که حضرت رسول فرموده طلب علم فریضه است بر هر مسلم پس طلب بکنید علم را از جای خودش نه از هر کسی و اقتباس ننمائید آنرا از اهل آن و این حدیث را در مجمع البیان باسناد صحیحه از آنحضرت روایت کرده و بالجمله احادیث در وجوب طلب علم بحد تواتر است .

و چونکه مسلمین در تحصیل واجب خودشان تقصیر کرده اند و از طلب علم اعراض نموده اند و تمامی اوقات خود را در فضولات صرف کرده و از علم بدون بهره شد و از دانش و دانائی بی اطلاع بوده لهذا هر مدعی علم را بخودشان عالم قرار داده و هر صاحب عمامه و رداء را بخود پیشوا کرده و هر چه آن مدعی گفته آنرا حکم شرع انور خیال نموده و حال آنکه بصریح احادیث مزبوره برای مدعی اقامه یتنه و اثبات ادعای خود واجب است و بدون اثبات و یتنه دعوی باطل است ، و اگر مسلمانان و اهل ایران باین احادیث متواتره در وجوب طلب علم عمل میکردند و باین حکم شرعی عامل میشدند هرگز باین فقر و فاقه مبتلاء نمیشدند زیرا که در اول عالم را از غیر عالم و دانا را از جاهل تمیز میدادند و این همه اختلاف در میان مسلمین واقع نمیشد و در نانی اسباب ثروت و قدرت و قوت جمع میکردند زیرا که مراد از این علم که طلب آن فریضه هر مسلم است علم معاد و علم معاش است و نه تنها علم شریعات و عبادات است و نظر صاحب شرع انور اینست که طلب علم آسایش دنیا و آخرت بکنید و آنچه در هر زمان بآن محتاج هستید در صدد طلب آن باشید تا آنکه در دنیا محتاج اجانب نباشید و صاحب اقتدار بشوید و از جهت تحصیل علم و هنر ثروت دار بوده و در مقابل دشمنان ایستاده و خود را بآنها محتاج و فعله نکرده و بلکه از آنها بالاتر ترقی کرده و آنها را عمله خود نموده نه اینکه مراد از علم فقط مسائل نجاسات و طهارات و وضوء و غسل است زیرا که این مسائل در چین نیست و در حدیث فرموده که طلب بکنید علم را هر چندیکه آن علم در چین بوده باشد .

و مراد از این علم معاش حلال است و عالم بودن بصنایع و دانستن اسباب ترقیات شایع و فهمیدن سبب تعالی دنیاوی و بواعث نجات اخروی و چقدر جای تعجب است که این همه تحصیل کنندگان مسلمانان در این مدت از زمان مشغول تحصیل علم شدند

و در ولایات غربت عمری صرف کردند و وجوهات خرج نمودند يك علمى نافع و دنیوی و يك اختراع سبب آسوده گى بدست نیاوردند و باعث آسایش برادران دینی نشدند و اسباب ثروت و قدرت برای مسلمین فراهم نکردند و آلات ترقیات درست نمودند و روز بروز مسلمانان و خصوصاً ایرانیان بفقیر و پریشانی و حیرت و سرگردانی مبتلاء شدند و اجانب و طرف مقابل مسلمین ترقیات و آلات معیر العقول اختراعات نموده و دوره زمین را احاطه کرده و مسلمانان را زیر دست خود گردانیده .

و باعث این خرابی و سبب این نادانی و بلکه اضمحلال و اذلال هر ایرانی عدم وجود وزارت معارف بوده در اول سلطنت ناصرالدین شاه و بعد از آن عدم اقدام دولت ایران شده بتعیین وزارت معارف و عدم دستورالعمل درباریان است بوزارت علوم و بعد از آنکه وزارت علوم معین شد عدم اقدام او است بدستورالعمل دادن بمردمان نادان و جاهلان عاقل نمایان و عدم اطلاع او است از تحصیل کنندگان و عدم اعتناء وزارت معارف است بطلب علم نمایندگان و عدم اهمیت دادن او است بطالبان علوم در ولایات ایران و اگر وزارت معارف انقدر سعی که در گرفتن وظیفه خود از مال ملت با ذلت میکند دهیک آنرا در طلب کنندگان علم صرف میکرد البته در ایران طالب علم نافع شایع میشد و اگر وزارت علوم از چند سال پیش از این ملاحظه طالبان علوم از صنایع مینمود و ایشان را ترغیب بتحصیل لوازمات دنیوی و اخروی میکرد و با دقت و زحمت بایشان دستورالعمل میداد هرگز اهل ایران باین جهالت نمیماندند و در این جهل و نادانی باقی نبودند .

و چوقت شد که وزارت علوم ایران بطالبان علم دستورالعمل و تعلیم داد و ایشان قبول نکردند؟ و چه زمان وزارت معارف با علماء اعلام اسلام بمقام شوری و مصلحت جوئی برآمده و در علوم نافع گفتگو کرده و علماء با او همراه نشده و او را منع کردند و از ترغیب او بعلوم نافع مانع شدند؟ و کدام عالم گفت تحصیل علم صنعت و زراعت و بدست آوردن و تعلیم گرفتن اسباب ترقیات از درست کردن آلات ثروت و قدرت بداست و یا حرام است؟ و کدام یکی از علماء ملت فرموده که تعلم اسباب آسایش ملت و تحصیل بواعث استراحت برای برادران دین و وطن خوب نیست؟ و همیشه

فقهاء مذهب و امناء دین طالب ترقی ایرانیان و تعالی برادران دین خودشان بوده و اصل قصور و بلکه تقصیر در وزارت معارف بوده و تنزل اهل ایران از وزارت علوم شده که در وظیفه خود جدیت نکرده و علوم نافع را بمردمان نشان نداده و طالبان علم را بر تحصیل منافع و صنایع و ادار ننموده و بلکه اولاد بعض صاحب ثروت را اجبار فرموده و میتوان گفت که جد و جهد وزارت معارف و رؤساء او در ولایات در درست کردن مخارج خودشان و در اخذ و دریافت نمودن مصارف زندگانی خود بوده است نه در تربیت و تعلیم علوم نافع بطالین ایرانیان شده مثل سایر وزاء و و کلاء و امراء و بلکه اکثر علماء که همیشه سعی ایشان از جهت عیش شخصی خودشان و از بابت جمع کردن ثروت برای خود و اولاد خودشان بوده نه از جهت برادران دینی و وطنی شده زیرا که دیده میشود که اغلب و کلاء و وزراء و امراء و علماء از جهت رسیدن بآن مقامات متحمل زحمات و تحصیل مشقات میکنند و بلکه چقدر ثروت و مال خرج مینمایند تا آنکه بآن مقام میرسند و اگر نیت ایشان خالص است همین زحمت و مشقت را بعد از نائل شدن بآن مقام تحمل بکنند و بصدد جد و جهد بر آیند و بمقام خیرخواهی ملت و دولت آمده و نواقص سابقه را درست نمایند.

آیا دیده شده که یکی از مأمورین خارجه در داخله و خارجه بعد از رسیدن بیک مقام در وظیفه خود تقصیر کند؟ و در مأموریت خود جدیت نکند؟ و در صلاح ملت و دولت خود سعی ننماید؟ و بقدر امکان در امورات راجعه بدولت و ملت خودشان کوشش نکرده باشد؟ و آیا انصاف است که در میان ما مسلمانان یک نفر مأمور داخلی و خارجی پیدا نشود که مثل مأمورین سایر دول باشد و در صلاح ملت و دولت خود سعی نماید؟ و غرض شخصی نداشته باشد و همیشه خیال او ترقی ملت خود و تعالی دولت خودش شود؟ و همواره زحمت و مشقت او در راه ابناء وطن و برادران دینی و مذهبی خود گردد؟ و آیا پیشوایان ایرانیان از علماء و اعیان همت ایشان از یک نفر شخص ختنه نشده و از یک کس نجاست ناشسته کمتر شده دیگر چه بگویم که ناگفتم بهتر است و کلام را در اینجا ختم نمایم و زیادتیر از این چیزی نگویم و در این غصه هلاک شوم و کسی از درد من باخبر نشود و بحقیر امداد نکند و تنها بگیریم تا بمیرم

و چونکه در این رساله از اساس اسلام ذکر و بیان شد لهذا موسوم گردید همین مختصر به اساس الاسلام و اغلب مسائل را در این رساله بطریق اختصار ذکر نموده از جهت احتراز از طول کلام پس اگر بعد از این و یا زیاده بر این از برای اخوان دین مسئله اتفاق افتد و چیزی لازم شود از احکام اسلام و از مسائل حلال و حرام و یا اشکال و ایراد در يك مسئله و حکمی داشته باشد آنرا نوشته بتوسط پست و یا غیر آن ارسال نماید تا آنکه جواب نوشته و ارسال خدمت ایشان گردد انشاء الله تعالی تا آنکه رفع شبهه و شك از احکام بشود و شرعیه از برای کسی ایرادی و اشکالی و اشتباهی باقی نماند .

و تمام شد این رساله در ساعت آخر از روز آخر از ماه آخر از سال سیم از عشره پنجم از صد چهارم از هزار دویم از هجرت نبوی (ص) در اثناء سه ماه با عدم فراقت بال بدست احقر ارومی عرب باغی موسوی .

فهرست رساله شریفه اساس الاسلام

صفحه

- ۳ ذکر آیات در سهل بودن تکلیف در دین اسلام
- ۴ و ۳ ذکر احادیث داله بر سهولت تکلیف در دین اسلام
- ۵ و ۴ ذکر احادیث در بنای اسلام و ستونهای آن
- ۷ و ۶ بیان حرمت فتوی دادن بدون علم و بدون قرآن و حدیث
- ۹ تا ۷ در بیان دستور العمل در فتوی دادن
- ۹ در بیان سبب اختلاف در تقلید است
- ۱۱ و ۱۰ در سبب اختلاف اهل سنت در مذهب خود
- ۱۲ در بیان سبب اختلاف علمای شیعه
- ۱۱ در بیان وجوب امتحان علما
- ۱۳ در بیان شرط تعیین اعلم
- ۱۴ در جهت اختلاف در مسائل

کتاب الطهارة

- ۱۵ در بیان مقدمه اول نماز که طهارت است
- ۱۵ در بیان طهارت از حدث
- ۱۶ در بیان غسل جنابت و سایر اغسال واجبه و غسل میت
- ۱۸ در بیان مقدمه دوم نماز که دخول وقت است
- ۱۹ در بیان مقدمه سیم نماز که قبله شناختن است
- ۲۰ در مقدمه چهارم نماز که شرایط لباس است
- ۲۰ در بیان اذان در نمازها است
- ۲۰ در بیان افعال نماز که اول آنها قیام است
- ۲۱ در مقدمه دوم و سوم که تکبیر الاحرام و قرائت است
- ۲۳ در مقدمه چهارم و پنجم که رکوع و دو سجده است
- ۲۴ در مقدمه ششم و هفتم که تشهد و سلام است

- ۲۴ در حضور قلب در نماز که روح صلوة است
- ۲۵ ذکر چند مسئله در نماز در شکیات و سهویات
- ۲۸ در نماز مسافر و احکام قصر و قضاء
- ۲۹ در سفر نظامیان و لشکریان
- ۳۰ در بیان نماز جماعت است
- ۳۱ در شرایط پیش نماز عادل
- ۳۲ در نماز جمعه و شرایط آن
- ۳۴ در نماز عیدین اضحی و فطر است
- ۳۵ در بیان نماز آیات است
- ۳۵ در بیان نمازهای مستحبی که اول آنها نماز استسقاء میباشد
- کتاب الزکوة**
- ۳۶ ذکر آیات راجعه بزکوة در اموال
- ۳۸ در مصرف زکوة بنص آیات شریفه
- ۳۹ در مصرف زکوة در این اوقات و جواز دادن زکوة بسلاطین اینزمان
- ۴۱ در تکلیف اولیاء امور در اخذ زکوة
- ۴۳ ذکر آیه راجعه بخمس
- ۴۵ در اینکه مال امام بغیر سادات حرام است
- کتاب الصوم**
- ۴۸ در آیات راجعه بروزه
- ۵۰ در ذکر مبطلات روزه ماه رمضان
- ۵۳ در وجوب کفاره در افطار روزه ماه رمضان
- ۵۴ در زکوة فطره و شرایط آن
- ۵۵ در بیان علت و فلسفه تشریح روزه
- کتاب الحج و العمرة**
- ۵۷ آیه حج و ذکر حجة الاسلام

صفحه

- ۵۸ ذکر شرایط استطاعت است
- ۵۸ در کفایت حج میقاتی از برای میت
- ۵۹ در احرام و تلبیه و وقوف بعرفه است
- ۶۰ در وقوف بمشعر الحرام و احکام منی و رمی جمرات و قربانی و حلق و احکام طواف و طواف نساء و طواف وداع
- ۶۱ علت جمع کردن خداوند حجاج را در عرفات و مشعر و منی و مکه معظمه
کتاب الجهاد
- ۶۳ ذکر آیات راجعه بجهاد در راه خداوند
- ۶۴ احادیث راجعه بجهاد
- ۶۵ در اینکه جهاد در شرع انور دو قسم است جهاد با کفار و جهاد با نفس
- ۶۶ در بیان جهاد فی سبیل الله و وجوب دفاع از بلاد مسلمین
- ۶۸ در وجوب اهتمام بامور مسلمین
- ۶۹ در مقصر بودن اهالی ایران در بلوای آذربایجان
کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر
- ۷۰ در آیات و روایات راجعه بامر بمعروف و نهی از منکر
- ۷۲ شرایط آمر بمعروف و ناهی از منکرات
- ۷۳ در جواز فروختن جواهرات را کده حضرات ائمه (ع)
کتاب الحدود و التعزیرات
- ۷۵ در حدود و فایده آنها است
- ۷۶ در حدود شفاعت نیست
- ۷۷ در حد زنا و سرقت و قیادت و قذف محصنات و حد تعزیر
- ۷۸ در بیان حد محارب و حد مرتداست
- ۸۱ در حد شخص ربا خوار است
- ۸۲ در علت تشریح حدود در دین اسلام

صفحه

کتاب الديات

- ۸۳ در ديه قتل نفس و موارد ديه كامله
 ۸۴ ديه بریدن سر ميت است
 ۸۵ ديه دست و پای شل و زبان گنگ و چشم کور و تراشیدن موی سر زن
 ۸۶ ديه پنج انگشت و اینکه ديه زن با مرد مساوی است تا برسد بشلت
 ۸۷ در تفسیر جراحات سر از خارصه تا جایفه
 ۸۸ در قتل خطاء و احکام عاقله است
 ۸۹ در اینکه خطای صغار و مجانین بر عاقله است
 ۹۰ خواص و منافع قصاص و ديات است

کتاب الولایات

- ۹۱ در تولی و تبری و آیات راجعه بآن
 ۹۲ در احادیث تولی و تبری و نظریه مؤلف کتاب
 ۹۳ و عمل نکردن مردمان بر طبق آندو
 ۹۵ و ۹۴ در شکایت از اولیاء امور سابق

کتاب التجارت و الصناعه

- ۹۶ ذکر احادیث راجعه بتجارت و فضیلت آن
 ۹۸ در صنعت کاری و فضیلت و خواص آن
 ۹۹ در فضیلت زراعت و فواید آن
 ۹۹ در اینکه در ایران تجارت و صنعت نیست
 ۱۰۰ تقصیر و کوتاهی اولیاء امور در امر تجارت و زراعت
 ۱۰۱ در اینکه رفتن نقود و ارزهای ایران سبب قوت دیگران و ضعف ایران است
 ۱۰۲ ایضاً شکایت از اینکه چرا در ایران زراعت و صنعت نیست؟
 ۱۰۳ در اینکه تجارت رضای طرفین است بدادن چیزی و اخذ عوض آن
 ۱۰۴ در جواز بیع متنجسات از قبیل زیت و نطف و امثال آن با اعلام
 ۱۰۵ فروش میته به مستحلین آنهاست

- صفحه
- ۱۰۶ حرمت غش در معامله و فروش سلاح جنک بدشمنان دین
- ۱۰۷ در حرمت ربه و احکام آن و اینکه حرمت ربه از ضروریات دین است
- ۱۱۰ در علت و فلسفه حرمت ربه در مذهب اسلام
- ۱۱۰ حرمت بیع بشرط های معمولی در زمان ما
- ۱۱۳ در اینکه در بیع و شری صیغه عربی لازم نیست
کتاب الخيارات فی المعاملات
- ۱۱۴ خیار مجلس و خیار حیوان و عیب و رؤیت
- ۱۱۵ خیار تأخیر ثمن تا سه روز و اینکه مرجع خیارات غبن است
- ۱۱۶ تلف متاع در زمان خیار فسخ در دست مشتری یا با بیع
کتاب الشفعه
- ۱۱۹-۱۱۸ در احکام شفعه و شفعه در راه روخانه ها
- ۱۲۰ حکم عجز مدیون از ادای دین
- ۱۲۱ تقسیم غرما و طلبکاران اموال میت رادر صورت عدم وفای ترکه
- ۱۲۲ در اینکه در صحت معامله رشد و تمیز شرط است نه بلوغ
- ۱۲۳ در ضمانت و اینکه ضمانت با هر لفظی جایز است
- ۱۲۴ در احکام مضاربه است
- ۱۲۵ در احکام مزارعه است
- ۱۲۶ در احکام ودیعه و عاریه است
- ۱۲۷ در احکام اجاره است
- ۱۳۰ در احکام وکالت است
- ۱۳۰ در احکام وقف است
- ۱۳۲ جواز بیع وقف در چند مورد
- ۱۳۴ جواز بیع وقف های شیخ صفی وامثال آنها است
- ۱۳۶ در جواز وقف طفل ده ساله است

صفحه

- ۱۳۶-۱۳۷ در احکام هبه است
- ۱۳۷ در احکام نذر و عهد و بیعین است
- ۱۳۸ در خلف یمین و نذر و عهد و کفاره واجب است
- ۱۳۹ ذکر بعضی از واجبات و حکم سجده تلاوت
- ۱۴۱ ذکر طاعات و عبادات قلب
- ۱۴۱ ذکر گناهان کبیره است
- ۱۴۳ ذکر معاصی و گناهان قلب است
- علت فساد در بلاد و بین عباد و ذکر رعاظ بدون علم و ذکر بعضی منتهجسات
در اسلام
- ۱۴۴ و ۱۴۵
- ۱۴۷ در فضیلت بنده آزاد کردن است
- ۱۴۹ دلیل برای طالبان راه آخرت
- ۱۵۰ در احکام وصیت است
- ۱۵۱ در بطلان بعضی از انتقال نامه‌ها در این زمان
- ۱۵۲ در اینکه اضرار بر ورثه جایز نیست
- ۱۵۴ در بطلان تصرفات مریض در مرض موت
- ۱۵۵ وجوب عمل بوصیت اگر بر طبق دستور شرع باشد
- ۱۵۶ در حکم وصیت بنقل جنازه و امانت گذاشتن آن
- ۱۶۰ فوت مریض بدون وصیت و احکام صغار او
- ۱۶۲ در احکام لقطه است
- ۱۶۴ حکم کسی که زمین خود را سه سال حبس بکند و زراعت ننماید
- ۱۶۵ و ۱۶۷ حکم زراعت کردن در زمین غیر و احیاء موات
- ۱۶۸ در صید و شکار کردن حیوانات چرنده و پرنده غیر اهلی
- ۱۶۸ و ۱۶۹ در احکام حیوانات از وحوش و طیور

صفحه

- ۱۷۰ در شرایط ذبیح کردن حیوانات
- ۱۷۱ در اینکه درنده گان حرام گوشتند
- ۱۷۲ حرام و حلال تخم مرغان است
- ۱۷۲ چیزهایی که از حیوان حلال گوشت حرام است
- ۱۷۳ چیزهایی که از میته پاك است
- ۱۷۴ در اینکه در بلاد ایران حفظ الصحه مراعات نمیشود
- ۱۷۵ و ۱۷۴ در وجوب نظافت آنها
- ۱۷۶ وظیفه اولیاء امور ایران در موضوع حفظ الصحه
- ۱۷۷ ذکر احادیث در حلال و حرام ماکولات و مشروبات
کتاب النکاح و التزویج
- ۱۷۸ فضیلت تزویج است
- ۱۷۹ شرط کفو بودن در مسئله نکاح و معنی آن
- ۱۸۰ جواز نگاه کردن بر زنی که اراده تزویج او را دارد
- ۱۸۲ جهت نظر کردن باجنسی و فساد آن در بلاد ایران و قلت آن در اهالی فرنك
- ۱۸۴ شرط رضایت زوجه بکر بالغه و اذن پدر و دختر
- ۱۸۸ در وجوب مهر برای زوجه
- ۱۸۹ از واجبات مؤکده رد مهر زوجه است
- ۱۹۰ ذکر محرمات نسبی و رضاعی
- ۱۹۱ شرایط حرام شدن بسبب رضاع
- ۱۹۳ ذکر محرمات بعد از نکاح از جهت مصاهره
- ۱۹۴ ذکر محرمات ابدی از جهت زناکردن و محرمات غیر از آن
- ۱۹۹ ذکر صیغه مخصوص عقد نکاح
- ۱۹۹ در احکام نکاح متعه که عقد انقطاعی است
- ۲۰۰ شرایط ضمن عقد داخل و خارج

صفحه

- ۲۰۱ شرط کردن زینطلاق را اگر مرد نفقه نداد
- ۲۰۳ در تکلیف علمای آذربایجان در طلاق زنهایی که شوهرشان غائب است
- ۲۰۵ ذکر عیوب موجب فسخ در زوجین
- ۲۰۹ رد نکاح از جنون و جذام و عقل
- ۲۱۱ شقاق و نفاق در زوجین و فضیلت صلح بین آنها
- ۲۱۱ حضانت اولاد و تربیت برعهده کدام است
- کتاب الطلاق
- ۲۱۲ شرایط صحت طلاق از خلو از حیض و نفاس و خروج از طهر وقاع
- ۲۱۳ طلاق اُخرس و حکم سه طلاق
- ۲۱۴ حکم طلاق پنج طائفه از زنان که سه شرط طلاق در آنها مراعات نمیشود
- ۲۱۵ عده طلاق و عده زینحامله و احکام آن
- ۲۱۶ عده وفات زوج چهار ماه و ده روز است
- ۲۱۹ طلاق پسر غیر بالغ و حکم صدقه و وقف او
- ۲۲۰ طلاق زوجه مردی که غائب است و شرایط آن
- ۲۲۵ اعتراضات مؤلف دام ظلّه و جوابهای او
- ۲۲۸ کلام محقق بحرانی در قسمت اموال مرد مفقود الاثر
- ۲۳۰ طلاق خلعی و مباراتی
- ۲۳۲ حکم ارث زوجه در طلاق خلعی و مباراتی
- ۲۳۴ ارث زوجه از ساختمان و اشجار است مقطوعاً
- ۲۳۷ ارث مرد از زوجه خود
- ۲۳۸ در میراث غیر زوج و زوجه که سه طبقه اند اول اولاد
- ۲۴۰ در احکام حبوه که بر پسر بزرگ راجع است
- ۲۴۱ صورت انحصار ورثه بیک پسر یا بیک دختر
- صورت زیاد شدن سهام پدر و مادر که سدس است و سهم یکدختر که نصف است

صفحه

- ۲۴۲ و سهم دو دختر که دو ثلث است
- ۲۴۵ در ارث برادران و خواهران میت
- ۲۴۶ در ارث جد و جده مادری
- ۲۴۸ ارث اولاد برادر و اولاد خواهر میت
- ۲۵۱ در ارث اعمام و اخوال میت
- ۲۵۲ در اینکه اعیان بنی الام اقربند از بنی العلات
- ۲۵۵ ارث ابن ابی و ابن عم ابوینی
- ۲۵۵ ارث غرقى و مهدوم علیهم
- ۲۵۷ ارث شخص بدون وارث راجع باعمام است
- دستور العمل برای وزارت مالیه که ارث اشخاص بدون وارث را باید بگیرد
- و در مصارف فقرا صرف کند
- ۲۶۰
- ۲۶۱ ایضاً دستور مؤلف در باره ارث من لا وارث له
- ۲۶۳ در احکام اقرار و اقرار مریض که صحیح است یا نه
- ۲۶۵ در شهادت و معنی عدالت شاهد
- ۲۶۷ در شهادت بر شهادت و شرایط آن
- ۲۶۹ در احکام قاضی و ادای شهادت در نزد او
- ۲۷۱ در شرایط و آداب قاضی عادل
- ۲۷۵ در حقوق مالی ینه بر مدعی و یمین بر منکر است و در قتل بر عکس
- ۲۷۷ احکام قسم یاد کردن در دعوا و قسم بر برائت از ائمه
- ۲۷۸ در اینکه قاضی و مفتی ضامنند در صورت خطاء
- ۲۷۸ در اینکه طلب علم واجبست و اینکه مراد از علم چیست ؟
- در اینکه انحطاط اخلاقی و ادلال ایرانیها برای اینست که وزارت معارف درست
- ندارند و دستور العمل برای وزارت معارف در تعلیم علوم
- ۲۸۰